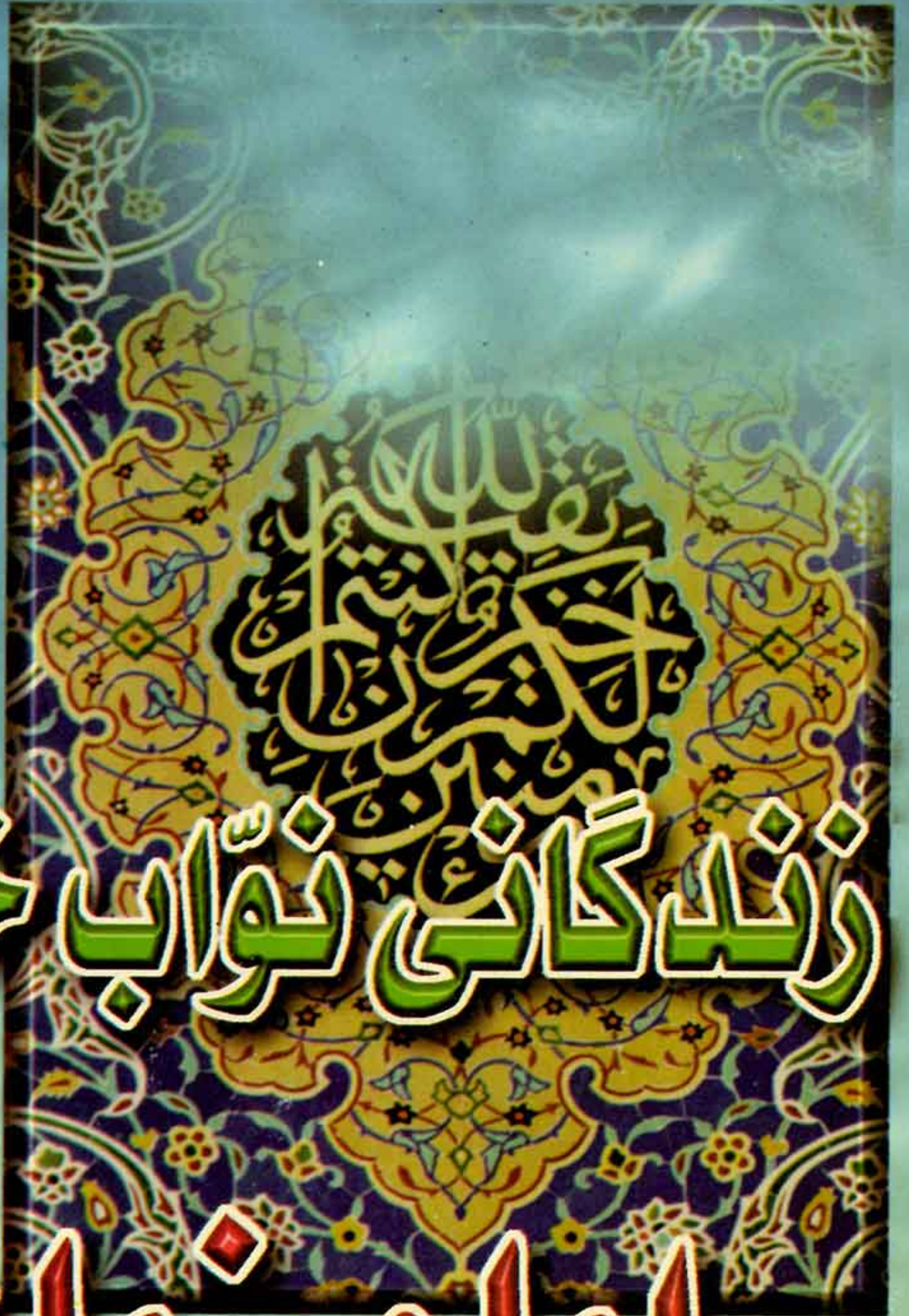


بامقدمه آیت الدجانی



زندگانی نواب خاص

امام زمان (عج)

علی غفار زاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهشی پیرامون:

**زندگانی نواب خاص**

**امام زمان (عج)**

علی غفارزاده

۱۳۷۵

ناشر برگزیده دهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران ۱۳۷۶

ناشر نمونه سال ۱۳۷۷

ناشر برگزیده نخستین جشنواره دوسالانه کتاب نماز ۱۳۷۸



قم - خیابان شهدا (صفائیه)، کوچه ممتاز، پلاک ۲۸ - تلفن: ۷۳۲۴۶۴

نام کتاب : زندگانی نواب خاص امام زمان (عج)

مؤلف : علی غفارزاده

ناشر : انتشارات نبوغ

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ : سوم / ۱۳۷۹

چاپخانه : باقری

کلیه حقوق محفوظ و متعلق به ناشر است.

ISBN: 964 - 6167 - 37 - 3

شابک: ۹۶۴ - ۶۱۶۷ - ۳۷ - ۳

قیمت : ۱۰۰۰ تومان

## فهرست مطالب

۹	پیشگفتار، به قلم آیه الله استاد جعفر سبحانی
۱۳	مقدمه مؤلف

### بخش اول: مباحث مقدماتی

۲۳	فصل اول: غیبت
۲۷	۱- غیبت صغری یا صغیره
۲۷	مدت غیبت صغری
۲۸	۲- غیبت کبری یا تامه و ثانیه
۲۸	پیشگویی دو نوع غیبت
۳۳	ویژگیها و ممیزات غیبت صغری و کبری
۳۴	نیابت
۳۴	نیابت خاصه و نیابت عامه
۳۷	فصل دوم: خلفاء دوران غیبت صغری
۳۷	مقدمه
۴۱	۱- معتمد بالله [۲۵۶ الی ۲۷۹ ه.ق.]
۴۲	روش سیاسی «معتمد» در برابر امام حسن عسکری علیه السلام



- ۲- معتضد بالله [۲۷۹ الی ۲۸۹ ه.ق.] ..... ۴۴
- ۳- مکتفی بالله [۲۸۹ الی ۲۹۵ ه.ق.] ..... ۴۷
- ۴- مقتدر بالله [۲۹۵ الی ۳۲۰ ه.ق.] ..... ۴۸
- ۵- قاهر بالله [۳۲۰ الی ۳۲۲ ه.ق.] ..... ۴۹
- ۶- راضی بالله [۳۲۲ الی ۳۲۹ ه.ق.] ..... ۵۰
- واکنش و عکس العمل خلفاء در مقابل امام زمان علیه السلام، نواب و شیعیان ..... ۵۱
- سؤال ..... ۶۰
- جواب ..... ۶۱
- فصل سوم: علل محفوظ ماندن مکتب تشیع از اثرات منفی غیبت ..... ۶۵
- ۱- آمادگی افکار عمومی ..... ۶۷
- الف) زمینه سازی و آمادگی افکار عمومی از طریق نقل احادیث ..... ۶۷
- ب) ایجاد آمادگی و زمینه سازی عملی ..... ۶۹
- ۲- بیداری و هوشیاری شیعیان ..... ۷۲
- ۳- انتخاب نواب خاص از طرف امام زمان علیه السلام ..... ۷۷
- اهداف اساسی نیابت ..... ۸۴
- وظایف و فعالیت های نواب خاص ..... ۸۵
- ۱- پنهان نگه داشتن نام، مکان و رفع شک و تردید در باره آن حضرت ..... ۸۵
- ۲- جلوگیری از فرقه گرایی و انشعابات شیعیان ..... ۸۶
- ۳- پاسخگویی به سؤالات فقهی و مشکلات علمی و عقیدتی ..... ۸۶
- ۴- مبارزه با مدعیان دروغین نیابت ..... ۸۷
- ۵- اخذ و توزیع اموال متعلق به امام ..... ۸۷
- ۶- سازماندهی و کلا ..... ۸۸
- کیفیت گزینش نواب خاص ..... ۸۹
- گفتار شیخ طوسی درباره نواب خاص ..... ۹۲
- گفتار سید بن طاووس ..... ۹۳



## بخش دوم: زندگانی نواب خاص امام زمان (عج)

- ۱- ابو عمرو و عثمان بن سعید عمری - رحمه الله - ..... ۹۷
- اسامی و القاب نخستین نایب ..... ۱۰۰
- آیا عسکر اسم دیگر سامرا است یا محله‌ای از آن؟ ..... ۱۰۲
- ملخص کلام در وجه تسمیه عثمان بن سعید به «عمری» ..... ۱۰۵
- اولاد نایب اول ..... ۱۰۵
- عثمان بن سعید، وکیل خاص و نماینده سه امام معصوم علیهم السلام ..... ۱۰۶
- آیا عثمان بن سعید از اصحاب امام جواد علیه السلام بوده است یا نه؟ ..... ۱۰۸
- امام هادی علیه السلام، عثمان بن سعید را به عنوان ثقه و امین خود معرفی می‌کند ..... ۱۱۰
- تمجید و مدح امام حسن عسکری علیه السلام، از عثمان بن سعید ..... ۱۱۱
- امام حسن عسکری علیه السلام، در حضور چهل نفر از خواص نایب اول امام زمان  
علیه السلام را تعیین می‌کند ..... ۱۱۳
- اجرای مراسم ولادت امام زمان علیه السلام توسط عثمان بن سعید ..... ۱۱۴
- عثمان بن سعید، جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را با بعضی از خصوصیات  
معرفی می‌کند ..... ۱۱۴
- عثمان بن سعید، رئیس وکلای امام حسن عسکری علیه السلام ..... ۱۱۷
- امام حسن عسکری علیه السلام خانواده خود را به دست عثمان بن سعید می‌سپارد ... ۱۱۸
- عثمان بن سعید مراسم دفن و کفن امام حسن عسکری علیه السلام را به عهده می‌گیرد .. ۱۱۹
- عثمان بن سعید و نیابت او از طرف امام زمان علیه السلام ..... ۱۲۰
- توقیعات صادر شده از ناحیه امام زمان علیه السلام به افتخار عثمان بن سعید ..... ۱۲۱
- نقش عثمان بن سعید در رسوا کردن جعفر کذاب ..... ۱۲۵
- بغداد مرکز فعالیت عثمان بن سعید ..... ۱۲۹
- کارگزاران و معاونان عثمان بن سعید در بغداد به بیان دکتر جاسم حسین ..... ۱۳۱
- عثمان بن سعید نیابت خود را در میان عامه مردم تثبیت می‌کند ..... ۱۳۳
- وفات نایب اول ..... ۱۴۲
- قبر عثمان بن سعید ..... ۱۴۴



- ۱۴۵ ..... نامه تسلیت حضرت مهدی علیه السلام در سوگ نایب اول
- ۱۴۶ ..... احادیثی چند از نایب اول
- ۱۵۰ ..... زیارتنامه عثمان بن سعید عمری
- ۱۵۱ ..... ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری - رحمه الله
- ۱۵۵ ..... گفتار علماء درباره شخصیت نایب دوم
- ۱۵۷ ..... غفلت و کم لطفی بعضی از علمای رجال درباره محمد بن عثمان
- ۱۶۰ ..... نصوص دال بر نیابت محمد بن عثمان
- ۱۶۴ ..... مرجع و پناهگاه شیعیان در مسائل کلامی، فقهی، اجتماعی و غیره
- ۱۶۵ ..... ۱- توقیع اسحاق بن یعقوب
- ۱۷۱ ..... ۲- توقیع ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی
- ۱۷۵ ..... ۳- توقیع فقهی دیگر توسط محمد بن عثمان عمری
- ۴- استمداد شیعیان از نایب دوم برای حل گرفتاریهای شخصی توسط حضرت
- ۱۷۶ ..... مهدی علیه السلام
- ۱۷۶ ..... مدعیان دروغین نیابت
- ۱۷۸ ..... شروع فعالیت مدعیان دروغین
- ۱۸۰ ..... ۱- ابو محمد حسن شریعی
- ۱۸۱ ..... ۲- محمد بن نصیر نمیری
- ۱۸۴ ..... عقاید انحرافی محمد بن نصیر نمیری
- ۱۸۵ ..... ۳- احمد بن هلال عبرتائی (هلالی)
- ۱۸۷ ..... احمد بن هلال و انکار نیابت محمد بن عثمان
- ۱۸۸ ..... توقیعات مشتمل بر لعن احمد بن هلال
- ۱۹۱ ..... روایاتی که در سند آنها احمد بن هلال آمده، قابل اعتماد است یا نه؟
- ۱۹۳ ..... تلخیص نظریه آیه الله العظمی خویی - رحمه الله
- ۱۹۴ ..... نظریه شیخ شوشتری - رحمه الله
- ۱۹۴ ..... ۴- محمد بن علی بن بلال (بلالی)
- ۱۹۹ ..... ۵- ابوبکر بغدادی



- ۶ و ۷- اسحاق احمر و باقطنی ..... ۲۰۰
- روایت دال بر نیابت دروغین این دو نفر ..... ۲۰۱
- ۸- حسین بن منصور حلاج ..... ۲۰۳
- واضح بودن بطلان ادعای دروغین وی ..... ۲۰۳
- رسوا شدن حسین بن منصور توسط ابوسهل نوبختی ..... ۲۰۴
- بر خورد قاطعانه پدر مرحوم صدوق- رحمه الله- با حسین بن منصور ..... ۲۰۶
- خلاصه‌ای از زندگانی و کیفیت مرگ او در تاریخ «الکامل» ..... ۲۰۷
- علت و کیفیت قتل وی ..... ۲۰۸
- ۹- ابودلف مجنون ..... ۲۱۱
- خبر دادن از امور غیبی و پنهانی نایب دوم امام زمان علیه السلام ..... ۲۱۲
- احادیث منقول از محمد بن عثمان ..... ۲۱۸
- الف) احادیثی از نایب دوم درباره تولد حضرت مهدی علیه السلام ..... ۲۱۸
- ب) احادیث درباره حرام بودن ذکر نام حضرت مهدی علیه السلام ..... ۲۲۲
- ج) ملاقات و دیدار او با امام مهدی علیه السلام ..... ۲۲۴
- شیوه فعالیت محمد بن عثمان ..... ۲۲۷
- مدت نیابت و وفات نایب دوم امام زمان علیه السلام ..... ۲۲۸
- ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی- رحمه الله- ..... ۲۳۱
- حسین بن روح و خاندان نوبختی ..... ۲۳۴
- موقعیت حسین بن روح در زمان حیات نایب دوم امام زمان علیه السلام ..... ۲۳۷
- معرفی و انتخاب حسین بن روح به عنوان نایب سوم امام دوازدهم علیه السلام ..... ۲۴۰
- اولین توقیع امام زمان علیه السلام، در تأیید حسین بن روح ..... ۲۴۷
- علت واگذاری نیابت امام زمان علیه السلام، به حسین بن روح نوبختی ..... ۲۴۷
- آغاز فعالیت حسین بن روح، به عنوان نایب خاص امام زمان علیه السلام ..... ۲۵۲
- جنبه‌های سیاسی زندگانی حسین بن روح ..... ۲۵۷
- مقام علمی حسین بن روح ..... ۲۶۴
- کرامات و مکاشفات حسین بن روح ..... ۲۷۰

- ۲۷۶ ..... مدّت نیابت و وفات حسین بن روح نوبختی
- ۲۷۸ ..... حسین بن روح و محمد بن علی شلمغانی
- ۲۸۳ ..... شلمغانی و خاندان بنی بسطام
- ۲۸۶ ..... توقیع لعن شلمغانی از احتجاج طبرسی
- ۲۸۷ ..... کتب شلمغانی
- ۲۸۹ ..... توضیحاتی درباره کتب شلمغانی
- ۲۹۱ ..... دعاوی و عقاید شلمغانی به بیان استاد عباس اقبال
- ۲۹۶ ..... کیفیت دستگیری و قتل شلمغانی
- ۲۹۶ ..... کلام شیخ طوسی درباره قتل شلمغانی
- ۲۹۷ ..... کلام ابن اثیر درباره قتل شلمغانی
- ۳۰۱ ..... ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمري - رحمه الله -
- ۳۰۵ ..... لقب نایب چهارم
- ۳۰۶ ..... علی بن محمد سمري، یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام
- ۳۰۷ ..... علی بن محمد سمري، جانشین حسین بن روح نوبختی
- ۳۰۹ ..... متن توقیع صادره از طرف امام زمان علیه السلام، خطاب به علی بن محمد سمري
- ۳۱۲ ..... تحلیل و نتیجه گیری از توقیع خطاب به نایب چهارم
- ۳۱۷ ..... علت عدم امتداد غیبت صفری
- ۳۲۳ ..... خلاصه زندگانی نواب اربعه - رحمة الله عليهم اجمعين
- ۳۲۳ ..... ۱- عثمان بن سعید عمری
- ۳۲۴ ..... ۲- محمد بن عثمان عمری
- ۳۲۴ ..... ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی
- ۳۲۵ ..... ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمري
- ۳۲۷ ..... منابع و مأخذ



## « پیشگفتار »

### دادگستر جهان

یا خورشیدی که همه در انتظار درخشیدن او هستند

مسأله مهدی موعود و مصلح جهان - آنگاه که جامعه انسانی در سرآشویی بدبختی قرار گیرد و در تاریکیهای فساد اخلاقی و اجتماعی فرورود و روزنه‌های امید به روی همگان بسته گردد - باوری نیست که فقط از ویژگیهای جامعه اسلامی به شمار رود، بلکه اعتقادی است فراگیر، که همه پیروان شرایع آسمانی را در بر می‌گیرد، و ریشه‌های آن نه تنها در عهد عتیق و جدید نمایان است، بلکه نوید ظهور او در آیین هندو و برهمن و مذاهب رایج در شرق آسیا نیز به چشم می‌خورد. گستردگی چنین باوری سبب شده است که جهانیان، بالأخص متفکران بزرگ عالم، به آن توجه کنند و کتابهای فزون از حد پیرامون آن بنویسند، و کافی است که بدانیم در کتب حدیث و تاریخ اسلامی قریب شش هزار حدیث و اثر، پیرامون مصلح جهان وارد شده که هر یک بیانگر گوشه‌ای از این حادثه بزرگ است، که در مقطعی از جهان رخ خواهد داد.

مادی قرن بیستم که سنگ تکامل به سینه می‌زند، در بررسیهای خود به بن‌بست رسیده است و متوجه شده که تکامل ابزار تولید، تکامل یک رویه است و نمی‌تواند بستر سعادت انسان باشد، تا

آنجا که باور کرده که سنگین کردن کفه مادیات و رویگردانی از معنویات، پدید آورنده جنگهای جهانی و ویرانگر تمدنهای انسانی است. زیرا چنین تکاملی بسان تکامل کودکی است که قلب او بزرگ شود، ولی مغز و دست و پای او به همان حالت کودکی باقی بماند. به طور مسلم، چنین کودکی سرنوشتی جز مرگ نخواهد داشت.

از این تحلیل، می توان لزوم طلوع چنین مصلحی را یک اصل کلی دانست که همه انسانها با داشتن مکتبها و روشهای گوناگون به آن اعتقاد راسخ دارند، و اگر هم برخی به زبان نمی آورند، ولی اصولی که بر آن تکیه می کنند، چنین موضوعی را ایجاب می کند.

با توجه به احادیث صحیحی که در شرایط ظهور این مصلح وارد شده است، می توان گفت شرایط تکامل همه رویه و تعادل مادیات و معنویات، در ظهور آن حضرت تحقق می پذیرد و انسانیت به کمال مطلوب خود می رسد، ولی تکامل صنایع نظامی و اقتصادی با تکامل عقول و خرد همراه می گردد؛ تا آنجا که پنجمین پیشوای شیعیان، امام محمد باقر (ع)، زمان ظهور آن حضرت را چنین توصیف می کند:

« إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤْسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهَا أَحْلَامَهُمْ »:

آنگاه که قائم ما ظهور کند، خداوند دست او را بر سر مردم می نهد، در چنین شرایط عقل و خرد آنها تکامل می پذیرد.<sup>(۱)</sup>

در باره مصلح جهان، مسائل بس فراوانی وجود دارد که بیان و تحلیل علمی و فلسفی آن ظرافت و دقت خاصی لازم دارد، و محققان اسلامی در این مورد کتابهای فراوان و مقاله های متنوع به زبانهای مختلف دنیا نوشته اند که هر یک گوشه های مختلف این حادثه را روشن می سازد. در میان این مسائل، موضوع غیبت از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا مهدی موعود دارای دو نوع غیبت است: یکی غیبت صغری و دیگری غیبت کبری. غیبت نخست از سال ۲۶۰ هجری آغاز شده و در اواسط سال ۳۲۹ هجری پایان پذیرفته است، آنگاه غیبت دوم آغاز گردیده و تا روزی که مشیت الهی بر ظهور او تعلق خواهد گرفت، ادامه خواهد داشت.

در بخش نخست، نوع مردم با حضرتش تماس مستقیم نداشته، ولی از طریق نایبان خاص

۱- کلینی، اصول کافی، ج ۱، باب عقل و جهل، حدیث ۲۱، ص ۲۵.



آن حضرت تماس برقرار می‌کردند و مسائل خود را مطرح کرده و به پاسخهای آن از طریق چهار نایب، نایل می‌شدند. اسامی نواب خاص آن حضرت در این مقطع به قرار زیر است:

۱- عثمان بن سعید عمری

۲- محمد بن عثمان بن سعید عمری

۳- حسین بن روح نوبختی

۴- علی بن محمد بن سمري

که همگی از مشایخ شیعه و از بزرگان بغداد و برخی از آنان از یاران امام هادی (ع) و حضرت عسکری (ع) بودند، و در این مدت هفتاد ساله توانستند خدمت عظیمی به جهان تشیع انجام دهند و کار آنان زمینه ساز غیبت کبری گردید که هم اکنون ادامه دارد.

کتابی که هم اکنون در اختیار شما قرار می‌گیرد، از میان مسائل فراوانی که نیاز به پژوهش دارد، مسأله غیبت صغری را مطرح کرده و از آن تحلیل زیبا و ارزنده‌ای ارائه می‌نماید. نگارنده بخشهای مختلفی از این کتاب را مطالعه نموده و از میان بحثهای متنوع و شیرین، موضوع فلسفه غیبت صغری، بیش از همه توجه او را جلب کرد و تحت تأثیر بیان مؤلف قرار گرفت.

ما این تحقیق و پژوهش را به مؤلف گرامی آن، جناب حجة الاسلام آقای علی غفارزاده، که از فضیلتی حوزه علمیه قم می‌باشد، تبریک می‌گوییم و این کتاب که به عنوان پایان نامه تحصیلی دوره کارشناسی ارشد نوشته شده است، شایستگی دارد که عاشقان مهدی موعود (عج) آن را به دقت بخوانند. آنگاه توفیقات مؤلف و دو استاد بزرگ، آقایان: دکتر صادق آئینه‌وند (استاد راهنما) و آیه الله معرفت (استاد مشاور) را از خداوند جهان مسئلت نمایند.

قم - مؤسسه امام صادق (ع)

جعفر سبحانی

۲ دی ۱۳۷۴ / ۲۰ شعبان ۱۴۱۶

## « مقدمه »

یکی از مسائلی که تمام ادیان و مذاهب گوناگون، مانند: و تثبت و کلیمیت و مسیحیت و مجوسیت و اسلام، بلکه ملل عالم همگی بر آن اتفاق نظر دارند، ظهور یک مصلح حقیقی و منجی اعظم است. همه ادیان و مذاهب حاکم بر جهان، از کسی که نجات دهنده بشریت و خاتمه دهنده به ظلم و ستم، جنگ، فساد، فقر و ناامنی است، سخن به میان آورده و آمدن او را نوید داده‌اند. همه، چشم به راه و آماده‌اند که شایسته‌ترین انسان روی زمین، پا به عرصه ظهور گذاشته، کمال واقعی انسان را ارزانی بدارد، کژی‌ها و کاستی‌ها را ریشه‌کن سازد، فضیلت و تقوی را بگستراند و پرچم هدایت و ایمان را در همه جهان برافرازد، محرومیت و ناکامی را از میان بردارد و بشر را از نعمت آسایش بهره‌مند سازد. این وعده الهی و تخلف ناپذیر است.

علامه طباطبایی - رحمه الله - در این زمینه نوشته‌اند:

«بشر از روزی که روی زمین سکنی گزیده، پیوسته در آرزوی یک زندگی اجتماعی مقرون به سعادت می‌باشد و به امید رسیدن چنین روزی قدم برمی‌دارد و اگر این خواسته تحقق خارجی نداشت، هرگز چنین آرزو و امیدی در نهاد وی نقش نمی‌بست؛ چنانچه اگر غذایی نبود، گرسنگی نبود، اگر آبی نبود، تشنگی تحقق نمی‌یافت و ... از این روی، به حکم ضرورت [جبر] آینده جهان روزی را در بر خواهد داشت که آن روز جامعه بشری پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا زندگی خواهند کرد و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال می‌شوند. و البته استقرار چنین



وضعی به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنین جامعه‌ای، منجی جهان بشری و به لسان روایات «مهدی» خواهد بود.<sup>(۱)</sup>

بنابراین، اعتقاد به «مهدی» تنها یک باور اسلامی و رنگ خاص دینی ندارد، بلکه عنوانی است برای خواسته‌ها و آرزوهای همه انسانها با کیشها و مذاهب گوناگون و همچنین، بازتاب الهام فطری تمامی مردم است که با همه اختلافاتشان در عقیده و مذهب، دریافته‌اند که برای انسانیت در روی زمین، روز موعودی خواهد بود، که با فرا رسیدن آن، هدف نهایی و مقصد بزرگ رسالت‌های آسمانی تحقق می‌یابد و طومار ستمگران درهم پیچیده می‌شود.

آری، جهان به سوی آینده‌ای درخشان و تکامل روحانی و عقلانی و نظام واحد و مستحکم دینی و الهی، و عصر صلح و صفا و برادری و همکاری پیش می‌رود. روز موعود نزدیک است، نشانه‌هایش یکی پس از دیگری ظاهر می‌شود و ما در آستانه فرا رسیدن روز رهایی انسانها از زیر یوغ استعمار و استبداد هستیم.

آری، ما معتقدیم و یقین داریم که: سرانجام، اداره امور جهان در قبضه با کفایت صالح‌ترین افراد بشر قرار خواهد گرفت و او جهان را از تاریکی، فقر و جهل و ظلم رهایی می‌بخشد، و حکومت واحد جهانی را بر اساس مساوات و عدالت استوار می‌سازد.

علی رغم اتفاق نظر در اصل «مصلح»، لیکن در مصداق و تطبیق آن اختلاف دارند. روایات نقل شده درباره حضرت مهدی - علیه السلام - و بحث از نواب خاص آن حضرت که در طول هفتاد سال واسطه بین شیعیان و حضرت بوده‌اند و همچنین تجزیه و تحلیل دوران غیبت صغری، این اعتقاد را از محدوده «ذهن» به دنیای «واقعیات» می‌آورد؛ یعنی: او یک حقیقت فرضی و خیالی نیست بلکه یک موجود واقعی است. و وجود او را از آینده به حال انتقال داده است تا به جای باور داشتن و چشم دوختن به نجات دهنده‌ای که در آینده ناشناخته و دور پدید می‌آید، به رهایی بخشی ایمان داشته باشیم که اکنون هست و خود نیز همانند دیگر منتظران، چشم به راه رسیدن روز موعود می‌باشد. بنابراین، موضوع مهدی، نه اندیشه چشم به راه نشستن کسی است که باید زاده شود و نه یک پیشگویی است که باید در انتظار مصداقش ماند. بلکه واقعیت استوار و

۱- طباطبائی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، ص ۲۲۰.

فرد مشخصی است که در میان ما زندگی می‌کند، ما را می‌بیند و ما نیز او را می‌بینیم و در اندوه و شادیهامان شریک است. احادیث و نیز تاریخ غیبت صغری، این باور را در جان ما زنده می‌کند که مصداق آن مصلح و مهدی منتظر، کسی جز «محمد» امام دوازدهم شیعیان و پسر امام حسن عسکری - علیه السلام - نیست؛ که وجودش به تجربه تاریخی ثابت شده است.

شهادت آیه الله محمد باقر صدر - رحمه الله - با طرح سؤالی در این باره، به تحقیقی ارجمند و روشنگر پرداخته و می‌نویسد:

«به چه دلیل ما می‌توانیم در این زمان، یک موجود تاریخی واقعی به نام مهدی - علیه السلام - را ثابت کنیم، به گونه‌ای که او حقیقت داشته باشد، نه اینکه بر اثر کثرت تلقین، یک وجود فرضی در افکار عده‌ای از مردم پیدا کرده باشد؟ در پاسخ می‌نویسد: اعتقاد به مهدی - علیه السلام - به عنوان یک قائد منتظر که جهان را به یک صورت برتر متحول می‌سازد، از اخبار پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - عموماً و از احادیث ائمه اهل البیت - علیهم السلام - خصوصاً سرچشمه گرفته است، و در نصوص بسیاری مورد تأیید و تأکید واقع شده، به طوری که اصلاً مطلب قابل تردید نیست. در مجموع اخبار و احادیثی که در مورد امامت مهدی - علیه السلام - و غیبت و ظهور و اصلاح آینده جهان و خصوصیات شخصی او از طریق سنی و شیعه وارد شده است، تمام آنها در نزدیک به شش هزار حدیث است. و در مورد هیچ یک از موضوعات مسلم و غیر قابل تردید اسلامی، این اندازه حدیث و روایت وارد نشده است.»

گذشته از قطعی بودن موضوع مهدی موعود - علیه السلام - از دیدگاه مدارک متقن اسلامی، اختصاص داشتن این شخصیت والا به امام دوازدهم شیعه، و پسر امام حسن عسکری - علیه السلام - دلایل محکم و روشنی دارد که تمام آن دلایل را ممکن است در دو دلیل خلاصه کنیم، یکی: اسلامی و دیگری علمی.

## دلیل اسلامی

مهدی - علیه السلام - در صدها روایتی که از پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و از ائمه اهل البیت - علیهم السلام - نقل شده، متمثل است. روایاتی که مهدی - علیه السلام - را به اهل بیت - علیهم السلام - نواده فاطمه - سلام الله علیها -، ذریه حسین - علیه السلام - و فرزند نهم آن



حضرت، نسبت داده است، و نیز آن سلسله از احادیثی که دلالت می‌کنند که خلفاء و جانشینان پیغمبر - صلی الله علیه و آله - دوازده نفرند، تمام این احادیث آن فکر و عقیده عمومی مهدی - علیه السلام - را محدود می‌کنند و آن موضوع فکری کلی را در امام دوازدهم از ائمه اهل بیت - علیهم السلام - مشخص می‌سازند. با وجود اینکه ائمه - علیهم السلام - سعی داشتند اخبار مهدی - علیه السلام - را در دسترس عموم قرار ندهند و موضوع را از دشمنان و اجانب مخفی نگه دارند، لیکن این احادیث در قلمرو وسیعی گسترش یافت. با این همه، کثرت اخبار و احادیث به تنهایی دلیل بر وجود یقینی او نیست، بلکه همراه با این احادیث فراوان قرائن و دلیلهایی است که دلالت بر صحت این اخبار و وجود این واقعیت دارند. این حدیث نبوی شریف به این مضمون که: «امامان بعد از من یا خلفاء بعد از من، یا امرای بعد از من، دوازده نفرند»، با عبارات مختلف در بیش از دویست و هفتاد روایت از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل شده، که در حدیث سنی و شیعه مانند: صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ترمذی و سنن ابو داود و مسند احمد حنبل و مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری نقل شده است. در حالی که بخاری در زمان امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری - علیهم السلام - می‌زیسته و کتاب صحیح بخاری را در آن زمان نوشته است که هنوز امامان به دوازده نفر رسیده بود. این خود دلالت می‌کند که این حدیث پیش از آنکه فکر و عقیده دوازده امامی در مغزها تکمیل شود، از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - صادر شده است و جای تردید در این احادیث باقی نمی‌ماند. این احادیث که در کتابها نقل شده، نمی‌تواند واکنش اعتقادی افراد دوازده امامی باشد. بلکه تنها این ایمان و عقیده شیعه دوازده امامی که می‌گوید: جانشینان پیغمبر - صلی الله علیه و آله - از علی - علیه السلام - شروع شده و به مهدی - علیه السلام - ختم شده، قابل تطبیق با احادیث شریف نبوی - صلی الله علیه و آله - است.

### دلیل علمی

دلیل علمی آن عبارت است از تجربه‌ای که شیعیان در طی هفتاد سال دوران غیبت صغری آموختند. خداوند از روی حکمت بالغه‌اش چنین مقدر فرمود که در این دوره، وجود مقدس امام - علیه السلام - از دیده‌ها پنهان باشد ولی به وسیله نواب خاص با شیعیان ارتباط غیر مستقیم برقرار نماید و توقیعات شریف آن حضرت در این مدت توسط چهار نایب خاص و ویژه به مردم

می‌رسید تا هیچ گونه شک و تردیدی برای احدی باقی نباشد. از واقعه مسلم تاریخ مهدی - علیه السلام - در دوران غیبت صغری، این نتیجه گرفته می‌شود که آن حضرت، بزرگ حقیقتی بود که ملت شیعه مدت هفتاد سال در تحت رهبری مستقیم وی زندگی کرده‌اند، و با نمایندگان ویژه وی سر و کار داشته‌اند، و در طول این هفتاد سال کوچکترین حادثه و جریانی پیش نیامد که باور و اعتقاد در آنان را نسبت به وجود و حقیقت امامشان متزلزل کند.

شما را به خدا قسم، آیا این قابل تصور است که یک موضوع دروغ، هفتاد سال در طی ممارست چهار نفر بعنوان نماینده که از نظر فکر و شخص و زمان مختلف بودند، مورد ابتلای مردم باشد و کوچکترین شک و تردیدی نسبت به آنان طی این مدت نسبتاً طولانی حادث نشود؟ نکته قابل توجه دیگر این است که: تمام نامه‌هایی که به وسیله یکایک این چهار نفر از امام - علیه السلام - به دست مردم می‌رسید، همه یک خط داشت و از نظر روش انشاء یکسان بود؛ بنابراین، در پس پرده، یک حقیقت ثابت و محقق و یک موجود اصیلی وجود داشته است. محال است یک چنین جریانی دروغ باشد و در طی این هفتاد سال برای مردمی که آن را به عنوان یک حقیقت ثابت پذیرفته‌اند کشف نشود، بلکه اطمینان و باور آنان به این حقیقت ثابت، بیشتر و شدیدتر گردد. پس این نتیجه را گرفتیم که تحلیل غیبت صغرای امام - علیه السلام - می‌تواند به صورت یک دلیل علمی، واقعیت و ثبوت و وجود امام مهدی - علیه السلام - و ولادت و زندگی و غیبت او را ثابت کند.<sup>(۱)</sup>

اینجاست که ضرورت پژوهش و تحقیق ما روشن می‌گردد و ما را بر آن می‌دارد که به صورت دقیق و کامل این دوران را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم. لیکن با وجود چنین اهمیت و ارزشی جای تأسف است که مورّخین درباره این پاسداران راستین مکتب تشیع، دم فرو بسته و حرفی از آنان به میان نیاورده‌اند و آنان را جز در موارد اندکی به بوته فراموشی سپرده‌اند.

شگفتا از علمای بزرگوار رجال، که در قرن‌های گذشته زحمات زیادی را در زنده نگه داشتن نام و فضایل ائمه - علیه السلام - و نام و مشخصات اصحاب آن بزرگواران کشیده‌اند، لیکن وقتی به «نواب خاص» رسیده‌اند، در بعضی موارد، به ذکر نام و لقب و کنیه اکتفاء نموده‌اند

و در برخی موارد دیگر اصلاً به طور مستقل نامی از آنان به میان نیاورده‌اند و تنها در خاتمه و یا آخر کتاب و یا در ترجمه‌های دیگر به شکل کم‌رنگی از آنان یاد کرده‌اند.

ما بیشتر اطلاعات خود را در باره «نواب» و فعالیت‌های آنان و احادیث نقل شده از طریق آنها و همچنین توقیعات صادر شده از طرف امام زمان - علیه السلام - وساطت آنان را از کتب حدیثی معتبر و قدیمی به دست آورده‌ایم؛ به ویژه از کتاب گرانسنگ «الغیبة» شیخ طوسی - رحمه الله علیه - که به طور مستقل زندگانی نواب را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

البته در کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق - رحمه الله علیه - و کتابهای حدیثی دیگر نیز به طور پراکنده گوشه‌هایی از زندگانی آنان مطرح شده است. و این بزرگواران نیز اطلاعات خود را در باره «نواب اربعه» از کتابهای قدیمی‌تری به دست آورده‌اند که متأسفانه اکنون در دسترس ما نیست و از بین رفته است.

تا آنجا که ما تتبع کرده‌ایم، در پنج اثر قدیمی زندگانی «نواب اربعه» مورد بررسی قرار گرفته بوده که نویسنده یکی از آنها از دانشمندان اهل سنت و بقیه شیعه می‌باشند و آن بزرگوارانی که در باره این موضوع کتاب نوشته بوده‌اند و متأسفانه در دسترس نیست، عبارتند از:

۱- نصر بن علی جهضمی. وی کتابی با نام: «تاریخ اهل البیت» نگاشته که در آن کتاب به روایت علمای چهار مذهب اهل تسنن، زندگانی چهار نایب خاص را و اسامی آنان را و اینکه هر چهار نفر از وکلای مهدی - علیه السلام - بوده‌اند، ذکر کرده است.<sup>(۱)</sup>

۲- احمد بن علی بن العباس بن نوح السیرافی. او از بزرگان مصنفین شیعه و از شیوخ روایت نجاشی است. کتابی داشته به نام «مستوفی أخبار الوكلاء الأربعة».<sup>(۲)</sup>

۳- احمد بن محمد بن عبیدالله بن الحسن بن عیاش بن ابراهیم بن ایوب الجوهری. کتابی به نام: «کتاب أخبار الوكلاء الائمة الاربعة» نوشته است. وی در سال ۴۰۱ ه. ق. وفات نموده است.<sup>(۳)</sup>

۱- الطرائف، ج ۱، ص ۴-۱۸۳. بحار، ج ۵۱، ص ۱۰۷.

۲- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۲۶، رقم ۲۰۷.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۲۴، رقم ۲۰۴.



۴- ابونصر هبة الله بن احمد بن محمد الكاتب، المعروف بـ [ابن بزئيه]، مادر او، امّ کلثوم، دختر ابوجعفر محمد بن عثمان عمری (نایب دوّم) می باشد. او کتابی داشته است تحت عنوان «کتاب فی اخبار ابی عمرو و ابی جعفر العمریین».<sup>(۱)</sup> ابوعمر و ابوجعفر، همان عثمان بن سعید عمری، نایب اول و محمد بن عثمان بن سعید عمری، نایب دوّم می باشد. شیخ طوسی در کتاب «الغیبة» از این کتاب و نیز کتاب احمد بن نوح سیرافی مطالب زیادی نقل کرده است.

۵- منتخب الدین، ابوزکریا، یحیی بن ابی طیّ نجّار حلبی. (متوفی ۶۳۰) در کتاب تاریخ خود در ضمن شش ورقه شرح حال حسین بن روح، نایب سوّم را نوشته بوده و شمس الدین ذهبی آن را در اختیار داشته و خلاصه آن را در «تاریخ الاسلام» درج کرده است.<sup>(۲)</sup>

جای بسی تأسف و درد آور است که این منابع گرانسنگ قدیمی از بین رفته، و ما نتوانستیم به طور مستقیم از مضمون آنها با خبر شویم، و اگر آنها در دسترس بودند شاید آن ابهاماتی که در زندگانی نایبان وجود دارد، از بین می رفت و زندگی آنها به طور روشن و واضح در اختیار علاقمندان قرار می گرفت؛ لیکن چیزی که تسکین دهنده این درد بزرگ است، این است که ما از مضمون آنها از طریق کتاب «الغیبة» شیخ طوسی آگاه می شویم.

با وجود مشکلات و محدودیت های زیادی که در راه کنکاش این موضوع وجود داشت، نویسنده این سطور تا حدّ امکان سعی و تلاش کرده است، دوران هفتاد ساله غیبت صغری و مقداری قبل از آن را به طور کامل و دقیق از منابع تاریخی پیشین و نزدیک به آن دوران، بررسی نماید، و مطالب مرتبط با موضوع را جمع آوری و سپس به مطالعه و بررسی کتب رجال و حدیثی معتبر پردازد. گفتار علمای رجال و حدیث و مورّخین را در کنار هم قرار داده و از آنها نتیجه گیری لازم را به عمل آورد. اگر تعارضی بین احادیث، گفتار مورّخین و علمای رجال و یا هر کدام با دیگری مشاهده شده، آنها را تذکر داده ام، در برخی موارد، تعارض را رفع کرده و در بعضی موارد دیگر، با جمع قراین و شواهد و مرجّحات دیگر، یکی را بر دیگری ترجیح داده و نظر خود را اعلام داشته ام.

۱- رجال النجاشی، ج ۲، ص ۴۰۸، رقم ۱۱۸۶.

۲- تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث سال ۳۲۶، حرف حاء، ص ۱۹۰.

امید است این تحقیق به عنوان گامی کوچک در جهت معرفی و شناساندن مقام و منزلت و ضرورت وجود نواب خاص امام زمان - علیه السلام - در آن شرایط خاص زمانی، و معرفی گوشه‌هایی از زندگانی منجی اعظم و مصلح حقیقی جهان، حضرت حجت بن الحسن المهدي - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در دوران غیبت صغری باشد و مورد رضایت خداوند متعال و قبول آستان مقدس و پر عظمت حضرتش و قبول خاطر ارادتمندان و مشتاقان آن مشعل فروزان، قرار بگیرد.

در پایان بر خود فرض می‌دانم از زحمات بی‌دریغ استادان ارجمند، آقایان: دکتر صادق آئینه‌وند و حضرت آیه الله معرفت که در تمام مراحل این نوشتار با نظرهای عالمانه و محققانه خویش، نویسنده را یاری دادند، تقدیر و تشکر نمایم.

قم - علی غفارزاده

شهریور ۱۳۷۴ ه.ش.

ربیع الثانی ۱۴۱۶ ه.ق.

# بَحْثِ اَوَّل

«مباحث مقدماتی»



## فصل اوّل :

# غیبت

امام مهدی - علیه السّلام - بنا بر قول مشهور، در سال ۲۵۵ ه.ق. چشم به جهان گشود. پنج سال بعد، پس از شهادت امام حسن عسکری - علیه السّلام - مأموران دستگاه عباسی، به خانه امام - علیه السّلام - هجوم برده و در جستجوی فرزند و جانشین آن حضرت برآمدند. از این حادثه و پیشامد، معلوم شد که خطر جدی و بس سهمگینی جان امام آینده را تهدید می‌کند. لذا لازم بود جهت محفوظ ماندن جان باقیمانده سلسله امامت و سلاله نبوت و مصلح بزرگ بشریت، اقدامی جدی به عمل آید و به همین خاطر حضرت از تیررس چشمان کارگزاران خلفای عباسی پنهان گردید.

غیبت امام زمان - علیه السّلام - برای شیعیان بسیار سخت و دشوار بود و احتمال قوی بود که در این دوران دچار حیرت و سرگردانی و تشّت شوند، ولی برای این که شیعیان به غیبت امام - علیه السّلام - عادت کنند و با غیبتش دچار شک و تردید نشوند و احساس وحشت نکنند، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و ائمه معصومین - علیهم السّلام - از سالها قبل، تدابیر لازم را اندیشیده بودند، و در بیانات نورانی و پرمحتوای خویش، مسأله غیبت را بطور گسترده یادآوری نموده و افکار عمومی را جهت پذیرش

غیبت مهیا ساختند. در این زمینه روایات زیادی وارد شده است و ما نمونه‌هایی از آنها را بیان می‌کنیم.

۱- قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : « وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لِيُغَيَّبَنَّ الْقَائِمَ مِنْ وَلَدِي بَعْدَ مَعْهُدِ إِلَيْهِ مِنِّي ، حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ : مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ ؛ وَ يَشْكُ آخِرُونَ فِي وِلَادَتِهِ فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ فَلْيُمْسِكْ بَدِينَهُ ، وَ لَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ فَيُزِيلَهُ عَن مَلَّتِي وَ يُخْرِجَهُ مِن دِينِي ، فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُويَكُم مِّنَ الْجَنَّةِ مِن قَبْلِ ، وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ . »<sup>(۱)</sup>

پیامبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: «سوگند به خدایی که مرا برآستی برای بشارت برانگیخت، قائم فرزندان من، برطبق عهده‌ی که با او شده، غایب می‌شود، به طوری که اکثر مردم خواهند گفت: خدا به آل محمد نیازی ندارد و دیگران در اصل تولدش شک می‌کنند. پس هر کس زمان غیبت را درک نمود باید دینش را نگهداری کند و نگذارد شیطان از طریق ایجاد شک، بر او مسلط شود و او را از ملت من جدا کرده و از دین خارج سازد چنانکه قبلاً پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد. خداوند شیطان را دوست و فرمانروای کفار قرار داده است.»

۲- امیر مؤمنان علی - عَلَيْهِ السَّلَام - می‌فرماید: «اللَّهُمَّ بَلِّغْنِي لَأَتَخَلُّوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ: إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ.»<sup>(۲)</sup>

«خدایا! آری زمین خالی و تهی نمی‌ماند از کسی که با حجت و دلیل، دین خدا را برپا دارد. [و آن کس] یا آشکار و مشهور است [مانند یازده امام - عَلَيْهِ السَّلَام -] یا [بر اثر فساد و تباہکاری] ترسان و پنهان؛ [مانند امام دوازدهم - عَلَيْهِ السَّلَام -] تا حجتها و دلیلهای روشن خدا از بین نرود.»

۱- حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة، ج ۶، ص ۳۸۶، حدیث ۹۷.

۲- فیض الاسلام، نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۹.

۳- عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن محمد بن علی بن الحکم عن ابی ایوب الخزاز عن محمد بن مسلم، قال: سمعت ابی عبد الله - علیه السلام - یقول: «إن بلغکم عن صاحبکم غیبة فلا تنکروها.»<sup>(۱)</sup>

محمد بن مسلم می گوید: شنیدم امام صادق - علیه السلام - می فرمود: «اگر خبر غیبت صاحبتان [امام زمان - علیه السلام -] به شما رسید، منکر آن نشوید.»

۴- محمد بن یحیی و الحسن بن محمد جمیعاً، عن جعفر بن محمد الکوفی، عن الحسن بن محمد الصیرفی، عن صالح بن خالد، عن یمان التمار قال: «کنّا عند ابی عبد الله - علیه السلام - جلوساً فقال لنا: إنّ لصاحب هذا الأمر غیبة، المتمسک فیها بدینه كالخارط للقتاد ثم قال - هكذا بيده - فأیکم یمسک شوک القتاد بيده؟ ثم أطرق ملبياً، ثم قال: إنّ لصاحب هذا الأمر غیبة، فلیتقی الله عبداً، و لیتمسک بدینه.»<sup>(۲)</sup>

یمان تمار می گوید: خدمت امام صادق - علیه السلام - نشسته بودیم، به ما فرمود: «همانا صاحب الأمر را غیبتی است، هر که در آن زمان دینش را نگه دارد مانند کسی است که درخت قتاد<sup>(۳)</sup> را با دست بتراشد. سپس فرمود: - این چنین و با اشاره دست مجسم کرد - کدام یک از شما می تواند خار آن درخت را با دستش نگه دارد؟ سپس اندکی سر به زیر انداخت و باز فرمود: همانا صاحب الأمر را غیبتی است؛ هر بنده ای باید از خدا پروا کند، و به دین خود متمسک باشد.»

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۲، باب فی الغیبه، حدیث ۱۵. الغیبه، ص ۱۶۰، حدیث ۱۱۸، با اختلاف سند.

۲- اصول کافی، ج ۲، باب فی الغیبه، حدیث ۱.

۳- قتاد درختی است که خار بسیار دارد و خارهایش مثل سوزن است و تراشیدن خارش به این طریق است که یک دست را بالای شاخه محکم گرفته، با دست دیگر تا پایین بکشند و این جمله در عرب مثلی است برای انجام کارهای دشوار و سخت.



۵- قال الامام الصادق - عليه السلام - : « إِنَّ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بَدَّ مِنْهَا، لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ. وَ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتٍ مِنْ تَقَدُّمِهِ مِنْ حَجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ. إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظَهْوَرِهِ، كَمَا لَا يَنْكَشِفُ وَجْهَ الْحِكْمَةِ لَمَّا آتَاهُ الْخِضْرُ مِنْ خَرْقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغَلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى، إِلَّا وَقْتُ إِفْتِرَاقِهِمَا. ] يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سَرٍّ مِنْ سَرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٍ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ [ (۱) وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ، صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَ كُلِّهَا حِكْمَةٌ وَ أَنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مَنْكَشَفٍ لَنَا. » (۲)

امام صادق - عليه السلام - می فرماید: « برای صاحب این امر، غیبتی است که چاره‌ای از آن نیست و آن به دلایلی است که به ما اجازه افشای آنها داده نشده است. اجمال حکمت غیبت آن حضرت، همان حکمت غیبت پیامبران پیشین است، که دلیل اصلی آن جز بعد از ظهور دانسته نمی‌شود؛ چنان که حکمت کارهای شگفت انگیز حضرت خضر برای حضرت موسی کشف نشد تا وقتی که از یکدیگر جدا شدند؛ آنگاه معلوم شد که چرا کشتی را سوراخ کرد و جوان را کشت و دیوار را بنا کرد!

ای پسر فضل این امری از امور خداوند و سری از اسرار و غیبی از غیبهای خداوند متعال می‌باشد. هنگامی که خدای تبارک و تعالی را حکیم بدانیم، همه افعال خدا را مطابق حکمت و مصلحت خواهیم دانست، اگرچه علت برخی از آنها برای ما روشن نباشد. »

محدثین شیعه، اخبار مربوط به امام زمان - عليه السلام - و غیبت آن حضرت را از پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و از ائمه معصومین - علیهم السلام - به ترتیب، نقل کرده و در کتب خود آورده‌اند. (۳)

۱- این قطعه در «یوم الخلاص» نیست، لیکن در «بحار الانوار» هست.

۲- کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص ۱۰۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۱. الزام الناصب، ج ۱، ص ۴۲۷.

۳- ر. ک. کمال الدین، ص ۲۵۶ به بعد.

در آن احادیث اوصاف و ویژگیهای غیبت، بیان شده و در طول تاریخ طبق آن به وقوع پیوسته است. وقوع غیبت حضرت، خود، یکی از دلایل قطعی صدق این احادیث و صدق این احادیث هم، دلیل قطعی بر صحت امامت اوست. و دلیل روشنی است بر این که «مهدی موعود» جز او کس دیگری نیست، زیرا چنین ویژگیهایی در غیر او دیده نشده است.

غیبتی که در احادیث پیشگویی شده بود، در دو مرحله به وقوع پیوست:

### ۱ - غیب صغری یا صغیره<sup>(۱)</sup>

به دوره‌ای از غیبت اطلاق می‌شود که امام زمان - علیه السلام - از انظار عمومی غایب بوده و نایبانی را انتخاب کرده بود، که توسط آنها با شیعیان در ارتباط بوده است. برای آغاز غیبت صغری، مبدأ دقیقی، در دست نداریم که بتوانیم بدان اشاره کنیم و بگوییم مثلاً در فلان روز و یا فلان ساعت آغاز شده است، بلکه به طور کلی می‌توان گفت: غیبت صغری از زمان شهادت امام حسن عسکری - علیه السلام - در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ ه. ق. که حضرت ولی عصر (ع) متولی امر امامت گردید، آغاز شده و با وفات «علی بن محمد سمري» چهارمین و آخرین نایب حضرت، در نیمه شعبان سال ۳۲۹ ه. ق. پایان یافته است.

### مدت غیبت صغری

طبق بیانی که ما داشتیم، مدت غیبت صغری نزدیک به ۷۰ سال می‌باشد. لیکن بعضی‌ها مدت آن را ۷۴ سال نوشته‌اند.<sup>(۲)</sup> این طایفه از علماء، مبدأ غیبت صغری را،

۱- فرق الشیعه نوبختی، ص ۹۲، به نقل از آخرین امید، ص ۶۱.

۲- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، ص ۴۱۶، یوم الخلاص، ص ۱۴۷.

سال تولد آن حضرت [۲۵۵ ه.ق.] به حساب آورده‌اند. به نظر می‌رسد مدت غیبت صغری را، ۷۰ سال دانستن نزدیک به واقع باشد؛ زیرا با وجود اینکه امام زمان - علیه السلام - در زمان حیات پدرش، غایب از دیدگان بود، لیکن این غایب بودن از غیبت صغری محسوب نمی‌شود؛ چون در زمان حیات پدر بزرگوارش، منصب و مسئولیت امامت را به عهده نگرفته بود، و بعد از وفات پدر متولی امامت گردید. و وقتی ما از غیبت او بحث می‌کنیم، مراد ما آن غیبتی است که همراه و ملازم با امامت باشد نه هر غیبتی؛ بنابراین، غیبت صغری، یعنی غیبتی که وصف امامت و داشتن نواب خاص، همراه و ملازم آن باشد و چنین غیبتی از هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ ه.ق. شروع و در نیمه شعبان سال ۳۲۹ ه.ق. خاتمه یافته است.<sup>(۱)</sup>

## ۲- غیبت کبری یا تامه و ثانیه<sup>(۲)</sup>

پس از سپری شدن دوره غیبت صغری، غیبت کبری و طولانی با خاتمه نیابت خاصه و مکاتبات حضرت با نواب، شروع شده و تا به امروز ادامه دارد. ویژگیهای این غیبت در ادامه بحث روشن خواهد شد.

### پیشگویی دو نوع غیبت

احادیث بسیاری از ائمه هدی - علیهم السلام - و پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل شده، که برای حضرت دو نوع غیبت را پیش بینی کرده است. این بخش از بحث و روایات مربوط به آن و تحقق عینی آنها در خارج، برای ما اهمیت خاصی دارد و جواب برخی از اشکالات و ایرادهایی است که برخی نویسندگان معاصر، در اثر بی‌توجهی یا

۱- صدر، محمد، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۱۷.

۲- در آخرین توفیق خطاب به علی بن محمد سمري، در بعضی نسخه‌ها «تامه» و در برخی دیگر «ثانیه» آمده است. البته اساسی دیگری هم این غیبت دارد که در احادیث بیان شده است.

از روی غرض وارد کرده‌اند. بنابراین، برای روشن شدن حقیقت، برخی از آن احادیث را ذکر می‌کنیم.

۱- پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید:

«ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ يَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى. ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ رَافِعًا صَوْتَهُ: الْحَذَرَ الْحَذَرَ إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِي.»<sup>(۱)</sup>

«سپس امامشان تا مدتی که خدا بخواهد از دیدگان پنهان می‌گردد، و برای او دو غیبت خواهد بود که یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری است. (علی - علیه السلام - که راوی حدیث است می‌گوید:) سپس رسول خدا نگاهی به ما کرد و با صدای بلند فرمود: هشیار و آگاه باشید هنگامی که پنجمی از نسل هفتمین فرزندم از دیده‌ها ناپدید شود.»

۲- امام زین العابدین - علیه السلام - می‌فرماید:

«إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى أَمَّا الْأُولَى فِسِتَّةُ أَيَّامٍ، وَ سِتَّةُ أَشْهُرٍ، وَ سِتُّ سَنَوَاتٍ وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطْوُلُ أَمْدُهَا حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ، فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ، وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ، وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا، وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.»<sup>(۲)</sup>

«برای قائم ما دو غیبت است که یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری است. غیبت اولی او شش روز و شش ماه و شش سال طول می‌کشد، اما دومی به قدری طول می‌کشد که بیشتر کسانی که به غیبت او ایمان داشتند، از اعتقاد خود برمی‌گردند، فقط کسانی بر اعتقاد خود استوار می‌مانند که یقین محکم و شناخت صحیح داشته، تسلیم ما، اهل بیت باشند و سخنان ما بر آنها گران نباشد.»

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۰.

۲- همان، ج ۵۱، ص ۱۳۴، حدیث اول.



## توضیح حدیث :

علامه مجلسی در ذیل حدیث می نویسد: «در شش روز اول، فقط خواص اهل بیت از آن آگاه شدند، و در شش ماه اول فقط خواص شیعه از ولادت حجت خدا مطلع شدند، و در مدت شش سال (تا وفات پدرش)، گروه فراوانی از شیعیان از ولادت آن حضرت مطلع گشتند.»<sup>(۱)</sup>

۳- امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

«لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا طَوِيلَةٌ، وَ الْأُخْرَى قَصِيرَةٌ، فَأَلْأُولَى يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا خَاصَّةٌ مِنْ شِيعَتِهِ، وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ فِي دِينِهِ.»<sup>(۲)</sup>

«برای قائم دو غیبت است: یکی کوتاه و دیگری طولانی، در اولی تنها خواص شیعیان از جایگاه او مطلع خواهند بود، در دومی فقط نزدیکترین خواص او که متصدی خدمت او هستند<sup>(۳)</sup> از جایگاه وی باخبر خواهند بود.»

۴- امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

«لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ: يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ، يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ.»<sup>(۴)</sup>

برای قائم - علیه السلام - دو غیبت است: در یکی از آن دو (کبری) در مواقع حج حاضر می شود، و مردم را می بیند؛ ولی مردم او را نمی بینند. [اما در غیبت صغری، خواص اصحاب او را می دیدند و می شناختند.]

۵- امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۴.

۲- نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، ص ۱۷۰، حدیث اول. بشارة الاسلام، ص ۱۶۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۰ باب فی الغیبه، منتخب الأثر، ص ۲۵۱، باب ۲۶.

۳- مقصود خادمان و اهل بیت آن حضرت و یا همان سی نفری که همراه حضرت هستند که در روایات به آنها اشاره شده است.

۴- اصول کافی، ج ۲، باب فی الغیبه، حدیث ۱۲.

«إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولُ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ: قُتِلَ، وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ: ذَهَبَ، حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.»<sup>(۱)</sup>

«صاحب الأمر دو غیبت دارد، یکی از آنها به طول می‌انجامد، تا آنجا که بعضی می‌گویند: او مرده است و برخی می‌گویند: کشته شده و عده‌ای می‌گویند: رفته است. و از اصحابش، جز افراد اندکی بر امر او باقی نمی‌مانند و هیچ کس، نه از اولاد او و نه دیگران جز خداوندی که ظهور او به دست وی است، از مکان او اطلاع ندارد.»

احادیث زیادی در باره پیشگویی دو نوع غیبت وارد شده است که فقط نه حدیث در «غیبت نعمانی» نقل شده است.

محمد بن ابراهیم نعمانی، که از اعلام قرن چهارم ه.ق. است، بعد از نقل این احادیث، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«این احادیثی که بیانگر دو غیبت برای قائم - علیه السلام - است، احادیثی است که بحمدالله نزد ما از صحت برخوردار است و خداوند گفتار امامان را روشن نموده و دلیل راستگویی ایشان را در آن آشکار ساخته است.

غیبت نخستین، همان غیبتی است که در آن، سفیرانی و نمایندگان بین امام و مردم منصوب بودند، و آنان آشکارا در بین مردم زندگی می‌کردند و مشکلات پیچیده علمی و احکام دینی به دست آنها گشوده می‌شد و پاسخ تمامی سؤالاتی که در خصوص مسائل پیچیده و مشکل انجام می‌گرفت به وسیله آنها داده می‌شد؛ و آن همان غیبت صغری است که روزگار آن سپری گردیده و دورانش سر آمده است.

غیبت دوم، آن است که: سفیران و نمایندگان که واسطه بودند، برای هدفی که خداوند آن را اراده فرموده بود، برداشته شدند و نیز به خاطر مشیبتی که خداوند در میان

۱- طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، ص ۱۶۲، حدیث ۱۲۰. غیبت نعمانی، ص ۱۷۱، حدیث ۵.

مردم مقرر فرموده و همچنین برای ابتلاء، آزمایش، امتحان، و غربال شدن کسانی که ادعای (تشیع) می‌کنند، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

« مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ: ممکن نبود که خداوند مؤمنان را به همان صورت که شما هستید واگذارد، مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد و، ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار نهران آگاه سازد.»<sup>(۱)</sup>

و هم اکنون، آن زمان فرارسیده است؛ خداوند ما را در این زمان از پایداران در راه حق و از کسانی که بخوبی آزمایش داده باشند، قرار بدهد. پس این معنای گفتار ما است که: «او دارای دو غیبت است، و ما در غیبت اخیر قرار داریم.»<sup>(۲)</sup>

در عین حال، ساشدینا از نویسندگان معاصر، می‌نویسد: «قابل توجیه است بپذیریم که تقسیم غیبت کوتاه و طولانی، ابداع فقهای امامیه باشد، در تأیید این تقسیم بندی، احادیث یا ابداع شده یا تفسیر گردیده‌اند تا وضعیت را آن چنانکه ظاهر شده با آن تطبیق دهند.»<sup>(۳)</sup>

چنین نظریه‌ای بسی ناانصافی است، چون اعتقاد به دو غیبت، پس از رحلت نایب چهارم به وجود نیامده و توسط علمای شیعه ابداع نشده است، بلکه این موضوع، سالها قبل از غیبت صفری در گفتار نورانی امامان پیشین ما، بیان شده بود و علمای شیعه آن را جمع آوری کرده و تبیین نمودند.<sup>(۴)</sup>

۱- سورة آل عمران، آیه ۱۷۹.

۲- غیبت نعمانی، ص ۱۷۴-۱۷۳.

۳- Sachedina, Op. Cit. 125، به نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۱۹.

۴- برای روشن شدن این موضوع در احادیث منقوله، دقت شود و به تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۲۰-۲۱۹ مراجعه گردد.

## ویژگیها و ممیزات غیبت صغری و کبری

۱- زمان غیبت صغری محدود بود. از نظر زمانی نزدیک به ۷۰ سال طول کشید و به خاطر کوتاه بودن مدت آن «غیبت صغری» نامیده شد، به خلاف غیبت کبری که غیر از خدا کسی از مدت آن اطلاع ندارد.

۲- در دوران غیبت صغری استتار و احتجاب امام - علیه السلام - همه جانبه و عمومی نبود. اگرچه، امام - علیه السلام - از نظرها پنهان بود، لیکن این غیبت و پنهانی، همگانی نبود، بلکه کسانی مانند «نواب خاص» و برخی از وکلای دیگر، می توانستند با امام در تماس باشند و سؤالات و نامه های مردم را خدمت امام - علیه السلام - ببرند و پاسخ امام را به مردم برسانند ولی در غیبت کبری امام - علیه السلام - به طور کلی از انظار پنهان است و باب مکاتبات و مراسلات بسته است؛ یعنی، بنای غیبت کبری و اقتضای آن، این است که: حضرت دیده نشود و این معنایش این نیست که امکان ندارد دیده شود، بلکه ممکن است حضرت را بعضی از افراد، کما این که با سندهای معتبر هم نقل شده، ببینند.

برای روشن شدن موضوع، به صفحه های آخر این نوشته، به شرح توفیق خطاب به نایب چهارم مراجعه شود.

۳- در غیبت صغری، حضرت چهار نماینده داشت که آنها را به صورت معین و مشخص، انتخاب و تعیین کرده بود. آنان موظف بودند بین امام - علیه السلام - و مردم ارتباط برقرار کنند. اقامتگاه و مکان حضرت را نیز می دانستند. ولی در غیبت کبری چنین نیست.

۴- در غیبت صغری ممکن بود کسی او را ببیند و بشناسد ولی در غیبت کبری کسی او را نمی بیند، و اگر هم ببیند او را نمی شناسد.

اگر کسی در احادیث و روایات، دقت نماید، ممکن است ویژگیهای دیگری هم پیدا کند ولی ما به همین مقدار اکتفا نمودیم.

## نیابت

در هیچ یک از دو غیبت، صغری و کبری، پیوند امام دوازدهم، حضرت حجة بن الحسن المهدی - علیه السلام - با مردمان، به طور کلی، گسسته نبوده است. زیرا در هر دو غیبت، امر «نیابت» وجود داشته است و دارد. و از طریق نایبان، ارتباط امام با مردم برقرار بوده است.

همان طوری که گفتیم، غیبت امام دوازدهم - علیه السلام -، به دو مرحله تقسیم گشت. به تبع آن، نیابت نیز همین گونه است؛ یعنی، دارای دو مرحله است و دو گونه: نیابت خاصه، در غیبت صغری، و نیابت عامه، در غیبت کبری.<sup>(۱)</sup>

### نیابت خاصه و نیابت عامه

نیابت خاصه، آن است که امام اشخاص معین و مشخصی را نایب خود قرار دهد، و به اسم و رسم او را معرفی کند، همان طوری که امام حسن عسکری - علیه السلام - این کار را انجام داد و فرمود: «الْعَمْرِي وَ ابْنُهُ ثِقَاتَانِ، فَمَا أَدْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ: عمري و پسرش (عثمان بن سعید، نایب اول و محمد بن عثمان، نایب دوم) مورد اعتماد هستند، هر چه آنها به تو برسانند از من می‌رسانند و آنچه به تو بگویند از جانب من می‌گویند.»<sup>(۲)</sup>

و در جای دیگر فرمود: «وَ اشْهَدُوا عَلَيَّ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدٍ الْعَمْرِي وَ كَيْلِي وَ أَنَّ ابْنَ مُحَمَّدٍ وَ كَيْلُ ابْنِي مَهْدِيكُمْ: گواه و شاهد باشید که عثمان بن سعید عمري (نایب اول) و کیل من است و فرزندش محمد بن عثمان (نایب دوم) و کیل فرزند من مهدی شما است.»<sup>(۳)</sup>

۱- حکیمی، محمد رضا، خورشید مغرب، ص ۴۴.

۲- اصول کافی، ج ۲، باب فی تسمیه من رآه - علیه السلام -، حدیث ۱.

۳- الغیبه، ص ۳۵۶، حدیث ۳۱۷.



حضرت حجة بن الحسن المهدی - علیه السلام - نایبان بعد از عثمان بن سعید (نایب اول) را به وسیله نایب قبلش معین می کرد و به مردم معرفی می نمود.

نیابت عامه، آن است که امام - علیه السلام - ضابطه ای کلی و صفات و مشخصاتی را معرفی و بیان می کند، در هر عصری آن صفات و ویژگیهای معین در هر فردی از افراد وجود داشته باشد، نایب عام امام - علیه السلام - شناخته می شود. همان طوری که در احادیث این ضابطه کلی بیان شده است.

امام زمان - علیه السلام - در توفیق اسحاق بن یعقوب که به دست نایب دوم، محمد بن عثمان صادر گشت، فرمود:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ :

و اما رویدادها و پیشامدهایی که در آینده روی خواهد داد، در باره آنها به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا که آنها حجت من بر شمایند و من حجت خدا می باشم.»<sup>(۱)</sup>  
و امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ ضَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مُوَلَّاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ :

هر کس از فقهاء نفس خود را از معاصی و محرّمات نگهداری کند و دین خود را حفظ نماید و مخالف هوای خود و مطیع مولای خود باشد، پس عوام (کسی که فقیه نیست و قدرت استنباط ندارد) باید از آن تقلید بکنند.»<sup>(۲)</sup>

بنابراین، کسانی که در دوره غیبت صغری، نیابت داشتند و با اسم و مشخصات معرفی شده بودند، «نایب خاص» نامیده شده و نایبان خاص امام زمان - علیه السلام -

۱- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کمال الدین، ج ۲، حدیث ۴، ص ۴۸۳. الغیبه، حدیث ۲۴۷، احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸.

را «نواب خاص»<sup>(۱)</sup> و «نواب اربعه» می‌گویند. مقصود و هدف اساسی این رساله تبیین و تشریح زندگانی این بزرگواران می‌باشد و در آینده به طور مفصل توضیح داده می‌شود. و کسانی که از آغاز غیبت کبری نیابت داشته‌اند و دارند، و بر طبق ضابطه معین شده از طرف ائمه معصومین - علیهم‌السلام - ، به نیابت رسیده‌اند، «نواب عام» نامیده می‌شوند.

---

۱- کتابهایی که در قرون اولیه غیبت نگاشته شده است، به جای «نواب» بیشتر «سفراء» و «ابواب» تعبیر شده است و گاهی «وکلا» نیز به کار رفته است.

## فصل دوم:

# خلفای دوران غیبت صغریٰ

### مقدمه

دوران غیبت صغری، که نواب خاص امام زمان - علیه السلام - در آن دوره، مسئولیت نیابت را به عهده داشتند و نزدیک به هفتاد سال از تاریخ را به خود اختصاص دادند، مصادف و مقارن با خلافت شش تن از خلفای عباسی بوده است. در این دوره از تاریخ، حوادث و جریانات بزرگ و عظیمی و جنگهای مکرری به وقوع پیوسته است که بررسی آنها کتاب مستقلی را می طلبد. ما اکنون در صدد بیان این جریانات و نگارش شرح حال و تاریخ تفصیلی این افراد نیستیم، بلکه جهت آگاهی اجمالی به ذکر اسامی، بعضی ویژگیها و مدت خلافت هر کدام و آن قسمت از زندگانشان که مرتبط با جریان غیبت صغری، و نواب خاص و شیعیان باشد، اکتفاء خواهیم نمود. قبل از ورود به شرح اجمالی خلفاء، لازم است به عنوان مقدمه، مطالبی را دربارهٔ خلفای عباسی یادآور شویم.

نخستین خلیفهٔ عباسی، ابوالعباس<sup>(۱)</sup> ملقب به سفاح (خونریز)، روز دوازدهم ربیع الثانی سال ۱۳۲ ه.ق. در کوفه، با اتفاق آراء طرفداران خود، بر کرسی خلافت نشست.

---

۱- عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب.

وی بر منبر ایستاده، خطبه‌ای خواند و در طی آن خود و خانواده خود را اهل بیت پیامبر و آل محمد و ذوی القربی و عشیره الأقربین نامید و آیات راجع به اهل بیت و حقوق آنها را ذکر کرد.

هنر عباسی‌ها آن بود که خودشان را جزء آل محمد به قلم آوردند تا جنبش و نهضت را به نفع خود اداره کنند.<sup>(۱)</sup>

سرانجام، بنی عباس به نام اهل بیت - علیهم السلام - خلافت را، بعد از سرنگونی بنی امیه به دست گرفتند، و در ابتدای کار، روزی چند به مردم و علوین روی خوش نشان دادند؛ حتی به نام انتقام شهدای علوین، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفاء بنی امیه را شکافتند و هرچه یافتند، آتش زدند.<sup>(۲)</sup>

اما دیری نگذشت که شیوه ظالمانه و خصمانه بنی امیه را پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بند و باری، هیچ گونه فروگذار نکردند و علوین را دسته دسته گردن زدند و یا زنده زنده دفن کردند.<sup>(۳)</sup>

یکی از ویژگیهای خلفای عباسی که در همه آنها مشترک می باشد، مشغول بودن و پرداختن به لهو و لعب، خوشگذرانی، شراب خواری، شب نشینی‌ها و عدم کوچکترین توجه به شئون زندگی مردم است. خوشگذرانی، شراب خواری، محفل و مجلس‌های کذایی اینان روشن تر از آن است که احتیاج به استشهاد داشته باشد؛ زیرا کتب تاریخ مملو از این گونه شواهد است.

بهترین موردی که بتوان در این باره ذکر کرد، جریان برخورد متوکل با امام هادی - علیه السلام - می باشد.

۱- فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، ص ۲۰۷.

۲- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۲۱۲.

۳- صدر، سید عیسی، تشیع و ستمگران و جنایتکاران تاریخ، ص ۱۴۹؛ به نقل از تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص

درباره امام هادی - علیه السلام - نزد متوکل، سخن چینی و سعایت شد که: نامه‌ها و سلاحهای مهمی از شیعیان در منزل حضرت وجود دارد و آن حضرت انگیزه خلافت داشته و فکر زمامداری را در سر می‌پروراند. به همین خاطر، متوکل عده‌ای از ترکها را مأمور کرد که شبانه به خانه حضرت، هجوم برده و تفتیش نمایند. آنان شبانه به خانه امام ریختند، امام را در اطاقی دیدند که عبا بردوش، عمامه به سر و رو به قبله، بر روی زمین بدون فرش نشسته است و آیاتی از کلام الله مجید، پیرامون عذاب و وعده و وعید، قرائت می‌کند. به همان وضع حضرت را گرفته و پیش متوکل بردند، وقتی وارد شدند، متوکل جامی از شراب در دست داشت و مشغول میخوارگی بود، تا حضرت را دید، احترام کرد و کنار خود نشاند و جامی که در دست داشت به حضرت تعارف کرد، حضرت فرمود: مرا معذور و معاف دار، تاکنون گوشت و خون من هرگز به شراب آلوده نشده است.<sup>(۱)</sup>

نمونه‌های دیگر از این قبیل در تاریخ بسیار است. بلی فقط «المهتدی بالله» از این روش مستثنی است و از نظر راه و روش بهتر از همه آنها بود؛ میان عباسیان این شخص مانند عمر بن عبدالعزیز در میان بنی امیه به شمار می‌رفت.<sup>(۲)</sup>

یکی دیگر، از ویژگیهای خلفای عباسی، دشمنی با خاندان رسالت، ایجاد نفرت نسبت به علوین، تبعید، زندانی کردن، کشتن و فشار بر آنان بود. در این فکر میان خلیفه، سران قوم، ارتش و وزراء، فرقی نبود و همه، هم عقیده بودند. این تفکر در سراسر تاریخ خلافت عباسی به چشم می‌خورد، لیکن برحسب اختلاف اشخاص و روحیه‌ها در ادوار مختلف شدت و ضعف پیدا می‌کرد.

شواهد تاریخی زیادی داریم که این مطلب را اثبات می‌کند، ولی ما به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱. تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۳۲، الشیعه فی التاریخ، ص ۲۰۶.

۲- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۳.



## ۱- جنایات متوکل نسبت به آل علی علیهم السلام

متوکل در دشمنی با خاندان رسالت، در میان خلفای عباسی نظیر نداشت؛ بویژه با علی - علیه السلام - دشمنی سرسختی داشت و آشکارا ناسزا می گفت و مرد مقلدی را موظف می داشت که در بزمهای عیش تقلید آن حضرت را می آورد و خلیفه می خندید. و در سال ۲۳۶ ه. ق. امر کرد قبه ضریح حضرت امام حسین - علیه السلام - را در کربلاء و همچنین خانه های بسیاری که در اطرافش ساخته بودند، خراب و با زمین یکسان نمودند و دستور داد آب به حرم امام - علیه السلام - بستند و زمین قبر مطهر را شخم و زراعت کنند تا به کلی اسم و رسم مزار فراموش شود.<sup>(۱)</sup>

در زمان متوکل، وضع زندگی سادات علویین که در حجاز بودند، به مرحله رقت باری رسیده بود؛ به گونه ای که زنهای ایشان ساترنداشتند و عده ای از ایشان، چادری کهنه داشتند که در اوقات نماز آن را به نوبت پوشیده، نماز می خواندند. نظیر این فشارها را، به سادات علوی که در مصر بودند، نیز، وارد می ساخت.<sup>(۲)</sup>

## ۲- مراقبت و تحت نظر گرفتن ائمه علیهم السلام و سرکوبی هرگونه نهضت علوی

این سختگیری ها و فشارها هرچه به طرف دوران غیبت صغری نزدیک می شد، زیاده تر می گردید. ائمه ما، بویژه در زمانهای نزدیک غیبت صغری در دنیا نمی ماندند، مگر بسیار کم و در عنفوان جوانی به پیشگاه خدا می شتافتند. امام جواد - علیه السلام - طبق روایات شیعه، در سال ۲۲۰ ه. ق. به تحریک معتصم، خلیفه عباسی، به دست همسر خود، که دختر مأمون بود، در سن ۲۵ سالگی مسموم و شهید شد.<sup>(۳)</sup> امام هادی

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۱. مقاتل الطالبین، ص ۳۹۵. تاریخ ابوالفداء، ج ۲، ص ۳۸. شیعه در اسلام، ص ۲۶.

۲- اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، ص ۳۹۵ و ۳۹۶. شیعه در اسلام، ص ۲۱۶.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۳.

- علیه السلام - را در سال ۲۵۴ ه. ق. (بر طبق روایات شیعه) معتز خلیفه عباسی در سن ۴۱ سالگی با سم شهیدش کرد.<sup>(۱)</sup> امام حسن عسکری - علیه السلام - را در سال ۲۶۰ ه. ق. (بنا به بعضی از روایات شیعه) به دسیسه معتمد، خلیفه عباسی، در سن ۲۸ سالگی مسموم کردند و شهید شد.<sup>(۲)</sup> بیشتر، زندگی نکردن اینها، نشانه این است که خلفاء برای سرکوبی و مخفی نگاه داشتن وجود امامان، گرچه به صورت غیر مستقیم، تا چه اندازه کوشش داشته‌اند.

## خلفای دوران غیبت صغری

### ۱- المعتمد بالله (۲۵۶ - ۲۷۹)

معتمد بالله، در سال ۲۵۶ ه. ق. در بیست و پنج سالگی به خلافت رسید. و در سال ۲۷۹ ه. ق. در سن چهل و هشت سالگی از دنیا رفت و مدت خلافت وی بیست و سه سال طول کشید.<sup>(۳)</sup>

معتمد، مردی عیاش و سرگرم خوشگذرانی بود و تدبیر امور به دست برادرش «ابو احمد موفق» افتاده بود که معتمد را به زندان انداخت؛ او نخستین خلیفه‌ای بود که زندانی شد.<sup>(۴)</sup> برادرش موفق به قدری بر او سخت می‌گرفت که روزی محتاج سیصد دینار شد و نتوانست فراهم کند و اشعاری را در این زمینه سرود که حاکی از ضعف وی می‌باشد.<sup>(۵)</sup>

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۲.

۲- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ارشاد، ص ۳۴۵.

۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۱.

۴- همان، ج ۴، ص ۱۲۳.

۵- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۴۵۵.

مسعودی می‌نویسد: «معمد به طَرَبُ رغبت شدیدی داشت، میخوارگی و اقسام خوشی بر او فائق می‌آمد. جلساتی را تشکیل می‌داد برای شناخت طبل و دف و سنج و انواع موسیقی و صفات نغمه‌گرها و شناخت آهنگها و آوازه‌ها و انواع رقصها و...»<sup>(۱)</sup> به طور خلاصه، می‌توان گفت که: معمد جوانی بی‌کفایت و عیاش بود و با وجود این، مدت نسبتاً مدیدی یعنی: بیست و سه سال خلافت کرد. علت این دوام آن بود که: برادرش طلحه ملقب به موفق، متصدی کارها بود و او مردی کارآمد و باشهامت بود و برای غلبه بر مشکلات دائماً تلاش می‌کرد.<sup>(۲)</sup>

در سال ۲۶۰ ه.ق. در دوران خلافت معمد، امام حسن عسکری - علیه السلام - در بیست و نه سالگی درگذشت، وی پدر مهدی منتظر بود که امام دوازدهم قطعیته امامیه است و اکثریت شیعه ایشانند و اینان در باره امام منتظر - علیه السلام - پس از مرگ امام حسن عسکری اختلاف کرده و بیست فرقه شدند.<sup>(۳)</sup>

البته این فرقه‌ها، در اوایل شهادت امام حسن عسکری - علیه السلام - به وجود آمد و در اواخر زندگانی محمد بن عثمان، نایب دوم امام زمان - علیه السلام - همگی از بین رفتند و فقط یک فرقه که معتقد به وجود حضرت بودند - که همان شیعه باشد - باقی ماند.

### روش سیاسی «معمد» در برابر امام حسن عسکری علیه السلام

«معمد» در برابر امام - علیه السلام - رفتار و واکنشی داشت که از هیچ یک از خلفای پیشین، مشاهده نشده بود. و آن این بود که: معمد در برابر امام اظهار کوچکی و عجز می‌کرد و دست به دامن امام - علیه السلام - می‌شد، زیرا وضع به گونه‌ای بود که با اندک فکری، معمد می‌توانست در بقاء حکومت خود یک روز یا نصف روز، مشکوک

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۳۲-۱۳۱.

۲- فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، ص ۲۲۹.

۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۲.

گردد، تا چه رسد به یک سال و دو سال؛ زیرا کافی بود که در دوران خلفای گذشته و روش ترکها و بردگان نسبت به آنها که با شمشیر و آراء خود دست و پای آنها را می بستند، بلکه در روی کار آمدن خود او و نشستن بر اریکه خلافت، بیندیشد، و پی به ضعف و متزلزل بودن ارکان خلافت ببرد. از این رو، به علت این بینش و احساسی که داشت، در ظاهر، چنین روشی را اتخاذ نمود؛ و گرنه او بهتر از خلفای دیگر نبود، بلکه بدتر از پیشینیان خود هم بود؛ زیرا وی عنصری بود که در حکومت خود، از هر گونه تصرفی در امور مملکت ممنوع بود، در حالی که خلفای پیشین از وی قویتر و آزادیشان بیشتر و فرمانشان نافذتر بود. و لذا بهترین راه را برای دفع شر قلدرها از خود و پیدا کردن وسیله تضمینی برای طول عمر و ادامه حکومت خود این می دید، که خود را به امام نزدیک کرده و از موقعیت امام - علیه السلام - استفاده کند.<sup>(۱)</sup>

در اوایل حکومت خویش به خانه حضرت می رفت و از آن حضرت می خواست که برای طولانی شدن حکومت وی دعا کند.

ابن شهر آشوب می نویسد: «روزی معتمد بر امام حسن عسکری - علیه السلام - وارد شد و پیش امام - علیه السلام - اظهار عجز نمود و از وی خواست او را دعا کند که: بیست سال در مقام خلافت باقی بماند. حضرت فرمود: «مَدَّ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ» خدا عمر تو را طولانی کند. و دعای حضرت مستجاب شد و بعد از بیست سال درگذشت.»<sup>(۲)</sup>

در اینجا این سؤال مطرح است که چرا امام - علیه السلام - با وجود آن ویژگیهای که «معتمد» داشت، او را دعا نمود و در خارج آن دعا محقق و مستجاب گردید؟

آقای محمد صدر این سؤال را چنین جواب می دهد: «زیرا اولاً امام - علیه السلام - مطابق سیاستی که خود و پدران گرامیش پیش گرفته بودند، نخواستند که رسماً

۱- پژوهشی در زندگی امام مهدی (ع) و نگرشی به غیبت صغری، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۰.

اعلان مخالفت و تمرد بر علیه دولت بنماید. و در ثانی، امام - علیه السلام - خواسته است که حجّت را بر او و بر کسانی که این قضیه را بفهمند، تمام کند؛ زیرا مردم و خود خلیفه در اواخر حیاتش می بینند که مدت حکومت و زمامداری او تا بیست سال ادامه پیدا کرده است و از این جهت، حکومت عادلانه امام - علیه السلام - و انحراف خط مشی هیئت حاکمه اثبات می گردد. ثالثاً، امام - علیه السلام - می دانسته که «معمد» کی و چه وقت خواهد مرد، از این رو، امام - علیه السلام - کاری نکرد، جز اینکه از نظر روحی و روان شناسی در روحیه معمّد، این فکر را ایجاد کرد که طول حکومتش در اثر دعای امام - علیه السلام - است و از نظر سیاسی یک بهره برداری کرده است. امام - علیه السلام - در صدد به دست آوردن حکومت نبود، تا اینکه مرگ معمّد به نفع امت اسلامی و به رهبریت خود آن حضرت تمام شود، در این صورت قطعاً امام - علیه السلام - می خواسته فقط اتمام حجّتی برای معمّد کرده باشد تا حقانیت خود و اصحاب گرامیش را ثابت کند، و به این نتیجه هم رسیده است.»<sup>(۱)</sup>

معمّد در سال ۲۷۹ ه. ق. شب دوشنبه، نوزدهم ماه رجب در بغداد درگذشت.<sup>(۲)</sup>  
احتمال دارد سبب وفات وی این بود که یک نوع زهر در نوشیدنی آن ریخته بودند.<sup>(۳)</sup>

## ۲ - معتضد بالله (۲۷۹ - ۲۸۹)

معتضد بالله، برادرزاده معمّد بود. وقتی عموی او در سال ۲۷۹ ه. ق. درگذشت، با او بیعت شد، و در سال ۲۸۹ درگذشت. مدت خلافتش، نه سال و نه ماه و دو روز بود. مرگش در مدینه السلام (بغداد) در سنّ چهل و هفت سالگی رخ داد.<sup>(۴)</sup>

۱- پژوهشی در زندگی امام مهدی (ع) و نگرشی به غیبت صغری، ص ۱۵۰.

۲- الکامل، ج ۷، ص ۴۵۵.

۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۲.

۴- همان کتاب، ج ۴، ص ۱۴۳.



معتضد، مردی کم رحم و خونریز بود و علاقه داشت کسانی را که می کشت اعضای آنها را ببرد. وقتی به یکی از سرداران یا یکی از غلامان خاص خشم می کرد، می گفت: گودالی بکنند و سر او را در آن بگذارند و خاک بریزند و نیمه پایین بدنش، از خاک بیرون می ماند و خاک بر او می ریختند و همچنان می ماند تا جانش از دُبرش در آید.<sup>(۱)</sup>

انواع واقسام شکنجه ها داشت و افراد را به اشکال مختلف می کشت. او سردابه هایی داشت که شکنجه های مختلفی در آنجا، انجام می گرفت و افراد خاصی را عهده دار این شکنجه ها گماشته بود. فقط به زن و ساختمان علاقه داشت؛ برای قصر خود که به نام «ثریا» معروف بود، چهار صد هزار دینار خرج کرد که طول آن چهار فرسخ بود.<sup>(۲)</sup>

وی مردی قوی اراده و کاری بود و بر اوضاع تسلط کامل داشت. بعد از به خلافت رسیدن او، فتنه ها آرام شد، شهرها اصلاح شدند، قیمتها ارزان و آشفتگی، آرام گشت و همه مخالفان با او صلح کردند. وی پیروز بود و کارها بر وفق مراد او پیش می رفت، شرق و غرب گشوده شد و همه مخالفانش تسلیم شدند.

مورّخین قرون نخستین، صحنه هایی را از معتضد، نقل کرده اند که: نشان دهنده عدم سختگیری وی نسبت به شیعیان و علوی ها، بلکه بالاتر، دال بر محبت وی به این گروه می باشد. چندین مورد را که تاریخ نویسان نوشته اند، یاد آور می شویم.

۱- در سال ۲۸۴ ه. ق. «المعتضد بالله» مصمم شد، معاویه را بر منبرها لعن گوید و دستور داد، نوشته ای در این زمینه، تهیه کرده و بر مردم بخوانند. عبیدالله بن سلیمان وی را از بر آشفتن و شورش عامه مردم، ترسانید؛ اما خلیفه به گفتار وی اعتنا نکرد. معتضد امر کرد مکتوبی را که مأمون دستور داده بود در باره لعن معاویه بنویسند، بیرون آورند. آن را از دیوان بیرون آوردند و نسخه ای از روی آن گرفتند و آن مکتوب را برای معتضد انشاء کردند. عبیدالله بن سلیمان (وزیر) یوسف بن قاضی را احضار کرد و دستور داد،

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۳.

۲- همان کتاب، ج ۴، ص ۱۴۵-۱۴۴.

برای جلوگیری از تصمیم معتضد چاره‌ای بیندیشد. او با معتضد مذاکره کرد و خلیفه را از قیام عمومی ترسانید ولی او نپذیرفت.

قاضی گفت: ای امیرالمؤمنین تو با طالبیان (آل ابی طالب) چه خواهی کرد که هر روز از یک ناحیه قیام می‌کنند و مردم بسیاری به آنها به خاطر قرابتشان با رسول خدا می‌گروند و لعن یزید و معاویه به سود آنها خواهد بود! معتضد سکوت کرد و تصمیم خود را انجام نداد.<sup>(۱)</sup>

۲- روزی از طبرستان از جانب محمد بن زید علوی پولی رسیده بود که به صورت پنهانی میان آل ابی طالب تقسیم شود. به معتضد خبر دادند. معتضد مردی را که پول را آورده بود احضار کرد و گفت: چرا این کار را پنهانی انجام می‌دهی؟ و دستور داد آشکارا این کار را انجام بدهد. وی آل ابی طالب را تقرّب می‌داد و این به علت خویشاوندی بود و به خاطر خبری که ابوالحسن محمد بن یحیی بن ابن عباد جلیس نقل کرده است که: معتضد وقتی در زندان پدر خویش بود، خواب دید که پیری بر ساحل دجله نشسته و دست سوی آب دجله دراز می‌کند که همه آب در دست او جمع می‌شود و دجله خشک می‌شود، آنگاه آب را از دست فرو می‌ریزد و دجله به حالت اولی برمی‌گردد. می‌گوید: پرسیدم این کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب - علیه السلام - است. می‌گوید پیش او رفتم و سلام کردم، گفت: «ای احمد! این خلافت به تو می‌رسد، متعرض فرزندان من مباش و آزارشان مده». گفتم: ای امیر مؤمنان اطاعت می‌کنم.<sup>(۲)</sup>

۳- وقتی محمد بن هارون، محمد بن زید علوی<sup>(۳)</sup> را کشت، معتضد اعتراض کرد و غمگین شد و از قتل او تأسف خورد.<sup>(۴)</sup>

۱- الکامل، ج ۷، ص ۴۸۶.

۲- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۳- امیر دیلمان و طبرستان و از شیعیان بود و اموال زیادی جهت تقویت شیعیان از طبرستان به عراق می‌فرستاد.

۴- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۳.

این گونه حکایاتی را که مورّخین نقل کرده‌اند، صرف نظر از روایات، نشان دهندهٔ علاقهٔ او به شیعیان می‌باشد؛ لیکن چنانچه به روایات نظری افکنده باشیم، خلاف این را گزارش می‌دهند و ما در آخر بحث خلفاء این دوره، به این موضوع خواهیم پرداخت.

### ۳- مکتفی بالله (۲۸۹ - ۲۹۵)

اسم او علی بن احمد معتضد است، در همان روز وفات پدرش، معتضد (۲۸۹ ه.ق.) روز دوشنبه، هشت روز مانده از ربیع الاوّل با او بیعت شد. وقتی که به خلافت رسید، بیست و اندی سال داشت. در سال ۲۹۵ ه.ق، در سنّ سی و سه سالگی از دنیا رفت و مدت خلافت او حدود شش سال به طول انجامید.<sup>(۱)</sup> او مردی معتدل و خوشرو و دارای ریش انبوه بود.<sup>(۲)</sup>

مسعودی می‌نویسد: «اکنون که سال ۳۳۲ ه.ق. و خلافت «مکتفی» است، غیر از علی بن ابی طالب و مکتفی خلیفه‌ای که نام علی داشته باشد، نبوده است.»<sup>(۳)</sup> وقتی مکتفی در قصر حسنی اقامت گزید، دستور داد تا سیاه چالها را که «معتضد» برای شکنجه مردم درست کرده بود، ویران کنند و زندانیان را آزاد سازند و منزلهایی را که معتضد برای محلّ سیاه چالها از مردم گرفته بود، به صاحبانشان برگردانند و پولهایی میان آنها تقسیم کنند. به همین جهت، قلوب رعیت به او متمایل شد و دعاگوی بسیاری پیدا کرد.<sup>(۴)</sup>

تا آنجا که ما تتبع کرده‌ایم، تاریخ، گزارشی از وی که مرتبط با غیبت صغری باشد، نقل نکرده است.

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۶.

۲- الکامل، ج ۸، ص ۸.

۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۶.

۴- همان کتاب، ص ۱۸۷.

## ۴- مقتدر بالله (۲۹۵ - ۳۲۰)

وی برادر مکتفی می باشد و اسم او جعفر بن احمد است. در روز یکشنبه، سیزده ذیقعده سال ۲۹۵ ه.ق. در سیزده سالگی، به خلافت رسید و در روز چهارشنبه، سه روز مانده از شوال، در سال ۳۲۰ ه.ق. در بغداد کشته شد. مدت خلافتش نزدیک به بیست و چهار سال به طول انجامید و هنگام وفات، سی و هشت ساله بود.<sup>(۱)</sup>

چون «مقتدر» در کودکی به خلافت رسید، لذا نتوانست از اقتدار و قدرت مستقلی برخوردار باشد و زنان و غلامان و اطرافیان بر او تسلط کامل داشتند. در زمان خلافت او، وزرای زیادی بر سر کار آمدند و عوض شدند. شرایط سیاسی و اجتماعی دوران ایشان با تغییر وزیر، دگرگون می شد و نقش اساسی در اداره حکومت را، وزراء به عهده داشتند؛ شخص خلیفه، خط مشی و نگرش مستقلی نسبت به مسائل نداشت.

سختگیری و فشار در این دوره، نسبت به شیعیان وابسته و منوط به انتخاب وزراء بود. اگر وزیری نسبت به شیعیان متمایل بود، فشار و خفقان کمتری به چشم می خورد؛ مثلاً در دوران وزارت محمد بن علی بن فرات که متمایل به شیعیان بود، اوضاع سیاسی نسبت به دوستان اهل بیت مساعد می شد، ولی وقتی حامد بن عباس (۳۰۶ - ۳۱۱) به وزارت رسید، حسین بن روح که نایب سؤم امام زمان - علیه السلام - بود، نتوانست به فعالیت خویش ادامه دهد و به صورت مخفیانه زندگی می کرد. در سال ۳۱۲ ه.ق. بعد از کشته شدن محمد بن علی بن فرات و پسرش، حسین بن روح تا سال ۳۱۷ ه.ق. توسط مقتدر زندانی شد. علل این دستگیری در شرح حال نایب سؤم توضیح داده خواهد شد. کشته شدن «حلاج» در سال ۳۰۹ ه.ق. به دستور مقتدر و سایر حوادث مربوط به غیبت صغری در زمان مقتدر را، در نگارش زندگی حسین بن روح به تفصیل خواهیم نوشت، جهت اطلاع به آنجا مراجعه شود.

## ۵- قاهر بالله (۳۲۰ - ۳۲۲)

اسم او محمد بن معتضد می باشد. در روز پنج شنبه دو روز مانده از شوال، سال ۳۲۰ ه. ق. به خلافت رسید و در روز چهارشنبه، پنجم جمادی الاولی سال ۳۲۲ ه. ق. چشمانش را میل کشیدند و کشتند. مدت خلافت او یک سال و شش ماه و شش روز طول کشید.<sup>(۱)</sup>

اخلاق قاهر، ثباتی نداشت، به خاطر اینکه زود رنگ عوض می کرد و تغییر می یافت و با دشمنان رفتاری خشن و سخت داشت. وی نیزه بزرگی داشت که هر وقت در خانه خود راه می رفت آن را به دست می گرفت و به هنگام نشستن جلو روی خود می گذاشت و هر کس را می خواست بکشد، با آن می زد. بدین جهت کسانی که با خلفای پیش از او مخالف بودند، آرام گشتند. وی در کارهایش چندان دقت نمی کرد و رفتار او هول انگیز بود.<sup>(۲)</sup>

در سال ۳۲۱ ه. ق. قاهر، غناء، شرب خمر و همه مشروبات مست کننده را تحریم کرد. کسانی که مرتکب آن اعمال بودند و شناخته می شدند به کوفه و بصره تبعید کرد. سپس دستور داد تا کنیزان مطرب و آوازخوان خود را بفروشند؛ چون اغلب آنها ساده بودند و مهارتی در غناء نداشتند و از طرف دیگر فرمان داد کنیزانی که در طرب و غناء ماهر هستند با ارزانترین قیمت خریداری شود. خود قاهر به آواز خوانی و استماع آن، علاقه زیادی داشت و این خدعه را به خاطر این انجام داد که با ارزانترین قیمت به هدف و غرض اصلی خود برسد. ابن اثیر در پایان می گوید: پناه بر خدا از این اخلاق که عموم مردم آن را نمی پسندند.<sup>(۳)</sup>

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۲۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۲۲۱.

۳- الکامل، ج ۸، ص ۲۷۳.



## ۶- راضی بالله (۳۲۲ - ۳۲۹ ه.ق.)

اسم او محمد بن مقتدر است و در روز پنج شنبه ششم جمادی الاولی، سال ۳۲۲ ه.ق. به خلافت رسید و تا دهم ربیع الاول سال ۳۲۹ ه.ق. دوام داشت و در همان سال، در بغداد به مرگ طبیعی از دنیا رفت. مدت خلافتش، شش سال و یازده ماه و سه روز بود.<sup>(۱)</sup> راضی مردی خردمند و شاعر و فصیح بود.<sup>(۲)</sup> در فلسفه و مباحث مذهبی، اطلاعات عمیقی داشت.<sup>(۳)</sup> دانشمندان و ادیبان را تقریب می داد و با آنها می نشست و به آنان بخشش بسیار می کرد.<sup>(۴)</sup>

قاهر در یکی از حیاطها بستانی داشت و در آنجا درخت نارنج و بوستان کاشته بود، گل و گیاههای متنوع داشت و قاهر در آنجا می نشست و به نوشیدن می پرداخت. وقتی راضی به خلافت رسید، به آنجا دلباخته شد و پیوسته آنجا می نشست و می نوشید.<sup>(۵)</sup>

در زمان خلافت وی، محمد بن علی شلمغانی که یکی از مدعیان دروغین نیابت در زمان نیابت حسین بن روح بوبختی بود، به دستور راضی به دار آویخته شد. ما به طور مفصل در فصل «مدعیان دروغین نیابت»، به زندگی شلمغانی و عقاید و افکار وی و کیفیت قتل او خواهیم پرداخت.

یکی دیگر از حوادث روزگار او، فتنه و شورش حنبلی ها در بغداد، در سال ۳۲۳ ه.ق. بود. حنبلی ها به اسم «امر به معروف و نهی از منکر» قیام کرده بودند و به خانه ها می ریختند و کار به هرج و مرج کشیده شده بود. راضی برای جلوگیری از آنها، مأمورانی گماشت و منشوری مشتمل بر تخطئه حنبلی ها و رد عقاید ایشان صادر کرد. ما در صدد

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۳۱.

۲- ابن طقطقا، محمد بن علی، النخری، فصل دوم، خلافت راضی بالله.

۳- تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۲۳۴.

۴- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۴۴.

۵- همان کتاب، ج ۴، ص ۲۴۳.

بیان عقاید حنابله نیستیم، لیکن برخی قسمتهایی از منشور راضی را که بیانگر قسمتی از عقاید آنها و دشمنی نسبت به شیعیان را نشان می‌دهد یادآور می‌شویم.

در نامه «راضی» خطاب به آنها چنین آمده است که: «گاهی شما صفات زشت و پلید خود را مثال خداوند می‌دانید و خود را شبیه یزدان می‌خوانید و برای خدا دست و پا و انگشت و کفش زرین قائل می‌شوید. گاهی شیعیان آل محمد را کافر و گمراه می‌دانید. شما مسلمین را به دین باطل و بدعت و مذهب فاسد دعوت می‌کنید که قرآن منکر آن است. شما زوار قبر امامان را انکار می‌کنید و زائر آن را گمراه می‌دانید. با وجود این افکار، خود به زیارت قبر یکی از عوام که شرف و نسب ندارد می‌روید و در مقبره او زیارت و تجمّع می‌کنید [مقصود احمد بن حنبل]».<sup>(۱)</sup>

مطالبی که در باره خلفاء دوران غیبت صغری، بیان شد، بدون استثناء از مورّخین قرون اولیه و تابعین آنها در تاریخ نویسی، اقتباس شده است، و ما صرفاً به نقل قول و حکایت از آنها اکتفاء کردیم و هیچ قضاوت و اظهار نظری در باره آنها نکردیم. لیکن در پایان به عنوان نتیجه‌گیری و فهمیدن حقیقت مطلب، یک بررسی اجمالی را در باره نگرش و خطّ مشی خلفاء دوران غیبت صغری، با در نظر گرفتن و ملحوظ داشتن روایات و احادیثی که اوضاع سیاسی - اجتماعی آن دوران را بیان می‌کند، ارائه می‌دهیم، تا روشن شود نکاتی را که مورّخین نقل نموده‌اند چه اندازه صحّت و واقعیت دارد.

### واکنش و عکس‌العمل خلفاء در مقابل امام زمان علیه السلام، نواب و شیعیان

هنگامی که انسان با ذهنی بسیط و ساده، کلام و گفتار مورّخین را مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ خوش بینی قابل ملاحظه‌ای نسبت به این خلفاء حاصل می‌شود و انسان خیال می‌کند اینان، محبّ اهل بیت - علیهم السلام - بودند و در حقّ آنها نیکی و خوبی می‌کردند.

در چندین مورد، خود مورّخین، این مطلب را با صراحت اعلام داشته‌اند. «ابن طقطقا» مؤلف کتاب «الفخری» که شیعی مذهب و نقیب علوین در حله و نجف و کربلا بوده است و نسب او با بیست واسطه به حسن بن علی - علیه السّلام - می‌رسد،<sup>(۱)</sup> در باره معتضد می‌نویسد: «معتضد به عموزادگان خود؛ یعنی آل ابوطالب نیکی روا می‌داشت». <sup>(۲)</sup> اگر یک مورّخ شیعه، چنین برداشتی از تاریخ داشته باشد، به طریق اولی، مردم عادی و مورّخین غیر شیعه، برداشتی بهتر از آن نخواهند داشت، همان طوری که در «الکامل» و «مروج الذهب» و تواریخ دیگر مشاهده می‌گردد.

در کتابهای «تاریخ عمومی» که مورد بررسی قرار دادیم، درباره این خلفاء ششگانه، گزارشی که حاکی از دشمنی اینان با عموم شیعیان و خط مشی ولایت و امامت باشد، مشاهده نمی‌گردد. مورّخین در باره بعضی از خلفاء و عملکرد آنان نسبت به شیعیان و آل علی - علیه السّلام - سکوت کرده و گزارشی نداده‌اند و درباره برخی از آنها، اخباری را نقل کرده‌اند که دال بر طرفداری آنها از اهل بیت - علیهم السّلام - می‌باشد.

همان طوری که نقل کردیم، درباره «معتضد» نوشته‌اند که: او دستور داد بر معاویه در منابر لعن کنند و یا اینکه اموالی که محمد بن زید علوی از سهم امام - علیه السّلام - و غیره، جهت تقویت شیعیان فرستاده بود، دستور داد تا به صورت علنی در بین علوین تقسیم گردد. و درباره «راضی» مورّخین می‌نویسند که او عقاید حنابله را تخطئه کرد و در مقابل آنان از علی - علیه السّلام - و اهل بیت - علیهم السّلام - و شیعیان دفاع نمود. همچنین کارهایی در زمان اینها صورت می‌گرفت که به نفع شیعیان تمام می‌شد. مثل به قتل رسیدن «حلاج» در زمان مقتدر و «سلمغانی» در زمان راضی که از مدّعیان دروغین نیابت بودند و فعالیت آنان باعث پراکندگی و متزلزل و منحرف شدن شیعیان و منجر به تضعیف «نواب خاص» می‌گردید.

۱- تاریخ فخری، ص ۱۹.

۲- همان، فصل دوم، ص ۳۵۱.

تاریخ عمومی و بعضی قرائن دیگر، نشان می‌دهد که اینان با شیعیان زندگی مسالمت آمیز داشته و هیچ نوع سختگیری و فشاری را به آنان روانی دانستند.

لیکن نمی‌توانیم گفتار مورخین را بپذیریم؛ زیرا وقتی که به روایات و احادیث بیان کننده دوران غیبت صغری و خلفاء آن دوره، مراجعه می‌کنیم، برعکس و نقطه مقابل تاریخ را گزارش می‌دهد و چهره دیگری ارائه می‌نماید که ذهنیت انسان رانسبت به آنان تغییر می‌دهد. برای روشن شدن موضوع، احادیث زیر را با دقت مطالعه کنید.

۱- حکومت عباسی برای یافتن امام مهدی - علیه السلام - تلاش زیادی کرد و به همین خاطر، حاکمان آن زمان، زندگی امام حسن عسکری - علیه السلام - را به طور دقیق تحت کنترل خود داشتند و لذا تولد حضرت مهدی - علیه السلام - به صورت مخفی صورت گرفت. شیخ مفید، در آغاز شرح حال امام زمان - علیه السلام - می‌نویسد: «ولادت آن حضرت به دلیل مشکلات آن زمان و جستجوی شدید حکومت و کوشش آنان برای یافتن آن حضرت، مخفی ماند.»<sup>(۱)</sup>

وقتی که «معمد» شنید، حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - بیمار است؛ پنج تن از خدمتگزاران خویش که «نحریر» خادم مخصوص خلیفه هم، در میان آنان بود و چند نفر پزشک و قاضی القضاات را نزد امام حسن عسکری - علیه السلام - فرستاد و به وزیرش دستور داد که ده تن از اصحاب مطمئن خود را احضار کند و به منزل حضرت بفرستد تا شبانه روز در آنجا بمانند. همه این اشخاص آنجا بودند تا آن حضرت وفات نمود و شهر سامرا یکپارچه عزادار شد. سلطان مأموری را به خانه حضرت فرستاد، مأمور اتاقها را بررسی کرد و هرچه در آنجا بود، مهر و موم نمود و در جستجوی فرزند او برآمد و زنانی که آبستنی را تشخیص می‌دادند، آوردند و کنیزان آن حضرت را بازرسی کردند و یکی از کنیزها، که احتمال آبستنی داشت، در اتاقی نگه داشتند و بر او نگهبان

گماردند. بعد از دفن آن حضرت، سلطان و مردم به جستجوی فرزندش برخاستند و منزلها و خانه‌ها را بسیار تفتیش نمودند و بعد از یأس از آبتن بودن آن کنیز، اموالش را بین مادرش و برادرش جعفر تقسیم کردند.<sup>(۱)</sup>

و همچنین هنگامی که برخی از شیعیان قم، برای دادن وجوهات خویش، به سامرا آمده بودند، آنان خبر وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - را شنیدند، بعضی‌ها آنها را به نزد جعفر راهنمایی کردند. شیعیان نیز بعد از آزمایش، از تحویل اموال به جعفر خودداری کردند و به پیکی که امام زمان - علیه السلام - فرستاده بود، وجوهات را تحویل دادند.

پس از آن، جعفر، خبر این امر را به معتمد عباسی داده و او نیز دستور داد تا به جستجوی مجدد خانه امام - علیه السلام - و حتی خانه همسایگان پردازند. در آن هنگام بود که کنیزی به نام «صیقل» که گویا به خاطر حفظ جان امام زمان - علیه السلام - ادعای بارداری کرده بود، دستگیر کردند و به مدت دو سال نگاه داشتند، تا آنکه به باردار نبودن وی مطمئن شده و او را رها ساختند.<sup>(۲)</sup>

۲- شیخ طوسی در «تهذیب» روایتی نقل می‌کند، حاکی از آن است که مرقد مطهر امام حسین - علیه السلام - در سال ۲۷۳ ه. ق. در دوران خلافت معتمد، در اثر خرابکاری ویران شد و همچنین مقارن آن از طرف حکومت دستور داده شد تا مرقد مطهر علی - علیه السلام - نیز خراب گردد.

وقتی انسان جزئیات این حدیث - بویژه در مورد ویران کردن قبر علی علیه السلام - را می‌خواند، لرزه بر اندام انسان حکمفرما می‌شود و نهایت کینه و دشمنی اینان را نسبت به علی - علیه السلام - می‌یابد.<sup>(۳)</sup>

۱- اصول کافی، ج ۲، مولدابی محمد الحسن بن علی - علیهما السلام - ص ۴۳۰.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۲۶. حیات فکری، سیاسی امامان شیعه، ص ۲۱۵.

۳- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۱، حدیث ۲۰۰.

۳- روایات بطور صریح بیان می‌کنند که در زمان خلافت معتضد اختناق بی سابقه‌ای بر جامعه، بویژه نسبت به شیعیان حکمفرما بود و از روزگاران سخت به شمار می‌رفت. شیخ طوسی حدیثی را در باره حمل اموال به سوی محمد بن عثمان، نایب دوم امام زمان - علیه السلام - نقل می‌کند و می‌گوید:

حامل اموال نامه‌ای همراه نداشت که به محمد بن عثمان بدهد، بلکه بدون نامه، اموال را تحویل داد.

سپس می‌گوید: «لِإِنَّ الْأَمْرَ كَانَ حَادًّا جَدًّا فِي زَمَانِ الْمُعْتَضِدِّ، وَالسَّيْفُ يَقْطُرُ دَمًا لَمَّا يُقَالُ: زَيْرًا أَيْنَ وَقَعَهُ فِي زَمَانِ الْمُعْتَضِدِّ عَبَّاسِيٍّ وَمَوْقِعِيٌّ بُوْدَ كَمَا كَانُوا شِيعِيًّا بَسِيَّارًا سَخْتًا شَدِيدًا بُوْدَ؛ وَجَنَانِكَةَ مِيَّ كُوْبِنْدَ أَيْ شَمَشِيرِ دَشْمَنِ خُونِ مِيَّ چَكِيد.»<sup>(۱)</sup>

دکتر جاسم حسین می‌نویسد: «دوران معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹ ه.ق.) به عنوان دوره پیگرد و سرکوبی امامیه مشخص می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

ما نمونه‌هایی از کارهایی را که در دوره معتضد انجام گرفته، ذکر می‌کنیم تا این موضوع واضح گردد.

۴- حسین بن حسن علوی می‌گوید: مردی از ندیمان «روز حسنی» و مرد دیگری که همراه او بود، به او گفتند: اکنون او (یعنی، حضرت صاحب الزمان - علیه السلام -) اموال مردم را [به عنوان سهم امام] جمع می‌کند و وکلایی دارد و وکلای آن حضرت را که در اطراف پراکنده بودند، نام بردند.

این خبر به گوش عبیدالله بن سلیمان<sup>(۳)</sup> وزیر رسید، وزیر، همت گماشت که وکلا را بگیرد، سلطان گفت: جستجو کنید ببینید خود این مرد (امام - علیه السلام -) کجاست، زیرا این کار سختی است.

۱- الغیبه، ص ۲۹۶.

۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۷۹.

۳- اولین وزیر معتضد بود و کینه خاصی نسبت به شیعیان داشت.



عبیدالله بن سلیمان گفت: وکلا را می‌گیریم، سلطان گفت: نه، بلکه اشخاصی را که نمی‌شناسند به عنوان جاسوس با پول نزد آنها می‌فرستیم، هر کس از آنها پولی قبول کرد، او را می‌گیریم؛ در همان موقع توقیعی از ناحیه مقدسه امام زمان - علیه السلام - صادر شد که هیچ کس از وکلا چیزی از مردم نپذیرند و از آن امتناع ورزند و خود را بی‌اطلاع نشان دهند. مردی ناشناس به عنوان جاسوسی نزد محمد بن احمد (قطان) آمد و در خلوت به او گفت: مالی همراه دارم که می‌خواهم آن را به امام - علیه السلام - برسانی، محمد گفت: اشتباه کردی، من از این موضوع خبری ندارم، جاسوس همواره مهربانی و حيله‌گری می‌کرد، ولی محمد بن احمد تجاهل می‌نمود؛ به همین ترتیب هر جاسوسی نزد وکلای حضرت فرستادند، وکلا از پذیرفتن آنان و اموالشان خودداری کردند؛ زیرا مطلب قبلاً به اطلاع آنها رسیده بود.<sup>(۱)</sup>

احتمال دارد حضرت در دستگاه عباسی افرادی را گذاشته بودند تا اخبار را به وی و نواب آن اطلاع دهد و این خبر از طریق آنها به حضرت رسید، و احتمال دارد از طریق غیب حضرت مطلع گردید. ولی بعید نیست حضرت و نواب خاص جاسوسانی را در دستگاه عباسی گماشته باشند.

۵- احمد بن نظر، از قبری که از فرزندان قبر، غلام حضرت رضا - علیه السلام - بود، روایت کرده که گفت: با کسی در باره جعفر کذاب صحبت می‌کردیم و طرف من جعفر را دشنام داد. من گفتم: غیر از جعفر، اکنون امامی نیست. آیا تو غیر از جعفر را دیده‌ای؟ گفت: من ندیده‌ام، ولی کسی را می‌شناسم که او را دیده‌است. گفتم: او کیست؟ گفت: کسی است که جعفر او را دو بار دیده‌است و او داستانی دارد. سپس گفت: رشیق دوست مادرانی<sup>(۲)</sup> نقل می‌کرد که: ما سه نفر بودیم. روزی معتضد خلیفه عباسی ما را خواست و امر کرد که هر یک سوار اسبی شده و اسبی دیگر با خود ببریم، و جز آذوقه

۱- اصول کافی، ج ۲، باب مولد الصاحب - علیه السلام - حدیث ۳۰، ص ۴۶۷.

۲- احتمالاً احمد بن حسن مادرانی باشد.

مختصری، چیزی حمل نکنیم و گفت: به سامرا می‌روید، سپس نشانی محله و خانه‌ای را داد و گفت: وقتی به آن محله و خانه رسیدید، غلام سیاهی را می‌بینید که دم در نشسته است، فوراً وارد خانه می‌شوید و هر کس را در آن خانه دیدید، بکشید و سر بریده‌اش را برای من بیاورید.

ما هم وارد سامرا شدیم، و همان طوری که نشانی داده بود، خانه‌ای را پیدا کردیم و دیدیم که: خادم سیاهی در دهلیز نشسته و بند شلواری را می‌بافد، پرسیدم: این خانه کیست و چه کسی در داخل آن است؟ گفت: صاحبش! به خدا قسم خادم توجهی به ما نکرد و از ما چندان نترسید. ما هم یکباره وارد خانه شدیم، دیدیم مثل اینکه خانه امیر لشکری است. در جلو اطاق پرده‌ای دیدیم که بهتر و بزرگتر از آن ندیده بودیم و گویی در آن موقع دست کسی به آن نرسیده بود. وقتی پرده را بالا زدیم، دیدیم خانه بزرگی است که دریایی در آن است و در انتهای خانه، حصیری انداخته‌اند که فهمیدیم روی آب است و شخصی که از همه کس زیباتر بود، بالای آن ایستاده، نماز می‌خواند و توجهی به ما ندارد و هم اعتنا به آنچه با خود داشتیم نمی‌کند. احمد بن عبدالله بر ما پیشی گرفت و رفت که وارد خانه شود، ولی در آب فرو رفت و مضطرب شد و دست و پا زد تا من دستش را گرفته و او را از آب بیرون آوردم. وقتی بیرون آمد، غش کرد و مدتی به این حال باقی ماند. بعد از او رفیق دوم من هم، جلو رفت و دچار همان سرنوشت شد. من مبهوت ماندم. ناچار به صاحب خانه گفتم: از شما عذر تقصیر به پیشگاه خدا می‌برم. به خدا قسم نمی‌دانستم موضوع چیست؟ و نمی‌فهمیدم برای دستگیری چه کسی می‌آیم؟ اکنون به سوی خدا توبه می‌کنم. ولی او، به آنچه من می‌گفتم توجهی نکرد، و از حالتی که داشت بیرون نیامد. این وضع او، ما را به وحشت انداخت، ناچار برگشتیم، معتضد منتظر ما بود و به دربان گفته بود هر وقت ما آمدیم، نزد وی برود، دربان هنگام شب ما را نزد او برد. معتضد پرسید: چه کردید؟ ما هم آنچه دیده بودیم برای او نقل کردیم. گفت: آیا قبل از من کسی شما را دیده و این ماجرا را به کسی گفته‌اید؟ گفتیم: نه، گفت: من

دیگر، از سعی خود در باره او مأیوسم. سپس قسم‌های شدید یاد کرد که اگر این مطلب به کسی برسد، گردن شما را می‌زنم. ما هم، تا او زنده بود، جرأت نکردیم جریان را به کسی بگوییم.<sup>(۱)</sup>

۶- از کیفیت نقل و انتقال اموال و تحویل آن به محمد بن عثمان عمری، فهمیده می‌شود که چه اندازه حکومت مراقب بوده و آنان را تعقیب می‌کرده تا رد پای پیدا کند و نایبان حضرت را دستگیر نماید.

ابوجعفر محمد بن عثمان برای آنکه از دست جاسوسان حکومت، در امان باشد، با وکلای سایر بلاد به طور مستقیم تماس نمی‌گرفت. اموالی که از نواحی مختلف به سوی او سرازیر می‌شد، حاملین اموال نمی‌دانستند تحویل گیرنده چه کسی است و محمد بن عثمان را نمی‌شناختند، همان گونه که تجار اموال را به وسیله افراد موثق به همکاران خود تسلیم می‌کنند، آنچنان اموال به او تسلیم می‌شد، و به وکلای خود دستور داده بود به حاملین اموال نامه ندهند و همچنین در هنگام تحویل، مطالبه قبض نمایند.<sup>(۲)</sup>

در اینجا این سؤال پیش می‌آید، کسی که فرمان قتل امام زمان - علیه السلام - را صادر می‌کند و چنان سختگیری شدیدی را در نقل اموال به سوی «نواب خاص» دارد و طرح مخفیانه برای دستگیری وکلای حضرت با همکاری وزیرش می‌ریزد، به چه مناسبتی، دستور می‌دهد اموال و سهم امام - علیه السلام - به طور آشکار میان علویین تقسیم گردد؟! بلی ممکن است چنین دستوری را داده باشد تا از آن طریق افراد و وکلای امام زمان - علیه السلام - را شناسایی بکند. بنابراین، حاکمان عباسی، هر کاری را انجام داده‌اند که در نتیجه، به نفع شیعه تمام شده، از آن اهدافی داشته‌اند و برای رسیدن به اغراض و نیات پلید خودشان، بوده است. نه به خاطر خدمت به اهل بیت - علیهم السلام - و شیعیان.

۱- الغیبه، ص ۲۴۸، حدیث ۲۱۸ و ۲۱۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۱.

۲- الغیبه، ص ۲۹۴، حدیث ۲۴۹ و ص ۳۷۰، حدیث ۳۳۸.

از روایاتی که منعکس کننده عکس العمل «معتضد» در مقابل امامیه بود، معلوم می شود محمد بن عثمان که مدتی از نیابت آن بزرگوار، در آن دوره بوده، در چه شرایط زمانی هول انگیزی به فعالیت خود ادامه می داده است و در عین حال، در کارهای خود موفق نیز بوده است. هنگام مطالعه زندگانی محمد بن عثمان، این مسائل باید مد نظر خواننده محترم قرار بگیرد.

دکتر جاسم حسین در این زمینه چنین اظهار نظر می کند: «موضع خصمانه عباسیان نسبت به وکلای سفیر دوم (محمد بن عثمان)، پس از مرگ عبیدالله بن سلیمان در سال ۲۸۸ ه. ق. ادامه یافت. مسئولیت او به پسرش قاسم تفویض شد. قاسم در خصومت با امامیه و بطور کلی با شیعه شهره بود. وی در طول خدمتش در این سمت همان سیاستهای پدر را در قبال امامیه دنبال کرد و حتی شرارت بیشتری از خود نشان داد. به روایت ابن جوزی، قاسم بسیاری از علویان بی گناه را به بهانه گرایشات قرمطی دستگیر و بازداشت می کرد که دستگیر شدگان تا سال ۲۹۱ ه. ق. در زندان ماندند. از زمان حکومت معتضد به بعد، امام برای احتیاط، چندین بار محل اقامت خود را تغییر داد.»<sup>(۱)</sup>

۷- در ادامه خط مشی «معتضد»، در زمان «مقتدر» برای دستگیری وکلا و نزدیکان و دستداران امام - علیه السلام - طرحهایی می ریختند. یکی از آن طرحها، این بود که دستور داده شد کسانی که به زیارت مرقد امام حسین - علیه السلام - و مقابر قریش، که مراقب امام هفتم و امام نهم - علیهما السلام - در آنجا است، می روند، دستگیر شوند تا اطلاعات لازم از آنها کسب گردد، ولی این نقشه شوم، نقش بر آب شد. مرحوم کلینی، این موضوع را در ضمن حدیثی چنین بیان می کند:

علی بن محمد در این باره گوید: «توقیعی از ناحیه مقدسه بیرون آمد که از زیارت مقابر قریش و حائر (کربلای معلی) نهی فرموده بود. بعد از چند ماه، وزیر، «باقطانی» را

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۸۱.

خواست و گفت: طایفه «بنی فرات»<sup>(۱)</sup> و «بُرسی‌ها» را ملاقات کن و به آنها بگو: نباید مقابر قریش (کاظمین - علیهما السلام -) را زیارت کنید؛ زیرا خلیفه دستور داده است، کسی که مقابر قریش را زیارت کند، در کمینش باشند و او را دستگیر کنند.»<sup>(۲)</sup>

و همچنین در زمان «مقتدر» در سال ۳۱۲ ه. ق. حسین بن روح، به خاطر عللی که در بخش مربوط به زندگانی او بیان خواهیم کرد، به مدت پنج سال زندانی شد و در سال ۳۱۷ ه. ق. آزاد گردید. دوران «راضی» هم، که آخرین خلیفه دوران غیبت صغری بود، مملو از ظلم و ستم و خونریزی و به قدری بر نایب چهارم علی بن محمد سمري سخت گرفت که او نتوانست به فعالیت خود ادامه دهد و غیبت کبری آغاز گردید. این موضوع را در زندگانی نایب چهارم بررسی کرده‌ایم.

ما فقط نمونه‌هایی را به اختصار ذکر کردیم، ولیکن موارد زیادی شبیه آنها وجود دارد که ما جهت اختصار از بیان آنها خودداری نمودیم، و ذکر همه آنها رساله مستقلی را می‌طلبد. اینها به روشنی جو حاکم بر آن زمان و عکس‌العمل خلفای آن دوره را نسبت به شیعیان، نواب خاص و امام - علیه السلام - نشان می‌دهد.

## سؤال

اگر خلفای حاکم در این دوره، چنین روش و خط مشی خصمانه و کینه توزانه‌ای داشتند، این سؤال مطرح می‌شود که: چرا نواب خاص امام زمان - علیه السلام - و نیز کارگزاران و وکلای آنها در بغداد، که مرکز خلافت عباسی‌ها بود و در غیر بغداد، توسط

۱- علامه مجلسی می‌گوید: بنی فرات قبیله وزیر ابوالفتح فضل بن جعفر بن فرات است که از وزراء بنی عباس [احتمالاً مقتدر] بود، و هم اوست که سلسله سند خطبه ششقیه حضرت امیر - علیه السلام - را تصحیح نمود. احتمال هم دارد که بنی فرات مردمی باشند که در کنار شط فرات منزل کردند. «برس» قریه‌ای واقع میان دجله و کوفه است. [معلوم می‌شود این دو طایفه شیعه بوده‌اند] و مقصود از زیارت مقابر قریش، زیارت کاظمین - علیهما السلام - است. (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۲)

۲- اصول کافی، ج ۲، باب مولد الصاحب - علیه السلام -.

دستگاه عباسی دستگیر و زندانی نشدند و چرا خلفای عباسی آنها را قتل عام نکردند و از دم شمشیر نگذرانیدند و جلو فعالیت‌های آنها را به طور جدی و قطعی متوقف نمودند؟ درست است که طبق گزارش ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبین»، تعداد زیادی از شیعیان و علویین و حتی بعضی از فقهاء و بزرگان زیر شکنجه‌های حاکمان ستمگر جان سپردند و شهید شدند، لیکن هسته و شبکه مرکزی نیابت و وکالت توانستند به فعالیت خود ادامه دهند و دچار چنین گرفتاریهایی نگردند. این سؤالی است که ذهن انسان را به خود مشغول کرده است و شاید یکی از نکات مهم در زندگانی نواب و وکلای آنها به شمار می‌رود.

## جواب

حقیقت این است که دستگاه عباسی، نتوانست به این تشکیلات منظم و منسجم پی برد، و ماهیت «نیابت» با آن همه فعالیت‌های عریض و طویل کشف نگردید. و به خاطر نداشتن اطلاعات دقیق از «نواب» و مکان آنها و کیفیت تلاش‌های آنان، برای خلفاء مقدور نشد، اقداماتی در جهت دستگیری و متوقف نمودن کارهای نایبان انجام بدهند. یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد: «شیوه تربیت سفیران، به قدری دقیق و عجیب بود که هرگز این اسرار فاش نشد و کسی به دست رژیم گرفتار نشد، حتی در طول ۷۴ سال<sup>(۱)</sup> هیچ یک از سفیران، توسط جاسوسان رژیم شناخته نشد! و در عین حال، همه شیعیان مورد اعتماد، در تمام اقطار و اکناف جهان نایب امامشان را می‌شناختند و به آسانی با آنها تماس می‌گرفتند و پرسش‌های خود را به آنان می‌دادند و پاسخ‌های لازم را به خط حضرت ولی عصر - علیه السلام - دریافت می‌کردند.»<sup>(۲)</sup>

۱- مطابق نظر ایشان، دوران غیبت صغری ۷۴ سال می‌باشد.

۲- روزگار‌رهایی، ج ۱، ص ۲۸۹.



با مطالعاتی که در زندگانی نواب خاص امام زمان - علیه السلام - و کارگزاران آنها و روش فعالیت آنان، صورت گرفته، به نظر می‌رسد، مسائل مندرج در ذیل، علت فاش نشدن اسرار آنها گردید.

۱- زندگانی نواب و وکلای آنها طوری تنظیم شده بود که توجه کسی را به خود جلب نمی‌کرد. زندگانی و تجارت آنها به شکل طبیعی و عادی بود. بدون اینکه اشعاری در خط و مشی و زندگی آنان به مخالفت با دولت مشاهده گردد. چنانچه در آینده، در زندگانی «نواب» مطالعه خواهید کرد، اولین نایب، عثمان بن سعید در زمان امام حسن عسکری - علیه السلام - به صورت تاجر روغن، زندگی می‌کرد و لقب «سمان» به خود گرفته بود و سهم امام - علیه السلام - را در داخل ظروف روغن به امام - علیه السلام - می‌رسانید. در زمان غیبت صغری نیز، زندگی خود را به همین روش ادامه داد، بدون اینکه کوچکترین تغییری در روش زندگی وی حاصل گردد. در نهایت سادگی و در خانه‌های محقر و کوچک زندگی می‌نمودند، و از خدام و کنیزکان و زندگی مفصل و رفت و آمد خبری نبود. و هكذا وکلای آنها نیز، چنین بودند. پدر مرحوم صدوق، علی بن بابویه قمی مغازه‌ای در قم داشت و مثل تجار معمولی هر روز در محل کار حاضر و به کار خود مشغول می‌گشت.

۲- نواب و وکلا، همه، ملتزم به «تقیه» بودند و به صورت کامل تقیه را مراعات می‌نمودند. اگر زندگی حسین بن روح را مطالعه کنید، به زندگی همراه با تقیه آنان پی خواهید برد. کار به جایی می‌رسد که حسین بن روح در مجامع عمومی نه تنها ابوبکر و عمر، بلکه عثمان را بر علی - علیه السلام - مقدم داشته و افضل می‌داند.

۳- شبکه «نیابت» و «وکالت» به قدری قوی و از آنچنان کارآیی برخوردار بود که وکلا بلافاصله از نقشه‌های خلفا آگاه می‌شدند و نقشه آنها را با شکست مواجه می‌کردند. نیروهای اطلاعاتی را در همه جای ارکان حکومت گماشته بودند، که از اطلاع رسانی منسجمی برخوردار بودند. فعالیت‌های اینها به قدری مخفیانه و حساب شده بود که دولت

و حکومت از ناحیه اینها، احساس خطر نمی کرد و در طول این مدت، هیچ بهانه‌ای را به دست دشمن ندادند تا از آن طریق در چنگال حکومت قرار گیرند. همانطور که بیان شد، محمد بن عثمان در سخت‌ترین شرایط با وکلای استانهای دوردست، مانند قم در تماس بودند و آن وکلا از طریق بازرگانانی که اطلاعی از رابطه محمد بن عثمان به عنوان نایب دوم و فرستادگان کالا نداشتند و فکر می کردند بین اشخاص روابط تجاری حاکم است و روابطشان را طوری تنظیم کرده بودند که فرستادگان، نامه‌ای به حاملین اموال نمی دادند و هنگام تحویل اموال، مطالبه قبض نمی کردند. اینها همه حاکی از ارتباطات تشکیلاتی قوی و نیرومند است. و این یکی از علت‌های اساسی موفقیت آنها در دوران فعالیتشان به شمار می رود که با مطالعه زندگانی آنان، بیشتر روشن می شود.

۴- رهبری غیرمستقیم و از پشت صحنه امام زمان - علیه السلام - و استفاده از امدادهای غیبی در صورت لزوم و اقتضای مصلحت.

## فصل سوّم:

# علل محفوظ ماندن مکتب تشیع<sup>۳</sup>

## از اثرات منفی غیبت

پس از شهادت امام حسین - علیه السّلام - در سرزمین کربلا، امامان بعد از او همیشه نسبت به خلفای حاکم با تقیه رفتار می نمودند و از آن تاریخ به بعد، به شیعیان فرصت داده نشد به طور آزاد به ترویج و تبلیغ مبانی عقیدتی و فکری خویش، در سطح گسترده پردازند. البته، رفتار همراه با تقیه ائمه معصومین - علیهم السّلام - به این معنی نبود که حقانیت حکومت و خلافت امویان و عباسیان را پذیرفته باشند، بلکه از هر فرصت مناسبی برای بیان عدم صلاحیت حکومت آنها استفاده می نمودند.

در طول تاریخ حکومت امویان و عباسیان، تا زمان غیبت صغری، هیچ خلیفه و حاکمی پیدا نشد که از شیعیان جانبداری نموده و عرصه فعالیت را برای آنان باز بگذارد. امویان که دشمن سر سخت آل علی - علیه السّلام - بودند و برای نابودی آنان از هیچ تلاشی مضایقه نکردند. عباسیان هم، در ابتدا به عنوان خانواده اهل بیت - علیه السّلام - به خاطر پیروزی خودشان در برابر امویان، بر سر کار آمدند، ولیکن بعد از اندک زمانی همان خط مشی امویان را تعقیب کردند. بعد از پیدا شدن فرقه های کلامی گاهی طرفدار معتزله و زمانی طرفدار اهل حدیث و حنابله بودند و اگر شیعیان را در حال ضعف می دیدند

نسبت به آنها بی‌اعتنا بودند، و اگر می‌دیدند قدرت آنها رو به فزونی می‌رود و خطری را احساس می‌کردند، برای تضعیف و نابودی آنها اقدام می‌کردند.

علی‌رغم چنین شرایط خاص زمانی، مکتب تشیع با رهبری ستارگان درخشان امت، خود را از بحرانه‌های ناگوار و خصمانه دشمن نجات داد و با تمام مبانی، بدون کمترین انحرافی، خود را محفوظ نگه داشت. رمز بقای مکتب تشیع در طول تاریخ، با وجود مخالفت‌ها و دشمنی‌های سرسختانه صاحبان قدرت و حکومت، وابسته به چه علل و عواملی است، احتیاج به بحثی ریشه‌دار و تخصصی دارد، تا اینکه به طور کامل واضح و روشن گردد؛ لیکن بحث ما به یک مقطع زمانی خاص یعنی، دوران غیبت صغری مربوط می‌شود.

با وجود اینکه، در زمانهای قبل، امام معصوم در میان مردم حضور داشت و به طور مستقیم جامعه و شیعیان را رهبری می‌نمود، دشمنان با ایجاد تفرقه و فرقه‌سازی در میان امت، فرصت فعالیت به آنها نمی‌دادند، ولی حالا که شیعیان در غیبت صغری با بحران و پیشامد و شرایط سخت‌تری که عبارت است از: عدم حضور مستقیم امام - علیه السلام - در میان آنان می‌باشد، رو به رو شده‌اند، چگونه توانستند خود را حفظ کرده و هیچ آبی از آب تکان نخورد؟ درست است در اوایل غیبت، به فرقه‌های مختلفی انشعاب یافتند و بعضی‌ها منحرف گشتند؛ همان طوری که اشاره خواهد رفت، ولی بعد از اندک مدتی همه جبران گردید و همه فرقه‌ها منحل شد. چه عواملی باعث گردید که مکتب تشیع و شیعیان از اثرات منفی غیبت جان سالم به در ببرند و نگذاشت پراکنده و متلاشی گردند و تا حالا با کاملترین مبانی عقیدتی و فکری و احکام و فروع فقهی پابرجاست و در اوج قدرت و عظمت در افق تاریخ می‌درخشد.

به نظر می‌رسد که عوامل و علل مختلفی در این مسأله نقش داشته است؛ ما به سه عامل از آنها اشاره خواهیم کرد و چون، عامل سوم، محور و اساس رساله ما را تشکیل می‌دهد، تفصیل بیشتری خواهیم داد و بقیه، به اختصار برگزار خواهد گردید.

## ۱- آمادگی افکار عمومی

اولین نقش را در خنثی سازی آثار منفی غیبت، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و ائمه معصومین - علیهم السلام - ایفا نموده و زمینه را برای غیبت آماده و مهیا کرده‌اند. این بزرگواران از دو طریق به این آماده سازی پرداخته‌اند:

### الف) زمینه سازی و آمادگی افکار عمومی از طریق نقل احادیث

از همان اوایل، خود رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - بارها مسأله غیبت را یادآوری می‌کردند و تا زمان امام حسن عسکری - علیه السلام - ادامه یافت، و این خود، به نوعی تفکر شیعه را برای پذیرش غیبت آماده ساخت.

احادیث، در باره این موضوع، در حد تواتر است و ما بعضی از آنها را در اوایل بحث، تحت عنوان «غیبت» ذکر کردیم و تعداد اندکی را نیز، در اینجا نقل می‌کنیم.

۱- حدیثنا محمد بن موسی بن المتوکل، عن محمد بن ابا عبد الله الكوفي، عن محمد بن اسماعیل البرمکی، عن علی بن النعمان، عن محمد بن الفرات، عن ثابت بن دینار، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس قال:

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ إِمَامُ أُمَّتِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ بَعْدِي وَ مِنْ وَلَدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ عَرْوَجًا بِهَ الْإَرْضِ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلِيَّ الْقَوْلُ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لِأَعَزَّ مِنَ الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِلْقَائِمِ مِنْ وَلَدِكَ غَيْبَةٌ؟ فَقَالَ: أَيْ وَ رَبِّي «وَلِيْمَحَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»<sup>(۱)</sup> يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سَرٌّ مِنْ سَرِّ اللَّهِ مَطْوِيُّ عَنْ عِبَادِهِ، فَإِيَّاكَ وَ الشُّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ فَهُوَ كُفْرٌ»<sup>(۲)</sup>

۱- سورة آل عمران، آیه ۱۴۱.

۲- اثبات الهداة، ج ۶، ص ۳۹۰، حدیث ۱۰۷.

پیامبر اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - فرمود: «علی بن ابی طالب امام امت من، و جانشین بعد از من است، و آن قائم منتظر مهدی که خداوند، به دست او زمین را از عدل و داد پر می کند بعد از اینکه از ظلم و ستم پر شده باشد، از نسل اوست؛ به حق آن کسی که مرا به راستی به پیامبری مبعوث کرد! ثابت قدمان در ولایت آن حضرت در زمان غیبتش، از کبریت احمر کمیاب تر هستند. جابر برخاسته، عرض کرد: یا رسول الله! مگر قائم از فرزندان غایب می شود؟ فرمود: آری! به خدایم سوگند «برای اینکه خداوند افراد با ایمان را خالص گرداند و کافران را تدریجاً نابود سازد» ای جابر، این تقدیری از تقدیرات خداوند، و سرّی از اسرار اوست که از بندگان پوشیده است. مبادا در امر خدا شک و تردید کنی که این کفر است.»

۲- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونَ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ مَسْعُودِ بْنِ صَدْقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ: «اللَّهُمَّ لَا بَدَّ لَارِضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ وَيَعْلَمُهُمْ عِلْمَكَ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ لَا يَضِلَّ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بِهِ، أَمَّا ظَاهِرٌ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ مَكْتُمٌ مَتْرَقِبٌ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُ فِي حَالِ هِدَايَتِهِمْ.»<sup>(۱)</sup> فَانَّ عِلْمَهُ<sup>(۲)</sup> وَ آدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُشَبَّهَةٌ، فَهَمَّ بِهَا عَامِلُونَ.»<sup>(۳)</sup>

امیر مؤمنان - علیه السلام - می فرماید: بار خدایا! همواره باید حجّتی در روی زمین باشد، که بندگان را به سوی دین تو رهنمون شود و تعالیم تو را به آنها بیاموزد. تا حجّت تو باطل نگردد و بندگان پس از هدایت تو، گمراه نشوند. حجّت تو یا ظاهر و آشکار خواهند بود که اطاعت نخواهد شد، و یا از دیده ها غایب بوده که انتظارش را خواهند کشید؛ اگرچه جسم او از ترس مخفی باشد، علم و آدابش در قلوب مؤمنان

۱- فی بعض النسخ «لم یغیب مثبت علمه».

۲- در بعضی نسخه ها «فی حال هُدئیة» است.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۲، حدیث ۱۱، المهدی، ص ۸۵.



ثابت و استوار خواهد بود و به آنها عمل می‌کنند.»

۳- امام حسین - علیه السلام - می‌فرماید: «قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي، وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ، وَ هُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ حَيٌّ: قائم این امت، نهمین فرزند من است. او صاحب غیبت است، و او کسی است که در حال حیاتش میراث او را تقسیم می‌کند.»<sup>(۱)</sup>

۴- امام کاظم - علیه السلام - می‌فرماید: «لَا بَدَّ لِمَوْلَانِي هَذَا الْأَمْرَ مِنْ غَيْبَةِ، حَتَّى يَرْجِعَ عَنِ الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ: إِنَّمَا هِيَ مَحَنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ، وَلَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ أَصْحَابُ مِنْ هَذَا لَا تَبْعُوهُ: برای صاحب این امر، به ناچار غیبتی است که بیشتر معتقدان به او، از اعتقاد خود باز گردند. که آن امتحان بزرگی است که خداوند مخلوقات خود را با آن آزموده است. اگر پدران شما صحیح‌تر از این، راهی می‌یافتند، از آن پیروی می‌کردند.»<sup>(۲)</sup>

باید توجه داشت که پیشوایان دین، با بیان این گونه روایات در باره غیبت، نظرشان این بود که هر گونه شک و تردید را از دل شیعیان برطرف سازند و آنان را برای غیبت طولانی امام خود، آماده نمایند تا با غیبت امام انس بگیرند و عادت کنند؛ و با وظایف خود در دوران غیبت آشنا شوند و از روی دلایل قطعی، به وجود غیبت امام خود ایمان راسخ و استوار پیدا کنند.

### ب) ایجاد آمادگی و زمینه سازی عملی

شرایط بحرانی که ائمه - علیهم السلام - در زمان عباسیان، با آن روبرو شدند، ایشان را واداشت، تا ابزار جدیدی را برای ارتباطات با اعضاء جامعه خود، جستجو کنند.

۱- یوم الخلاص، ص ۱۵۰؛ به نقل از الزام الناصب، ص ۶۷.

۲- یوم الخلاص، ص ۱۵۶؛ به نقل از منتخب الاثر، ص ۲۰۵.

مآخذ شیعه امامیه، حاکی از آن است که امام ششم، حضرت صادق - علیه السلام - نخستین امامی است<sup>(۱)</sup> که نظام زیرزمینی ارتباطات را در جامعه به کار گرفت.<sup>(۲)</sup> هدف اصلی وکالت [در اوایل] جمع آوری خمس، زکات و انواع دیگر خیرات و مبرآت برای امامان از ناحیه شیعیان بود. گرچه امکان دارد اهداف دیگری در آن زمان در برداشته باشد، لیکن مآخذ بندرت آنها را ثبت کرده‌اند.

امام صادق - علیه السلام - آنچنان هوشیارانه فعالیت‌های سازمان را هدایت می‌کرد که عباسیان به هیچ عنوان قادر نبودند از وجود آن آگاهی یابند. آن حضرت، از روی تقیه، از پیروانش می‌خواست تا وظایفی را نسبت به سازمان انجام دهند، بی آنکه بدانند در واقع کارگزاران او هستند.<sup>(۳)</sup>

شیخ طوسی روایت می‌کند: «نصر بن قابوس لخمی بیست سال وظیفه وکالت او را انجام داد، بدون آنکه بداند واقعاً به عنوان وکیل حضرت منصوب است.»<sup>(۴)</sup>

خلفای عباسی، از سال ۱۹۷ ه.ق. به بعد، از زمان مأمون سیاست و روش جدیدی را برای کنترل و مراقبت بیشتر و دقیق‌تر امامان اتخاذ نمودند، و آن عبارت از اقامت اجباری آنها در پایتخت بود. این سیاست بر امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام حسن عسکری - علیهم السلام - تحمیل شد. لذا آنها جهت ارتباط با پیروان خود مجبور شدند به گسترش سازمان وکالت پردازند؛ تا در هر شرایطی بتوانند اهداف الهی خود را که هدایت و راهنمایی مردم باشد، پی‌گیری کنند. به مرور زمان ائمه - علیهم السلام - به

۱- شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» در هنگام شمارش سفراء، و وکلای مورد اطمینان ائمه - علیهم السلام - از امام باقر (ع) شروع کرده است که وکیل مورد اطمینان او «حمران بن اعین» بوده است و بعد از آن وکلای سائر ائمه را ذکر می‌کند.

۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۳۴، به نقل از:

Javad Ali, Op. Cit., Inder Islam. XXV (1939), 212

۳- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۳۵.

۴- الغیبه، ص ۳۴۷.

علت عدم امکان تماس مستقیم با پیروانشان، مسئولیت‌های بیشتری را به وکلا واگذار می‌کردند.

کامل سلیمان در این زمینه می‌نویسد: «این نکته ناگفته نماند که بعد از امام هشتم، دیگر امامان معصوم، برای همگان ظاهر نمی‌شدند. بلکه فقط برای خواص شیعه، آن هم در موارد خاص ظاهر می‌شدند، حتی پاسخ سؤالات و رفع نیازمندیهای آنها را غالباً از پشت پرده انجام می‌دادند، تا شیعیان را برای غیبت ولی عصر (عج) آموزش دهند و آماده کنند. در پرتو همین تجربه و تمرین بود که غیبت امام برای شیعیان گران نبود، در صورتی که برای دیگران سخت و دشوار بود؛ زیرا آنها از چنین دوران تمرین، بی‌بهره بودند.»<sup>(۱)</sup>

هرچه دوران غیبت صغری نزدیکتر می‌شد، استتار امامان بیشتر می‌گردید؛ و لذا می‌بینیم در زمان امام هادی - علیه السلام - و امام حسن عسکری - علیه السلام - این مسئله محسوس‌تر و ملموس‌تر است. مسعودی می‌نویسد: «روایت شده که امام هادی - علیه السلام - غیر از عده کمی از یاران خود از نظر اغلب شیعیان غایب بود، موقعی که امر امامت به امام حسن عسکری - علیه السلام - واگذار شد، آن حضرت با خواص شیعیان خود و غیر آنان از پشت پرده صحبت می‌کرد. علت این که آن حضرت و پدر بزرگوارش این عمل را انجام می‌دادند، این بود که مقدمه غایب شدن امام زمان را فراهم کرده باشند تا گروه شیعیان با این موضوع مأنوس شوند و منکر غایب شدن امام نشوند و مردم به پنهان بودن امام عادت کنند.»<sup>(۲)</sup>

بنابراین، پیشوایان دین با استتار و پنهان زیستی و با به کارگیری نظام وکلایی به طور عملی و عینی، خواص و عموم شیعیان را جهت پذیرش غیبت صغری آماده و مهیا ساختند.

۱- روزگار رهایی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲- اثبات الوصیة، ص ۲۳۱.

## ۲- بیداری و هشیاری شیعیان

دومین نقش را جهت خنثی سازی آثار منفی غیبت و حفظ مکتب تشیع، خود شیعیان ایفا نمودند. این گروه، چون تربیت یافته مکتب اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السّلام - می باشند، لذا آموزشها و راهنماییهای آن بزرگواران موجب گردیده، یک نوع خصایص و ویژگیهایی در وجود آنها متبلور گردد که آنها را از دیگران متمایز سازد.

شیعیان و شاگردان واقعی این مکتب، از یک روشن بینی و بصیرت و آگاهی ویژه ای برخوردارند، و لذا در طول تاریخ عادت داشتند و دارند، همیشه به معیارها عمل کنند، نه به تلقین ها، اهل استدلال و منطق هستند نه تقلید کورکورانه، و محک امتحان و آزمایش یکی از روشهای اینها در زندگی می باشد. به طور خلاصه می توان گفت که نحوه ساخت تفکر شیعی، مبتنی بر یک تفکر منطقی است.

بعد از شهادت امام حسن عسکری - علیه السّلام - که یک موقعیت بحرانی ویژه، به خاطر عدم حضور مستقیم و فقدان امام معصوم - علیه السّلام - به وجود آمده بود و از طرف دیگر اهل حدیث و حنابله که دشمنان سرسخت شیعه به شمار می رفتند، در اوج قدرت بوده و حتی گاهی نیز در مقابل حکومت دست به اقداماتی می زدند - چه برسد به شیعیان - و طرفداران مکتب تشیع را ملحد و کافر قلمداد می نمودند. شیعیان، همچنین از همین ابزار و روش عقلایی و منطقی بهره جسته و توانستند در مرحله اول، جانشین واقعی امام حسن عسکری - علیه السّلام - را که حضرت حجة بن الحسن المهدی - علیه السّلام - بود، تشخیص داده و در مرحله دوم، مدعیان دروغین نیابت را، از مدعیان راستین تمییز دهند و خط ولایت و امامت را دنبال نمایند.

در آن دوران، فریبنده ترین و گمراه کننده ترین جریان، ادعای جعفر، برادر امام حسن عسکری - علیه السّلام - برای جانشینی آن حضرت و مدعیان دروغین نیابت بود. علاوه بر دشمنان خارجی که سعی و تلاش در متلاشی کردن شیعیان داشتند، ولی اینها دشمنان داخلی بودند که تأثیر آنها در منحرف کردن اذهان عمومی بیشتر و مبارزه با آنها مشکل تر

می باشد تاریخ نشان داده است کسانی که با اسم اسلام به مخالفت با اسلام پرداخته اند، از موفقیت بیشتری برخوردار بوده و توانستند عده‌ای از عموم مردم را فریب بدهند. لذا شخصی که (یعنی، جعفر کذاب) پسر امام هادی و برادر امام حسن عسکری - علیهم السلام - است و بعداً ادعای جانشینی برادر خود را بکند، و همچنین کسانی که مدتی از اصحاب امام هادی یا امام حسن عسکری و یا امام مهدی - علیهم السلام - بوده‌اند و بعداً به خاطر تبعیت از هوای نفس و دنیا طلبی و شهرت طلبی، مدعی دروغین نیابت امام زمان - علیهم السلام - باشند، تشخیص نیات پلید آنان و مبارزه با آنها به مراتب سخت‌تر از دشمنان خارجی و شمشیر به دست می باشد؛ ولی به حول و قوه الهی شیعیان بیدار و هوشیار، به خوبی از این مرحله عبور نموده و همه آنها را با همان روش منطقی رسوا کردند و شک و تردید ایجاد شده توسط آنان را از قلوب مردم زدودند. وقتی که زندگانی نواب خاص را مطالعه می کنیم، شواهد زیادی در باره این مطلب می یابیم. لیکن مقام، گنجایش ذکر تفصیلی موارد و مصادیق این موضوع را ندارد، و لذا ما به دو مورد اکتفا می کنیم و برخی موارد دیگر را در شرح حال نایبان خاص امام زمان - علیه السلام - نوشته ایم؛ برای آگاهی بیشتر به آنجا مراجعه کنید.

۱- حلاج که یکی از مدعیان دروغین نیابت بود و با حیل مختلف، مردم را فریب می داد، چون می خواست که در میان شیعیان از مقبولیت بالاتری برخوردار باشد، به ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی که از رهبران شیعه در آن زمان به شمار می رفت و از نفوذ فوق العاده‌ای در میان آنها بهره مند بود، نامه‌ای نوشت و به او پیغام داد که من وکیل حضرت صاحب الزمان هستم. و من از طرف امام غایب مأمورم که به تو نامه بنویسم که هر گونه نصرت و یاری خواسته باشی برای تو آشکار سازم تا دل تو قوت گیرد و در نیابت من تردید نکنی!

ابوسهل هم به وی پیغام داد که من در مقابل آن همه معجزات و کرامات که از تو به ظهور رسیده، فقط موضوع مختصری را پیشنهاد می کنم، و آن این است که: من گرفتار

محبت کنیزکان هستم و به ایشان عشق می‌ورزم و عده‌ای از آنان را در تملک دارم و قادر به چیدن میوه‌ای از بستان و صل ایشان نیستم و اگر هر جمعه موی خویش را به خضاب رنگین نسازم، پیری من آشکار می‌گردد و کنیزکان از من دور می‌شوند و از این جهت سخت در زحمت می‌باشم. اگر کاری کنی که از رنج خضاب رها شوم و موی سفید من سیاه گردد، دست اطاعت به سمت تو دراز می‌کنم و به عقیده تو درمی‌آیم و از مبلغین مذهب تو می‌شوم و اموالم را در راه تو صرف می‌نمایم.

وقتی حلاج به اشتباه خود پی برد که با چه کسی مکاتبه کرده است، از او منصرف شد و جوابی به او نداد.

ابوسهل بعد از آن در هر محفلی به عنوان مسخره این داستان را نقل می‌کرد و اسرار او را فاش می‌نمود و این قصه باعث نفرت عامه از او گردید.<sup>(۱)</sup>

۲- ابوالحسن علی بن سنان موصلی از پدرش روایت می‌کند که: «هنگامی که امام حسن عسکری - علیه السلام - وفات یافت، جماعتی از قم و جبل، با اموال زیادی که مرسوم بود می‌آوردند، آمدند و از رحلت آن حضرت اطلاع نداشتند؛ وقتی به سامرا رسیدند، جویای حال امام حسن عسکری - علیه السلام - شدند.

به آنها گفته شد که: حضرت وفات کرده است. پرسیدند: وارث او کیست؟

گفتند: وارث او جعفر، پسر امام هادی - علیه السلام - است (جعفر کذاب).

پرسیدند: او کجاست؟

گفتند: او اکنون برای تفریح سوار قایقی شده و در دجله به میگساری مشغول و جمعی از خوانندگان و نوازندگان برای او خوانندگی و نوازندگی می‌کنند.

وقتی که آنها، این حرفها را شنیدند، با خود گفتند: این اعمال او صاف امام نیست.

بعضی از آنها گفتند: این اموال را برگردانده به صاحبانش مسترد می‌داریم.



ولی ابوالعباس احمد بن جعفر حمیری قمی گفت: نه! صبر می‌کنیم تا این مرد برگردد و کاملاً در باره او تحقیق کنیم.

وقتی جعفر برگشت به وی سلام نموده و گفتند: سرور ما! ما مردمی از اهل قم هستیم و جماعتی از شیعه و غیر شیعه نیز با ما هست، اموالی را برای امام حسن عسکری - علیه السلام - آورده‌ایم. جعفر پرسید: آن اموال اکنون در کجاست؟ گفتند: نزد ماست. گفت: آنها را پیش من بیاورید. گفتند: این اموال داستانی دارد. گفت: آن داستان چیست؟

گفتند: این اموال از شیعیان جمع شده و هر دو یا سه دیناری از آن یک نفر است، که اینها را جمع کرده و در کیسه‌ای گذاشته و سر آن کیسه را مهر و موم نموده‌اند. و رسم چنین بوده که ما هر وقت مالی را خدمت امام حسن عسکری - علیه السلام - می‌آوردیم، مقدار اموال را بطور معین بیان می‌کرد و سپس هر اندازه آن، مال چه کسی بود، نام می‌برد و نقش سگه‌ها را هم بیان می‌فرمود.

جعفر گفت: شما دروغ می‌گویید و چیزی را (علم غیب) به برادرم نسبت می‌دهید که در وی نبود. وقتی آنها سخنان جعفر را شنیدند، به یکدیگر نظر افکندند، باز جعفر گفت: اموال را به من تحویل بدهید. آنها گفتند: ما اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم و آن را جز با نشانه‌هایی که به وسیله آن، امام را می‌شناختیم، به کسی تسلیم نمی‌کنیم. اگر تو امام هستی، آن نشانه‌ها را بیان کن و الا ما آن را به صاحبانش برمی‌گردانیم تا هر گونه صلاح دیدند عمل کنند. جعفر نزد خلیفه رفت و از آنها شکایت کرد، وقتی خلیفه آنها را احضار کرد؛ گفت: اموالی را که با خود آورده‌اید به جعفر بدهید. آنها گفتند: ما مردمی هستیم که اجیر و وکیل صاحبان این اموال می‌باشیم، و صاحبان آن هم، به ما دستور داده‌اند فقط به کسی بدهید که با نشانه و دلیل استحقاق خود را در اخذ آن، ثابت نماید؛ چنانکه با امام حسن عسکری - علیه السلام - نیز به همین گونه رفتار می‌کردیم.

خلیفه پرسید: علامتی که در امام حسن عسکری - علیه السلام - بود، چیست؟ آنها گفتند: امام دینارها و صاحبان آن و نوع و مقدار اموال را (قبل از تسلیم) بیان می‌داشت،

وقتی این نشانه‌ها را می‌گفت، ما هم اموال را به وی تسلیم می‌نمودیم. بارها به حضورش می‌رسیدیم و همین علامت و دلیل را از او مشاهده می‌کردیم. اکنون آن حضرت رحلت فرموده، اگر این مرد جانشین اوست، مانند برادرش علائم و نشانه‌های این اموال را بگوید تا به او تسلیم نماییم؛ وگرنه به صاحبانش برمی‌گردانیم. هنگامی که جعفر این را شنید، به خلیفه گفت: اینها مردمی دروغگو هستند و بر برادرم دروغ می‌بندند و آنچه آنها در باره او معتقدند، علم غیب است (که جز خدا نمی‌داند). خلیفه گفت: اینها فرستادگان مردم هستند «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» یعنی، فرستاده فقط باید مطلب را ابلاغ کند.

جعفر از حرف خلیفه مات و مبهوت ماند و جوابی نداد. سپس آنها از خلیفه خواستند کسی را همراه آنها بفرستد که تا بیرون شهر آنها را بدرقه کند، خلیفه هم راهنمایی همراه آنها فرستاد که تا بیرون شهر آنها را مشایعت کند؛ چون از شهر دور شدند، ناگاه جوان زیبایی را دیدند که به نظر خدمتکار و خادم می‌رسید، جوان زیبا صدا زد: ای فلانی پسر فلانی و فلانی پسر فلانی! دعوت مولای خودتان را بپذیرید. آنها پرسیدند: آقا و مولای ما تو هستی؟ گفت: خیر! من خادم مولای شما هستم، با من بیاید تا به خدمت او برویم. آنها هم با او رفتند تا وارد خانه امام حسن عسکری - علیه السلام - شدند. دیدند فرزند آن حضرت، قائم - علیه السلام - مانند پاره ماه، در حالی که لباس سبزی پوشیده، روی تختی نشسته است. ما به وی سلام نمودیم و او هم جواب ما را داد. سپس فرمود: تمام اموالی که آورده‌اید، فلان مقدار است. سپس مشخصات آورندگان و مقدار اموالی که همراه آنان بود، بیان کرد.

آنگاه اوصاف لباسها و توشه‌ها و چهارپایانی که داشتیم، بیان فرمود. در برابر امام - علیه السلام - به سجده افتاده و شکر خدا کردیم و زمین جلو روی امام را، بوسه زدیم. سپس سؤالاتی که داشتیم نمودیم و اموالی را که آورده بودیم تسلیم کردیم و حضرت به ما دستور داد: «ان لا تحمل الی سر من رأی بعدها شیئاً من المال، فانه ینصب لنا ببغداد

رجلاً یحمل الیه الأموال و یخرج من عنده التوقعات: بعد از این اموال را به سامرا نبریم و فرمود: شخصی (وکیلی) برای شما در بغداد تعیین می‌کنم که اموال را به او بدهید و گرفتاریهای خود و نامه‌ها را به او داده و به وسیله او با من تماس گرفته و مشکلات خود را برطرف نمایید». آنگاه، هیئت قمی‌ها از خدمت امام - علیه السلام - مرخص شدند و بیرون رفتند. (۱)

حضرت در برابر این گروه، تاریخ غیبت صغری و تاریخ انتخاب نواب خاص را بیان فرمود و دستور داد بعد از آن، مردم به آنها رجوع نمایند و مشکلات خود را به وسیله آنان حل کنند.

برای اطلاع بیشتر در باره این موضوع (اهل منطق بودن شیعیان) به منابع زیر که در پاورقی آمده است مراجعه کنید. (۲)

### ۳- انتخاب نواب خاص از طرف امام زمان علیه السلام

بعد از شهادت امام حسن عسکری - علیه السلام - در آغاز اکثر شیعیان، با حیرت و سرگردانی و شک و تردید و حشتناکی مواجه گردیدند. البته این وضعیت اختصاص به رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - نداشت، بلکه به خاطر مشکلات سیاسی و وجود اختناق و خفقانی که دستگاه عباسی برای امامان - علیهم السلام - ایجاد می‌کردند در ایجاد نظم درست میان شیعیان، در ارتباط با امامان، نابسامانیهایی پدید می‌آورد، و این مشکل بعد از رحلت یک امام و جانشین بعدی بیشتر نمود می‌کرد. شیعیان در آغاز با

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۶، حدیث ۲۶. (این حدیث با استفاده از کتاب «مهدی موعود» ترجمه شده است.)

۲- بحار، ج ۵۱، ص ۳۰۰، حدیث ۱۹. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۸، باب ۴۵، حدیث ۱۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۲۷، حدیث ۵۰. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۴، باب مولد الصاحب (ع)، حدیث ۱۹. بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۹، حدیث ۱۶. بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۵، حدیث ۱۱. خاندان نوبختی، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

تردید مواجه می‌شدند و در مرحله بعد، به فرقه‌های مختلف انشعاب می‌یافتند؛ ولی بعد از مدت زمانی امام بعدی تردید را از اذهان می‌زدود و این انشعابات را سامان می‌بخشید. پس از شهادت امام حسن عسکری - علیه السلام - در سال ۲۶۰ ه. ق. این مشکل، (شک و تردید و انشعاب) دو چندان گردید و حتی بعضی‌ها، از عقایدشان برگشتند؛ چون آغاز غیبت امام - علیه السلام - و عدم حضور مستقیم و فقدان فیزیکی وی در میان شیعیان بود و از طرف دیگر، طبق مآخذ قرون اولیه، امام حسن عسکری - علیه السلام - نتوانست آشکارا پسرش را معرفی نماید و جانشین خود را به طور علنی نصب نماید.<sup>(۱)</sup> طبق نوشته شیخ مفید در ارشاد، حتی به بخش عظیمی از پیروان خویش معرفی نکرد.<sup>(۲)</sup> بنابراین، علت شدت بحران در آن زمان، این بود که امام حسن عسکری - علیه السلام - به خاطر شرایط خاص زمانی، نتوانست جانشین خود را برای عموم آشکارا منصوب نماید؛ در حالی که یکی از ویژگیهای شیعیان، که آنان را از دیگر فرق اسلامی متمایز می‌سازد، این است که هر امامی توسط امام قبلی معرفی می‌گردد.

ما به نمونه‌هایی از سرگردانی و تردید شیعیان، و همچنین به کیفیت انشعاب آنان، اشاره می‌کنیم؛ تا به طور ملموس‌تر با این وضعیت آشنا شویم.

۱- جماعتی از اهل مدینه، که از اولاد ابوطالب بودند، و عقیده حق داشتند [برای امام حسن عسکری - علیه السلام - پسری قائل بودند که امام دوازدهم است] و حقوق آنها در وقت معینی به ایشان می‌رسید، چون امام حسن عسکری - علیه السلام - رحلت فرمود، دسته‌ای از ایشان، از عقیده فرزند داشتن امام - علیه السلام - برگشتند، سپس حقوق کسانی که به فرزند داشتن امام معتقد بودند، می‌رسید؛ و از دیگران بریده شد و نامشان از میان رفت.<sup>(۳)</sup>

۱- فرق الشیعه نوبختی، ص ۱۰۵، المقالات والفرق، ص ۱۰۲.

۲- الارشاد، ص ۳۴۵.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۷ باب مولد الصاحب - علیه السلام - حدیث ۷.

آنان با وجود اینکه از شیعیان و دوستانان علی بن ابوطالب - علیه السلام - بودند، اما بعد از درگذشت حضرت، از اعتقاد خود برگشتند و منحرف شدند.

۲- محمد بن مهزیار که پدر او، ابراهیم بن مهزیار و طبق نوشته بزرگان، پدر او در اهواز، وکیل حضرت ولی عصر - علیه السلام - بوده است. همین محمد بن مهزیار که پدرش از وکلای حضرت بوده است، بعد از وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - دچار شک و تردید گردید.

مرحوم کلینی، چنین روایت می کند که: «هنگامی که پدر محمد بن ابراهیم رحلت کرد، اموالی از سهم امام - علیه السلام - پیش او بود. پدرش وصیت کرده بود که در باره اموال احتیاط پیش گیرد و به صاحبان اصلی برساند. محمد بن ابراهیم در حال شک و تردید اموال را به عراق حمل نمود و تصمیم گرفته بود، اگر دلیل قانع کننده‌ای پیدا نکند، اموال را به کسی تحویل ندهد و برگرداند. لیکن بعد از اینکه وی در مکانی اقامت گزید، قاصدی پیش او آمد و نشانه‌های اموال را بیان نمود و اموال را تحویل گرفت. و او همچنان در حال ناراحتی و غمگینی به سر می برد، بعد از چند روزی نامه‌ای به افتخار او صادر شد و او به جای پدرش به وکالت انتخاب گردید.»<sup>(۱)</sup>

مضمون این حدیث، در دو جای دیگر نیز با مختصر اختلافی نقل شده است. جهت اطلاع بیشتر، می توانید به آن منابع رجوع کنید.<sup>(۲)</sup>

همانطوری که ملاحظه می کنید، حضرت پیکی را پیش او فرستاد و علائم اموال را ذکر نمود، او یقین کرد و شک و وی برطرف گردید. خیلی وقتها، اتفاق می افتاد که خود حضرت، مستقیماً یا به وسیله نواب و یا سایر وکلا، افرادی را که دنبال حقیقت بودند، با قرائن و شواهد راهنمایی می کرد و آنها را به امامت خویش معتقد می نمود.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۶، حدیث ۵، نقل به تلخیص.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۶، حدیث ۸. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۱۳.

۳- مرحوم صدوق در «کمال الدین» از ابورجاء مصری چنین روایت می‌کند که: «دو سال بعد از رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - برای تحقیق در باره جانشین آن حضرت، سفر کردم؛ ولی چیزی دستگیرم نشد، سال سوم که در مدینه در جستجوی پسر امام حسن عسکری - علیه السلام - بودم، ابوغانم مرا دعوت کرد که شام را نزد او باشم. در آن هنگام نشسته بودم و در دل خود می‌گفتم اگر امام پسری داشت لابد بعد از سه سال ظاهر می‌شد، ناگاه صدای هاتفی را شنیدم، ولی خود او را ندیدم که می‌گفت: ای نصر بن عبدالله (ابورجاء) به اهل مصر بگو: شما که به پیغمبر ایمان آورده‌اید آیا او را دیده‌اید؟ نصر می‌گوید: من تا آن موقع اسم پدرم را نمی‌دانستم. زیرا من در مدائن متولد شده بودم و نوفلی مرا به مصر آورده بود، و بعد از مرگ پدرم در آنجا پرورش یافتم. بعد از شنیدن آن برخاستم و حرکت کردم و پیش ابوغانم رفتم و راه مصر را گرفته و حرکت نمودم.»<sup>(۱)</sup>

این حدیث، نشان می‌دهد که عده‌ای تا حدود سه سال، هنوز در شک و تردید باقی بودند و مسأله برای آنها روشن نشده بوده است.

۴- حسن بن عبدالمجید می‌گوید: «در باره حاجز بن یزید [که یکی از وکلای آن حضرت در بغداد و معاون اول عثمان بن سعید بود] به شک افتادم، سپس مالی جمع کردم و به سامرا رفتم؛ نامه‌ای به من رسید که «در باره ما و کسی که به امر ما جانشین ما، می‌شود، شک روا نیست؛ هر چه همراه داری به حاجز بن یزید تحویل بده.»<sup>(۲)</sup>

اگر به کتب حدیثی مراجعه کنیم، مواردی از این قبیل، زیاد پیدا می‌کنیم؛ و ما موارد زیادی را در زندگانی نواب خاص امام زمان - علیه السلام - ذکر خواهیم کرد و در اینجا به همین مقدار در باره شک و تردید عموم شیعیان، اکتفاء می‌کنیم. در اثر این شک و سرگردانی، شیعیان به فرق گوناگون انشعاب یافتند، البته بعد از هر امامی انشعابی در

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۹۱، باب ۴۵، حدیث ۱۵. بحار، ج ۵۱، ص ۲۳۰.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۱، باب مولدالصاحب - علیه السلام - حدیث ۱۴.

امامیه صورت می گرفت؛ لیکن به خاطر عدم معرفی رسمی و آشکار جانشین امام حسن عسکری - علیه السلام - و جاه طلبی شخصی برادر امام حسن عسکری - علیه السلام - [یعنی، جعفر کذاب] این انشعاب در زمان رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - در سال ۲۶۰ ه.ق. به اوج خود رسید.

مسعودی در «مروج الذهب» بیست فرقه ذکر می کند.<sup>(۱)</sup> سعد قمی در «المقالات والفرق» پانزده گروه ذکر می کند.<sup>(۲)</sup> نوبختی در «فرق الشیعه»<sup>(۳)</sup> و شیخ مفید در «الفصول المختاره»<sup>(۴)</sup> از چهارده فرقه نام می برند، با این فرق که نوبختی در مقام توضیح سیزده فرقه را بیان می کند و چهاردهمی را بیان نمی کند، ولی مفید چهاردهمین فرقه را نیز، بیان کرده است. شهرستانی در «الملل والنحل» از یازده گروه نام می برد.<sup>(۵)</sup>

مشهور در میان علماء این است که بعد از امام عسکری - علیه السلام - امامیه به چهارده فرقه تقسیم شدند. طبق نظر بعضی از نویسندگان معاصر<sup>(۶)</sup> این چهارده گروه از لحاظ اصولی، پنج فرقه را تشکیل می دهند.

۱- کسانی که رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - را نپذیرفته و اظهار کرده اند که آن امام زنده است. اینان امام یازدهم - علیه السلام - را همان «مهدی» می دانستند. «واقفه».

۲- کسانی که به امامت جعفر بن علی الهادی - علیه السلام - اعتقاد داشته و با ندیدن فرزندی از امام یازدهم - علیه السلام - جعفر را که از طرف امامیه، ملقب به کذاب بود،

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۲.

۲- اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات والفرق، ص ۱۰۲.

۳- نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، ص ۱۰۵.

۴- الفصول المختاره، ص ۲۶۰-۲۵۸. شیخ مفید از فرق الشیعه نوبختی نقل کرده است.

۵- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، ص ۱۳۰.

۶- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه - علیهم السلام - ج ۲، ص ۲۱۹. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم

(عج)، ص ۱۰۳.



پذیرفتند. اینان خود نظرات متفاوتی داشتند: برخی جعفر را جانشین امام عسکری - علیه السلام - دانسته و برخی در واقع او را امام یازدهم می‌پنداشتند. «جعفریه»

۳- کسان دیگری، امامت فرزند امام هادی - علیه السلام - یعنی، محمد را که در حیات پدر، در گذشته بود، پذیرفتند و امامت حضرت عسکری - علیه السلام - را منکر شدند. «محمدیه».

۴- فرقه دیگر معتقد بودند، که پس از درگذشت امام عسکری - علیه السلام - دیگر امامی وجود ندارد، همچنان که پس از درگذشت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - دیگر پیامبری نخواهد آمد.

۵- فرقه دیگر، امامیه بودند که اکثریت شیعه را تشکیل داده و به امامت حضرت مهدی - علیه السلام - اعتقاد داشتند. این جریانی بود که رهبری اصلی شیعیان امامی را بر عهده گرفت.

از این گروهها، تنها گروهی که بر صفحه تاریخ تشیع باقی ماند، فرقه امامیه است؛ این فرقه که به امامت حضرت مهدی - علیه السلام - فرزند امام حسن عسکری - علیه السلام - اعتقاد داشته، توانسته اکثریت شیعیان را جذب و جلب کند.

این اقدام، نشانگر آن است که اقدامات صورت گرفته و مقدماتی که از پیش برای چنین دگرگونی آماده شده بود، به اندازه‌ای حساب شده و سنجیده بوده که توانست شیعه را از این گرفتاری ناپود کننده نجات بدهد.

با وجود زمینه سازیهای قبلی و آگاهی و هوشیاری خواص و بزرگان شیعه، باز مشاهده می‌شود که یک حیرت هول انگیزی بر جامعه مستولی گردید، امام زمان - علیه السلام - هم این پیشامدها را پیش بینی کرده بود.

مردمی که همیشه به امام دسترسی داشتند و پیش او رفت و آمد می‌کردند و تمام مشکلات خود را شخصاً با او در میان می‌گذاشتند و به وسیله او حل می‌نمودند، اگر بنا می‌شد یک مرتبه دستشان از دامن امام - علیه السلام - کوتاه گردد، به طوری که نتوانند

کوچکترین تماسی با وی داشته باشند، یک اضطراب و سردرگمی شدیدتری بر آنها مستولی می‌گردید که احتمال می‌رفت اساس اجتماع شیعه متلاشی گردد؛ لذا برای اینکه این چنین وضعی پیش نیاید و کم‌کم برای زندگی بدون امام - علیه السلام - در یک مدت طولانی آماده شوند، آن حضرت در دوران اولیه با اینکه از دیده‌ها پنهان بود، رابطه مستقیمی بین خود و شیعیانش به وسیله نمایندگان خاص و ویژه برقرار نمود؛ و این نوع ارتباط، برای ملتی که از دیدار امام خود محروم بودند، یک نوع دلداری برای آنها محسوب می‌شد.

نمایندگان ویژه با حرکت‌های سنجیده و رهبریت مدبرانه و عاقلانه خود، این اوضاع نابسامان اجتماع شیعه را سامان بخشیده و مردم را از سردرگمی و سرگردانی نجات دادند و اختلافات و انشعابات را به تدریج از بین بردند.

دکتر جاسم حسین در این زمینه چنین اظهار نظر می‌کند که: «گرچه امامیه به پانزده گروه منشعب شدند و در زمان نخستین سفیر، دیدگاه‌های گوناگونی در باره جانشین امام حسن عسکری - علیه السلام - داشتند، لیکن تعالیم و فعالیت‌های سفیر دوم با موفقیت انجام گرفت. از این رو، تعالیم و آیین پیروان سفیر دوم در محافل امامیه انتشار یافت، در حالی که دیگر گروه‌ها مضمحل شدند.»

در زمان سفرای سوم و چهارم، نسل جدید امامیه نسبت به سفیران و قبول بیانات ایشان به عنوان سخنان امام دوازدهم مطیع‌تر و مشتاق‌تر بودند. اشتیاق بیشتر آنان به این دلیل بود که تمام توقیعاتی که به چهار سفیر نوشته شده و به امام دوازدهم منسوب می‌شد با یک دستخط و در یک سبک واحدی بود. همین دستخط یکسان در میان امامیه، بیانگر جماعی شد که تسلیم آخرین توقیع صادره به سفیر چهارم شوند، توقیعی که با آن غیبت صغری خاتمه یافت و غیبت کبری شروع شد.»<sup>(۱)</sup>

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۲۱۷-۲۱۶.

شیخ مفید تأیید می‌کند که در سال ۳۷۳ ه.ق. که وی مشغول نوشتن کتاب خود (الفصول المختاره) بود، از آن فرقه‌های چهارده‌گانه، تنها امامیه باقی مانده است. به نوشته وی، این گروه، بزرگترین فرقه شیعه، از نظر: جمعیت، علماء، متکلمان، نظار، صالحان، عابدان، فقیهان، محدثان، ادیبان و شاعران هستند، آنان، آبروی شیعه امامیه، سرپرستان اجتماع و در دین، مورد اعتماد شیعیان می‌باشند.<sup>(۱)</sup>

### اهداف اساسی نیابت

نماینده‌گی و نیابت امام زمان - علیه السلام - دو هدف اساسی داشت:

- ۱- آماده کردن اذهان عمومی برای «غیبت کبری» و عادت دادن تدریجی مردم به پنهان زیستی امام - علیه السلام - و جلوگیری از غافلگیر شدن در موضوع غیبت. اگر امام - علیه السلام - به طور ناگهانی غیبت می‌کرد، چه بسا موجب انکار مطلق وجود مهدی - علیه السلام - و انحراف افکار عمومی می‌شد. نمایندگان خاص امام زمان - علیه السلام - در دوران غیبت صغری به این هدف و غرضی که آماده سازی افکار و اذهان عمومی برای «غیبت کبری» بود، نایل آمدند و لذا لزومی به امتداد غیبت صغری نشد.
- ۲- رهبری دوستاناران و طرفداران امام زمان - علیه السلام - و حفظ مصالح اجتماعی شیعیان. خلاء و کمبودی که از ناحیه عدم حضور و فقدان امام - علیه السلام - در اجتماع شیعیان پیدا شده بود، پر کردند؛ و امام زمان - علیه السلام - توانست به وسیله آنان رهبری خویش را در جامعه اعمال کند، و خسارتهای ناشی از عدم حضور مستقیم خود را جبران نموده و مصالح اجتماع آن زمان و دوستاناران را در سخت‌ترین شرایط اجتماعی و سیاسی که بی‌اندازه پیچیده و دشوار بود، حفظ کرده و نگذاشت شیعیان منحرف شده و متلاشی گردند.<sup>(۲)</sup>

۱- الفصول المختاره، ص ۲۶۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲- صدر، سید محمد، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۲۶.

## وظایف و فعالیت‌های نواب خاص

وظایف این بزرگواران جدای از زندگانی‌شان نمی‌باشد، بلکه زندگی اینان سراسر فعالیت و انجام وظایفی بود که از طرف امام مهدی - علیه السلام - بر عهده آنها گذاشته می‌شد. کسی که شرح حال این یاران با وفای امام - علیه السلام - را مطالعه نماید، به تلاشها و کوششهای صادقانه و دلسوزانه آنها در جنبه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و علمی و... پی خواهد برد.

اگر بخواهیم کلیه فعالیت‌های نمایندگان ویژه امام زمان - علیه السلام - را به طور مفصل بیان کنیم، باید همه جزئیات زندگانی‌شان را در این قسمت تکرار کنیم؛ و چون به طور مفصل زندگانی آنان را در یک بخش مستقل نوشته‌ایم، در اینجا به ذکر عناوین و توضیح مختصر وظایف و فعالیت‌های اساسی که مشترک بین همه آنهاست، اکتفاء می‌کنیم؛ تا یک چشم انداز کلی از کارهای «نواب» در ذهن خواننده محترم نقش بیند و با ذهنی آماده و باز، وارد مطالعه زندگانی مملو از تلاش و ایثار این نایبان راستین حضرت حجة بن الحسن المهدی - علیه السلام - بشوند.

### ۱- پنهان نگه داشتن نام، مکان و رفع شك و تردید در باره آن حضرت

از احادیث نقل شده توسط نواب خاص و توقیعات صادر شده از طرف امام زمان - علیه السلام - به دست آنها، معلوم می‌شود که نواب یک وظیفه دو جانبه داشته‌اند: از یک طرف نام و محل زندگی امام را نه تنها از دشمنان، بلکه از شیعیان مخفی نگه می‌داشتند و به وکلای خود آموزش می‌دادند که مبدا اسمی از حضرت به میان آید، و لذا توانستند شیعیان را از خطر عباسیان مصون دارند.

از سوی دیگر، بر آنها لازم بود که وجود مبارک امام را برای هواداران مورد اعتماد به اثبات رسانند تا خط انحراف نتواند شک و تردید در میان آنها ایجاد کند. در موقعیتهای مختلف برای افراد مورد اطمینان بیان می‌کردند که حضرت را دیده‌اند و مکانهای حضور

او را یادآوری می‌شدند تا غبار شک از قلوب آنها زدوده شود. برای بهتر فهمیدن این خط مشی و سیاست، به «احادیث منقول از محمد بن عثمان» قسمت «ب» و «ج» در شرح حال نایب دوم در این نوشتار مراجعه کنید.

## ۲- جلوگیری از فرقه‌گرایی و انشعابات شیعیان

فعالیت‌های سفیران (نایبان خاص امام زمان) این هدف را دنبال می‌کرد که جماعت امامیه را از انشعابات بیشتر با اثبات امامت پسر امام عسکری - علیه السلام - مصون دارد. به منظور وصول به این هدف، اینان آن دسته از گفتارهای پیامبر و ائمه را که دلالت دارد مجموعه امامان به دوازده ختم می‌شود که او غیبت خواهد کرد به کار می‌گرفتند.<sup>(۱)</sup> نواب در این مرحله، به موفقیت چشمگیری دست یافتند و توانستند انشعابات که در مکتب تشیع به وجود آمده بود، تقلیل داده و در نهایت به صفر برسانند. ما این مطلب را چند صفحه قبل همین بخش، تحت عنوان «انتخاب نواب از طرف امام زمان» به طور مفصل توضیح دادیم و نقش نایبان را در این زمینه متذکر شدیم.

## ۳- پاسخگویی به سؤالات فقهی و مشکلات علمی و عقیدتی

نواب خاص، سؤالات فقهی و شرعی شیعیان را به خدمت امام - علیه السلام - می‌رساندند و پاسخ آنها را می‌گرفتند و به مردم ابلاغ می‌کردند. در دوره نیابت نایب دوم، محمد بن عثمان، سؤالات فقهی بسیاری مطرح گردیده و در ضمن توقیعات و مکاتبات متعدد و طولانی امام مهدی - علیه السلام - به آنها جواب داده است. ما برخی از توقیعات فقهی را در زندگانی «محمد بن عثمان» نقل کرده‌ایم، برای اطلاع بیشتر به آنجا مراجعه شود.

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۴۰.

از جمله توفیعات، «توقیع اسحاق بن یعقوب»<sup>(۱)</sup> که مشتمل بر مطالب مهم و نکات قابل توجه است. همچنین «توقیع ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی»<sup>(۲)</sup> که اکثر آن، مسائل شرعی و فقهی می باشد و توفیعات دیگر که در زندگانی نواب خاص بیان شده است.

فعالتهای نواب به مسائل فقهی محدود نمی شد، بلکه وظیفه دیگری که نواب بر عهده داشتند، حل مشکلات علمی و شرکت در بحثها و مناظرات عقیدتی بود که برای راهنمایی عموم مردم یا برای اعتراض به شبههها و دفاع از اسلام به عمل آمد. برای آشنایی با این گونه مباحث و مناظرات نواب، به زندگی محمد بن عثمان، تحت عنوان «محمد بن عثمان مرجع و پناهگاه شیعیان در مسائل کلامی، فقهی، اجتماعی» و همچنین به زندگی حسین بن روح، تحت عنوان «مقام علمی حسین بن روح» مراجعه شود.

#### ۴- مبارزه با مدعیان دروغین نیابت

ما این بحث را بطور مفصل و گسترده در اواخر شرح حال نایب دوم، بیان کرده ایم و لذا احتیاجی به تکرار آن در اینجا نیست.

#### ۵- اخذ و توزیع اموال متعلق به امام

نواب خاص امام، هرکدام در دوران سفارت خود، وجوه و اموال متعلق به آن حضرت را، که شیعیان یا توسط وکلای محلی می پرداختند، تحویل می گرفتند و به هر طریقی که ممکن بود به امام می رساندند، و در مواردی که امام دستور می داد، مصرف می کردند.<sup>(۳)</sup>

۱- الغیبه، ص ۲۹۳، حدیث ۲۴۸.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۰، حدیث ۴۹.

۳- پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۶۸۶.

طبق مآخذ امامیه، همه این سفیران (نایبان خاص امام زمان) در وصول وجوهات دست به اعجازهایی می زدند تا پیروان و هواداران شیعی، حقانیت ایشان را باور کنند. به اعتقاد امامیه آن کسی که خود را به عنوان سفیر معرفی می کند و قادر به انجام معجزه نیست، درباره امام دروغ گفته و از سازمان [وکالت] بیرون رانده می شود.<sup>(۱)</sup>

زندگانی «نواب اربعه» مملو از این جریانات و حکایات می باشد؛ و روش و شیوه شیعیان در تحویل اموال، امتحان و آزمایش و اخبار از خصوصیات اموال بود و تا زمانی که اطمینان برای آنان حاصل نمی شد، از تحویل اموال و امانات خودداری می نمودند.

## ۶- سازماندهی و کلاء

یکی از نویسندگان معاصر در این زمینه چنین می نویسد:

«سیاست تعیین وکیل برای اداره امور نواحی گوناگون و ایجاد برقراری ارتباط میان شیعیان و امامان، از دورانهای ائمه پیشین وجود داشت. در دوران غیبت، این تماس با امام زمان - علیه السلام - قطع گردیده و محور ارتباط وکیلان با امام - علیه السلام - همان نایبی بود که امام زمان - علیه السلام - تعیین می کرد.

مناطق شیعه نشین تقریباً مشخص بود و بنا به ضرورت در هر منطقه ای وکیلی تعیین شده، و گاه چند وکیل در مناطق کوچکتر تحت سرپرستی وکیلی قرار داشتند که امام و بعداً نواب برای آنها تعیین می کردند. این وکلاء اموالی را که بابت وجوهات می گرفتند به شیوه های گوناگونی به بغداد، نزد نواب می فرستادند و آنها نیز طبق دستور امام - علیه السلام - در مواردی که لازم بود، به کار می گرفتند.

در مواردی ممکن بود که برخی از وکلاء برای یک بار امام زمان - علیه السلام - را ملاقات کنند، چنانکه «محمد بن احمد قطان» که از وکیلان ابو جعفر نایب دوم بود، به

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۴۰، به نقل از کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۶ حدیث ۲۶. آخرین امید، ص ۶۸.



ملاقات امام - علیه السلام - نایل آمد.<sup>(۱)</sup> اما معمولاً آنها تحت نظر نایب خاص امام، انجام وظیفه می کردند. به نقل از احمد بن متیل قمی، ابو جعفر ده وکیل در بغداد داشته که نزدیکترین آنها به وی «حسین بن روح» بود، که بعداً نایب سوم شده است.<sup>(۲)</sup> از دیگر نزدیکان وی «جعفر بن احمد بن متیل» بوده که بسیاری گمانشان بر این بوده که وی به جانشینی ابو جعفر خواهد رسید. از روایتی دیگر، معلوم می شود که در برابر اموالی که به وکلاء داده می شده، قبوضی از آنان دریافت می شده است. اما از نایب خاص، چنین قبوضی دریافت نمی شد و زمانی که ابوالقاسم حسین بن روح را به جانشینی برگزید، دستور داد که از وی نیز قبوضی نخواهند.<sup>(۳)</sup>

همچنین وکلایی در اهواز، سامرا، مصر، حجاز، یمن و نیز مناطقی از ایران همچون خراسان، ری و قم بود که اخبار آنها به صورت جسته و گریخته و تنها در ذیل موضوعاتی دیگر در «الغیبه» طوسی و «کمال الدین» صدوق گفته شده است.<sup>(۴)</sup>

## کیفیت گزینش نواب خاص

نایبان خاص و ویژه امام مهدی - علیه السلام - در طول هفتاد سال غیبت صغری عبارت بودند از:

- ۱- ابو عمرو، عثمان بن سعید عمری.
- ۲- ابو جعفر، محمد بن عثمان بن سعید عمری.
- ۳- ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی.
- ۴- ابوالحسن، علی بن محمد سمري.

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۴۴۲.

۲- الغیبه، ص ۲۲۵.

۳- همان مدرک، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۴- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه - علیهم السلام - ص ۲۳۶.

درج و ضبط اینان به این شکل در نزد کسانی که معتقد به غیبت امام دوازدهم - علیه السلام - می‌باشند، از ضروریات مذهب محسوب می‌شود و نیازی نیز به اثبات این موضوع نیست.<sup>(۱)</sup>

اینان یکی پس از دیگری، برنامه نیابت و نمایندگی از طرف امام - علیه السلام - را اجراء می‌نمودند؛ و تعیین آنها به دست خود امام - علیه السلام - بود که به وسیله توفیق مبارک، که در آخر عمر یکی از این نواب صادر می‌شد، نایب بعدی تعیین می‌گردید، و نقش این نمایندگان ویژه در این مدت این بود که وسیله اتصال و ارتباط شیعیان با امام - علیه السلام - بودند، پرسشهای آنها را به امام می‌رساندند و مشکلاتشان را خدمت امام زمان - علیه السلام - عرض می‌کردند، و جوابهای شفاهی و احیاناً کتبی را از امام - علیه السلام - می‌گرفتند و به شیعیان می‌رساندند.<sup>(۲)</sup>

برای کسانی که مطالعاتی در باره دوران غیبت صغری و نایبان چهارگانه حضرت مهدی - علیه السلام - دارند، و یا به مختصر اطلاعاتی در این موضوع دست یافته‌اند، این سؤال مطرح است که چه ویژگیهایی در تعیین و نصب نواب، نقش اساسی را داشته است؟ آیا افقه بودن و اعلم بودن شرط انتخاب بوده است یا نه؟

آن چیزی که از مطالعه زندگانی نایبان امام - علیه السلام - به دست می‌آید، این است که: ملاک اساسی و اصلی در تعیین نایب عبارتند از: تقوی و خداترسی، زهد و دیانت، درک صحیح و فهم عمیق در باره مسائل اجتماعی و سیاسی، حسن سابقه و خوشنامی که موجب اطمینان و اعتماد کامل مردم شود، شجاعت، قدرت تحمل و استقامت و شکیبایی در برابر پیشامدهای غیر منتظره و بالأخره دوستی و دشمنی در راه خدا و برای رضای خدا و فداکردن همه چیز در راه اقامه حق و اجرای تعلیمات اسلام.

۱- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۹۵.

۲- بحث حول المهدی، ص ۶۹.

محمد صدر در این زمینه می‌نویسد: «حضرت افرادی را انتخاب می‌نمود که از درجه اخلاص بالاتری بهره‌مند باشد که به هیچ عنوانی، اسرار نیابت و محلّ و مکان امام - علیه السلام - را نشان ندهد. این طور نیست که بگوییم این نایبان «افقه» و «اعلم» زمان خود بودند،<sup>(۱)</sup> و نیازی هم به این مسأله نبود؛ چون اینان واسطه بین امام و مردم بودند و همه مسائل فقهی و شرعی و مشکلات علمی را از امام - علیه السلام - اخذ می‌کردند و در اختیار مردم می‌گذاشتند؛ پس آن چیزی که در «وکالت» و «نیابت» مهم و رکن اساسی محسوب می‌شد، اخلاص، صبر و بردباری بود.»<sup>(۲)</sup>

بنابراین، وقتی بعضی از مردم ساده در انتخاب ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی به عنوان نایب سوّم اعتراض نمودند و از ابوسهل نوبختی علت را پرسیدند؛ جوابی داد که این موضوعی را که ما مطرح کردیم، تأیید می‌کند.

شیخ در «الغیبه» می‌نویسد: «عده‌ای از ابوسهل نوبختی سؤال کردند: چطور شد امر نیابت به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح واگذار شد ولی به تو واگذار نشد؟ او پاسخ داد: آنان (ائمّه علیهم السلام) بهتر از هر کس می‌دانند چه کسی را به این مقام برگزینند. من آدمی هستم که با دشمنان رفت و آمد دارم و با ایشان مناظره می‌کنم. اگر آنچه را که ابوالقاسم [ابن روح] در باره امام می‌داند، می‌دانستم، شاید در بحثهایم با دشمنان و جدال با آنان می‌کوشیدم تا دلایل بنیادی را بر وجود امام ارائه دهم و در نتیجه، محلّ اقامت او را آشکار سازم؛ اما اگر ابوالقاسم امام را در زیر جامه خود پنهان کرده باشد، بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا او را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد کرد.»<sup>(۳)</sup>

۱- احتمال دارد در واقع، آنان افقه و اعلم زمان خود بودند؛ ولی چون روش آنها در زندگی، مبتنی بر کتمان و اختفاء بود، از روایات و تاریخ آنان چنین چیزی استفاده نمی‌شود و مردم آن زمان هم، چنین تصویری از آنها نداشتند.

۲- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۳۷۲.

۳- الغیبه، ص ۳۹۱، حدیث ۳۵۸.

یکی از نویسندگان معاصر در این باره می‌نویسد: «از دقت در مجموع اخباری که نقل گردید، درمی‌یابیم که انتصاب و تعیین «نواب» بر پایه ضوابط است نه روابط، چنان که در کیفیت انتصاب ابوالقاسم نوبختی دیدیم، «جعفر بن احمد بن متیل قمی» دوست دیرینه و خصوصی محمد بن عثمان که مردم احتمال انتخابش را به جای وی می‌دادند برگزیده نمی‌شود.<sup>(۱)</sup>

و یا ابوسهل نوبختی که صاحب ۳۷ کتاب و رساله<sup>(۲)</sup> و دانشمندی معروف و اهل بحث و مناظره با مخالفان شیعه بوده نیز به مقام نیابت پس از محمد بن عثمان منصوب نمی‌شود، بلکه بنا بر صفات ویژه‌ای که ابوالقاسم نوبختی داشته، وی به این سمت تعیین و معرفی می‌گردد.

مثال دیگر در این باب «محمد بن یعقوب کلینی» صاحب کتاب اصول کافی است، که در سال ۳۲۹ ه. ق در گذشته، یعنی همزمان با «ابوالحسن سمری» بوده و در زمان غیبت صغری می‌زیسته است.

وی با آنکه از علماء و محدثان بزرگ و مورد توجه ولی عصر - علیه السلام - بوده، در عین حال به مقام نیابت منصوب نمی‌شود، که «هر کسی را بهر کاری ساختند» و البته این عیبی هم برای آن عالم جلیل محسوب نمی‌شود.<sup>(۳)</sup>

مطالبی که بیان گردید، نقطه نظرهای علماء و نویسندگان معاصر بود. در خاتمه این بخش برای حسن ختام، گفتار برخی از بزرگان و محدثین قرون نزدیک به غیبت صغری را در باره «نواب خاص» نقل می‌کنیم که کیفیت گزینش و بعضی از خصوصیات آنها را بیان می‌کند.

۱- ما این موضوع را به طور مفصل در زندگانی حسین بن روح بیان کرده‌ایم.

۲- خاندان نوبختی، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳- رکنی، محمد مهدی، نشانی از امام غایب علیه السلام، ص ۶۰.

## گفتار شیخ طوسی در باره نواب خاص

شیخ طوسی می نویسد:

«به عقیده ما (امامیه) جمعی از یاران حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - در زمان آن حضرت، فرزندش امام زمان را دیده‌اند؛ و بعد از وفات حضرت، آنان از اصحاب خاص و نواب امام زمان و رابط میان آن جناب و شیعیان بودند، و چنانکه خواهیم دید همه آنها معروف و سرشناس بودند. آنان احکام دین را از وجود اقدس امام زمان - علیه السلام - سؤال می کردند و در اختیار شیعیان می گذاشتند؛ هرگاه سؤال کتبی داشتند به حضور امام زمان - علیه السلام - برده و پاسخ آن را دریافت کرده و به آنان می رسانیدند و همچنین وجوه شرعی شیعیان را با وکالتی که از امام داشتند، از آنها اخذ می کردند [و به حضرت تحویل می دادند و یا با اجازه او مصرف می کردند]. آنان جمعی بودند که امام حسن عسکری - علیه السلام - در زمان حیات خود عدالت آنها را تأیید فرمود و همه را به عنوان امین امام زمان معرفی کرد و بعد از خود ناظر املاک و متصدی کارهای خود گردانید؛ و آنها را با نام و نسب به مردم معرفی نمود. این عده، ابو عمرو عثمان بن سعید سمان (روغن فروش) و فرزندش محمد بن عثمان و دیگران بودند که به زودی اخبار آنها را بیان خواهیم کرد. «وکانوا أهل عقل و أمانة، و ثقة ظاهرة، و درایة، و فهم، و تحصیل، و نباهة: اینها همه دارای عقل، امانت، وثاقت، درایت، فهم و عظمت بودند.»<sup>(۱)</sup>

## گفتار سید بن طاووس

سید بن طاووس در «طرائف» می گوید:

«امام زمان - علیه السلام - را بسیاری از اصحاب پدرش امام حسن عسکری - علیه

۱- بحار، ج ۵۱، ص ۲۰۳. مهدی موعود، ص ۴۵۸.

السلام - دیده و از وی اخبار و احکام شرعی روایت کرده‌اند. از این گذشته، حضرت وکلایی (نایبانی) داشته که اسم، نسب و وطن آنها معلوم و معروف بوده و آنها معجزات و کرامات و جواب مسائل مشکله و بسیاری از اخبار غیبیه را که آن حضرت از جدش پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت نموده، نقل کرده‌اند.

یکی از آنها، عثمان بن سعید عمری و فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان و دیگری ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و چهارمی، علی بن محمد سمري - رضی الله عنهم - است. (۱)

# بخش دوم

زندگانی نواب خاص

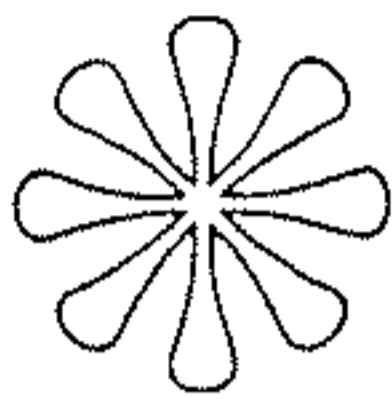




ابوعمر و

عثمان بن سعيد عمري

(رَجِمَهُ اللهُ)



اولین نایب خاص حضرت مهدی - علیه السلام - عثمان بن سعید عمری بود.  
شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی در کتاب ارزشمند «الغیبه» می نویسد: «سفرایی  
(نمایندگان) که از جانب ائمه اطهار - علیهم السلام - به نیکی یاد شده‌اند، نخستین آنها،  
مرد بزرگواری است که حضرت امام هادی (ع) و امام حسن عسکری - علیه السلام -  
او را توثیق فرموده‌اند و او شیخ موثق ابو عمرو عثمان بن سعید عمری - رحمة الله علیه -  
است.»<sup>(۱)</sup>

وی از یاران، اصحاب و شاگردان مورد وثوق امام دهم و امام یازدهم - علیهما  
السلام - بوده، و مردی جلیل القدر و مورد اطمینان، که از یازده سالگی در محضر امام  
هادی - علیه السلام - به خدمتگزاری و کسب فقه و حدیث و تعالیم اسلامی اشتغال  
داشته است و شاگرد تربیت یافته، در زیر سایه ولایت و امامت بود. در نهایت باید گفت  
که اوصاف و کمالات آن صحابه صدیق را در چند جمله ناقص نمی‌شود بیان کرد.

محدث متبحر، شیخ عباس قمی، در کتاب شریف «سفینه البحار» در این باره چنین می‌گوید: «أبو عمرو و عثمان بن سعید سَمَانِ عَمْرِي، نخستین نایب از «نواب اربعه» است و مطالبی که در جلالت قدر و عدالت و امانت او بیان شده، به اندازه‌ای زیاد است که قابل ذکر نیست و ایشان بزرگوارتر و مشهورتر از آن است که مثل بنده، بتواند او را توصیف کند.»<sup>(۱)</sup>

وی در میان شیعیان به امانت و عدالت و وثاقت معروف بود و کسی در عظمت و بزرگواری او تردید نداشت. پس از شهادت امام حسن عسکری - علیه السلام - از سوی حضرت مهدی - علیه السلام - به نیابت خاص منصوب گشت و واسطه میان امام - علیه السلام - و شیعیان گردید.

### اسامی و القاب نخستین نایب

اسم او «عثمان بن سعید» است، و هیچ گونه اختلافی در آن نیست و مورد اتفاق دانشمندان رجال و حدیث می‌باشد. فقط در «رجال کشی» اسم ایشان «خَفْصِ بْنِ عَمْرٍو» ذکر شده است،<sup>(۲)</sup> و ما در مباحث آینده صحیح نبودن آن را روشن خواهیم کرد. دو کُتبه برای او بیان شده است:

۱- ابو عمرو

۲- ابو محمد

«ابو عمرو» به اعتبار جد پدری ایشان که «عمرو» بوده است و «ابو محمد» به اعتبار این که پسرشان «محمد» بود، که همان دومین نایب امام زمان - علیه السلام - می‌باشد و شرح حال فرزند گرامیش بعد از خودشان بیان خواهد شد.

۱- قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۴۳.

۲- طوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۱۳، رقم ۱۰۱۵.

تا آنجا که تتبع کرده‌ایم، در همه کتب رجالی و روایی، کنیه او را «ابوعمر و» ذکر کرده‌اند. فقط دو مورد در کتب حدیثی، کنیه «ابومحمد» ذکر شده است: یکی در کتاب شریف «سفینه البحار»<sup>(۱)</sup> و دیگری در کتاب گرانسنگ «بحار الانوار»<sup>(۲)</sup>. ایشان به مناسبت‌های مختلف، به القابی در میان شیعیان مشهور شده که در مجموع به چهار لقب می‌رسد:

۱- سَمَّان یا زَبَّات (روغن فروش): او را «سمان» یا «زیات» می‌گفتند؛ زیرا برای پوشش نهادن به مقام والای «وکالت» و «نیابت» به تجارت زیتون اشتغال داشت، تا به این وسیله در آن روزگار که خفقان و اختناق عجیبی بر جهان پنهان‌پناهان اسلامی و بخصوص شیعیان و دوستان اهل بیت حاکم بود، خود را از شر دستگاه خلافت، حفظ نماید. روش وی چنین بود که شیعیان، اموالی را که برای امام حسن عسکری - علیه السلام - می‌آوردند به وی تسلیم می‌کردند و او از ترس دستگاه عباسی آن اموال را میان ظرف روغن پنهان نموده و بدین گونه به خانه امام - علیه السلام - می‌رسانید.<sup>(۳)</sup> او برای پوشش نهادن به موقعیت حساس خود، در بازار روغن فروشان برای ارتش روغن و اجناس دیگر حمل می‌کرد.<sup>(۴)</sup>

۲- اسدی: چون از قبیله «بنی اسد» بود، لذا به او «اسدی» می‌گفتند.<sup>(۵)</sup>

۳- عسکری: عثمان بن سعید را «عسکری» نیز می‌گفتند؛ زیرا او از محله «عسکر» سامرا بوده است.<sup>(۶)</sup>

۱- سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۹۲.

۳- الغیبه، ص ۳۵۴.

۴- روزگار رهایی، ج ۱، ص ۲۹۱.

۵- الغیبه، ص ۳۵۴.

۶- همان منبع.

### آیا «عسکر» اسم دیگر سامرا است یا محله‌ای از آن

در این که «عسکر»<sup>(۱)</sup> اسم دیگر سامرا است یا محله‌ای از محلات آن، اختلاف است. ظاهر عبارت مرحوم شیخ در «الغیبه» این است که محله‌ای از سامرا می‌باشد؛ زیرا عبارت شیخ چنین است: «یقال له: العسکری ایضاً لانه کان من عسکر سامرا».<sup>(۲)</sup> و این عبارت شیخ می‌رساند که «عسکر» اضافه شده به سوی «سامرا» و در این صورت یک «محله» و یا یک «قریه» محسوب می‌شود.

جناب آقای علی دوانی در پاورقی کتاب «مفاخر اسلام» می‌نویسد: «عسکر به معنی پادگان نظامی یا لشکرگاه می‌باشد. چون خانه امام هادی - علیه السلام - و امام حسن عسکری - علیه السلام - در محلی بوده که در زمان متوکل عباسی پادگان نظامی وی در آنجا قرار داشته است، لذا آن محل به همان نام خوانده شد. به همین جهت نیز هر یک از آن دو امام بزرگوار را «عسکری» و به طور تشبیه «عسکرین» می‌نامند.»<sup>(۳)</sup>

چون عثمان بن سعید ملازم با این دو امام بزرگوار بود، لذا به ایشان نیز «عسکری» می‌گفتند. لیکن فقیه رجالی، حاج شیخ عبدالله مامقانی (ره) در حاشیه کتاب گرانسنگ «تنقیح المقال» می‌نویسد: «در عبارت شیخ سامرا «بدل» یا «عطف بیان» عسکر است؛ چون «عسکر» یکی از اسامی «سامرا» می‌باشد و مراد شیخ این نیست که عسکر محله‌ای از سامرا باشد، چنانکه بعضی از کسانی که اهل خبره نیستند چنین توهمی کرده‌اند.»<sup>(۴)</sup>

۴- عمّری: لازم است دانسته شود که عثمان بن سعید به این لقب شهرت بیشتری

۱- عسکر، لشکرگاه ترکان در سامرا بوده است و محلی بوده است جزء شهر، اصلاً پادگان نظامی نمی‌تواند چندان از شهر دور باشد. باید دانست که اصل بنای شهر سامرا برای رفع مزاحمت ترکان نظامی از بغداد بوده است. بنابراین شهر سامرا شهری نظامی است ولی بعداً، مسکونی هم می‌شود. بدیهی است بین پادگان و محل سکنای خانواده‌های نظامیان یکی نباشد. (استاد دکتر صادق آینه‌وند)

۲- الغیبه، ص ۳۵۴.

۳- مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۲۲، پاورقی شماره ۳.

۴- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۴.

دارد و در احادیث و کتب رجالی در هر جایی «عمری» بیان شده است، مقصود، ایشان می باشد و کمتر کتاب رجالی و حدیثی را می شود پیدا کرد که عثمان بن سعید را بدون لقب «عمری» ذکر کرده باشد؛ بلکه شاید نتوان پیدا کرد.

در علت انتساب ایشان به «عمری» بین علمای رجال اختلاف وجود دارد و وجوه مختلفی ذکر شده است.

شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی، در کتاب «الغیبه» دو منشأ و سبب برای این موضوع ذکر می کند و چنین می نویسد:

«۱- گروهی از شیعیان (علمای شیعه) گفته اند: حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - فرمود: اسم عثمان (عثمان بن عفان، خلیفه سوم) و کنیه او، «أَبُو عَمْرٍو» در یک شخص جمع نمی شود و دستور دادند که کنیه او را که «أَبُو عَمْرٍو» بود، بر هم زنند، و از آن وقت «عمری» خوانده شد.

۲- وی از قبیله «بنی اسد» بود و علت اینکه او را «عمری» می گویند، این است که أَبُو نَصْرٍ هَبَةُ اللَّهِ بن محمد بن احمد کاتب، نوه دختری ابو جعفر عمری (محمد بن عثمان) - رحمة الله عليه - گفته است: وی در اصل اسدی است، ولی به جدش انتساب یافته و بدین نام شهرت پیدا کرده است.»<sup>(۱)</sup>

«هَبَةُ اللَّهِ» که راوی این مطلب است، نواذه دختری عثمان بن سعید است، و منظور شیخ (ره) از نقل آن این است که جد پدری عثمان بن سعید «عمرو» بوده؛ یعنی، عثمان بن سعید بن عمرو؛ و لذا او را «عمری» می گفتند، نه اینکه «عمرو» جد مادری او بوده باشد، چنانچه بعضی این اشتباه را مرتکب شده اند و در آینده متذکر آن خواهیم شد.

دلیل اینکه ما ادعا می کنیم که نظر شیخ - رحمة الله عليه - از «عمرو» جد پدری است نه جد مادری؛ این است که در جای دیگر کتاب «الغیبه» وقتی حدیثی را نقل می کند، جد

پدری عثمان بن سعید را با صراحت ذکر می‌کند و آن حدیث چنین است:

حسن بن ایوب بن نوح، در خبری طولانی و مشهور نقل کرده که: «اجْتَمَعْنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - نَسَّأَلُهُ عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ فِي مَجْلِسِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَرَبَعُونَ رَجُلًا، فَقَامَ إِلَيْهِ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو الْعُمَرِيُّ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَمْرٍ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي . به خدمت حضرت امام حسن عسکری - علیه السَّلَامُ - رفتیم، تا در خصوص امام بعد از وی از حضرت سؤال کنیم. چهل نفر دیگر غیر از ما نیز در مجلس حضرت بودند. در این وقت عثمان بن سعید بن عمرو عمری برخاست و عرض کرد: یا بن رسول الله! می‌خواهم مطلبی را از حضرتت سؤال کنم که خود بدان از من داناتر می‌باشید.»<sup>(۱)</sup>

از این حدیث به روشنی استفاده می‌شود که جد پدری عثمان بن سعید «عمرو» بوده است.

علامه حلی - رحمة الله علیه - در رجال خودش، در انتساب عثمان بن سعید به «عمری» دچار اشتباه شده است که از عدم دقت و تعجیل در تصنیف نشأت گرفته و با ذکر عبارت او مطلب روشن خواهد شد. ایشان در رجال خود می‌نویسد: «در نامگذاری عثمان بن سعید به «عمری» اختلاف است. بعضی می‌گویند: عثمان بن سعید نوه دختری ابو جعفر عمری - کنیه محمد بن عثمان ابو جعفر - است و به جدش نسبت داده شده است و لذا به او «عمری» گفته‌اند. و بعضی‌ها نیز می‌گویند: حضرت امام حسن عسکری - علیه السَّلَامُ - فرمود: اسم عثمان و کنیه او «ابو عمرو» در یک شخص جمع نمی‌شود و دستور دادند کنیه او را برهم زنند، و از آن وقت به بعد، «عمری» خوانده شد.»<sup>(۲)</sup>

مرحوم شیخ عباس قمی می‌نویسد: «حکایت شده که به عثمان بن سعید «عمری» گفته می‌شد، به نظر من به خاطر این بود که ایشان از طرف مادر، به «عمر اظرف بن علی»

۱- الغیبة، ص ۳۵۷، رقم ۳۱۹.

۲- رجال العلامة الحلی، قسم اول، حرف العین، باب ۱۸.



« علیه السّلام - منسوب است. »<sup>(۱)</sup>

از مطالب قبل، غیر صحیح بودن گفتار علامه حلی و شیخ عباس قمی روشن می‌شود و برای اطلاع بیشتر به کتاب ارزشمند « قاموس الرجال » مراجعه کنید.<sup>(۲)</sup>

### ملخص کلام در وجه تسمیه عثمان بن سعید به « عمری »

از مطالبی که بیان شد، روشن گردید که وجه تسمیه عثمان بن سعید به « عمری » دو منشأ بیشتر نداشته است: یکی اینکه جد پدری عثمان بن سعید « عمرو » بود، و لذا به او « عمری » گفته شده است و دیگر اینکه، حضرت امام حسن عسکری راضی نشد هم اسم عثمان بن عفان و هم لقب او در ایشان جمع شده باشد و لذا دستور داد که کنیه او را بر هم زنند و تبدیل به « عمری » کنند. لازم به تذکر است که در یک جا لقب « عامری » نیز درباره ایشان استعمال شده است.<sup>(۳)</sup>

### اولاد نایب اول

برای « عثمان بن سعید » دو فرزند ذکور، ذکر شده است: یکی محمد بن عثمان، که دومین نایب امام زمان - علیه السّلام - است و شرح حال او به صورت مفصل در فصل آینده بیان خواهد شد، و دیگری « احمد بن عثمان ». در کتب رجالی، نامی از ایشان به میان نیامده است. مرحوم شیخ طوسی در کتاب « الغیبه » هنگامی که شرح حال مدعیان دروغین نیابت را مطرح می‌کند که یکی از آنها هم « ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان » است، تصریح می‌کند که ایشان برادر زاده « محمد بن عثمان » است.<sup>(۴)</sup>

۱- سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۴۵.

۲- قاموس الرجال، ج ۲، رقم ۷۷۸۳، ص ۲۴۶.

۳- بحار الانوار، ج ۵۳، باب توقیعات، حدیث ۹، ص ۱۷۸.

۴- الغیبه، ص ۴۱۴.

### عثمان بن سعید، وکیل خاص و نماینده سه امام معصوم علیهم السّلام

از احادیث متعدد و گفتار علمای رجال استفاده می‌شود که ایشان از طرف سه امام معصوم - علیهم السّلام - وکالت و نمایندگی داشته است و به همین مناسبت در مرحله اول، کلمات بعضی از رجالیون را نقل می‌کنیم، که این موضوع را با صراحت کامل اثبات می‌کنند و در مرحله دوم، احادیث ذکر خواهد شد.

شیخ طوسی در رجالش، ضمن شمارش اصحاب امام هادی - علیه السّلام - می‌نویسد: «عثمان بن سعید عمری مکنی به «ابوعمر» که به او سمان و زیات هم گفته می‌شود، در وقتی که یازده ساله بود، خدمتگزاری حضرت امام هادی - علیه السّلام - را به عهده گرفت و او با حضرت پیمان معروفی بسته بود».<sup>(۱)</sup>

و در بیان اصحاب امام حسن عسکری - علیه السّلام - می‌نویسد: «عثمان بن سعید عمری، زیات یا سمان مکنی به «ابوعمر» دارای جلالت قدر و وثاقت است، و وکیل آن حضرت - علیه السّلام - بود».<sup>(۲)</sup>

و در باب «مَنْ لَمْ يَزَوْ عَنِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» در شرح حال محمد بن عثمان می‌نویسد: «عثمان بن سعید از طرف صاحب الزمان - علیه السّلام - وکیل بوده، و در نزد طایفه شیعه دارای منزلت و جلالت قدر است».<sup>(۳)</sup>

گفتار شیخ در «رجال» به وضوح نشان می‌دهد که ایشان، جزو اصحاب سه امام - علیه السّلام - بوده و از طرف آنها وکالت داشته است.

ابن داوود حلی در «رجال» می‌نویسد: «عثمان بن سعید عمری ... دارای جلالت قدر و وثاقت است، وقتی که یازده ساله بود، خدمتگزاری حضرت امام هادی - علیه السّلام - را به عهده گرفت و او با حضرت پیمان معروفی بسته بود و از طرف امام حسن

۱- رجال الطوسی، باب العین، رقم ۳۶، ص ۴۲۰.

۲- همان منبع رقم ۲۲، ص ۴۳۴.

۳- همان منبع، باب المیم، رقم ۱۰۱، ص ۵۰۹.

عسکری - علیه السلام - وکالت داشت.»<sup>(۱)</sup>

مرحوم قهپائی در «مجمع الرجال» در شرح حال «عثمان بن سعید» عین کلمات شیخ در «رجال» را نقل کرده است و مطلب اضافی ندارد؛ لیکن در خاتمه کتاب خود می‌نویسد: «ابوعمر و عثمان بن سعید از قبل، نماینده و مورد اطمینان و وثوق پدر و جدّ امام زمان - علیه السلام - بود. سپس نمایندگی را از طرف آن حضرت نیز به عهده گرفت و معجزات زیادی از او ظاهر گشت؛ و وقتی او درگذشت، پسرش ابوجعفر محمد، جانشین او گردید.»<sup>(۲)</sup>

سخن ایشان تصریح به نایب خاص بودن و وکالت وی از طرف سه امام دارد. اردبیلی در کتاب «جامع الرواة» از «ربیع الشیعه» چنین نقل می‌کند: «ابوعمر و عثمان بن سعید از قبل، نماینده و مورد اطمینان و وثوق پدر و جدّ امام زمان - علیه السلام - بود. سپس نمایندگی را از طرف آن حضرت نیز به عهده گرفت و معجزات زیادی از او ظاهر گشت.»<sup>(۳)</sup>

مرحوم سید محمد مهدی بحر العلوم، در رجال خودش می‌نویسد: «نصّ خاص از طرف دو امام بزرگوار، امام هادی و امام عسکری - علیهما السلام - در باره ابوعمر و عثمان بن سعید عمری وارد شده است. و از طرف امام زمان - علیه السلام - وکیل بود و قبل از آن از طرف پدر و جدّش وکیل بوده است.»<sup>(۴)</sup>

و سایر کتب رجال، از جمله «تنقیح المقال» و «قاموس الرجال» و «معجم رجال الحدیث» نیز، مطلب فوق را متذکر شده‌اند و وکالت عثمان بن سعید از ناحیه سه امام - علیهم السلام - را تأیید می‌کنند و لازم به ذکر عبارت آنها نیست.

۱- رجال ابن داود، قسم اول، باب العین، رقم ۹۹۱، ص ۱۳۳.

۲- مجمع الرجال، ج ۷، فایده دوم، ص ۱۸۹.

۱- جامع الرواة، ج ۲، باب العین بعده الثاء، رقم ۴۳۵۳، ص ۵۳۳.

۴- رجال السید بحر العلوم المعروف بالفوائد الرجالیه، ج ۴، ص ۱۲۷.

### آیا عثمان بن سعید از اصحاب امام جواد علیه السلام بوده است یا نه؟

علامه حلی در رجال خودش می‌نویسد: «عثمان بن سعید عمری از اصحاب امام جواد - علیه السلام - بود و در وقتی که یازده ساله بود، خدمتگزاری حضرت را به عهده گرفت و او با حضرت پیمان معروفی بسته بود.»<sup>(۱)</sup>

همچنین ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب آل ابی طالب» چنین بیان می‌کند: «عثمان بن سعید سمان نماینده امام جواد - علیه السلام - بود.»<sup>(۲)</sup>

و همچنین مرحوم شیخ عباس قمی، از «رجال کشی» نقل کرده که عثمان بن سعید نماینده امام جواد و امام هادی - علیهما السلام - بود.<sup>(۳)</sup>

در کتاب «تاریخ سامرا» آمده است که: «جزائری» بعید شمرده است که «عثمان بن سعید» از اصحاب ابو جعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) باشد، لیکن به نظر من مانعی نیست که ایشان در برهه‌ای از زمان، خدمتگزار آن امام بزرگوار بوده باشد. به هر حال، ایشان چهار تن از ائمه - علیهم السلام - که عبارتند از: امام جواد، امام هادی، امام عسکری، امام مهدی - علیهم السلام - را درک نموده است.»<sup>(۴)</sup>

دکتر جاسم حسین، به نقل از «جواد علی» چنین می‌نویسد: «گفته می‌شود عثمان بن سعید در سن یازده سالگی به عنوان خادم در منزل امام نهم حضرت جواد - علیه السلام - به خدمت گماشته شده و هرگز خدمتگزاری خود را ترک نکرده است. پس از آن، پیشکار امام شده و به عنوان دست راست امام، از اعتماد کامل آن حضرت برخوردار بوده و اجرای مأموریتها به وی سپرده می‌شده است.»<sup>(۵)</sup>

۱- رجال العلامة الحلی، قسم اول، حروف العین، باب ۱۸.

۲- مناقب آل ابی طالب، باب امامه ابی جعفر محمد بن علی النقی (ع)، فصل فی المقدمات، ص ۳۸۰.

۳- سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۴۳.

۴- محلاتی، شیخ ذبیح الله، تاریخ سامراء، ج ۳، ص ۳۱۱.

۵- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۴۱.

کسی که مختصر آشنایی با تاریخ ائمه - علیهم السّلام - و تاریخ غیبت صغری داشته باشد، براحتی خواهد فهمید، اینکه عثمان بن سعید از اصحاب امام جواد - علیه السّلام - و نماینده او باشد، نظر صائب نیست و خلاف واقع می باشد و از نظر تاریخی و حدیثی، هیچ مستند معتبر نمی شود برای آن پیدا کرد.

عثمان بن سعید، که در یازده سالگی خدمتگزاری امام هادی - علیه السّلام - را به عهده گرفته بود، چگونه می تواند جزو اصحاب امام جواد - علیه السّلام - و نماینده او باشد! و لذا برخی از علمای بزرگوار رجال متوجه این اشتباه شده اند و با صراحت تمام نوشته اند، عثمان بن سعید از اصحاب امام جواد - علیه السّلام - نیست و کسانی که چنین پنداشته اند، اشتباه بزرگی را مرتکب شده اند.

حاج محمد اردبیلی در کتاب «جامع الرواة» می نویسد: «اینکه اسدی (عثمان بن سعید اسدی) از اصحاب امام جواد - علیه السّلام - است و در یازده سالگی خدمتگزاری حضرت را به عهده گرفته باشد، همانطوری که علامه در «خلاصة الأقوال» بیان کرده است، ظاهراً یک نوع اشتباهی است که از ایشان سر زده است.»<sup>(۱)</sup>

شیخ عبدالله مامقانی در کتاب «تنقیح المقال» این مطلب را یاد آور شده و چنین می نویسد: «اینکه علامه حلی، عثمان بن سعید را از اصحاب امام جواد - علیه السّلام - به شمار آورده، اشتباه بزرگی است. و منشأ اشتباهش این است که این کتاب را با عجله تألیف و تصنیف کرده است. دلیل ما بر اشتباهش، این است که شیخ طوسی در «رجال» گفته است: «عثمان بن سعید در وقتی که یازده ساله بود، خدمتگزاری امام هادی - علیه السّلام - را به عهده گرفت، معقول نیست که این شخص از اصحاب امام جواد - علیه السّلام - باشد.»<sup>(۲)</sup>

۱- جامع الرواة، ج ۲، باب العین بعده الثاء، رقم ۴۳۵۳، ص ۵۳۳.

۲- تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۷۷۸۳، ص ۲۴۶.

علامه شوشتري در كتاب «قاموس الرجال» كه جهت نقد و بررسى «تنقيح المقال» نوشته شده است، سخن علامه مامقانى را تأييد مى كند و اضافه مى كند كه منشأ اشتباه علامه حلى در «خلاصة الأقوال» اين است كه علامه حلى، عثمان بن سعيد را در كتاب رجال شيخ طوسى، جزو اصحاب امام هادى - عليه السلام - دیده، ولى موقع نوشتن توهم کرده او را جزو اصحاب امام جواد - عليه السلام - دیده است.<sup>(۱)</sup>

حضرت آية الله العظمى خوئى - رحمة الله عليه - در كتاب «معجم رجال الحديث» مى گوید: «كلام ابن شهر آشوب و علامه حلى را، كه عثمان بن سعيد از اصحاب امام جواد - عليه السلام - است، با فرمايش شيخ طوسى در رجالش، كه عثمان بن سعيد در يازده سالگى خدمتگزارى امام هادى را به عهده گرفت، قابل جمع نيست و حقيقت مطلب را خدا مى داند.»<sup>(۲)</sup>

از مطالبى كه نقل كرديم و شواهد و قرائنى كه ذكر گرديد، معلوم شد عثمان بن سعيد از اصحاب امام جواد - عليه السلام - نبوده، بلكه صرفاً يك اشتباهى است كه از برخى رخ داده است. بلكه، احتمال دارد امام جواد - عليه السلام - را درك کرده باشد، همان طورى كه صاحب «تاريخ سامرا» بيان كردند.

### امام هادى (ع) عثمان بن سعيد را به عنوان ثقه و امين خود معرفى مى كند

جمعى از راويان حديث، از هارون بن موسى تلعبرى براى ما (شيخ طوسى) به سند خود از احمد بن اسحاق قمى روايت نموده اند كه وى گفت: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي أَنَا أَغْيَبٌ وَ أَشْهَدُ وَ لَا يَنْتَهِي لِي الْوَصْلُ إِلَيْكَ إِذَا شَهِدْتُ فِي كُلِّ وَقْتٍ، فَقَوْلُ مَنْ نَقْبَلُ؟ وَ أَمْرٌ مَنْ نَمْتَلِ؟ فَقَالَ لِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: هَذَا أَبُو عَمْرٍو وَ الثِّقَّةُ الْأَمِينُ مَا قَالَ لَكُمْ فَعَنِّي يَقُولُهُ، وَ

۱- قاموس الرجال، ج ۲، رقم، ۷۷۸۳، ص ۲۴۹.

۲- معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۱۳.

مَا آدَاهُ إِلَيْكُمْ فَعَنِّي يُؤَدِّبُهُ»<sup>(۱)</sup>

روزی به خدمت حضرت امام هادی - علیه السلام - رسیدم و عرض کردم: سرورم! من گاهی سعادت درک حضورتان را دارم و گاهی از این فیض بی نصیب می مانم، و در اینجا همیشه این فیض برایم میسر نمی گردد؛ سخن چه کسی را بپذیرم، و از کی پیروی کنم؟ فرمود: این ابوعمر و (عثمان بن سعید) مردی موثق و امین است؛ آنچه وی به شما می گوید، از طرف من می گوید، و هر چه به شما می رساند، از جانب من می رساند.

این روایت نشان می دهد که امام هادی - علیه السلام - اطمینان فوق العاده ای به عثمان بن سعید داشته است؛ و در ضمن، نوع فعالیت او را هم مشخص می کند که نقل اقوال و فرمایشهای امام - علیه السلام - به سوی مردم بوده است.

### تمجید و مدح امام حسن عسکری علیه السلام از عثمان بن سعید

در سال ۲۵۴ ه. ق. که امام هادی - علیه السلام - به لقاء الله پیوست، عثمان بن سعید از طرف امام حسن عسکری - علیه السلام - به وکالت انتخاب شد و فعالیت خود را شروع کرد و امام حسن عسکری - علیه السلام - نیز به مناسبتهای مختلف در جلو دیدگان مردم، از ایشان تعریف و تمجید می کرد.

برخی از احادیثی را که در این زمینه وارد شده، بیان می کنیم.

۱- احمد بن اسحاق می گوید: «بعد از رحلت امام هادی - علیه السلام - روزی به خدمت امام حسن عسکری - علیه السلام - شرفیاب شدم و همان سؤالی را که از امام هادی - علیه السلام - کرده بودم، از آن حضرت نیز کردم؛ آن حضرت هم فرمود: «هَذَا أَبُو عَمْرٍو أَلْتَقَهُ الْأَمِينُ ثِقَّةَ الْمَاضِي وَ يُقْتَبَى فِي الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ، فَمَا قَالَ لَكُمْ فَعَنِّي يَقُولُهُ، وَ مَا آدَى إِلَيْكُمْ فَعَنِّي يُؤَدِّبُهُ: این ابوعمر و (عثمان بن سعید) مردی موثق و امین

۱- الغيبة، ص ۳۵۴، حدیث ۳۱۵. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۴.

است، هم مورد وثوق امام گذشته بود و هم در نزد من در زمان حیات و ممات موثق می‌باشد؛ آنچه به شما بگویم از طرف من می‌گوید و آنچه به شما برساند از طرف من می‌رساند.»<sup>(۱)</sup>

۲- ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی، به سند خود، از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله حسینیان روایت نموده است که گفتند: «در سامرا خدمت حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - رسیدیم، دیدیم گروهی از شیعیان و دوستان حضرت نیز حضور دارند. در آن وقت «بدر»، خادم حضرت آمد و عرض کرد: آقا! جمعی با حالت افسرده و غبار آلود، به در خانه آمده‌اند. آن حضرت فرمود: اینان عده‌ای از شیعیان ما در «یمن» هستند... تا آنجا که حضرت به خادم فرمود: برو عثمان بن سعید را نزد من بیاور؛ چیزی نگذشت که عثمان بن سعید آمد. حضرت به وی فرمود: «يَا عُثْمَانُ! فَإِنَّكَ الْوَكِيلُ وَالثَّقَّةُ الْمَأْمُونُ عَلَى مَالِ اللَّهِ: ای عثمان! تو وکیل من و بر ضبط اموال خدا موثق و امین هستی، برو و اموالی را که این چند نفر یمنی آورده‌اند، تحویل بگیر. راوی می‌گوید: ما حضار عرض کردیم: آقا! به خدا قسم ما عثمان بن سعید را از شیعیان برگزیده می‌دانیم و امروز با این فرمایش، مقام او را در خدمتگزاری حضرتت آشکارتر فرمودی و به خوبی می‌دانیم که او وکیل شما و در ضبط اموال خدا مورد وثوق شما است. فرمود: «نَعَمْ وَ اشْهَدُوا عَلَيَّ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدِ الْعَمْرِيَّ وَ كَيْلِي وَ أَنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَ كَيْلُ ابْنِي مَهْدِيكُمْ: آری گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان، وکیل فرزند من مهدی شماست.»<sup>(۲)</sup>

از این حدیث استفاده می‌شود که حضرت وکالت و نمایندگی عثمان بن سعید را استحکام خاص می‌بخشد و مجدداً به وکالت ایشان تصریح می‌کند، یک بار خطاب به خودش، که تو وکیل من هستی، و بار دیگر خطابش را عوض می‌کند و متوجه اطرافیان

۱- الغیبه، ص ۳۵۴، حدیث ۳۱۵.

۲- الغیبه، ص ۳۵۵، حدیث ۳۱۷. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵.



می شود و آنها را شاهد می گیرد که عثمان بن سعید وکیل من است. اصحاب را بر وکالت عثمان بن سعید شاهد گرفتن، به خاطر این است که در آینده کسی نتواند در وکالت ایشان شک و تردیدی ایجاد بکند. و این روایت دلالت دارد، با اینکه منصب سفارت و وکالت مخفیانه بود، ولی حضرت سعی می کرد که مسأله در میان خواص اصحاب، آشکار و روشن باشد.

**امام عسکری (ع) در حضور چهل نفر از خواص، نایب اول امام زمان (عج) را تعیین می کند.**

مرحوم صدوق می گوید: «جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزاز، از جماعتی از شیعه، من جمله علی بن بلال و احمد بن هلال و محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح در خبر طولانی مشهور نقل کرده که همه آنها گفتند: «به خدمت حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - رفتیم، تا در خصوص امام بعد از وی، از حضرت سؤال کنیم، چهل نفر دیگر غیر از ما نیز در مجلس حضرت بودند. در این وقت عثمان بن سعید عمری برخاست و عرض کرد: یا بن رسول الله! می خواهیم مطلبی را از حضرتت سؤال کنیم که خود دانایانتر می باشید. حضرت فرمود: ای عثمان بنشین! سپس حضرت با حالتی خشمگین برخاست که بیرون رود، سپس فرمود: هیچ کس بیرون نیاید. کسی از ما هم بیرون نرفت. بعد از لحظه ای حضرت، عثمان بن سعید را صدا زد و او برخاست و ایستاد. حضرت فرمود: بگویم برای چه نزد من آمده اید؟ حضار گفتند: بفرماید یا بن رسول الله! فرمود: آمده اید از من پرسید امام بعد از من کیست؟ عرض کردند: آری یا بن رسول الله! در این وقت جوانی را که مانند پاره ماه بود و از هر کس به پدرش امام حسن عسکری - علیه السلام - بیشتر شباهت داشت در برابر خویش دیدیم. حضرت فرمود: بعد از من این امام شما و جانشین من می باشد، از وی پیروی کنید و پراکنده نگردید که در امر دین خود، به هلاکت می رسید. بدانید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید تا عمر

او کامل شود. پس هر چه عثمان بن سعید از جانب او به شما خبر می دهد، بپذیرید؛ فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَالْأَمْرُ إِلَيْهِ: او نماینده امام شماست و نیابت به وی تفویض می گردد.»<sup>(۱)</sup>

### اجرای مراسم ولادت امام زمان علیه السلام توسط عثمان بن سعید

وقتی امام مهدی - علیه السلام - متولد می شود، امام حسن عسکری عثمان بن سعید را که از خواص اصحاب آن بزرگوار بود، احضار می کند و به او دستور می دهد مولود جدید را عقیقه بکند. این موضوع را مرحوم صدوق در کتاب خویش، چنین بیان می کند: «ابو جعفر، محمد بن عثمان عمری می گوید: وقتی که مولای ما امام زمان - علیه السلام - متولد شد، امام حسن عسکری - علیه السلام - گفت: پیکی دنبال عثمان بن سعید بفرستید و یک نفر فرستاده شد و عثمان بن سعید آمد، امام حسن عسکری - علیه السلام - فرمود: ده هزار رطل<sup>(۲)</sup> نان بخر و ده هزار رطل گوشت و آن را تقسیم کن [راوی گوید: به گمانم گفت بین بنی هاشم تقسیم کن]. و به خاطر آن مولود، چندین گوسفند عقیقه کن.»<sup>(۳)</sup>

از اینجا معلوم می شود عثمان بن سعید، محرم اسرار امام حسن عسکری - علیه السلام - بوده است. مولودی که باید در نهایت خفاء بماند و دشمن از آن بی اطلاع باشد، و از طرفی باید برای خواص معلوم گردد تا در شک و تردید نمانند و حقیقت برای آنها روشن شود، چنین مسؤولیت بزرگ را نایب اول انجام می دهد.

عثمان بن سعید جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را با بعضی خصوصیات معرفی می کند.

۱- عبدالله بن جعفر حمیری گوید «من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید) - رحمه الله -

۱- الغیبه، ص ۳۵۷، حدیث ۳۱۹.

۲- رطل مساوی است با ۱۲ اوقیه (۸۴ مثقال).

۳- کمال الدین، ج ۲، باب ۴۲، حدیث ۶، ص ۴۳۰.

نزد احمد بن اسحاق رفتیم، احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که راجع به جانشین [امام حسن عسکری (ع)] از شیخ پرسیم؛ من به او گفتم: ای ابا عمرو! من می‌خواهم از شما چیزی پرسیم که نسبت به آن شک ندارم؛ زیرا اعتقاد و دین من این است که زمین هیچگاه از حجت خالی نمی‌ماند، مگر چهل روز پیش از قیامت (یعنی، ایامی که مقدمات قیامت به ظهور می‌رسد) و چون آن روز برسد، حجت برداشته شده و راه توبه بسته شود. «ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند و یا عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد بخشید.»<sup>(۱)</sup>

و ایشان بدترین مخلوق خدای عزوجل باشند و قیامت علیه ایشان برپا می‌شود، ولی من دوست دارم که یقینم افزونتر گردد، همانا حضرت ابراهیم - علیه السلام - از پروردگار عزوجل درخواست کرد که به او نشان دهد، چگونه مردگان را زنده می‌کند، «فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟! عرض کرد: چرا ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد.»<sup>(۲)</sup>

و احمد بن اسحاق به من خبر داد، که از حضرت هادی - علیه السلام - سؤال کردم: با چه کسی معامله کنم؟ یا از چه کسی احکام دینم را به دست آورم؟ و سخن چه کسی را بپذیرم؟ به او فرمود: عمری مورد اعتماد من است، آنچه به تو می‌رساند، از جانب من می‌رساند، و هر چه به تو بگوید از جانب من می‌گوید، از او بشنو و اطاعت کن، که او مورد اعتماد و امین است.

و نیز احمد بن اسحاق به من خبر داد، که او از حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - همین سؤال را کرده و او فرموده است: عمری و پسرش (محمد بن عثمان، نایب دوم) مورد اعتماد هستند، هر چه به تو می‌رسانند از جانب من است، و هر چه به تو بگویند از جانب من گفته‌اند، از آنها بشنو و اطاعت کن که هر دو مورد اعتماد و امین هستند. [حمیری گفت:] این سخن دو امام است که در باره شما صادر شده است.

۱- لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيْمَانِهَا خَيْرًا. (سوره انعام، آیه ۱۵۸)

۲- قَالَ اَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلٰى وَ لٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي. (سوره بقره، آیه ۲۶۰)

ابوعمر و به سجده شکر افتاد و خداوند را سپاس گفت و اشک شوق از دیدگانش فرو ریخت؛ آنگاه گفت: حاجتت را سؤال کن، گفتم: شما جانشین بعد از امام حسن عسکری - علیه السلام - را دیده‌ای؟ گفت: آری! به خدا گردن او این چنین بود و با دست اشاره کرد.<sup>(۱)</sup>

گفتم: یک مسأله دیگر باقی مانده، گفت بگو، گفتم: نامش چیست؟ گفت: بر شما حرام است که نام او را بپرسید و من این سخن را از پیش خود نمی‌گویم؛ زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه این سخن آن حضرت است، چون مطلب نزد سلطان (معتد عباسی که ۱۲ رجب ۲۵۶ خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری - علیه السلام - وفات نموده و فرزندی از خود به جا نگذاشته و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته (جعفر کذاب) آن را برده و خورده است و عیالش در بدر شده‌اند و کسی جرأت ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی به آنها برساند؛ و چون اسمش در زبانها افتد، تعقیبش می‌کنند. از خدا بترسید و از این موضوع دست نگه دارید.»<sup>(۲)</sup>

این حدیث شریف به نکات قابل توجه و حایز اهمیت دلالت دارد. علاوه بر اختناق و خفقان شدید و عدم آزادی شیعه در آن عصر که حتی از ترس دشمن، ذکر کردن نام امام زمان - علیه السلام - توسط خود حضرت حرام شده و تمام اموال به جا مانده از امام حسن عسکری - علیه السلام - را، جعفر کذاب تصاحب کرده و به خاطر مصالح اسلام حضرت، خود را ظاهر نساخته است؛ به سه نکته مهم راجع به عثمان بن سعید اشاره کرده است:

۱- علامه مجلسی (ره) می‌گوید: یعنی، انگشت ابهام و سبابه از هر دو دست را گشود و میان آنها را باز کرد تا اشاره به اندازه حجم گردن آن حضرت کند، چنانچه در میان عرب و عجم مرسوم است و مقصودش این است که گردن آن حضرت قوی و زیباست (و ممکن است با همین اشاره سن آن حضرت را هم تا حدی معین کرده باشد). اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲- همان منبع، ص ۱۲۰، حدیث اول.

الف) اینکه عثمان بن سعید، از طرف دو امام معصوم توثیق شده و به عنوان امین معرفی می‌گردد.

ب) نهایت تواضع و فروتنی عثمان بن سعید را نشان می‌دهد؛ چون وقتی که شنید، دو امام بزرگوار او را تأیید کرده و از او راضی هستند، سجده شکری می‌گزارد و اشک شوق می‌ریزد، و هیچ نوع تکبر و نخوت از خود نشان نمی‌دهد.

ج) اطاعت و فرمانبرداری خویش را از امام اعلام می‌دارد. وقتی راوی از اسم حضرت پرسید، گفت: حرام است و من این سخن را از پیش خود نمی‌گویم و بر من روا نیست حلالی را حرام یا حرامی را حلال کنم، بلکه این فرمایش خود حضرت است. و شاید این اوصاف باعث گشته که با وجود بزرگان دیگر، ایشان مفتخر به نیابت امام زمان - علیه السلام - می‌گردد. والله العالم.

۲- حمدان قلانسی می‌گوید: «به عمری گفتم: امام حسن عسکری - علیه السلام - درگذشت؟ گفت: او درگذشت، ولی در میان شما کسی را که گردنش این چنین است<sup>(۱)</sup> جانشین گذاشت - و با دست خود اشاره کرد -». <sup>(۲)</sup>

### عثمان بن سعید، رئیس وکلای امام حسن عسکری علیه السلام

طولانی‌ترین نامه از نوشته‌های امام حسن عسکری - علیه السلام - توقیعی است که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری فرستاده است؛ این نامه سرشار از پندهای اخلاقی و رهنمودهای بسیار ارزشمند می‌باشد.

بنا به روایت کثی (توقیع به اسحاق بن اسماعیل)، عثمان بن سعید از زمان امام یازدهم رئیس وکلا بود، به این معنا که تمام وجوهاتی را که پیروان امام، توسط وکلا می‌فرستادند، به عثمان بن سعید تحویل داده می‌شد و وی به نوبه خود، آن را خدمت امام

۱- برای فهم حدیث به پاورقی نقل شده از علامه مجلسی در صفحه ییش مراجعه گردد.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲، حدیث ۴.

تقدیم می کرد.<sup>(۱)</sup>

در قسمتی از توقیع چنین آمده است که: «از شهر خارج نشو، تا عثمان بن سعید عمری - رضی الله عنه - را ملاقات کنی. و سلام ما را به او برسان، همانا او پاکدامن، امین و عقیف است و از همه کس به ما نزدیکتر می باشد. «فَكُلُّ مَا يُحْمَلُ إِلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ مِنَ النَّوَاحِي فَإِلَيْهِ الْمَسِيرُ آخِرُ أَمْرِهِ»<sup>(۲)</sup> لِيُوصَلَ ذَلِكَ إِلَيْنَا. هر مقدار اموال از نواحی مختلف بیاید، سرانجام به دست او (عثمان بن سعید) می رسد تا به ما برساند.»<sup>(۳)</sup>

### امام حسن عسکری (ع) خانواده خود را به دست عثمان بن سعید می سپارد

شیخ بزرگوار، عبیدالله بن عبداللّه اسدآبادی، در کتاب «مقنع» می گوید: «امام حسن عسکری - علیه السلام - به فرزند خویش که جانشین صالح اوست، تصریح کرد و ابو محمد عثمان بن سعید عمری را نماینده خود قرار داد که در زمان حیاتش واسطه بین او و شیعیان باشد. وقتی که مرگ او نزدیک گشت، به عثمان بن سعید دستور داد شیعیان را جمع کند، وقتی که شیعیان جمع شدند به آنها خبر داد که فرزندش امام زمان - علیه السلام - جانشین اوست و نماینده امام زمان - علیه السلام - نیز ابو محمد عثمان بن سعید بین شیعیان می باشد. هر کس نیاز و حاجتی داشته باشد به او مراجعه بکند، همان طوری که در زمان حیات من به او مراجعه می شد؛ و خانواده خود را به او سپرد.

زمانی که عثمان بن سعید عهده دار خانواده امام حسن عسکری - علیه السلام - شد که مادر امام زمان - علیه السلام - نیز در میان آنها بود و آنان را به بغداد انتقال داد. شیعیان تمام بلدان اسلامی، حوائجشان را پیش او می بردند و نامه هایی از طریق وی به امام زمان

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۴۹.

۲- در بحار «فالیه بصیر آخر امره» ثبت شده است.

۳- اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی، ج ۲، رقم ۱۰۸۸ ص ۸۴۴. بحار الانوار، ج ۵۰، ص

- علیه السّلام - می نوشتند و جوابهای نامه، به وسیله عثمان بن سعید به دست شیعیان می رسید. وقتی وفات او نزدیک شد، شیوخ و بزرگان شیعه را جمع کرد و گفت که او رفتنی است و امام زمان - علیه السّلام - دستور داده، پسر او محمد بن عثمان عمری، جانشین او شود و مردم به او رجوع کنند.»<sup>(۱)</sup>

**عثمان بن سعید مراسم دفن و کفن امام حسن عسکری (ع) را به عهده می گیرد.**  
امام حسن عسکری - علیه السّلام - در نخستین روز از ماه ربیع الاول ۲۶۰ ه. ق. مریض شد و هر روز مرضش شدت پیدا کرد؛ تا در روز هشتم همان ماه، در حالی که بیست و هشتمین بهار عمر شریفش را پشت سر می گذاشت، دار فانی را وداع فرمود.<sup>(۲)</sup>  
در اینکه آیا امام - علیه السّلام - به مرگ طبیعی رحلت نموده یا به شهادت رسیده است، اختلاف نظر وجود دارد.

شواهد تاریخی و حدیثی نشان می دهد که حضرت به شهادت رسیده است، که لازم است به طور مفصل در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

همین که خبر شهادت امام - علیه السّلام - در شهر سامرا منتشر شد، شهر یکپارچه پر از صدای ضجه و شیون گردید و بازار تعطیل، و جمعیت برای تشییع جنازه، موج می زد؛ آن روز خیلی شبیه به روز قیامت بود، بنی هاشم و منشیان و قضات همه سوار شده و برای تشییع جنازه آماده گشتند.<sup>(۳)</sup>

عثمان بن سعید در غسل امام - علیه السّلام - حضور دارد، و او شخصاً حضرت را کفن و حنوط و دفن نمود.<sup>(۴)</sup>

۱- سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲- الارشاد، ص ۳۴۵. مناقب، ج ۳، ص ۵۲۵.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۴۳.

۴- الغیبه، ص ۳۵۶، حدیث ۳۱۸.

شیخ در ادامه می‌گوید: «ظاهر حال جریان، نشان می‌دهد که او از جانب امام - علیه السلام - مأمور به این کار شده بود و ما هم حکم به ظاهر می‌کنیم. اگر کسی آن را نپذیرد، ظواهر حقایق را نپذیرفته و زیر پا گذارده است.»<sup>(۱)</sup>

ظاهر عبارت شیخ این است که غسل حضرت را عثمان بن سعید انجام نداده است؛ چون عبارت شیخ این بود که **حَضَرَ غُسْلَهُ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ**: در غسل حضرت عثمان بن سعید حاضر بود.

اما این که غسل آن حضرت را چه کسی انجام داد، بعید نیست بگوییم که حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - او را در حضور عثمان بن سعید غسل داده است.

همان طوری که امام زمان - علیه السلام - بر جنازه پدر خود در حضور جمعی از خواص، از جمله عثمان بن سعید نماز می‌گزارد و بعداً جنازه حضرت منتقل به بیرون از اطاق می‌شود و دوباره در حضور مردم بر او نماز خوانده می‌شود.

### عثمان بن سعید و نیابت او از طرف امام زمان علیه السلام

عثمان بن سعید از سال ۲۶۰ ه. ق. به نص صریح امام حسن عسکری - علیه السلام - [در مجلسی که چهل تن از شیعیان جهت کسب اطلاع در باره امام بعد از حضرت، به حضورش رسیده بودند]، به نیابت از طرف امام غایب معرفی گردید. و همچنین امام مهدی - علیه السلام - به وکالت و نیابت عثمان بن سعید در مقابل جمعیت و هیئت اهالی قم اشاره کرد و آنها را به عثمان بن سعید ارجاع داد.<sup>(۲)</sup> به داستان جمعیت اهل قم و امام عصر - علیه السلام - در همین نوشته، اشارتی شده است.

و نیز در «بحار» به سند خود روایت کرده است که بعد از وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - به حسب ظاهر، عثمان بن سعید مشغول به تجهیز آن بزرگوار بود و حضرت

۱- الغیبه، ص ۳۵۶.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۶، حدیث ۲۶.



صاحب الزمان - علیه السلام - بعد از وفات پدر بزرگوارش او را به منصب جلالت و وکالت و نیابت برقرار فرمود؛ و جواب مسائل شیعیان به توسط او، به ایشان می‌رسید.<sup>(۱)</sup>

### توقیعات صادر شده از ناحیه امام زمان علیه السلام به افتخار عثمان بن سعید

۱- شیخ صدوق در «کمال الدین» می‌نویسد: این توقیع به افتخار عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان از ناحیه مقدسه صادر شده است. این توقیع را سعد بن عبدالله اشعری روایت کرده است. شیخ ابو عبدالله جعفر - رضی الله عنه - می‌گوید: من آن را به خط سعد بن عبدالله اشعری - رضی الله عنه - دیده‌ام و توقیع این است که:

«خداوند شما دو نفر را در راه بندگی خود موفق و بر دین مقدسش ثابت بدارد و شما را با آنچه موجب خشنودی اوست، نیکبخت گرداند. آنچه گفته بودید که «میثمی» از «مختار» و گفتگوی با شخصی که او را ملاقات کرده بود و استدلال کرده بود که پدرم امام حسن عسکری - علیه السلام - جانشینی غیر از جعفر بن علی (جعفر کذاب) ندارد و او هم امامت او را تصدیق کرده است، به ما رسید؛ و از تمام مضمون مکتوبی که از آنچه دوستان شما در خصوص او به شما خبر داده بودند، به وی نوشته‌اید، مطلع شدیم. من از نابینایی بعد از روشنی و از ضلالت بعد از هدایت و از عواقب سوء اعمال و فتنه‌های خطرناک به خدا پناه می‌برم. خداوند عزوجل می‌فرماید:

«الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ الْوَارِثَاتُ هُنَّ لِرَبِّهِنَّ ذَاتُ مَوْلَىٰ عَزِيزٍ حَقِيْقٍ ۗ وَالَّذِيْنَ يَتَّبِعِ الْاٰیٰتِ الْكٰثِرٰتِ سَلٰتٌ ۗ وَذٰلِکَ جَزَاؤُ الْاٰمِنِیْنَ ۗ اَلَمْ یَجْعَلِ الْاٰیٰتِ الْكٰثِرٰتِ لِقَوْمٍ یَّحْسِبُوْنَ اَنْ یُّزْکُوْا اَنْ یَّقُوْلُوْا اٰمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُوْنَ ۗ» : آیا مردم گمان کردند ما آنها را به مجرد اینکه گفتند: ایمان آوردیم، رها می‌کنیم، و دیگر امتحان نخواهند شد.<sup>(۲)</sup>

چگونه است که به فتنه افتاده در وادی سرگردانی گام می‌سپارند؟ و به چپ و راست منحرف می‌شوند؟ از دین خود دوری گزیده‌اند یا در دین خود دچار تردید شده‌اند؟ با حق

۱- منتهی الآمال، فصل هشتم، ص ۱۱۴۳.

۲- سوره عنکبوت، آیه ۲.

در آویخته‌اند یا از روایات صحیح و درست بی‌خبرند؟ یا آگاهند و خود را به فراموشکاری می‌زنند؟! مگر نمی‌دانند که زمین هرگز خالی از حجت نخواهد بود؟ یا ظاهر و آشکار و یا غایب و پنهان! مگر نمی‌دانند که امامهای آنها، بعد از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - یکی پس از دیگری به طور منظم آمده و رفته‌اند. تا نوبت به امام پیشین - یعنی، پدر بزرگوارش امام حسن عسکری - - علیه السلام - رسید، که به فرمان خدا به این مقام منصوب شد و بر جای پدران بزرگوارش نشست و مردمان را به سوی حق و صراط مستقیم رهنمون گردید. او نیز قدم به قدم راه پدرانش را پیمود و سرانجام به جانشین خود عهد امامت را تسلیم نمود. خداوند جانشین او را از دیده‌ها پوشیده داشت و جایگاهش را پنهان ساخت؛ و این بر اساس مشیت خدا بود که در قضای حتمی خدا گذشته و در تقدیر الهی قطعیت یافته بود. و اینک موقعیت او با ماست و دانش و فضیلت او در اختیار ماست. اگر خداوند اجازه دهد در مورد آنچه منع فرموده، و بر طرف سازد آنچه (غیبت) را که مقرر نموده، حق را به نیکوترین شکل و روشنترین قالب آن عرضه می‌نماید و خود از پشت پرده ظاهر می‌شود، و حجت خویش را اقامه می‌کند، ولیکن تقدیر الهی شکست ناپذیر، و اراده او تردید ناپذیر است و از مشیت او نتوان پیشی گرفت. باید پیروی هوای نفس را به کنار گذاشته، بر اساس اعتقاد خود استوار بمانند و از آنچه که از دیده‌هایشان پوشیده شده، جستجو نکنند، تا به گناه نیفتند، و از آنچه خدای پوشیده نگه داشته، پرده برندارند تا پشیمان نشوند.

آنها بدانند که حق با ما، و در خاندان ما معصومین است؛ هیچ کس جز ما این را نمی‌داند، مگر اینکه دروغگو باشد، و بر خدا افترا ببندد! جز ما کسی این ادعا را ندارد، مگر اینکه گمراه و خیره سر باشد. بنابراین با این مختصر که گفتیم به ما اکتفا کنند و دیگر توضیح بیشتر لازم نیست، و با این اشاره قناعت نمایند.»<sup>(۱)</sup>

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۰، حدیث ۴۲، باب توقیعات. بحار الانوار، ج ۵۳، باب توقیعات، حدیث ۱۹، ص ۱۹۰.

۲- از جمله توقیع شریفی که به خط حضرت ولی عصر - علیه السلام - به دست عثمان بن سعید عمری از ناحیه مقدسه صادر شده است، نامه‌ای است که دارای مضامین عالی در زمینه غیبت و زایل کننده هر نوع شک و شبهه می باشد و ما را به پیمودن صراط مستقیم و عدم تمایل به چپ و راست رهنمون می شود.

علامه مجلسی از کتاب «احتجاج» از شیخ موثوق ابو عمر عامری - رحمة الله علیه - روایت می کند که: «ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان در باره فرزند امام حسن عسکری - علیه السلام - گفتگو نمودند. ابن ابی غانم عقیده داشت که حضرت عسکری - علیه السلام - رحلت فرمود و اولادی نداشت. سپس، آنها نامه‌ای در این خصوص نوشتند و به ناحیه مقدسه فرستادند [تا وکلای حضرت به آستان مقدسش برسانند] و در آن نامه نوشتند که ما بر سر این موضوع کشمکش نموده ایم.

جواب نامه آنها، به خط آن حضرت - صلوات الله علیه - به این مضمون صادر شد: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ما و شما را از فتنه‌ها حفظ نماید، به ما و شما روح یقین عنایت فرماید، ما و شما را از سوء خاتمه و بدی بازگشت محافظت نماید.

به ما رسیده است که جماعتی در دین خود دچار تردید شده‌اند و در مورد صاحبان امر خود به شک و تردید افتاده‌اند، این خبر ما را به غصه و اندوه واداشته است. این غم و اندوه ما، به جهت شماست نه برای خود ما، و تأسف و تأثر ما صرفاً به خاطر شماست نه ما؛ زیرا خداوند با ماست، دیگر نیازی به غیر او نداریم. حق با ماست، و هر کس از ما دوری گزیند ما را به وحشت نمی اندازد. ما اثر صنع خداییم و مردم به طفیل وجود ما، موجود گشته‌اند. شما را چه شده که در وادی ضلالت حیران و سرگردان شده‌اید؟ مگر نشنیده‌اید که خدای تبارک و تعالی می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>(۱)</sup>: ای کسانی

که ایمان آورده‌اید! از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و «اولی الامر» که از شما است، اطاعت کنید.

مگر از اخبار و احادیثی که در رابطه با امامان گذشته و بازمانده از آنها به شما رسیده است، آگاهی ندارید؟ مگر نمی‌دانید که چه سرنوشتی برای امامان، تعیین شده و قبلاً به شما نرسیده است؟ مگر نمی‌بینید که خداوند چه مشعلهایی برای هدایت شما برافروخته؟ و چه پناهگاههایی برای شما تأمین ساخته است؟ که از روزگار آدم ابوالبشر تا به عهد امام پیشین - پدرم امام حسن عسکری - هرگاه علمی<sup>(۱)</sup> ناپدید شده، علمی ظاهر شده است؛ و هرگاه ستاره‌ای غروب کرده، ستاره‌ای طلوع نموده است.

پس هنگامی که پدرم درگذشت، خیال کردید که خداوند دین خود را باطل خواهد ساخت؟! و رابطه خود را با بندگانش قطع خواهد کرد؟! نه! هرگز چنین چیزی نیست و تا روز رستاخیز چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد، تا علی رغم اکراه شما، امر خدا ظاهر گردد.

پدرم بر شیوه پدران بزرگوارش گام برداشت و سرانجام سعادت‌مند از این جهان دیده برتافت، اما دانش او پیش ماست، و وصیت او بر ماست. اخلاق او و جانشینی با ماست. هرگز کسی در این منصب با ما به نزاع بر نمی‌خیزد، جز اینکه ستمگر و تبه‌کار باشد! و جز ما کسی چنین ادعایی نمی‌کند، مگر اینکه کافر و ملحد باشد.

اگر مشیت خدا نبود - که امر او هرگز مغلوب نمی‌شود و راز او هرگز برملا نمی‌گردد - حق ما را آشکار می‌ساخت و دل‌های شما را روشنی می‌داد و هرگونه شک و تردید را از دل شما می‌زدود. ولیکن آنچه او بخواهد همان خواهد شد و برای هر اجلی، کتابی هست. (هر چیزی در لوح محفوظ مرقوم است.)

پس، از خدا بترسید و تسلیم ما شوید، کارها را به ما واگذار کنید و به ما بازگردانید،

تا آنچنان که به ما دستور است به شما دستور صادر کنیم. آنچه از شما پوشیده شده، در صدد کشف آن بر نیایید. از راه راست منحرف نشوید و به راه چپ نگرایید، اعتدال خود را در محبت ما بر اساس سنت روشن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - قرار دهید که من شما را خیر خواهی نمودم، خدای بر من و شما گواه است.

اگر علاقه ما به ارشاد و اصلاح و محبت به شما نبود، از شما روی بر تافته، به وظیفه خود که نبرد با ستمگر سرکش گمراه است، می پرداختیم.

ستمگر طغیانگری که با خدای خود به ستیز برخاسته، ادعاهای ناروا نموده، حق امام واجب الطاعة خود را انکار کرده، حق مرا به ستم غصب نموده‌اند، در صورتی که در من، شباهتی از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و پیروی نیکو از آن الگوی الهی است. که نادان به دنبال جهالت خود سقوط نموده، کافران به زودی خواهند فهمید که جهان جاویدان از آن کیست؟ خداوند ما و شما را به رحمت خود از خطرها، بلاها، بدیها و ناملازمات حفظ کند، که او ولی رحمت است و بر آنچه که بخواهد توانا است. و او ولی و حافظ ما و شما است و سلام، رحمت و برکات خدا بر همه اوصیاء و مؤمنان باد.»<sup>(۱)</sup>

### نقش عثمان بن سعید در رسوا کردن جعفر کذاب

همان طوری که می دانیم، جعفر فرزند امام هادی - علیه السلام - و برادر امام حسن عسکری - علیه السلام - می باشد. بعد از شهادت امام حسن عسکری - علیه السلام - با علم به اینکه امام حسن عسکری - علیه السلام - فرزندی دارد و ایشان جانشین و امام بعد از او می باشد، به دروغ ادعای امامت کرد. او دید، در ظاهر وارث شرعی و جانشین، برای امام حسن عسکری - علیه السلام - نیست، فرصت را غنیمت شمرده، برای تصدی

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، باب توقیعات، حدیث ۹، ص ۱۷۸. الغیبه، ص ۲۸۵، ج ۲۴۵. الاحتجاج، ج ۲، ص ۷-۴۶۶، (این حدیث با استفاده از «روزگار رهایی» ترجمه شده است).

مقام امامت و ولایت و به دست آوردن اموال امام حسن عسکری - علیه السلام - از هیچ تلاش و کوششی فروگذار نکرد.

برای اثبات این مطلب، پس از شهادت امام - علیه السلام - پیش از آنکه مردم جنازه را از خانه بیرون ببرند، جعفر دم در ایستاده و تسلیت نسبت به شهادت برادر و تهنیت و تبریک را نسبت به امامت خود، از مردم تحویل گرفت. او از تعالیم اسلام دور گشته و به راهنماییهای پدرگرامی و امام واجب الاطاعة گوش فراندا، راه لهو و لعب و شرابخواری را پیشه خود ساخت. یکی از نویسندگان معاصر درباره او چنین می نویسد: «جعفر» برادر امام حسن عسکری - علیه السلام - به واسطه محیط شهر سامرا پایتخت متوکل عباسی، و به علت این که پدرش امام علی النقی - علیه السلام - و برادرش امام عسکری - علیه السلام - پیوسته تحت تعقیب خلفای عباسی قرار داشتند و در زندان آنها به سر می بردند، لذا بر اثر بی سرپرستی و آمیزش با ناصبی ها و دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - همچون پسر نوح گشت که با بدان بنشست و خاندان نبوتش گم شد، او نیز منحرف گشت، و رنگ محیط و مردم نااهل به خود گرفت و مصداق کامل «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»<sup>(۱)</sup> گردید.

شیخ طوسی، در ضمن حدیثی که نقل می کند و از شرابخواری و مستی او حکایت می کند، می گوید: «کارهای زشت و گفتارهای ناهنجاری که از وی روایت شده، به قدری زیاد است که نمی توان احصاء نمود، و ما کتاب خود را پاکتر از آن می دانیم که آنها را ثبت کند. جعفر بن علی، چون از طرف دستگاه بنی عباس تقویت می شد، و آن عنصر فاسد را عامل خود دانسته و در مقابل امام حسن عسکری - علیه السلام - تقویت می کردند، پس از آن حضرت، او را واداشتند که خود را امام دوازدهم شیعه بداند تا بدان وسیله مسئله امام غائب را لوث کنند؛ جعفر نیز، دعوی امامت و جانشینی برادر کرد.

امام زمان - علیه السلام - هم طی تویقهایی او را دروغگو دانست؛ به همین جهت در بین شیعیان به «جعفر کذاب» مشهور شد.<sup>(۱)</sup>

امام هادی - علیه السلام - اصحاب خود را از معاشرت و ارتباط با او شدیداً منع کرده و می فرماید: «او از تعالیم دین خارج، و زیر بار فرمان من نیست». و می فرماید: «تَجَنَّبُوا ابْنِي جَعْفَرَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ نَمْرُودَ بْنِ نُوحٍ، الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ: «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ». قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ.»<sup>(۲)</sup> از فرزندم جعفر کناره گیری کنید؛ زیرا او مانند نمرود است نسبت به نوح پیغمبر، که خدا درباره اش از قول نوح می گوید: نوح به پروردگارش عرض کرد، پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری. فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است.<sup>(۳)</sup>

امام - علیه السلام - روش طرد جعفر را از خود، آن چنان بسط و گسترش داده که بدین روش شهرت یافته است. تا جایی که «احمد بن عبیدالله بن خاقان» فرزند وزیر از امام - علیه السلام - جویای حال جعفر می شود، حضرت می فرمایند: جعفر علناً معصیت خدا می کند، فاجر است و مشروب خوار، پست ترین مردی است که من دیده ام، کسی است که خود را خوار و سبک کرده و خیلی بی شخصیت است.<sup>(۴)</sup>

وقتی که شیعیان دیدند، «جعفر کذاب» ادعای امامت دروغین می کند و منکر وارث شرعی امام حسن عسکری - علیه السلام - است و ما ترک امام - علیه السلام - را تصرف

۱- مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۴۰.

۲- سوره هود، آیه ۴۵ و ۴۶.

۳- تاریخ سامرا، ج ۲، ص ۲۵۱، پژوهشی در زندگی امام مهدی (ع) و نگرشی به تاریخ غیبت صغری، ص ۲۴۵.

۴- پژوهشی در زندگی امام مهدی (عج) و نگرشی به تاریخ غیبت صغری، ص ۲۴۵.

کرد و دولت عباسی هم از آن حمایت می‌کند، لذا بعضی از آنها به عثمان بن سعید متوسل شدند تا از طریق اخراج توقیع از طرف امام زمان - علیه السلام - جریان جعفر روشن شود و نتواند اذهان عامه مردم را منحرف سازد و از این طریق رسوا گردد.

جریان از این قرار است که: «جعفر» نامه‌ای می‌نویسد به یکی از دوستان و شیعیان امام مهدی - علیه السلام - و در آن نامه می‌نویسد که قیم و امام بعد از برادر من هستم و علم حلال و حرام و تمام علوم در نزد من است. وقتی نامه به دست شخص می‌رسد، ناراحت شده و در مطالب آن مشکوک می‌شود. لذا نامه را برداشته پیش احمد بن اسحاق اشعری می‌رود که او از اصحاب خاص امام حسن عسکری - علیه السلام - و از مقربین پیش آن حضرت بوده و جریان را به او می‌گوید. «احمد بن اسحاق» هم نامه‌ای نوشته و نامه جعفر را هم در داخل آن می‌گذارد و به وسیله عثمان بن سعید، به خدمت حضرت مهدی - علیه السلام - می‌فرستد، در پاسخ احمد بن اسحاق نامه‌ای از طرف امام مهدی - علیه السلام - می‌رسد؛ نامه بسیار تند و با عالیت‌ترین برهان و دلیل و لحن بسیار شدید، امامت جعفر را رد فرموده است.<sup>(۱)</sup>

ما قسمتی از آن نامه را از «احتجاج طبرسی» نقل می‌کنیم:

«بسم الله الرحمن الرحيم: خداوند تو را پاینده بدارد. مکتوب تو و نامه‌ای را که داخل آن گذارده و فرستاده بودی به من رسید، و از تمام مضمون آن با اختلاف الفاظش و خطاهای چندی که در آن روی داده است، مطلع گشتم؛ اگر به دقت در آن می‌نگریستی تو نیز برخی از آنچه من از آن فهمیدم، متوجه می‌شدی...

این مفسد (جعفر کذاب) که بر خداوند دروغ بسته، و ادعای امامت دارد، نمی‌داند به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانایی در احکام دین خدا دارد، به خدا قسم او نمی‌تواند حلال را از حرام تشخیص بدهد و میان خطا و صواب فرق بگذارد؛ و

۱- تاریخ سامرا، ج ۲، ص ۲۵۳. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۶۸.



چنانچه به علم خود بالیده، او قادر نیست حق را از باطل جدا سازد و آیات محکم قرآنی را از متشابه آن تمیز دهد، و حتی از حدود نماز و اوقات آن اصلاً اطلاع ندارد. و اگر به تقوی و پرهیزکاری خود اطمینان داشته است، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، به این منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد! شاید خبر آن به شما هم رسیده باشد. ظرفهای شراب او را همه دیده‌اند! علاوه بر اینها، آثار و علایم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهود و نزد همگان محقق است. چنانچه ادعای وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را بیاورد و نشان دهد؛ و اگر حجتی دارد آن را اقامه نماید، و چنانچه دلیلی دارد ذکر کند.»<sup>(۱)</sup>

از طرف دیگر، وقتی که جعفر تمام ماترک امام حسن عسکری - علیه السلام - را تصرف می‌کند و مانند گرگ گرسنه، بر آن چنگال می‌افکند و خانواده و بازماندگان امام - علیه السلام - را در وضعی تأسف بار قرار می‌دهد، عثمان بن سعید است که این جنایت را در مجلسی که دوستان، گرد او جمع شده‌اند، گوشزد می‌کند و می‌گوید:

«خلیفه خیال می‌کند که امام حسن عسکری - علیه السلام - از دنیا رفت و وارثی از خود نگذاشت و لذا مالش را به کسی داد که مستحق آن نبود، و بازماندگان امام - علیه السلام - هم بر این امر صبر کرده و سرگردان و ویلان شدند و احدی هم جرأت ندارد که با آنان آشنایی و یا به آنان کمکی نماید.»<sup>(۲)</sup>

### بغداد مرکز فعالیت عثمان بن سعید

بعد از رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - نخستین نایب و رهبر شیعیان، به دستور امام مهدی - علیه السلام - به خاطر دور بودن بغداد از چشم انداز دشمن، و به علت سخت‌گیری مأموران دولتی سامرا، به سوی بغداد می‌رود تا بتواند وظیفه سنگینی

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۶۸.

۲- اصول کافی، ج ۱، باب فی تسمیه من رأه علیه السلام، ص ۱۲۱، حدیث اول.

را که بر دوش آن گذاشته شده است، به بهترین صورت انجام دهد. عبارت بعضی از نویسندگان معاصر را در این زمینه متذکر می‌شویم.

آقای محمد صدر در این زمینه می‌نویسد: «با اینکه سامرا پایتخت است، ولی با اشاره امام مهدی - علیه السلام - مرکز و اداره فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بزرگان ملت شیعه از سامرا به بغداد منتقل می‌شود، و تا مادامی که «معمد» زنده است تا آخر عمر او؛ یعنی، نوزده سال، تا سال ۲۷۹ ه.ق. و همچنین پس از او که حکومت هم به بغداد منتقل می‌شود و معتضد عباسی آنجا را مقر خلافت قرار می‌دهد، بغداد مرکز فعالیت‌های شیعیان است؛ و «عثمان بن سعید» فعالیت‌های خود را در بغداد ادامه می‌دهد. اموال شیعیان به سوی او سرازیر و توقیعات از سوی او بیرون می‌آید. بغداد را مرکز قرار دادن دارای رمزی است که پوشیده نیست؛ زیرا تا اندازه‌ای از چشم انداز حکومت و طبقه اشراف پایتخت نشین که در طول خط مشی دولت کار می‌کنند و قدم برمی‌دارند، به دور است. اگر می‌بینیم که (عسکرتین - علیهما السلام -) در پایتخت زندگی می‌کردند روی حساب جبر بود و امری ویژه آن دو بزرگوار بوده است. ولی اکنون که تا اندازه‌ای سیاست انحرافی حکومت، نرم‌تر گردیده و سیاست وی نزدیک است که به جای خود بنشیند، لازم است که وکلای حضرت مهدی - علیه السلام - در جایی دور از فشارها و در محیطی نسبتاً آزاد با توده ارادتمندان مواجه شوند، تا بتوانند در محدوده وسیعتری فعالیت‌های خود را گسترش دهند؛ به هر صورت وکیل حضرت (عثمان بن سعید) از این آزادی نسبی، استفاده کرد و در خلال نوزده سال، وکلا توانستند جلب توجه توده زیادی از مردم کرده به دور خود گرد آورند، در حالی که اگر سامرا بودند و یا دستگاه خلافت در همان روزهای اول غیبت، به بغداد منتقل شده بود، چنین امکانی برای وکلا قطعاً نمی‌بود.»<sup>(۱)</sup>

۱- پژوهشی در زندگی امام مهدی (عج) و نگرشی به تاریخ غیبت صغری، ص ۲۶۷.

«دکتر جاسم حسین» در این باره می‌نویسد: «پس از رحلت امام یازدهم، نخستین سفیر، دیگر دلیلی برای اقامت در سامرا نداشت. در آن زمان، سامرا پایتخت و مقر لشکریان سلسله عباسی بود که از آغاز با ائمه مخالفت می‌کردند. شاید به همین دلیل باشد که عثمان بن سعید می‌خواست، فعالیت‌های سازمان را به دور از چشم مقامات دولتی در پایتخت رهبری کند. بنابراین، وی به بغداد مهاجرت نمود و در آنجا منطقه کرخ (محل سکونت شیعیان) را مرکز رهبری سازمان امامیه قرار داد.»<sup>(۱)</sup>

### کارگزاران و معاونان عثمان بن سعید در بغداد، به بیان دکتر جاسم حسین

بنا به روایت کثی، عثمان بن سعید از زمان امام یازدهم - علیه السلام - رئیس وکلا بود، به این معنا که تمام وجوهاتی که پیروان امام توسط وکلا می‌فرستادند به عثمان تحویل داده می‌شد. وی، به نوبه خود آن را خدمت امام تقدیم می‌کرد. بسیاری از وکلا در مراتبی از سازمان در بغداد و سایر شهرهای عراق تحت نظر سفیر فعالیت می‌کردند، همچون حاجز بن یزید و شاء، احمد بن اسحاق اشعری و محمد بن احمد بن جعفر قطن، که این دو نفر معاونان نخستین سفیر بودند. احمد بن اسحاق ابتدا وکیل امام حسن عسکری - علیه السلام - در اوقاف قم بود.<sup>(۲)</sup> در عین حال، پس از رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام -، مآخذ در موضوع فعالیت‌های وی در بغداد او را معاون عثمان بن سعید در امور مالی سازمان می‌دانند. به روایت کلینی، در سال ۲۶۰ ه. ق. عده‌ای از اهالی شرق اسلامی اعتبار وکلا را پس از رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - مورد تردید قرار دادند و به همین دلیل به بغداد آمدند. احمد بن اسحاق به همراه سایر وکلا ترتیبی اتخاذ کرد تا تردیدهای ایشان را برطرف سازد. ممکن است نخستین سفیر او را از قم فرا خوانده باشد؛ زیرا پس از رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - به

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۴۹، به نقل از کتاب «جواد علی».

۲- تاریخ قم، ص ۲۱۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۳.

خدمات وی نیاز بود. بنا به گفته ابن رستم طبری، احمد بن اسحاق فعالیت خود را تا زمان مرگ در عراق در سازمان امامیه و در زمان سفیر دوم ادامه داد.<sup>(۱)</sup> محمد بن قطان دومین وکیل سفیر در بغداد بود. وی برای آنکه فعالیت‌های خود را از چشم‌پنهان دارد خویش را در لباس پارچه فروشی درآورد. وکلا و جواهرات و نامه‌ها را در پارچه پیچیده نزد او می‌آوردند تا به سوی سفیر برسد.

ابن رستم روایت می‌کند:<sup>(۲)</sup> «در سالهای ۳- ۲۶۱ ه. ق. مردم دینور مبلغ ۱۶۰۰۰ دینار جمع آوری کرده و به شخص موسوم به احمد بن محمد دینوری سپرده بودند، وی از قرمیسین هزار دینار دیگر و مقدار جامه و پوشاک جمع آوری کرد. پس از جستجوی بسیار در بغداد و سامرا نامه‌ای از سامرا دریافت کرد که در آن میزان جواهرات و سایر اقلام شرح شده بود و به او دستور می‌داد آنان را نزد عثمان بن سعید برود و از دستورات وی پیروی کند. عثمان به دینوری دستور داد اقلام را به قطان تحویل دهد. نقل می‌شود قطان با یکی از وکلای طوس، موسوم به حسن بن فضل بن زید یمانی مراوداتی داشت. بنا به گفته شیخ مفید، یمانی، با قطان به عنوان این که او سفیر است، تماس می‌گرفت.

سومین وکیل سفیر در بغداد، حاجز بود. تماس‌های او با تعداد زیادی از وکلا حاکی از آن است که وی در سازمان امامیه از موقعیت بالایی برخوردار بوده است. شاید او حلقه واسطه بین کارگزاران (وکلا) استانهای شرقی و سفیر وی در بغداد بوده است. به ویژه صدوق و کلینی ذکر می‌کنند، اشخاص خاصی از شهرهای بلخ و مرو با امام و سفیرش از طریق حاجز در تماس بودند.<sup>(۳)</sup>

برای اطلاع بیشتر درباره کارگزاران نایب اول، عثمان بن سعید عمری، به کتاب «تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم» مراجعه شود.<sup>(۴)</sup>

۱- دلائل الامامة، ص ۲۷۲.

۲- همان منبع، ص ۲۸۲.

۳- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۴- همان منبع، صص ۱۵۴-۱۵۰.

### عثمان بن سعید نیابت خود را در میان عامه مردم تثبیت می کند

عثمان بن سعید که تمام عمر خویش را وقف خدمتگزاری خالصانه به امام دهم و یازدهم کرده بود، و احادیثی که از ناحیه آن ستارگان درخشان، در مدح و تمجید از این بزرگوار صادر شده بود، جای شک و ابهام در صداقت و وکالت ایشان باقی نمی گذارد. بویژه، در اواخر عمر شریف امام حسن عسکری - علیه السلام - پرستاری و مراقبت او را به عهده می گیرد و همچنین در غسل حضرت حاضر و امام - علیه السلام - را کهن و حنوط و دفن می کند. اینها، علائم قاطعی می تواند باشد که وی نایب راستین امام زمان - علیه السلام - می باشد. این موقعیت ممتاز سبب شد خواص شیعیان، پیرو و فرمانبردار دستورات آن باشند و بدون خواستن معجزه یا حجت، رهنمودهای او را اجرا کنند و گوش به فرمان ایشان باشند. در عین حال، عموم امامیه که از نقش اساسی عثمان بن سعید اطلاعات کافی نداشتند و بعد از غیبت امام زمان - علیه السلام - در حیرت بودند و از طرفی، از ناحیه حکومت و بعضی از فرصت طلبان تبلیغات فراوانی شده بود که حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - از دنیا رفته و جانشینی باقی نگذاشته است، باعث شده بود بسیاری از امامیه از پرداخت خمس به عثمان بن سعید و اطمینان به ایشان، بدون آنکه کرامت و دلیل قانع کننده نشان دهد که حقیقتاً از جانب امام دوازدهم منصوب شده، سرباز می زدند. و لذا عثمان بن سعید در بعضی موارد با اظهار کرامات از طریق امام - علیه السلام - نیابت خود را برای عامه امامیه تثبیت کرد. و روایاتی چند، بر این موضوع دلالت دارد که برخی از آنها را ذکر می کنیم.

۱- سید بن طاووس، در کتاب «فَرْجُ الْمَهْمُومِ فِي مَعْرِفَةِ النَّجُومِ» به اسناد خود از محمد بن جریر طبری نقل کرده، که وی به اسناد خود از احمد دینوری سراج، مکتبی به ابوالعباس و ملقب به «استاره» نقل کرده که، گفت:

«من از اردبیل به قصد حج به دینور آمدم و در آن موقع یکی دو سال از درگذشت

امام حسن عسکری - علیه السلام - می گذشت و مردم در خصوص جانشین آن حضرت

متحیر بودند. اهل دینور از آمدن من خشنود گشتند، شیعیان آنجا نزد من جمع شدند و گفتند سیزده هزار دینار سهم امام، نزد ما جمع شده و می خواهیم که تو آن را به سامرا برسانی و قبض آن را گرفته برای ما بیاوری. من گفتم: این روزها مردم در حیرت به سر می برند و ما نمی دانیم جانشین امام حسن عسکری - علیه السلام - کیست؟ آنها گفتند: علت اینکه ما تو را برای این کار انتخاب کردیم، این است که تو را موثق و بزرگوار می دانیم؛ آن را با خود ببر و از دست مده تا اینکه دلیلی برای پرداخت آن به اهلش، بیابی. آنها آن مال را به من سپردند و من هم از دینور بیرون آمدم. وقتی که به قرمیسین<sup>(۱)</sup> رسیدم به ملاقات احمد بن حسن بن حسن، که در آنجا مقیم بود، رفتم و به وی سلام نمودم. چون مرا دید مسرور گردید. او نیز، هزار دینار که در کیسه و چند بقچه پارچه رنگارنگ که آن را محکم بسته بودند و من نمی دانستم در داخل آن چیست، به من داد و گفت: اینها را با خود داشته باش و از دست مده تا به اهلش برسانی. من کیسه پول و بقچه پارچه ها را گرفته، حرکت نمودم؛ چون به بغداد آمدم تمام هم خود را مصروف داشتم که در باره نایب امام تحقیق نمایم. به من گفتند: مردی در این جاست که او را باقطنی می گویند و مدعی نیابت امام است؛ و دیگری که معروف به اسحق احمر است و سومی که معروف به ابو جعفر عمری است نیز، ادعای نیابت دارند.

من نخست از باقطنی شروع کردم و سری به وی زدم، دیدم که پیرمردی مهیب و سرشناس و باشخصیت است. اسبی عربی و غلامان بسیار دارد. مردم بسیاری دورادور وی را گرفته و به گفت و گو مشغول بودند. من داخل شده، سلام کردم؛ او هم به من مرحبا گفت و نزد خود جای داد و از دیدن من مسرور گردید. به قدری زیاد، نزد وی نشستم که اکثر مردم بیرون رفتند.

۱- قرمیسین تعریب کرمانشاه است. کریشان و کریشین ← قرمیسین. [کِر: شهر + میشین: رعیت ← شهر رعایا] (استاد دکتر صادق آینه وند)

باقطانی از مذهب من جو یا شد. گفتم: مردی از اهل دینور هستم. مقداری اموال آورده‌ام که تسلیم کنم، گفت آنها را بیاور: گفتم، می‌خواهم دلیلی بر اثبات نیابت شما داشته باشم، سپس آن را تسلیم کنم، گفت: فردا نزد من برگرد.

چون فردا نزد وی رفتم، هیچ‌گونه دلیلی برای اثبات مدّعی خود نیاورد؛ روز سوّم هم نزد وی رفتم و دلیلی نیاورد. سپس سری به اسحاق احمر زدم. دیدم وی جوانی تمیز، وضع او بهتر، اسبها و لباسها و نفوذ و غلامانش بیشتر از باقطنانی است. مردمی که دور او بودند، نیز از آنها که در نزد باقطنانی بودند فروتر بود.

داخل شده، سلام کردم. او نیز مرحبا گفت و مرا نزدیک خود نشانید. من هم، به قدری صبر کردم که جمعیت کم شد: آنگاه پرسید: آیا حاجتی داری؟ من هم همان جوابی را که به باقطنانی داده بودم به او نیز گفتم و از وی دلیلی بر صدق ادّعایش خواستم و سه روز پی در پی نزد او رفتم ولی او نتوانست برای اثبات نیابت خود دلیلی بیاورد.<sup>(۱)</sup> آنگاه رفتم نزد ابوجعفر عمری دیدم پیرمردی متواضع، لباس سفیدی پوشیده و در اطاق کوچکی روی گلیم پشیمی نشسته، نه غلامی و نه دم و دستگاهی و نه اسبی دارد. من سلام کردم و او جواب داد و مرا به خود نزدیک گردانید. سپس از حالم پرسید، گفتم: من از جبل<sup>(۲)</sup> می‌آیم و حامل اموالی هستم. او گفت: اگر می‌خواهی این اموال را به کسی بدهی که واجب است به او برسد، برو سامرا به خانه ابن الرضا (مقصود امام حسن عسکری - علیه السلام - است) و وکیل امام را آنجا خواهی یافت.

من از نزد وی بیرون آمدم و به سوی سامرا حرکت کردم؛ در آنجا، به طرف خانه امام حسن عسکری - علیه السلام - رفته، و سراغ وکیل امام را گرفتم. دربان گفت: وی در خانه مشغول کاری است و هم اکنون بیرون می‌آید. من دم خانه، نشستم و منتظر بیرون

۱- از این حدیث معلوم می‌شود که این دو نفر از مدّعیان دروغین نیابت در زمان عثمان بن سعید می‌باشند.

۲- جبال، جمع جبل است و عبارت است از: ما بین اصفهان تا زنجان و قزوین و همدان و دینور و قرمیسین و ری و شهرها و کویرهای بزرگ مابین اینها. (معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۹)

آمدن او شدم، لحظه‌ای بعد آمد. من برخاستم و بوی سلام نمودم و او دست مرا گرفت و به خانه خود آورد و از حالم و آنچه برای او آورده‌ام جویا شد.

به وی اطلاع دادم که مقداری مال از ناحیه جبل آورده‌ام، که از هر کس، دلیلی بر اثبات نیابت وی یافتیم به او تسلیم کنم. او هم گفت: درست است. در این وقت غذا برای من آوردند و او گفت: اکنون غذا تناول کن و کمی استراحت نما که خسته هستی؛ فعلاً یک ساعت به وقت نماز مغرب داریم، سپس به کار تو رسیدگی خواهم کرد. من غذا خوردم و خوابیدم. چون موقع نماز شد برخاستم و نماز گزاردم. آنگاه به کنار شط رفتم و آب تنی کردم. سپس به خانه برگشتم و نشستم... تا پاسی از شب گذشت و آن مرد نامه‌ای به من داد که نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم. احمد بن محمد دینوری آمده و شانزده هزار دینار در فلان کیسه و بقچه آورده که در آن کیسه‌ای است و فلان مقدار پول در آن است تا آنجا که تمام کیسه‌ها را نام برده و گفته بود کیسه فلانی پسر فلانی دراع<sup>(۱)</sup> شانزده دینار در آن است. من پیش خود گفتم: آقای من این جریان را بهتر از من می‌داند پس نامه را تا آخر خواندم که تمام کیسه‌ها و صاحبان آنها را نام برده بود. در آن نامه نوشته بود: از کرمانشاه نیز یک کیسه که هزار دینار فلان و فلان بقچه پارچه از احمد بن حسن مادرانی که برادرش پشم فروش است با خود آورده، یکی از پارچه‌ها فلان جنس و دیگری رنگش چنان است؛ و همچنین تمام لباسها را با تمام خصوصیات نام برده بود. من حمد الهی را به زبان آوردم و شکر نمودم که بر من منت نهاد و تردیدم را برطرف کرد.

حضرت در نامه مزبور، مرا مأمور کرده بود که آنچه با خود آورده‌ام، نزد ابو جعفر عمری ببرم و به دستور او عمل نمایم. من هم، به بغداد مراجعت نمودم و نزد ابو جعفر عمری رفتم. رفتن و برگشتن من جمعاً سه روز طول کشید. چون ابو جعفر - رَجِمَهُ اللَّهُ -



مرادید پرسید: چرا نرفتی؟ گفتم: رفتم و هم اکنون از سامرا برمی‌گردم. در همین هنگام که با وی گفتگو می‌کردم نامه‌ای از جانب حضرت صاحب الزمان - صلواتُ الله علیه - برای ابوجعفر عمری آمد، نظیر همان نامه مهرداری که برای من شرف صدور یافت و با من بود. در نامه او نیز پولها و پارچه‌ها را نام برده و دستور فرموده بود که همه آن را به ابوجعفر، محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی تسلیم کن.

ابوجعفر عمری لباسهای خود را پوشید و به من گفت: آنچه با خود آورده‌ای بردار و به خانه محمد بن احمد قمی بیاور، من نیز آنها را آوردم و به وی تسلیم نمودم و به حج بیت الله رفتم. وقتی به دینور برگشتم مردم نزد من آمدند. من هم، نامه‌ای را که توسط وکیل امام به افتخارم صادر شده بود، بیرون آوردم و برای مردم خواندم. چون یکی از حضار نام کیسه‌ای به اسم «دراع» شنید، بیهوش شد و بر روی زمین افتاد. ما هم دور او را گرفتیم تا به هوش آمد. آنگاه به زمین افتاده، سجده شکر به جا آورد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِالْهُدَايَةِ. الْآنَ عَلِمْتُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةٍ». سپاس خدایی را که بر ما منت نهاد و ما را به حقیقت و شناخت امام خود راهنمایی کرد. هم اکنون دانستم که ممکن نیست زمین از وجود حجت خدا خالی بماند. به خدا قسم، این کیسه را ابن دراع به من داد و جز خداوند هیچ کس اطلاع نداشت.»<sup>(۱)</sup>

### توضیحاتی چند در مورد این حدیث

الف) مقصود از «عمری» در حدیث همان عثمان بن سعید عمری است، ولو اینکه کنیه او در روایت «ابوجعفر» ذکر شده است و آن، متعلق به محمد بن عثمان است. لیکن دو قرینه و شاهد در حدیث وجود دارد، نشان می‌دهد که منظور «عثمان بن سعید» است. یکی اینکه احمد دینوری گفت: «در آن موقع یکی دو سال از درگذشت امام حسن

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰. مهدی موعود، ص ۶۰۵.

عسکری - علیه السلام - می گذشت و مردم در خصوص جانشین آن حضرت، متحیر بودند. «این نشان می دهد که اوایل رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - بوده و نایب خاص در آن زمان، عثمان بن سعید عمری بود.

دوم اینکه گفت: «آنگاه رفتم نزد ابو جعفر عمری. دیدم، پیرمردی است متواضع.» این هم اشاره دارد که مقصود عثمان بن سعید عمری است؛ چون او آخر عمر او بوده است. اما اینکه محمد بن عثمان در آن سالها پیرمرد باشد، بعید است؛ زیرا ایشان در سال ۳۰۵ ه. ق. فوت کرده است.

ب) یکی از راههای اثبات نیابت نواب خاص از طرف امام زمان - علیه السلام - نشان دادن معجزه و کرامت از طریق نواب بوده. شیعیان متعهد و آگاه، اول امتحان و آزمایش می کردند و بعد از اطمینان، اموال خود را تسلیم و سؤالات خود را مطرح می نمودند. و این حدیث نشان می دهد که اولاً هنوز در میان عامه مردم نیابت عثمان بن سعید شهرت پیدا نکرده بود و بدون نشان دادن بعضی علائم اطمینان نمی کردند و ثانیاً «احمد دینوری» از همان روش سنجیده استفاده نموده و دو نفر اول را که از مدعیان دروغین «نیابت» بودند، تشخیص داد، و توانست نایب واقعی را که «عثمان بن سعید» بود، پیدا بکند و به وسیله او اموال را تحویل دهد.

۲- سعد بن عبدالله می گوید: «حسن بن نصر و ابو صدام و جماعتی دیگر، بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - درباره جوهی که در دست و کلاه آن حضرت بود، سخن می گفتند [که آنها را چه باید کرد]؛ و می خواستند جستجو کنند [تا وصی آن حضرت را پیدا کنند]. حسن بن نصر نزد ابو صدام آمد و گفت: من می خواهم به حج بروم، ابو صدام گفت: امسال به تأخیر انداز، حسن گفت: من در خواب می ترسم [زیرا خوابهای پریشان می بینم]. و ناچار باید بروم. آنگاه به احمد بن یعلی بن حماد وصیت کرد [درباره کارهای شخصی و امور مربوط به خانواده اش] و پولی هم برای ناحیه وصیت کرد و به او دستور داد که هیچ پولی به کسی ندهد، مگر با دست خودش و

به دست او (یعنی، حضرت صاحب الزمان - علیه السلام -) بعد از آن که او را کاملاً بشناسد. حسن گوید: چون به بغداد رسیدم. منزلی اجاره کردم و آنجا فرود آمدم، یکی از وکلاء نزد من آمد و مقداری جامه و پول دینار، نزد من گذاشت، گفتم اینها چیست؟ گفت: همین است که می بینی، بعد از او دیگری آمد و مانند او اموال و پول آورد تا خانه پر شد؛ سپس احمد بن اسحاق هم هر چه نزدش بود آورد، من به فکر فرو رفته بودم که ناگاه نامه آن مرد (صاحب الزمان - علیه السلام -) به من رسید که: وقتی فلان مقدار از روز گذشت، آنچه نزدت هست بیاور، من هر چه داشتم برداشتم و رهسپار شدم.

در میان راه، دزدی راهزن را دیدم که ششصد نفر همراهش بودند، ولی من از آنجا گذشتم و خدا مرا از شر او نگهداری نمود تا به سامرا رسیدم و فرود آمدم؛ نامه ای به من رسید که هر چه همراه داری بیاور، من آنچه داشتم در سبد باربرها نهادم؛ چون به دهلیز خانه رسیدم، مرد سیاه پوستی را دیدم آنجا ایستاده است، گفت: حسن بن نصر تویی؟ گفتم: آری، گفت: وارد شو، من وارد منزل شدم و به اتاقی رفتم و سبد را خالی کردم. در گوشه اتاق نان بسیاری دیدم، به هر یک از باربرها دو قرص نان داد و آنها را بیرون کرد، آنگاه دیدم از اتاقی که پرده ای بر آن آویخته بود، کسی مرا صدا زد و گفت: حسن بن نصر برای منی که خدا بر تو نهاد، او را شکر کن و شک نکن، شیطان دوست دارد که تو شک نمایی؛ و دو جامه به من داد و گفت: اینها را بگیر که محتاجش خواهی شد. آنها را گرفتم و بیرون آمدم. سعد بن عبدالله (راوی حدیث) می گوید: حسن بن نصر برگشت و در ماه رمضان درگذشت و آن دو جامه کفن او شد.<sup>(۱)</sup>

چنانچه به دقت، شرایط حاکم بر حسن بن نصر را تا زمان مرگ وی مطالعه کنیم، می توان حدس زد که وکلاء، این امور را چنان ترتیب داده بودند که شک و تردید از دل او زدوده شود؛ و احتمالاً این امر را به این دلیل انجام داده بودند که حسن بن نصر در میان

۱- اصول کافی، ج ۱، باب مولد الصاحب - علیه السلام -، ص ۴۵۴، حدیث ۴.

شیعیان و امامیه قم، شخصی ممتاز بوده و شک و تردید او می توانست بر پیروان این ناحیه تأثیر سوء بگذارد. بنابراین، شاید وکلای قم، سفیر (عثمان بن سعید) را در بغداد، از ورود او مطلع ساخته بودند. از اقدام احمد بن اسحاق و دیگر وکلاء که البسه را به خانه حسن آوردند و بعد نامه‌ای نوشته و دستور دادند کالاها را به سامرا ببرند، می توان به این نکته پی برد. نقل می شود او در آنجا امام - علیه السلام - را ملاقات کرد و آن حضرت اعتبار وکلاء را برای او تأیید نمودند. از این مثال و بسیاری دیگر از مثالها که در اینجا ذکری از آن به میان نیامده، می توان به ابزارهای مورد استفاده سفیر برای رفع شک و تردید و حیرت امامیه که در اثر غیبت امامشان به وجود آمده بود پی برد، تا بدین ترتیب آنها را به اطاعت از سفیر وا دارد.<sup>(۱)</sup>

۳- شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» می نویسد: «محمد بن علی اسود - رضی الله عنه - گفت: سالی از سالها، زنی پارچه‌ای به من داد و گفت: آن را به عثمان بن سعید برسان. من آن را با پارچه‌های بسیاری دیگر همراه خود آوردم. چون به بغداد رسیدم، عثمان بن سعید دستور داد که همه آن را به محمد بن عباس قمی بدهم. من هم تمام آنها را غیر از پارچه آن زن، به وی سپردم.

پس از آن عثمان بن سعید پیام فرستاد که پارچه پیرزن را نیز به وی تسلیم کن. در آن موقع به یاد آوردم که زنی هم پارچه‌ای از مال امام، به من داده است. آن را جستجو کردم ولی پیدا نکردم، عثمان بن سعید به من فرمود: غمگین مباش، که نه زودی آن را خواهی یافت. سپس آن را پیدا کردم، در حالی که صورت حساب آنچه با من بود، نزد عثمان بن سعید نبود.»<sup>(۲)</sup>

۴- محمد بن ابراهیم بن مهزیار می گوید: «پس از وفات حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - [در باره جانشین آن حضرت] به شک افتادم و نزد پدرم مال بسیاری از

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۴۵.

۲- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۵.

سهم امام - علیه السلام - گرد آمده بود، آنها را برداشت و به کشتی نشست، من هم همراه او رفتم. او را تب سختی گرفت و گفت: پسر جان: مرا برگردان که این بیماری مرگ است. آنگاه گفت: درباره این اموال از خدا بترس و به من وصیت نمود و سپس وفات کرد. من با خود گفتم: پدر من کسی نبود که وصیت نادرستی کند. من این اموال را به عراق می‌برم و در آنجا خانه‌ای بالای شط اجاره می‌کنم و به کسی چیزی نمی‌گویم، اگر موضوع برایم آشکار شد، چنانچه [در] زمان امام حسن عسکری - علیه السلام - برایم واضح شد، به او می‌دهم، و گرنه مدتی با آنها خوش می‌گذرانم.

وارد عراق شدم و منزلی را بالای شط اجاره کردم. و چند روز آنجا بودم، ناگاه فرستاده‌ای آمد و نامه‌ای همراه داشت [و در آن نامه چنین نوشته شده بود] که: ای محمد! تو چنین و چنان اموالی را در میان چنین و چنان ظروفی همراه داری تا آنجا که همه اموالی را که همراه من بود و خودم هم به تفصیل نمی‌دانستم برایم شرح داد؛ من آنها را به فرستاده تسلیم کردم و چند روز آنجا ماندم. کسی به من سری نزد و پیش من نیامد، من اندوهگین شدم، سپس نامه‌ای به من رسید که: تو را به جای پدرت منصوب ساختیم، خدا را شکر کن.»<sup>(۱)</sup>

اینکه در حدیث بیان شده بود: «ناگاه فرستاده‌ای آمد و نامه‌ای همراه داشت و همه علائم اموال را ذکر کرد» همان عثمان بن سعید بوده است.

دلیل ما بر این مطلب، روایت دیگری است که با اختلاف سند از «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» نقل شده و در آنجا تصریح کرده که عثمان بن سعید در بغداد به سراغ او آمد و علائم را بیان کرد و اموال را تحویل گرفت. و آن حدیث عبارت است از:

محمد بن ابراهیم بن مهزیار می‌گوید: «وقتی پدرم به رحمت خدا رفت، مالی را به من تحویل داد و علامتی نیز به من داد. واحدی غیر از خداوند عزوجل از این علامت با

۱- اصول کافی، ج ۱، باب مولد الصاحب - علیه السلام -، ص ۴۵۵، حدیث ۵.

خبر نبود و به من گفتم: هر کس از این علامت خبر داد اموال را به او تحویل بده. محمد بن ابراهیم بن مهزیار می گوید: به سوی بغداد رفتم و در محله «خان» مسکن گزیدم. روز دوم شخصی آمد و در را زد، به غلام گفتم: نگاه کن بین چه کسی است؟ غلام گفت: شیخی است دم درب، گفتم: بفرمایید و داخل شوید، او داخل شد و نشست و گفت: من «عمری» (عثمان بن سعید عمری) هستم، اموالی که در نزد تو است، چنین و چنان است، لذا آنها را تحویل بده و آن علامتی که پدرم داده بود همراه آن نیز بود، و اموال را به او تحویل دادم.»<sup>(۱)</sup>

از این حدیث هم، معلوم می شود، وکلایی که وارد بغداد می شدند، عثمان بن سعید به ملاقات آنها می رفت و بعد از اثبات نیابت خویش به وسیله اظهار معجزات و امثال آن، با آنها رابطه برقرار کرده و اطمینان آنها را جلب می نمود؛ و شک و تردید آنها به وسیله این گونه برخورد نایب اول، برطرف می گردید.

## وفات نایب اول

علی رغم نقش تعیین کننده عثمان بن سعید در سازماندهی و تحکیم پایگاه شیعیان، بسیاری از ابعاد شخصیت و زندگانی او در دوران کودکی و جوانی و چگونگی رشد و نمو او، من جمله تولد، وفات و مدت نمایندگی او در بستر تاریخ مبهم مانده است. هیچ نویسنده و مورّخی به صورت قطع و یقین، تاریخ وفات او را مشخص نکرده است. بعضی ها به طور کلی متعرض این مسئله نشده اند و بعضی هم، با بیان تاریخهای احتمالی، از کنار مسئله ردّ شده اند.

از کتاب «ریع الشیعه» نقل شده است: «مدت نیابت و وفات عمری به صورت دقیق مشخص نیست، چیزی که روشن است، این است که مدت نمایندگی او و پسرش

۱- اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی، ج ۲، ص ۸۱۳.

«محمد بن عثمان» چهل و پنج سال بوده است.»<sup>(۱)</sup>

در رجال بحر العلوم آمده است که: «عثمان بن سعید در بغداد، بعد از امام حسن عسکری - علیه السلام - در حدود سالهای ۲۶۴ یا ۲۶۵ ه.ق. وفات یافت. و در همانجا دفن شد و قبر او تا امروز زیارتگاه معروف و مشهوری است.»<sup>(۲)</sup>

دکتر جاسم حسین در کتاب خویش می نویسد: «رحلت سفیر اول باید پس از سال (۲۶۰ ه.ق.) تاریخ وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - و قبل از سال ۲۶۷ ه.ق. اتفاق افتاده باشد.»<sup>(۳)</sup>

و از «جواد علی» چنین نقل کرده است که: «بیست سال پس از غیبت امام دوازدهم، نخستین سفیر در سال ۲۸۰ ه.ق. در گذشت.»<sup>(۴)</sup>

از کلمات علماء استفاده می شود که در وفات ایشان دو قول وجود دارد:

۱- وفات او قبل از سال ۲۶۷ ه.ق. بوده است و مشخصاً معلوم نیست کدام سال می باشد. اکثر مورخین و علمای رجال همین احتمال را انتخاب کرده اند و این اقرب به واقع است.

۲- وفات او در سال ۲۸۰ ه.ق. رخ داده است. دلیل و شاهد قول اول این است که می گویند: «احمد بن هلال» که یکی از مدعیان دروغین نیابت است، در زمان «محمد بن عثمان» که پسر نایب اول است و پس از او به نیابت منصوب شد، با «محمد بن عثمان» مخالفت کرد و نیابت او را نپذیرفت، و این «احمد بن هلال» در سال ۲۶۷ ه.ق. وفات یافته است.»<sup>(۵)</sup>

۱- تاریخ سامرا، ج ۳، ص ۳۱۸.

۲- تعلیقه رجال بحر العلوم، ج ۴، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۳- تاریخ سیاسی، غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۵۶.

۴- همان منبع، ص ۱۵۵.

۵- رجال النجاشی، جلد اول، ص ۲۱۸.

از اینجا معلوم می‌شود که وفات «عثمان بن سعید» مدتی قبل از سال ۲۶۷ ه.ق. بوده است.

لازم به یادآوری است که بعضی از علمای رجال، وفات «احمد بن هلال» را در سال ۲۶۹ ه.ق. می‌دانند<sup>(۱)</sup> و طبق این قول، باید وفات عثمان بن سعید مدتی قبل از سال ۲۶۹ ه.ق. باشد.

دلیل و شاهد قول دوم - بنا بر گمان قائل - حدیثی است که در کتاب «الغیبه» ذکر شده و ما متن حدیث را ذکر می‌کنیم تا مطلب روشن شود.

«محمد بن همام» می‌گوید: «محمد بن حمویة بن عبدالعزیز رازی، در سال ۲۸۰ ه.ق. برای من روایت کرد و گفت: بعد از وفات عثمان بن سعید توقیعی بدین مضمون برای من آمد: خداوند پسر او را حفظ کند. او در زمان پدرش مورد اعتماد ما بود، خدا از او و پدرش خشنود باشد و روح پدرش را شاد گرداند.»<sup>(۲)</sup>

این حدیث به هیچ وجهی دلالت ندارد که وفات ایشان در سال ۲۸۰ ه.ق. باشد. بلکه شیخ طوسی اشاره می‌کند که راوی حدیث (محمد بن همام) این حدیث را از «محمد بن حمویة» در سال ۲۸۰ ه.ق. شنیده است.

احتمال دارد حدیثی، چندین سال پیش از یک معصوم صادر شده باشد، ولی کسی که مستقیماً آن حدیث را شنیده، بعد از چندین سال به کس دیگری نقل کند.<sup>(۳)</sup>

### قبر عثمان بن سعید

ابونصر هبة الله بن محمد می‌گوید: «قبر عثمان بن سعید در طرف غربی بغداد در

۱- رجال العلامة الحلی، قسم دوم، باب ۴، ص ۲۰۲.

۲- الغیبه، ص ۳۶۲، حدیث ۳۲۵.

۳- برخی وفات ایشان را در سال ۳۰۰ ه.ق. ذکر کرده‌اند. چون هیچ مستندی نداشت، بررسی نکردیم. (زندگانی حضرت صاحب الزمان (عج)، ص ۲۵۵)



خیابان «میدان» در اول محل، که معروف به «درب جبله» است، در داخل مسجد، درب راست که داخل می‌شوند و قبر در خود قبله مسجد قرار دارد.

شیخ طوسی می‌گوید: «من قبر وی را در مجلی که «ابونصر» می‌گوید، دیدم و در روی آن دیواری بنا کرده بودند که محراب مسجد هم در آن دیوار بود و از یک قسمت محراب دری به محل قبر او، که در اطاق تنگ و تاریکی است، باز می‌شد. ما به آنجا می‌رفتیم و به طور آشکار زیارت می‌کردیم. قبر وی از موقع آمدن من به بغداد؛ یعنی، سال ۴۰۸ تا سال ۴۳۰ و اندی به همین صورت باقی بود. بعد از آن رئیس ابومنصور محمد بن فرج آن دیوار را فرو ریخت و قبر را بیرون گذاشت و صندوقی روی آن نهاد. قبر در زیر سقفی بود که هر کس می‌خواست، وارد می‌شد و زیارت می‌کرد.»<sup>(۱)</sup>

نویسندگان معاصر که قبر شریف ایشان را زیارت کرده‌اند، می‌گویند بنای باشکوهی دارد که زیارتگاه همگان است.

### نامه تسلیت حضرت مهدی علیه السلام در سوگ نایب اول

وقتی که نایب اول امام زمان - علیه السلام - با دنیا وداع کرد و به جهان ابدی شتافت، شیعیان در غم و اندوه فراوانی فرو رفتند، خاطر شریف حضرت ولی عصر - علیه السلام - نیز در سوگ او محزون گردید و طی نامه شریفی که به افتخار فرزند بزرگوارش «محمد بن عثمان» از ناحیه مقدسه صادر شد، فرزندش را تسلیت فرمودند. در این نامه، حضرت رضایت کامل خود را از عثمان بن سعید در امور محوله به او اعلام می‌دارد و از خدا برای او طلب عفو می‌کند و از فراق او، احساس غربت می‌کند و پسرش را به جای او منصوب می‌فرماید. متن کامل این نامه را که از دو فصل تشکیل شده است در ذیل درج می‌کنیم. در قسمتی از نامه چنین آمده است:

۱- الفیه، ص ۳۵۸، حدیث ۳۲۰.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ، تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَرِضَاءً بِقَضَائِهِ، عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَ مَاتَ حَمِيدًا، فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَ أَلْحَقَهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَ مَوَالِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام، فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ، سَاعِيًا فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِلَيْهِمْ، نَصَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَ أَقَالَهُ عُثْرَتَهُ: مَا از خداییم و بازگشتمان به سوی اوست، تسلیم فرمان خدا و راضی به قضای الهی هستیم. پدرت سعادت‌مندانه زندگی کرد و نیکو از این جهان دیده بربست. خدای رحمتش کند و او را به اولیاء و دوستان خود ملحق سازد، که همواره در راه آنها کوشا بود و در چیزهایی که او را به خدا نزدیک سازد تلاش فراوان داشت. خداوند تبارک و تعالی رویش را سفید و درخشنده گرداند و لغزشهایش را ببخشد.»

و در فصل دیگری از نامه آمده است که:

«أَجْرَلِ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَ أَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ، رُزِئْتَ وَ رُزِينَا وَ أَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَ أَوْحَشَنَا، فَسَّرَهُ فِي مُنْقَلَبِهِ، [وَ] كَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَدًا مِثْلَكَ يَخْلُقُهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَ يَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ، وَ يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ: خداوند به تو اجر جزیل و صبر جمیل مرحمت فرماید. ما و شما در این حادثه دچار غم و اندوه شدیم. از جدایی و فراق او تو و ما احساس وحشت کردیم، خدایش او را شاد و مسرور گرداند. از کمال سعادت او این بود که خدای تبارک و تعالی فرزندی چون تو، به او عنایت فرموده است که در جایش بنشیند و منصب او را به عهده بگیری، و از خدا برایش رحمت و مغفرت طلب کنی.»<sup>(۱)</sup>

هر کس این توفیق شریف را با دقت مطالعه کند به موقعیت و شخصیت نایب اول در پیشگاه ولی عصر - علیه السلام - پی می‌برد.

### احادیثی چند از نایب اول

با توجه به اینکه دوران «نیابت» ایشان خیلی کم بوده، و بیشتر از پنج سال تجاوز

۱- الغیبه، ص ۳۶۱، حدیث، ۳۲۳. کمال الدین، ج ۲، باب توفیعات، حدیث ۴۱، ص ۵۱۰، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۷. الخرایج، ج ۳، ص ۱۱۲. منتخب الانوار المضیة، ص ۱۲۸.

نمی‌کند و با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران نمایندگی ایشان و ویژگیهای اوایل دوران غیبت، بیشتر اوقات ایشان، مصروف باوراندن شیعیان به زندگی پنهان زیستی حضرت و منحرف کردن دشمنان و مأموران حکومتی از تعقیب حضرت تا سرحد مأیوس شدن از وجود مبارک آن حضرت بود.

در این دوره، به استثنای خواص که حضرت را در زمان حیات امام حسن عسکری - علیه السلام - دیده بودند، حیران و سرگردان بودند و در پی اطمینان و حصول یقین به وجود مبارک امام غایب بودند.

بعضی از ساده لوحان، که اهل تفکر و بینش عمیق نبودند، نتوانستند خود را نجات داده و از چنگال فرصت طلبان برهانند و لذا برخی، جانشینی جعفر را پذیرا شدند، ولو اندک بودند. لیکن بیشتر شیعیان با درایت و روشنگری خاصی که داشتند، با محک و منطق آزمایش و امتحان پیش آمده و توانستند هم نایب واقعی آن حضرت را بیابند و هم در بعضی موارد، به زیارت مولای خویش نایل گردند. لذا در چنین موقعیتی، فرصت برای نقل حدیث مساعد نبوده و به خاطر همین، می‌بینیم توقیعاتی که به دست نایب اول صادر شده، و همچنین احادیثی که از ایشان نقل شده است، اندک می‌باشد. ما هم در این نوشتار مختصر، برخی از احادیث و مطالبی که به واسطه نایب اول نقل شده است، بیان می‌کنیم.

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ - يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبْرِ الَّذِي رَوَى عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - : «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوْا مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً». فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ، فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ، هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي، مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً. أَمَا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً

يُحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ، وَيُهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ، وَيُكَذِّبُ فِيهَا الْوَقَائِدُونَ، ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي  
أَنْظُرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفُقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بِنَجْفِ الْكُوفَةِ.

ابوعلی بن همام می گوید: «از محمد بن عثمان عمری (دومین نایب امام) شنیدم که گفت: از پدرم (نایب اول یعنی، عثمان بن سعید) شنیدم می گفت: از ابو محمد حسن بن علی (امام حسن عسکری - علیه السلام -) وقتی که من در حضورش بودم، درباره این خبر که از پدرانش روایت شده سؤال کردند: «قطعاً زمین تا روز قیامت از حجت خدا بر خلقتش خالی نمی ماند، و یقیناً هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرگش مانند مردن عصر جاهلیت است (یعنی، در کفر و شرک). امام عسکری - علیه السلام - گفت: همانا این خبر حق است همان طور که [روشنایی] روز حق است. به حضرت گفته شد: ای پسر پیامبر خدا! حجت و امام بعد از شما کیست؟ پاسخ داد: فرزندان محمد، امام و حجت بعد از من است، هر کس که بمیرد و او را نشناسد، مردنش همانند مردن زمان جاهلیت است. آگاه باشید! قداماً او را غیبتی است که جاهلان در آن حیران می شوند، و پیروان باطل در آن به هلاکت می افتند، و کسانی که [برای ظهورش] وقت تعیین می کنند، دروغ می گویند. سپس او خروج می کند، گویا من پرچمهای سفیدی را می بینم که بالای سرش در بلندی کوفه (نجف) حرکت می کند.»<sup>(۱)</sup>

۲- اسحاق بن یعقوب می گوید: «از عثمان بن سعید (نایب اول امام - علیه السلام -) شنیدم می گفت: مردی از اهل عراق نزد من آمد و مالی برای امام - علیه السلام - آورد. حضرت آن را پس داد و فرموده بود: حق پسر عمویت را که چهارصد درهم است، از آن بیرون کن. آن مرد مبهوت و متعجب ماند و حساب اموال خود را بررسی کرد، معلوم شد زمین زراعتی پسر عمویش در دست او بوده که قسمتی را به او برگردانده و قسمتی را هنوز رد نکرده بود، وقتی کاملاً حساب کرد معلوم شد، سهم پسر عمویش از آن زمین،

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۸۱، حدیث ۹. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰، حدیث ۷. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۳۳، ص ۲۴۷.

چهارصد درهم می‌شود، همان طوری که حضرت فرموده بود. پس آن مبلغ را بیرون نمود و بقیه را تسلیم کرد و مورد قبول واقع شد.<sup>(۱)</sup>

۳- زُهری می‌گوید: «به قدر کافی در جستجوی امام زمان - علیه السّلام - گشتم و مال زیادی از من در این راه صرف شد. سپس به خدمت عثمان بن سعید رسیدم، و به همین منظور مدتی نزد وی به خدمتگزاری پرداختم و ملازم او شدم.

تا آن که روزی از صاحب الزمان - علیه السّلام - سراغ گرفتم و او گفت: نمی‌توانی به حضرت دسترسی پیدا کنی. التماس کردم، گفت: فردا صبح بیا، چون فردا صبح نزد وی رفتم، دیدم جوانی که در زیبایی و خوشبویی از همه کس بهتر و لباس تجار بر تن داشت، با اوست و به هیئت تجار چیزی در آستین دارد.

وقتی نظرم به او افتاد، نزدیک عثمان بن سعید رفتم؛ ولی او به من اشاره نمود که به طرف آن جوان برگردم. من هم به طرف جوان برگشتم و سؤالاتی از وی نمودم و هر چه می‌خواستم به من جواب داد، آنگاه رفت که داخل خانه شود - آن خانه چندان مورد نظر نبود - عثمان بن سعید به من گفت: اگر می‌خواهی چیزی بپرسی، بپرس؛ که دیگر بعد از این او را نخواهی دید. من هم به دنبال او رفتم که سؤالاتی بنمایم ولی او گوش نداد و داخل خانه شد و فقط این دو جمله را فرمود: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغِدَاةَ إِلَى أَنْ تُنْقِضِيَ النُّجُومُ: ملعون است ملعون است کسی که نماز عشاء<sup>(۱)</sup> را چندان به تأخیر اندازد که ستارگان آسمان همچون تیر بگذرند، ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را چنان به تأخیر اندازد که ستارگان آسمان ناپدید شوند. چیزی نفرمود، و سپس داخل خانه شد.<sup>(۲)</sup>

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۶، حدیث ۴۵. تاریخ سامرا، ج ۳، ص ۳۱۲. الغیبه، ص ۲۷۱، حدیث ۲۳۶.

۱- منظور نماز مغرب است. رجوع شود به پارقی مهدی موعود، ص ۷۳۸ و پارقی «الغیبه»، ص ۲۷۱.

۲- الغیبه، ص ۲۷۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵، حدیث ۱۳.

### زیارتنامه عثمان بن سعید عمری - رحمة الله عليه -

این زیارتنامه را مرحوم علامه مجلسی، در کتاب «بحار الانوار» نقل کرده و سندی هم برای او بیان نکرده است. این زیارتنامه را در یکی از نسخه‌های قدیمی که توسط یکی از علمای شیعه نوشته شده بوده، پیدا کرده است و از آنجا نقل می‌کند و نام کتاب و اسم نویسنده را ذکر نمی‌کند.

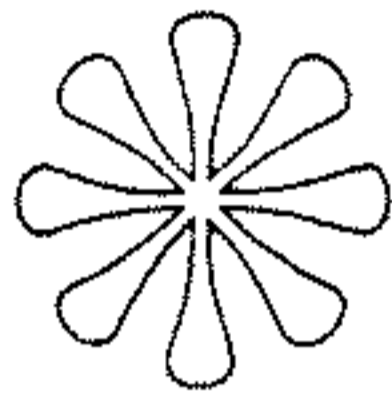
«السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، النَّاصِحُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَوْلِيَائِهِ، الْمَجْدُ فِي خِدْمَةِ مَلُوكِ الْخِلَافَةِ، أَمْنَاءُ اللَّهِ وَ أَصْفِيَائِهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَابُ الْأَعْظَمُ وَ الصَّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ الْوَلِيُّ الْأَكْرَمُ...»<sup>(۱)</sup>



ابو جعفر

محمد بن عثمان بن سعيد عمري

(رَحِمَهُ اللهُ)



محمد بن عثمان، دومین نایب از «نواب اربعه» امام زمان - علیه السلام - و فرزند نایب اول، عثمان بن سعید می باشد. در زمان حیات پدرش از طرف امام حسن عسکری - علیه السلام - به نیابت امام غایب معرفی شده بود، و عثمان بن سعید، به هنگام مرگ خود، امر نیابت را، به دستور امام زمان - علیه السلام - به فرزند خود «محمد» سپرد.

هبة الله بن محمد دختر زاده «ام کلثوم» دختر محمد بن عثمان - رضی الله عنه - از مشایخ خود نقل می کند که:

«طایفه شیعه همیشه، عثمان بن سعید [و محمد بن عثمان - رحمة الله علیه -] را به عدالت قبول داشتند. چون ابو عمرو عثمان بن سعید وفات یافت، فرزندش محمد بن عثمان او را غسل داد، و بر جای او نشست و تمام امور مربوط به نیابت امام غایب - علیه السلام - به او تفویض شد. شیعیان نیز، نسبت به عدالت، وثاقت و امانتداری او، اتفاق نظر داشتند؛ زیرا در زمان حضرت عسکری - علیه السلام - از جانب حضرت به امانت و عدالت او تصریح شده بود. و به مردم دستور دادند که به وی مراجعه نمایند. بعد از رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - و زمان حیات پدرش، عثمان بن سعید هم



کسی در باره عدالت او اختلاف نظر نداشت، و در باره امانت وی تردید نمی نمود. توقیعات امام زمان - علیه السلام - در امور مهم دینی، در طول زندگانی او با همان خطی که در زمان پدرش عثمان بن سعید صادر می شد، به دست او صادر می گشت و به شیعیان می رسید. شیعیان جز او کسی را به نیابت نمی شناختند، و به دیگری مراجعه نمی کردند، علائم و کراماتی از او نقل شده است، و معجزات امام زمان - علیه السلام - به دست او آشکار می گردید. امور بسیاری را از جانب امام زمان - علیه السلام - به شیعیان خبر می داد که همه، باعث بصیرت شیعیان در خصوص وجود امام زمان - علیه السلام - گردید.

شیخ طوسی در ادامه این حدیث می گوید: این مطلب در نزد شیعیان مشهور است و ما بیشتر آنها را در همین کتاب نقل کردیم و تکرار نمی کنیم و همین اندازه، برای انسان با انصاف کافی است.»<sup>(۱)</sup>

محمد بن عثمان علی رغم مخالفت‌هایی که از ناحیه مدعیان دروغین نیابت با وی صورت می گرفت، و با وجود فشارهایی که از طرف حکام و خلفاء آن دوران اعمال می شد، توانست منصب نیابت ولی عصر - علیه السلام - را در امور محوله به او، به نحو احسن انجام دهد و نگذاشت غلات با ترفندهای دروغین خود، شیعیان را متوجه خود سازند و نیابت او را متزلزل کنند. لذا دوستان ائمه - علیهم السلام - هیچگاه درباره نیابت و وثاقت ایشان دچار شک و تردید نگشتند.

نایب دوّم، بیشترین مدت را از جهت بقاء در سمت نمایندگی امام زمان - علیه السلام - به خود اختصاص داد و حدود چهل سال به عنوان نایب و رابط بین امام - علیه السلام - و شیعیان بود و لذا توفیق یافت مشکلات و مسائل فقهی، کلامی، اجتماعی و... بیشتری را از محضر مبارک امام زمان - علیه السلام - استفسار نماید و در اختیار

عموم مردم قرار دهد. ابعاد مختلف و فعالیت‌های چشمگیر ایشان در این مدت طولانی در مباحث آینده با وضوح تمام روشن خواهد شد.

کنیه نایب دوم «ابوجعفر» است، و هیچ کنیه دیگری در کتب حدیثی و رجالی برای وی ذکر نشده است. چندین القاب برای او بیان شده است: گاهی او را «عمری»<sup>(۱)</sup> گویند و در بیشتر کتابهای رجالی و روایی این لقب ذکر شده است؛ گاهی وی را «اسدی»<sup>(۲)</sup> نوشته‌اند و گاهی او را «کوفی»<sup>(۳)</sup> بیان کرده‌اند. «سمان»<sup>(۴)</sup> و «عسکری»<sup>(۵)</sup> نیز از القاب ایشان ذکر شده است.

### گفتار علماء در باره شخصیت نایب دوم

شیخ طوسی در کتاب رجال خود، در باب «اصحابی که از ائمه - علیهم السلام - روایت نقل نکرده‌اند» می‌نویسد: «محمد پسر عثمان بن سعید عمری، کنیه‌اش ابوجعفر، و کنیه پدرش ابو عمرو، هر دو از جانب امام زمان - علیه السلام - وکیل بودند، و هر دو نیز نزد طایفه شیعه امامیه دارای منزلتی بزرگ می‌باشند.»<sup>(۶)</sup>

و همچنین شیخ در کتاب «الغیبه» از امام حسن عسکری - علیه السلام - روایتی را نقل می‌کند که: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ يُقْتَانِ فَمَا آدِيَا إِلَيْكَ فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ، وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَاتَانِ الْمَأْمُونَانِ: عمری (عثمان بن سعید) و پسرش (محمد بن عثمان) هر دو موثق و مورد اطمینان هستند، هر چه آنها به تو برسانند

۱- رجال الطوسی، باب فیمن لم یروا عن الائمة، رقم ۱۰۱، ص ۵۰۹. رجال العلامة، قسم اول، حرف میم، رقم

۵۷. رجال النجاشی، ج ۲، رقم ۱۱۸۶، ص ۴۰۸.

۲- رجال العلامة، قسم اول، حروف میم، رقم ۵۷. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۴۹.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۴، حدیث ۳۵ و ۳۳. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۸۰.

۵- الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۸۰.

۶- رجال الطوسی، رقم ۱۰۱، ص ۵۰۹.

از طرف من می‌رسانند، و هر چه به تو بگویند از طرف من می‌گویند، پس، از آنها حرف شنو باش و هر چه می‌گویند اطاعت کن که هر دو موثق و مورد اطمینان هستند.»<sup>(۱)</sup>

و نیز علامه حلی در کتاب رجال خود می‌گوید: «محمد اسدی پسر عثمان بن سعید عمری که کنیه او ابو جعفر و کنیه پدرش ابو عمرو و است، هر دو در خدمت امام زمان - علیه السلام - وکیل بودند و هر دو نیز، نزد طایفه شیعه امامیه دارای منزلتی بزرگ هستند.»<sup>(۲)</sup>

همچنین علامه در خاتمه کتاب خود می‌نویسد: «ابو عمر (عثمان بن سعید) تصریح به نیابت ابو جعفر محمد بن عثمان کرد و نیز امام حسن عسکری - علیه السلام - به نیابت او تصریح نمود.»<sup>(۳)</sup>

شیخ عباس قمی - رحمه الله - در کتاب «سفینه البحار» می‌نویسد: «ابو جعفر، محمد پسر عثمان بن سعید عمری، نماینده امام هادی - علیه السلام - بود. او به مدت پنجاه سال وکیل امام زمان - علیه السلام - بوده است، و معجزه‌های زیادی از او به توسط امام زمان - علیه السلام - ظاهر گشت، و وقتی احمد بن اسحاق در مورد شخصیت او از امام حسن عسکری - علیه السلام - پرسید و گفت: مَنْ أَعْمَلُ وَ عَمَّنْ آخُذُ وَ قَوْلُ مَنْ أَقْبَلُ؟ با چه کسی معامله کنم؟ یا احکام دینم را از چه کسی به دست آورم؟ و سخن چه کسی را قبول کنم؟ امام حسن عسکری - علیه السلام - فرمود: الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ يُقْتَانِ وَ ... مناقب و فضایل محمد بن عثمان مشهورتر از آن است که ذکر شود.»<sup>(۴)</sup>

موضوعی که در کلمات ایشان غریب به نظر می‌رسد، نمایندگی محمد بن عثمان از طرف امام هادی - علیه السلام - است؛ و ایشان ملاکی برای ادعای خود ذکر نکرده است و ما هم تا به حال نتوانسته‌ایم مستند محکم برای این مطلب پیدا کنیم. علمای رجال

۱- الغیبه، ص ۳۶۰، حدیث ۳۲۲.

۲- رجال العلامة الحلی، قسم اول، حرف میم، رقم ۵۷.

۳- همان منبع، الفایده الخامسة، ص ۲۷۳.

۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۰۵.

نیز متذکر این مطلب نشده‌اند و شیخ نیز در رجال خود او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نشمرده است. ابن شهر آشوب محمد بن عثمان را نماینده امام هادی به حساب آورده است.<sup>(۱)</sup>

مرحوم مامقانی - رحمه الله - در «تنقیح المقال» در باره ایشان، چنین اظهار نظر می‌کند: «بزرگ بودن مقام این مرد (محمد بن عثمان) و علو منزلت او نزد طایفه امامیه مشهورتر از آن است که احتیاج به توضیح یا اقامه برهان داشته باشد. و در باره زندگانی و شرح حال پدرش مطالب دال بر وکالت او حتی در زمان حیات پدرش از ناحیه امام حسن عسکری - علیه السلام - و نمایندگی او از ناحیه امام زمان - علیه السلام - گذشت. مرحوم مجلسی - رحمه الله - در قسمتی از کتاب «بحار الانوار» اخبار زیادی نقل کرده که چکیده آنها این است که: «محمد بن عثمان در زمان پدرش عثمان بن سعید، نایب و نماینده امام قائم - علیه السلام - بود و بعد از وفات پدرش کلیه امور به او رجوع داده شد، و تمام شیعیان در عدالت، وثاقت، و امانت او اتفاق نظر داشتند.»<sup>(۲)</sup>

مرحوم خویی - رحمه الله - در کتاب «معجم رجال الحدیث» می‌نویسد: «وَالرِّوَايَاتُ فِي جَلَالَتِهِ وَعَظَمَةِ مَقَامِهِ مُتَضَافِرَةٌ: رَوَايَاتِي كَمَا فِي جَلَالَتِهِ وَعَظَمَتِ مَقَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ نَقْلٌ شَدِيدٌ، مُتَضَافِرٌ اسْت.»<sup>(۳)</sup>

### غفلت و کم لطفی بعضی از علمای رجال در باره محمد بن عثمان

علی رغم اینکه نایب دوم، روایاتی را از امام حسن عسکری - علیه السلام - و از امام قائم - علیه السلام - نقل کرده است، و همچنین کتابهایی را در فقه تألیف و تصنیف کرده است، شیخ شرح حال او را در باب «کسانی که از ائمه - علیهم السلام - روایت

۱- مناقب، ج ۴، ص ۴۰۲.

۲- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۴۹.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۷۴.

نقل نکرده‌اند» ذکر نموده و نیز شیخ در کتاب «فهرست» که شرح حال کسانی را در آن نوشته که دارای کتاب و تألیف باشند، او را عنوان نکرده است.

و همچنین «نجاشی» که صاحبان تألیف را در رجال خود آورده، محمد بن عثمان را مطرح ننموده است. عدم عنوان این مرد بزرگوار و نایب دوم امام زمان - علیه السلام - در کتب رجالی علمای پیشین، نوعی بی‌توجهی و غفلت از این بزرگان است، و شاید آنها دلائل قانع کننده بر کار خود داشته باشند که ما دسترسی به آن نداریم و بعضی از توجیحات را که از طرف آنها قابل ذکر است در صفحات بعدی بیان خواهیم کرد.

شیخ طوسی - رحمه الله - در کتاب «فهرست»، در شرح حال «عبدالله بن جعفر حمیری» ضمن شمارش کتب وی، آخرین کتاب او را «مسائل او از محمد بن عثمان عمری» بیان کرده است.<sup>(۱)</sup>

نجاشی هم در رجال خود، در شرح حال «حمیری»، یکی از تألیفات او را «مسائل امام حسن عسکری - علیه السلام - که به وسیله محمد بن عثمان به دست او رسیده است» می‌داند.<sup>(۲)</sup>

شیخ در کتاب «الغیبه» حدیثی را نقل می‌کند که نشانگر تألیفات فقهی محمد بن عثمان است.

آن حدیث عبارت است از: «قال ابن نوح: أَخْبَرَنِي أَبُو نُصْرٍ هِبَةُ اللَّهِ ابْنُ بِنْتِ أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ أَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ قَالَ: «كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ كُتُبٌ مَصْنُفَةٌ فِي الْفِقْهِ مِمَّا سَمِعَهَا مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ مِنْ الصَّاحِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ مِنْ أَبِيهِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ وَ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِيهَا كُتُبٌ تَرَجَمَتْهَا كُتُبُ الْأَشْرَبَةِ. ذَكَرَتْ الْكَبِيرَةُ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتِ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا وَصَلَتْ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عِنْدَ الْوَصِيَّةِ إِلَيْهِ، وَ كَانَتْ فِي

۱- فهرست شیخ، ص ۱۸۹.

۲- رجال نجاشی، ج ۲، رقم ۵۷۱، ص ۱۸.

یده. قال ابونصر: و اظنها قالت وصلت بعد ذلك الى ابي الحسن السمری رضی الله عنه و ارضاه.»<sup>(۱)</sup>

ابن نوح (ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی) می گوید: ابونصر هبة الله دختر زاده ام کلثوم دختر ابوجعفر (محمد بن عثمان) عمری می گفت که: ابوجعفر محمد بن عثمان کتابهایی داشت که در فقه تصنیف کرده بود و همه را از امام حسن عسکری - علیه السلام - و امام زمان - علیه السلام - و پدرش عثمان بن سعید، که وی نیز از امام هادی - علیه السلام - و امام حسن عسکری - علیه السلام - روایت نموده بود، استماع کرده بود. از جمله آنها «کتاب الأشرطة» بود. ام کلثوم، دختر ابوجعفر - رضی الله عنها - می گفت: این کتاب در موقع وصیت محمد بن عثمان به حسین بن روح (نایب سوم) رسید و در دست او بود. ابونصر می گفت: گمان می کنم پس از حسین بن روح به ابوالحسن سمری (نایب چهارم) - رضی الله عنه - رسید.

شیخ با وجود اینکه در دو کتاب خود و نجاشی در رجال خویش او را صاحب کتاب و روایت می دانند، ولی شرح حال وی را به صورت مستقل بیان ننموده اند. و لذا بعضی از معاصرین از علمای رجال به آنها اعتراض نموده اند.

مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری - رحمه الله - در کتاب «قاموس الرجال» چنین می نویسد: «اینکه شیخ طوسی در رجال خود او را جزء کسانی به حساب آورده که از ائمه - علیهم السلام - روایت نقل نکرده اند و همچنین شیخ در کتاب «فهرست» و نجاشی در رجال او را عنوان ننموده اند، ناشی از غفلت آنها می باشد؛ چون محمد بن عثمان صاحب کتاب و تألیف است.»<sup>(۱)</sup>

حضرت آیت الله العظمی خویی - رحمه الله - در «معجم رجال الحدیث» بعد از ذکر حدیثی که در کتاب «الغیبه» از «ابونصر هبة الله» نقل شده، چنین اظهار نظر می کند:

۱- الغیبه، ص ۳۶۳، حدیث ۳۲۸.

۱- قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۶۶، چاپ قدیم.

«این روایت دو مطلب را ثابت می‌کند. ۱- محمد بن عثمان صاحب کتاب بوده است. ۲- او روایاتی را از امام حسن عسکری - علیه السلام - و امام زمان - علیه السلام - نقل کرده است. بنابراین باید نجاشی و شیخ او را در کتابهای خود ذکر می‌کردند و وجهی نداشت شیخ طوسی او را در باب «کسانی که از ائمه روایت نقل نکرده‌اند» به شمار آورد؛ با این حال، ممکن است ما از طرف آنها از هر دو اشکال جواب بدهیم:

اشکال اول که او صاحب کتاب بوده و چرا در دو کتاب رجالی شیخ و نجاشی ذکری از ایشان به میان نیامده، جوابش این است که کتاب محمد بن عثمان به گونه‌ای که ظاهر روایت نشان می‌دهد به عنوان «ودیع» در نزد نواب بوده است و احدی از علماء و راویان حدیث آن را روایت نکرده است؛ و لذا نجاشی و شیخ متعرض آن نشده‌اند. اشکال دوم که دارای روایت بوده و نباید در باب «کسانی که از ائمه روایت نقل نکرده‌اند» ذکر می‌شد، جوابش این است که روایت محمد بن عثمان از امام حسن عسکری - علیه السلام - ثابت نشده است. ابن نوح می‌گوید که: در آن کتب فقهی محمد بن عثمان از امام حسن عسکری - علیه السلام - روایت نقل کرده، لیکن ما گفتیم آن کتاب در نزد آنها به عنوان «ودیع» بوده و کسی آنها را ندیده است، و این که محمد بن عثمان از امام زمان - علیه السلام - روایاتی نقل کرده، مورد قبول است و بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم. ولی چون ناقلین روایت از امام زمان - علیه السلام - منحصر در نواب بوده و از دیگر افراد خیلی کم بوده‌اند، شیخ برای ناقلین امام زمان - علیه السلام - باب مستقلی باز نکرده و آنها را هم در باب «کسانی که از ائمه روایت نقل نکرده‌اند» مندرج نموده است.»<sup>(۱)</sup>

### نصوص دال بر نیابت محمد بن عثمان

امام حسن عسکری - علیه السلام - در زمان حیات خویش به نیات و وکالت محمد

بن عثمان از طرف امام مهدی - علیه السلام - تصریح کرده بود. هنگامی که گروهی از شیعیان یمن در شهر سامرا به حضور حضرت راه یافتند و حضرت، عثمان بن سعید پدر محمد بن عثمان را احضار کرد و بر وکالت و وثاقت او تصریح نمود، در ادامه فرمود: «وَاشْهَدُوا عَلَيَّ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدِ الْعَمْرِيَّ وَكَيْلِي وَإِنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَكَيْلُ ابْنِي مَهْدِيُّكُمْ: گواه و شاهد باشید که عثمان بن سعید عمری (نایب اول) وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان (نایب دوم) وکیل فرزند من مهدی شماست.»<sup>(۱)</sup>

امام - علیه السلام - این معرفی را جهت تثبیت نیابت او انجام می‌دهد تا اینکه در آینده مدعیان دروغین نتوانند تردید و شکی در وکالت و نیابت او ایجاد نمایند. و امام حسن عسکری - علیه السلام - در جای دیگر با صراحت کامل، وثاقت و امانت او را مورد تأیید قرار می‌دهد و می‌گوید: العمری و ابنه ثقتان ... که در صفحه‌های قبلی همین کتاب گذشت. و همچنین پدرش عثمان بن سعید به نیابت او طبق دستور امام قائم تصریح کرده بود.<sup>(۲)</sup>

از همه اینها مهمتر و با ارزش‌تر، کلمات و تویعاتی است که از طرف امام زمان - علیه السلام - در مدح و تمجید و توثیق ایشان صادر شده که همه آنها دلالت روشن و واضحی بر نیابت وی دارد و ما بعضی از سخنان گوهر بار امام غایب - علیه السلام - در حق ایشان را متذکر می‌شویم.

۱- بعد از وفات عثمان بن سعید، نایب اول، اولین کسی که مورد خطاب ولی عصر - علیه السلام - قرار می‌گیرد، محمد بن عثمان، پسر اوست. امام زمان - علیه السلام - مرگ نایب اول را بر او تسلیت و تعزیت می‌گوید و در آن نامه، اشارتی به شخصیت محمد بن عثمان و نیابت او شده است. ما آن تویع شریف را به طور مفصل در اواخر شرح پدرش ذکر کرده‌ایم، ولیکن در اینجا به فرازهای کوتاهی از آن اشاره می‌کنیم.

۱- الغیبه، ص ۳۵۶، حدیث ۳۱۷.

۲- همان منبع، ص ۳۵۹.



در آن توقیع شریف چنین آمده است که: «كَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَلِذَا مِثْلَكَ يَخْلُقُهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَ يَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ، وَ يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ: از کمال سعادت او این بود که خدای تبارک و تعالی فرزندی چون توبه او عنایت فرموده است که در جای او بنشیند و منصب [سفارت و نیابت خاصه] او را به عهده بگیری، و از خدا برایش رحمت و مغفرت بطلبی.»<sup>(۱)</sup>

۲- و بهذا الاسناد (یعنی اخبارنی جماعة، عن هارون بن موسی) عن محمد بن همام، قال: حدثني محمد بن حمويه بن عبدالعزيز الرازي، في سنة ثمانين و مأتين، قال: حدثنا محمد بن ابراهيم بن مهزيار الاهوازي، انه خرج اليه بعد وفاة ابي عمرو: «وَالْإِبْنُ وَ قَاةُ اللَّهِ لَمْ يَزَلْ نِقْتْنَا فِي حَيَاةِ الْآبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَ أَرْضَاهُ وَ نَضَّرَ وَجْهَهُ، يَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ، وَ يَسُدُّ مَسَدَهُ، وَ عَنِ أَمْرِنَا يَأْمُرُ الْإِبْنُ وَ بِهِ يَعْمَلُ، تَوْلَاهُ اللَّهُ، فَانْتَبِهْ إِلَى قَوْلِهِ، وَ عَرَفْ مَعَامِلَتَنَا ذَلِكَ:

محمد بن ابراهيم بن مهزيار اهوازي نقل می کند: «بعد از وفات عثمان بن سعید، توقیعی بدین مضمون برای من صادر شد: خداوند پسر او را حفظ کند. او در زمان پدرش مورد اعتماد ما بود. خدا از او و پدرش خوشنود باشد و روح پدرش را شاد گرداند. پسرش در نزد ما مانند اوست، و در جای وی نشسته است. طبق امر و دستور ما امر می کند و به فرمان ما عمل می کند. خداوند او را تأیید نماید. پس تو هم گفته او را قبول کن و نظر ما را در باره او بدان.»<sup>(۲)</sup>

ظاهراً این توقیع مستقلی است که از ناحیه مقدسه صادر شده و در این توقیع، هیچ جای ابهامی را نگذاشته و تمام شک و تردید را برطرف نموده است؛ و در آن، حضرت دستور می دهد که فرمان او مطاع است چون طبق دستور ما عمل می کند.

۱- الغیبه، ص ۳۶۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۰، باب توقیعات، حدیث ۴۱.

۲- الغیبه، ص ۳۶۲، حدیث ۳۲۵. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹.

۳- عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: «لَمَّا مَضَى أَبُو عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَتَانَا الْكُتُبُ بِالْخَطِّ الَّذِي كُنَّا نَكَاتِبُ بِهِ، بِإِقَامَةِ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَقَامَهُ: فِي هُنَاكَ مَقَامِي فِي عَثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَفَاتَ يَافِتَ، مَكْتُوبِي بِهِ هَمَانُ خَطِي كَمَا فِي [دَرْزَمَانَ عَثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ] بِأَنَّ مَوْرِدَ مَكَاتِبِهِ قَرَارٌ مِي كَرَفْتِيمُ، فِي رِخْصِصِ انْتِصَابِ فَرْزَنْدَشْ، أَبُو جَعْفَرٍ (مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ) بِهَ جَانِشِينِي أَوْ بَرَايَ مَا صَادَرَ كُشْتُ.»<sup>(۱)</sup>

۴- وَاخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلَوَيْهِ وَابِي غَالِبِ الزَّرَّارِي وَابِي مُحَمَّدِ التَّلْعَكَبَرِيِّ، كُلُّهُمْ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: «سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنْ يُصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيَّ. فَوَقَعَ التَّوْقِيعُ بِخَطِّ مُوَلَانَا صَاحِبِ الدَّارِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ فَرَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ يُقْتَبَى وَ كِتَابُهُ كِتَابِي: إِسْحَاقُ بْنُ يَعْقُوبَ مِي كَوِيدُ: أَزْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ خَوَاشِشَ كَرْدَمِ نَامَهَائِي كَمَا فِي دَرْزَمَانَ مَسَائِلِ مَوْرِدِ اشْكَالِ خَوْدِ رَا نُوْشْتَه بُوْدَمُ، بِهَ حُضُورِ اِمَامِ زَمَانِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - تَقْدِيمِ بَدَارِدِ. أَوْ هَمُ بَدِيرْفَتِ. فِي رِخْصِ مَن تَوْقِيعِي بِهَ خَطِّ اِمَامِ زَمَانِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِهَ اَيْنِ مَضْمُونِ صَادَرَ كُشْتُ: مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ كَمَا خَدَاوَنْدَ اَزْ اَوْ وَ پِشِ اَزْ اَوْ اَزْ پَدْرَشْ خُشْنُوْدَ بَاشَدُ، مَوْرِدِ وَثُوقِ مَن اَسْتِ، وَ نَامَهُ اَوْ نَامَهُ مَن مِي بَاشَدُ.»<sup>(۲)</sup>

این توقیع شریف خیلی مفصل و طولانی است و مشتمل بر مسائل فقهی، اجتماعی و... می باشد که در آینده ان شاء الله مورد بحث و گفتگو قرار خواهد گرفت.

۵- در توقیع دیگری چنین مرقوم می دارد: «مَحَلُّ ثِقَاتِنَا بِمَا هُوَ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ عِنْدَنَا بِالْمَنْزِلَةِ وَالْمَكَانِ الَّذِينَ يَسْرَانِيهِ. زَادَ اللَّهُ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ، إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لِأَشْرِيكَ لَهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا.»<sup>(۳)</sup>

۱- الغيبة، ص ۳۶۲، حدیث ۳۲۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹، حدیث ۲.

۲- الغيبة، ص ۳۶۲، حدیث ۳۲۶. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۶۹.

۳- يوم الخلاص، ص ۱۶۹.

«او در همین حال مورد وثوق و اعتماد ماست، و او در پیش ما مقام و منزلتی دارد که او را دلشاد می‌سازد. خداوند لطف و کرمش را در حق او افزون کند که او مولای توانا است، و همه ستایشها مخصوص او می‌باشد که شریکی ندارد. و صلوات و سلام و درودهای فراوان بر رسول گرامیش حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و اهل بیت او باد.»

### مرجع و پناهگاه شیعیان در مسائل کلامی، فقهی، اجتماعی و...

وقتی که به دوران زندگانی او به عنوان نایب امام زمان - علیه السلام - نظر می‌افکنیم و احادیث نقل شده از ایشان و توقیعات صادر شده توسط وی را مورد دقت و بررسی قرار می‌دهیم، به سادگی پی می‌بریم که شیعیان در تمامی بلاد اسلامی و همه وکلای حضرت، مشکلات کلامی و فقهی و اجتماعی و... را به ایشان ارجاع می‌دادند و ایشان بخاطر مرتبط بودنش با امام غایب - علیه السلام - مشکلات دوستداران را حل می‌نمود. ما برخی از موارد را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم تا مطلب روشن گردد.

ابوالحسن، علی بن احمد دلال قمی، می‌گوید: «إِخْتَلَفَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَضَّ إِلَى الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَنْ يَخْلُقُوا أَوْ يَرْزُقُوا؟ فَقَالَ قَوْمٌ هَذَا مُحَالٌ لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، لِأَنَّ الْأَجْسَامَ لَا يَقْدِرُ عَلَى خَلْقِهَا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَقَالَ آخَرُونَ بَلِ اللَّهُ تَعَالَى أَقْدَرُ الْأَئِمَّةِ عَلَى ذَلِكَ وَفَوَضَّ إِلَيْهِمْ فَخَلَقُوا وَرَزَقُوا وَتَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ تَنَازَعًا شَدِيدًا. فَقَالَ قَائِلٌ: مَا بِالْكُمْ لَا تَرْجِعُونَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمَرِيِّ فَتَسْأَلُونَهُ عَنِ ذَلِكَ فَيُوضِحُ لَكُمْ الْحَقَّ فِيهِ، فَإِنَّهُ الطَّرِيقُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَلِ اللَّهِ فَرَجَهُ، فَرَضِيَتْ الْجَمَاعَةُ بِأَبِي جَعْفَرٍ وَسَلِمَتْ وَاجَابَتْ إِلَى قَوْلِهِ، فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَانْفَذُوهَا إِلَيْهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوْقِيعٌ نَسَخْتُهُ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٍ فِي جِسْمٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، وَآمَّا الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَ

يَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُهُ، اِجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَاعْظَامًا لِحَقِّهِمْ»<sup>(۱)</sup>

«گروهی از شیعیان اختلاف کردند در اینکه آیا خداوند قدرت آفرینش و رزق را به ائمه - علیهم السّلام - واگذار کرده یا نه؟ دسته‌ای گفتند: واگذاری قدرت خلق و روزی دادن محال است؛ چون اجسام را غیر از خداوند کسی نمی‌تواند خلق بکند؛ و دسته دیگر گفتند: خداوند به ائمه در خلق و روزی دادن قدرت داده و آنها را به ائمه واگذار کرده است. تنازع و اختلاف شدیدی در این مسأله به وجود آمد. یک نفر گفت: شما چرا به ابوجعفر محمد بن عثمان عمری مراجعه نمی‌کنید و از او سؤال نمی‌کنید، تا حق را برای شما آشکار سازد؛ او طریق و سفیر امام زمان - علیه السّلام - است. همه آنها راضی شدند که به ابوجعفر مراجعه کنند و قول آن قائل را پذیرفتند. لذا این مسأله را نوشته و به سوی او (محمد بن عثمان) فرستادند. از ناحیه آن حضرت توقیع شریفی به سوی ایشان صادر شد که نسخه آن بدین قرار است: همانا فقط خداوند متعال اجسام را خلق می‌کند و ارزاق را تقسیم می‌نماید؛ چون او نه جسم است و نه حال در جسم، هیچ چیزی شبیه او نیست و او سمیع و علیم است. و ائمه - علیهم السّلام - از خداوند می‌خواهند و او خودش خلق می‌کند؛ و از خدا درخواست می‌کنند و او خودش روزی می‌دهد؛ به خاطر اجابت کردن درخواست ایشان و بزرگ داشتن حق ائمه علیهم السّلام.»

اگر بعضی از توقیعات شریفه که توسط محمد بن عثمان به دست شیعیان می‌رسید، ذکر کنیم، مطلب فوق با وضوح بیشتری آشکار خواهد شد. لذا بعضی از توقیعات امام - علیه السّلام - را که توسط محمد بن عثمان به دست شیعیان رسیده، ذکر می‌کنیم.

### ۱ - توقیع اسحاق بن یعقوب

یکی از توقیعات با اهمیت، توقیعی است که توسط محمد بن عثمان در پاسخ به مکتوب اسحاق بن یعقوب از ناحیه امام زمان - علیه السّلام - صادر شده است.

۱- الغیبه، ص ۲۹۳، حدیث ۲۴۸. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۰۵.

این توقیع مشتمل بر مطالب مهم و نکات قابل توجهی است و بیشتر مسائل مختلف اجتماعی در آن مطرح شده است. لذا از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد. بویژه این توقیع، متضمن تعیین وظیفه مردم در زمان غیبت کبری، و بیان علت غیبت و معرفی و مشخص نمودن هویت بعضی از افراد است.

این توقیع شریف هم به صورت تقطیع شده در ابواب مختلف کتب روایی مندرج شده و هم به صورت کامل در بعضی کتب معتبر حدیثی نقل شده است. ما سعی خواهیم کرد منابع آنها را تا حدّ توان مشخص کنیم.

لازم به یادآوری است که بعضی از قسمت‌های این توقیع، نیاز به مباحث اجتهادی و فقهی دارد و می‌بایست برای فهمیدن آن قسمت‌ها، به صاحبان فنّ و کتب فقهی استدلالی مراجعه کنیم تا بتوانیم حکم شرعی و معنای صحیح آن را به دست آوریم. متأسفانه مقام گنجایش توضیح و تفسیر آنها را ندارد و علاقمندان باید خود تحقیق و تفحص بیشتری در آنها بنمایند.

به خاطر اهمیت این توقیع شریف، متن عربی همراه با ترجمه آن را نقل می‌کنیم تا زمینه مطالعه دقیق را فراهم سازد.

حدّثنا محمد بن محمد بن عصام الكلینی رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن یعقوب الكلینی، عن اسحاق بن یعقوب قال: «سألت محمد بن عثمان العمري رضی الله عنه أن یوصل لی کتاباً قد سألت فیہ عن مسائل اشکلت علیّ فورد [ت فی] التوقیع بخطّ مولانا صاحب الزمان علیه السّلام: «أما ما سألت عنه ارشدك الله و ثبتك من امر المنكرين لی من اهل بیتنا و بنی عمنا، فاعلم أنه ليس بين الله عزّوجلّ و بین احد قرابة، و من انكرنی فليس منی و سبيله سبیل ابن نوح علیه السّلام.

اما سبیل عمی جعفر و ولده فسبیل اخوة یوسف علیه السّلام.<sup>(۱)</sup>

۱- از اوّل تا اینجا در بحار الانوار، ج ۵۰، حدیث، ۱، ص ۲۲۷. احتجاج الطبرسی، ج ۲، ص ۴۶۹.

أَمَّا الْفُقَّاعُ فَشَرِبَهُ حَرَامًا، وَابَّاسَ بِالشَّلْمَابِ (١).  
 وَ أَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَلَا تَقْبَلُهَا إِلَّا لِتَطَهَّرُوا، فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ فَمَا  
 آتَانِي اللَّهُ خَيْرًا مِمَّا آتَاكُمْ.

وَ أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَ كَذِبُ الْوَقَاتُونَ (٢).  
 وَ أَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَقْتُلْ فَكُفْرًا وَ تَكْذِيبًا وَ ضَلَالًا (٣).  
 وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا  
 حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ (٤).

وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ - فَإِنَّهُ ثَقْتِي وَ كِتَابِي (٥).

وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ فَيُصَلِّحُ اللَّهُ لَهُ قَلْبَهُ وَ يَزِيلُ عَنْهُ شُكَّهُ.  
 وَ أَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَ طَهَرَ، وَ ثَمَنُ الْمَغْنِيَةِ حَرَامٌ (٦).  
 وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ.  
 وَ أَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبٍ الْأَجْدَعُ فَمَلْعُونٌ وَ أَصْحَابُهُ مَلْعُونُونَ فَلَا  
 تَجَالِسُ أَهْلُ مَقَالَتِهِمْ فَإِنِّي مِنْهُمْ بَرِيٌّ وَ آبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْهُمْ بَرَاءَةٌ (٧).  
 وَ أَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَآكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ (٨).  
 وَ أَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَ جَعَلُوا مِنْهُ فِي حَلِّهِ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا لِطَيْبِ

١- ابن قطعه در بحار الانوار، ج ٦٦، روایت ٢، ص ٤٨٢ و بحار، ج ٧٩، ص ١٦٦، ح ٢ آمده است.

٢- همان منبع، ج ٥٢، ص ١١١. احتجاج الطبرسی، ج ٢، ص ٤٧٠.

٣- همان منبع، ج ٤٤، ص ٢٧١، حدیث ٣. احتجاج الطبرسی، ج ٢، ص ٤٧٠.

٤- همان منبع، ج ٢، ص ٩٠، روایت ١٣. احتجاج الطبرسی، ج ٢، ص ٤٧٠.

٥- بحار الانوار، ج ٥١، ص ٩٠، حدیث ١٣. احتجاج الطبرسی، ج ٢، ص ٤٧٠.

٦- وسائل الشیعه، ج ١٧، باب ١٦، ص ١٢٣، روایت ٢٢١٥.

٧- بحار الانوار، ج ٤٧، ص ٣٣٤، روایت ٢. احتجاج الطبرسی، ج ٢، ص ٤٧٠.

٨- همان منبع، ج ٩٦، ص ١٨٤، روایت ١. احتجاج الطبرسی، ج ٢، ص ٤٧١.

ولادتهم ولا تخبث.<sup>(۱)</sup> واما ندامة قوم قد شكوا في دين الله عز وجل على ما وصلونا به فقد أقلنا من استقال، ولا حاجة في صلة الشاكين.

واما علة ما وقع من الغيبة فان الله عز وجل يقول: «يا أيها الذين آمنوا لا تسئلوا عن اشياء إن تبدلکم تسؤکم»<sup>(۲)</sup> إنه لم يكن لاحد من آبائی عليهم السلام إلا وقد وضعت في عنقه بيعة لطاغية زمانه، وانی اخرج حين اخرج، ولا بيعة لاحد من الطواغيت في عنقی.<sup>(۳)</sup>

واما وجه الانتفاع بي في غيبتی فكالانتفاع بالشمس إذا غيبتها عن الابصار السحاب و اني لأمان لأهل الارض كما أن النجوم أمان لأهل السماء، فأغلقوا باب السؤال عما لا يعنیکم، ولا تتكلفوا علم ما قد كفيتم، واكثرُوا الدعاء بتعجيل الفرج، فان ذلك فرجکم والسلام عليك يا اسحاق بن يعقوب و على من اتبع الهدى.»<sup>(۴)</sup>

اسحاق بن يعقوب می گوید: «از محمد بن عثمان - رضی الله عنه - خواهش کردم نامه مرا که مشتمل بر پاره‌ای از مسائل مشکلی که برایم پیش آمده بود، به ناحیه مقدسه تقدیم دارد. [او هم پذیرفت] و جواب آن به خط مولایم امام زمان - علیه السلام - بدین قرار صادر شد: «خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت و پایدار بدارد. این که سؤال کرده‌ای بعضی از افراد خاندان ما و عموزادگان ما منکر وجود من هستند. بدان که بین خداوند و هیچ کس قرابت و خویشی نیست و هر کس منکر وجود من باشد از من نیست؛ و راهی که او می رود راه پسر نوح است.»

۱- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۸۴، روایت ۱. احتجاج الطبرسی، ج ۲، ص ۴۷۱.

۲- سورة مائده، آیه ۱۰۲.

۳- احتجاج الطبرسی، ج ۲، ص ۴۷۱.

۴- ما این توفیق شریف را از «کمال الدین» نقل کردیم، لیکن این توفیق با سندهای مختلف در منابع دیگر نیز ذکر شده است: (الف) کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، حدیث ۴. (ب) الغیبه، ص ۲۹۰، حدیث ۲۴۷. (ج) احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۶۹. (د) بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰، حدیث ۱۰.

و راهی که عمویم جعفر [کذاب] و اولاد او نسبت به من پیش گرفته‌اند، راه برادران یوسف است.

اما فقاع (آبجو) نوشیدنش حرام است، ولی نوشیدن شلماب<sup>(۱)</sup> مانعی ندارد. اما اموالی که شما [به عنوان هدیه] به ما می‌رسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می‌کنیم، بنابراین، هر کس می‌خواهد به ما برساند، و هر کس نمی‌خواهد قطع کند؛ آنچه خدا به ما داده است، از آنچه شما می‌دهید بهتر است. و اما وقت ظهور من وابسته به اراده خداوند متعال است. کسانی که وقت آن را تعیین می‌کنند، دروغگو هستند.

و اما حوادثی که برای شما پدید می‌آید [و حکم آن را نمی‌دانید] پس رجوع کنید به راویان حدیث ما؛<sup>(۲)</sup> زیرا آنها حجّت من بر شما هستند، و من حجّت خدا بر آنها هستم.

و اما محمد بن عثمان عمری که خداوند از وی و از پدرش خشنود باشد، مورد وثوق من و نوشته او نوشته من است.

و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، به زودی خداوند دل او را اصلاح می‌کند و شک و تردیدش را از وی برطرف می‌سازد.

و اما مالی را که برای ما فرستاده‌ای، پذیرفته نمی‌شود، مگر این که از حرام پاک و پاکیزه گردد و پول زن آواز خوان هم، حرام است.

۱- شلماب: نوعی نوشیدنی است که از «شیلیم» یعنی دانه‌ای شبیه جو، درست می‌شود و در انسان یک نوع بیهوشی و خواب آلودگی ایجاد می‌کند. (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴، به نقل از استاد شعرانی)

۲- والمراد برواة الحدیث الفقهاء الذین یفقهون الحدیث و یعلمون خاصه و عامه و محکمه و متشابهه، و یعرفون صحیحه من سقیمه، و حسنه من مختلفه، و الذین لهم قوّة التفکیک بین الصریح منه والدخیل و تمیز الاصل من المزیف المتقول. لا الذین یقرؤون الکتب المعروفة و یحفظون ظاهراً من الفاظه و لا یفهمون معناه و لیس لهم مئة الاستباط و ان زعموا أنهم حملة الحدیث. (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴، علی اکبر الغفاری)



و اما محمد بن شاذان بن نعیم،<sup>(۱)</sup> او مردی از دوستان ما اهل بیت است.

و اما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع<sup>(۲)</sup>، او و پیروانش ملعون هستند، تو با آنها که عقیده اینان را دارند، رفت و آمد نکن؛ زیرا من از آنها بیزارم، و پدران من هم از آنها بیزار بودند. و اما کسانی که اموال ما را نزد خود نگاه می‌دارند، اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند و بخورند، مثل این است که آتش خورده‌اند.

و اما خمس<sup>(۳)</sup> برای شیعیان ما مباح و برای آنها تا ظهور ما حلال گشته است، تا به واسطه آن ولادتشان پاک باشد، و پلید و آلوده نگردند.

و اما مردمی که از فرستادن آن اموال به نزد ما پشیمان شده‌اند، در دین خدا شک و تردید نمودند، اگر اموالی که به ما داده‌اند، بخواهند به آنها پس می‌دهیم، ما نیازی به بخشش کسانی که درباره وجود ما تردید دارند، نداریم.

و اما علت غیبتی که به وقوع پیوسته است، خداوند می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید سؤال نکنید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را آزرده کند.» هر یک از پدران من در زمان خود بیعت سلطان طاغوت زمان خود را به گردن گرفتند، ولی من زمانی قیام می‌کنم که بیعت هیچ یک از طاغوت‌ها را به گردن ندارم.

و اما چگونگی انتفاعی که مردم در غیبت من از من می‌برند، همچون انتفاع از خورشید است هنگامی که در پشت ابرها پنهان شود. من امان مردم روی زمین هستم، همان طور

۱- از اصحاب امام حسن عسکری - علیه السلام - بوده و بعد از وفات ایشان از وکلای حضرت مهدی - علیه السلام - از منطقه نیشابور به شمار می‌رفت (ر.ک کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۱۶). به او شاذانی و نیشابوری نیز می‌گویند.

۲- کشی و ابن الغضائری او را اجدع ثبت کرده‌اند. او یکی از اصحاب امام صادق - علیه السلام - بود و بعد از مدتی منحرف شد و برای خود مذهبی تأسیس نمود و امام صادق - علیه السلام - او را چند بار لعنت نموده است. (معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۴۴)

۳- مقصود از خمس، غنایم جنگی است که از جمله ائمه سنیات بوده و در بازار به فروش می‌رفته، خرید اینها تجویز شده با آنکه خمس آن داده نشده است. این مطلب را فقهاء مفصلاً در باب خمس آورده‌اند و قرائن و شواهد بسیاری بر آن ارائه داده‌اند که شامل خمس ارباح مکاسب نمی‌شود. (حضرت آیه الله معرفت)

که ستارگان امان اهل آسمانها می باشند. بنابراین، سؤالهایی که به شما سودی ندارد، پرسش نکنید و خود را به خاطر چیزی که نیازی به آن ندارید، به مشقت نیندازید. برای تعجیل در فرج و ظهور من زیاد دعا کنید که رهایی شما از قید و بندها در دعاء است. سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و سلام بر کسانی که راه هدایت را پیش گرفته اند.»<sup>(۱)</sup>

## ۲- تویع ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی<sup>(۲)</sup>

مرحوم شیخ صدوق - رحمة الله علیه - در کتاب «کمال الدین» از محمد بن جعفر اسدی - رضی الله عنه - روایت نموده که می گفت: «در ضمن جواب مسائلی که من از حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - پرسیده بودم و محمد بن عثمان - قدس الله روحه - برای من فرستاد، چنین مرقوم بود: «اما آنچه که از نماز خواندن وقت طلوع خورشید و وقت غروبش پرسیده‌ای، اگر آن گونه که مردم می گویند، باشد که: خورشید از میان دو شاخ شیطان طلوع کرده و در میان دو شاخ شیطان غروب می کند، پس هیچ چیزی بهتر از نماز، دماغ شیطان را به خاک نمی مالد؛ پس نماز را به پا دار و دماغ شیطان را به خاک بمال.

اما اینکه پرسیده‌ای چیزی وقف ما شده باشد، اگر صاحبش محتاج به آن باشد آیا می تواند در آن تصرف کند یا نه؟ جواب این است که: اگر آن شیء وقف شده هنوز تسلیم

۱- این تویع با استفاده از کتاب «مهدی موعود» ترجمه شده است.

۲- در زمان نواب بزرگوار امام زمان (عج) عده‌ای از مردم موثق بودند، که از طرف نواب تویعاتی برای آنها می رسید، یکی از آنها ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی بود (الغیبه، ص ۴۱۵). یکی از وکلای حضرت در منطقه ری بود. صالح بن ابی صالح می گوید: در سال ۲۹۰ هجری عده‌ای از من خواستند که چیزی را به عنوان مال امام از آنها بپذیرم ولی نپذیرفتم نامه‌ای نوشتم و کسب تکلیف کردم جوابی برای من آمد که: محمد بن جعفر اسدی در ری است مال به او تحویل داده شود که او از موثقین ماست. اسدی در ماه ربیع الثانی سال ۳۱۲ در حالی که مردم او را به عدالت می شناختند، بدون تغییر عقیده به جهان باقی شتافت. (الغیبه، ص ۴۱۵ و ۴۱۶)

متولی نشده، صاحب ملک اختیار دارد که آن را از وقف بودن بیرون کند و آن را تملک نماید؛ ولی اگر تسلیم متولی وقف شده باشد، صاحب آن نمی‌تواند تصرف کند، خواه محتاج به آن باشد یا بی‌نیاز از آن باشد.

و اما اینکه پرسیده‌ای کسانی در اموال ما که در دست آنهاست، بدون اجازه ما تصرف می‌کنند و استفاده آن را برای خود حلال می‌دانند، هر کس این کار را بکند ملعون است؛ و ما روز قیامت از وی بازخواست می‌کنیم. پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: هر کس آنچه را که پیش عترت من حرام است حلال بداند، به زبان هر پیغمبری ملعون است؛ پس هر کس حق ما را تزییع کند از جمله ستمگران محسوب است و مشمول لعنت پروردگار خواهد بود چنانکه خداوند فرمود: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»<sup>(۱)</sup>

و اما اینکه پرسیده‌ای از بچه‌ای که ختنه شده و بعد از آن مجدداً غلاف و پوشش آلت او رشد کند، آیا بار دوم هم باید ختنه شود یا نه؟ جواب این است که واجب است دوباره ختنه شود، چون زمین از بول انسان ختنه نشده چهل روز به سوی خدا ضجّه می‌کشد.

و اما اینکه پرسیده‌ای شخصی نماز می‌گزارد و آتش و تصویر و چراغ روشن مقابل وی قرار دارد، آیا نمازش صحیح است یا نه؟ و مردم پیش از تو در این مورد اختلاف داشته‌اند، جواب این است که: اگر نمازگزار از اولاد بت پرستان و آتش پرستان نباشد، جایز است ولی اگر از اولاد بت پرستان و آتش پرستان باشد، جایز نیست رو به روی آنها نماز بخواند.

و اما اینکه پرسیده‌ای املاکی برای شما وقف شده، آیا جایز است کسی آن را آباد کند و بعد از کسر مخارجی که خرج کرده بقیه در آمد آن را به ناحیه ما بفرستد، و این کار را به خاطر ثواب بردن و تقرّب به سوی ما متحمل شود؟ جواب این است که: هیچ کس حق ندارد در مال کسی بدون اجازه صاحبش تصرف کند، پس چگونه جایز است کسی

در مال ما تصرف کند؟ هر کس بدون اجازه ما این کار را بکند، آنچه را که بر وی حرام بوده حلال دانسته، و هر کس بدون اجازه، چیزی از اموال ما را بخورد، مثل این است که آتش می خورد و به زودی به آتش جهنم خواهد افتاد.

و اما اینکه پرسیده‌ای شخصی املاکی را برای ما وقف می کند و بعد از وقف، به دست کسی می سپارد تا آن را آباد کند و مخارج خویش و زمین را از درآمد آن بردارد و بقیه را به ناحیه ما بفرستد، آیا جایز است؟ این کارها برای کسی که از طرف واقف تعیین شده، جایز است؛ ولیکن برای غیر آن جایز نیست.

و اما اینکه پرسیده‌ای رهگذری از کنار درختانی که به ما وقف شده، عبور می کند و از میوه آن می خورد، آیا برای او حلال است یا نه؟ جواب این است که: خوردن آن برای رهگذر حلال و بردن آن حرام می باشد.<sup>(۱)</sup>

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۰، حدیث ۴۹. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۹. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲ روایة ۱۱.

متن عربی توفیق عبارت است از:

«حدَّثنا محمد بن احمد الشيباني، و علي بن احمد بن محمد الدقاق، والحسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام المؤدب، و علي بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم قالوا: حدَّثنا أبو الحسين محمد بن جعفر الأسدي رضی الله عنه قال: كان فيما ورد علي من الشيخ ابني جعفر محمد بن عثمان - قدس الله روحه - في جواب مسألي الى صاحب الزمان - عليه السلام -.

أما ما سألت عنه من الصلاة عند طلوع الشمس و عند غروبها فلئن كان كما يقولون أن الشمس تطلع بين قرني الشيطان و تغرب بين قرني الشيطان فما أرغم انف الشيطان افضل من الصلاة، فصلها و ارغم انف الشيطان.

و اما ما سألت عنه من امر الوقف على ناحيتنا و ما يجعل لنا ثم يحتاج اليه صاحبه، فكل ما لم يسلم فصاحبه فيه بالخيار، و كل ما سلم فلاخيار فيه لصاحبه، احتاج اليه صاحبه او لم يحتج، افتقر اليه او استغنى عنه.

و اما ما سألت عنه من امر من يستحل ما في يده من اموالنا و يتصرف فيه تصرفه في ماله من غير امرنا، فمن فعل ذلك فهو ملعون و نحن خصماؤه يوم القيامة، فقد قال النبي صلى الله عليه و آله: «المستحل من عترتي ما حرم الله ملعون على لساني و لسان كل نبي» فمن ظلمنا كان من جملة الظالمين، و كان لعنة الله عليه لقوله ←

توقیع دیگری از ناحیه امام زمان - علیه السلام - خطاب به محمد بن جعفر اسدی توسط محمد بن عثمان عمری صادر شده است که مطالب و مفاهیم آن مندرج در توقیع قبلی بود. این توقیع ابتدایی است؛ یعنی، بدون اینکه از حضرت سؤالی بکنند و نامه‌ای خدمت حضرت بفرستند، حضرت خودش مبادرت به ارسال این توقیع نمود، و در آن، کسانی که اموال امام زمان - علیه السلام - را برای خود حلال دانسته و به ناحق آن را می‌خورند، ملعون می‌شمارد. و قسمتی از آن توقیع چنین است که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا.»<sup>(۱)</sup>

از این دو توقیع شریف معلوم می‌شود اموالی که مردم به سوی امام - علیه السلام - می‌فرستادند، چه به صورت هدایا، چه به صورت سهم امام - علیه السلام - یا به صورت نذر و امثال آن، در وصول آن به امام زمان - علیه السلام - کوتاهی می‌شده و بعضی‌ها که

« تعالی: «اللعنة لله على الظالمين» و اما ما سالت عنه من امر المولود الذي تبت غلفته بعد ما يختن هل يختن مرة اخرى؟ فانه يجب ان يقطع غلفته فان الارض تضج الى الله عزوجل من بول الاغلف اربعين صباحاً.

و اما ما سالت عنه من امر المصلی و النار و الصورة و السراج بين يديه هل تجوز صلاته فان الناس اختلفوا في ذلك قبلك، فانه جاز لمن لم يكن من اولاد عبدة الاصنام او عبدة النيران ان يصلی و النار و الصورة و السراج بين يديه، ولا يجوز ذلك لمن كان من اولاد عبدة الاصنام و النيران.

و اما ما سألت عنه من امر الضیاع التي لنا حيتنا هل يجوز القيام بعمارته و اداء الخراج منها و صرف ما يفضل من دخلها الى الناحية احتساباً للأجر و تقرباً الينا [اليكم] فلا يحل لاحد ان يتصرف من مال غيره بغير اذنه فكيف يحل ذلك في مالنا، من فعل شيئاً من ذلك من غير امرنا فقد استحل منا ما حرم عليه، و من اكل من اموالنا شيئاً فأنما يأكل في بطنه ناراً و سيصلی سعيراً.

و اما ما سألت عنه من امر الرجل الذي يجعل لنا حيتنا ضيعة و يسلمها من قيم يقوم بها و يعمرها و يؤدي من دخلها خراجها و مؤنتها و يجعل ما يبقى من الدخل لنا حيتنا، فان ذلك جائز لمن جعله صاحب الضيعة قیماً عليها، انما لا يجوز ذلك لغيره.

و اما ما سألت عنه من امر الثمار من اموالنا يمر بها المار فیتناول منه و يأكله هل يجوز ذلك له؟ فانه يحل له اكله و يحرم عليه حملة.»

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۲، حدیث ۵۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۸۰. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۳، روایت ۱۲.

آلوده به دنیای فانی بودند و ایمان در قلب آنها راه نیافته بود، بلکه در ظاهر اظهار ایمان می‌کردند، با انتساب دروغین خود به امام زمان - علیه السلام - می‌خواستند در آن اموال دستبرد زده و آنها را ملک شخصی خود قرار دهند.

و لذا امام زمان - علیه السلام - روی این جهت تأکید فراوان دارد، تا هم خود این اشخاص متوجه شوند و هم مردم اموال را به دست افراد غیر مطمئن نسپارند؛ بویژه در دوران محمد بن عثمان مدعیان دروغین نیابت زیاد بودند و علت اساسی آنها به چنگ آوردن اموال و ثروت بود.

### ۳- توقیع فقهی دیگر توسط محمد بن عثمان عمری

محمد بن علی بن الحسین باسناده عن ابی الحسین محمد بن جعفر الاسدی، فیما ورد علیه من الشیخ ابی جعفر محمد بن عثمان العمری - یعنی عن المهدی علیه السلام - فیمن افطر يوماً من شهر رمضان متعمداً بجماعٍ محرّمٍ علیه، او بطعامٍ محرّمٍ علیه، أنّ علیه ثلاث کفّارات. (۱)

در توقیعی که از طرف حضرت مهدی (عج) توسط محمد بن عثمان به سوی محمد بن جعفر اسدی صادر شده است، [از حضرت سؤال شده بود] دربارهٔ شخصی که در ماه مبارک رمضان عمداً با جماع محرّم [مثل زنا] و یا با طعام حرام [مثل شرب خمر] روزه خود را بشکند، [وظیفهٔ آن از جهت کفاره چیست؟] حضرت در جواب فرمود: چنین شخصی سه کفاره باید بدهد [یعنی باید کفاره جمع بدهد]:

۱- اطعام شصت فقیر.

۲- آزاد کردن بنده.

۳- شصت روز روزه.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۱۰، ص ۵۵، روایت ۱۲۸۱۶.

#### ۴- استمداد شیعیان از نایب دوم برای حل گرفتاریهای شخصی توسط حضرت مهدی علیه السلام

ابو غالب احمد بن محمد زراری می گوید: «بین من و زلم مادر ابوالعباس - یعنی پسر ابو غالب - نزاع و دشمنی بزرگی پیش آمد که احتمال توافق و سازش نمی رفت؛ و این نزاع طولانی شد و دنباله دار شد؛ تا اینکه من به خاطر آن خیلی ناراحت شدم و نامه ای نوشتم و به دست محمد بن عثمان دادم [تا به خدمت امام - علیه السلام - برساند] و تقاضای دعا نموده بودم. جواب نامه مدت زیادی به تأخیر افتاد، سپس ابوجعفر (محمد بن عثمان) را دیدم، گفتم: جواب نامه تو صادر شده است. پیش او رفتم دفتری را بیرون آورد، پیوسته آن را ورق می زد تا این که فصلی از نامه را به من نشان داد که در آن چنین بود: «اما مسئله زن و شوهر، خداوند بین آنها آشتی ایجاد کرد. [ابو غالب زراری می گوید:] همسر همواره بر حالت استقامت و درستی بود و از آن جریانها و اختلافات سابق دیگر اتفاق نیفتاد. و من گاهی عملاً کاری می کردم که او را به خشم بیاورم ولی از او چیزی ظاهر نمی شد.»<sup>(۱)</sup>

#### مدعیان دروغین نیابت

امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - به خاطر شرایط خاص اجتماعی کمتر در مجامع عمومی حضور می یافتند؛ و در زمان حیات خود، نمایندگان برای خود انتخاب کرده بودند که مردم بیشتر اوقات به واسطه آنها با این دو امام بزرگوار ارتباط برقرار کنند و مسائل شرعی و حوائج اجتماعی و مشکلات زندگانی خود را مطرح سازند. مردم تقریباً در آن زمان به این روش عادت کرده بودند. علت اساسی پیش گرفتن چنین روشی، زمینه سازی برای دوران غیبت صغری بود که باید مردم بدون ارتباط مستقیم با

۱- الغیبة، ص ۳۲۳، حدیث ۲۷۲، باب توقیعات.

امام خویش زندگی کنند و مشکلات خویش را از طریق نمایندگان مطرح سازند. بعد از شهادت امام حسن عسکری - علیه السلام - و آغاز غیبت صغری در سال ۲۶۰ ه.ق. ارتباط مستقیم مردم با امام خویش قطع گردید. «نواب خاص» به ترتیبی که بیان شد، کار و فعالیت خود را آغاز نمودند و به صورت پنهانی تلاشهای خود را برای اثبات وجود امام زمان - علیه السلام - برای خواص و رفع شک و تردید از قلوب آنها، و راهنمایی مردم به سوی امام - علیه السلام - و اخذ وجوهات شرعی و موقوفات و هبه‌های شخصی به امام - علیه السلام - را ادامه دادند و از تفرقه شیعیان جلوگیری کرده و رهبری و هدایت عموم دوستداران اهل بیت - علیهم السلام - را به دست گرفتند. و کم کم با این شیوه انس گرفته و کارهای خود را از طریق «نواب» انجام می‌دادند و از سراسر بلاد اسلامی اشخاص و اموال به سوی آنها سرازیر گردید.

در این میان، بعضی از افراد ضعیف‌الایمان و کج اندیش که زمینه انحراف از قبل در وجود آنها بوده، پیدا شده و مدعی دروغین نیابت صاحب الامر - علیه السلام - شدند.

سرچشمه ادعای دروغین این افراد در سه چیز خلاصه می‌شود:

- ۱- ضعف ایمان و زمینه انحراف.
- ۲- طمع کردن به اموالی که از سراسر بلاد اسلامی به سوی «نواب» سرازیر می‌شد. می‌خواستند با ادعای «نیابت» این اموال را به سوی خود جلب نموده و بدون مجوز شرعی در آن تصرف نموده و به خوشگذرانی پردازند.
- ۳- رسیدن به شهرت و ریاست در جامعه. دوست داشتند بر عموم شیعیان ریاست کنند و امر و نهی از سوی آنها صادر گردد.<sup>(۱)</sup>

۱- تاریخ الغیبه الصغری، ج ۲، ص ۴۹۰.



## شروع فعالیت مدعیان دروغین

همان طوری که از بحثهای آینده روشن خواهد شد، شروع تفکر ادعای دروغین، به دوران نایب دوم محمد بن عثمان برمی گردد.

در زمان نایب اول، عثمان بن سعید، به خاطر علل مختلفی، منحرفین نتوانستند فعالیت کنند و لذا در دوران نایب اول خبری از ادعای دروغین نیابت نیست و اگر هم باشد به صورت خیلی کم رنگ مطرح بوده که مشهود و ملموس نبوده است. همان طور که احتمال دارد «اسحاق احمر» و «باقطانی» در آن دوره بوده، ولیکن قطعی نیست؛ و احتمال هم دارد مربوط به دوره دوم باشد.

علل عدم وجود این دروغ گویان در دوره نایب اول، عبارتند از:

۱- عثمان بن سعید از اشخاص مشهور و مورد اطمینان در میان شیعیان بود. همان طوری که گفته شد در زمانهای قبل از غیبت صغری از طرف امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - و به نظر بعضی ها حتی از طرف امام جواد - علیه السلام - نیز وکالت داشته است. سوابق طولانی او با ائمه - علیهم السلام - باعث شده بود که شهرت و منزلت خاصی در میان شیعیان داشته باشد و لذا این منحرفین در دوره نیابت وی، نتوانستند ابراز وجود کنند.

۲- شرایط سیاسی و اجتماعی مساعد نبود که کسی ادعای دروغین بکند. در اوایل غیبت صغری، دولتمردان عباسی شدیداً مراقب اوضاع بوده، با تمام قوا تلاش می کردند رد پای از مهدی - علیه السلام - و یاران او پیدا کنند و آنها را نابود سازند؛ و کسی غیر از «عثمان بن سعید» جرأت نمی کرد خود را به چنگال مرگ گرفتار کند؛ لذا فعالیت و نیابت او در آن دوره یک جهاد بزرگ به شمار می رفت.

۳- عدم عادت مردم. هنوز برای مردم به روشنی ارتباط با امام - علیه السلام - از طریق «نواب» جا نیفتاده بود. لذا عادت مردم احتیاج به زمان داشت و این کار در دوره اول صورت گرفت. وقتی منحرفین دیدند مردم به چنین کارهایی عادت کرده اند، خواستند

با ادعای دروغین خود را نایب خاص امام زمان - علیه السلام - معرفی نمایند.<sup>(۱)</sup>  
 کسانی که در دوره محمد بن عثمان، نایب دوم امام زمان - علیه السلام - به دروغ  
 ادعای نیابت امام - علیه السلام - را داشتند، عبارتند از:

- ۱- ابو محمد حسن شریعی.
- ۲- محمد بن نصیر نمیری.
- ۳- احمد بن هلال عبرتائی.
- ۴- ابوطاهر محمد بن علی بن بلال.
- ۵- ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان، معروف به ابوبکر بغدادی، برادر زاده محمد بن عثمان.

۶ و ۷- اسحاق احمر و باقطنی.

۸- حسین بن منصور حلاج. به حسین بن منصور نسبت داده شده که مدعی دروغین  
 نیابت بوده است، ولیکن مذهب ایشان معروف به صوفیگری می باشد. ولی مکاتباتی را  
 که شیخ در کتاب «الغیبه» بیان کرده است، نشان می دهد که وی هم، ادعای نیابت داشته  
 است.

در باره حسین بن منصور، بحثهای مفصلی شده است؛ آن مقداری که مربوط به امام  
 مهدی - علیه السلام - و «نواب» باشد، بیان خواهیم کرد.

یکی دیگر از مدعیان دروغین نیابت، «شلمغانی» است که در زمان نایب سوم،  
 حسین بن روح بوده و ما در آنجا از ایشان بحث خواهیم کرد و شخص دیگری به نام  
 «ابودلف کاتب» که بعد از وفات چهارمین نایب، ادعای نیابت نموده است که در محل  
 خود، مختصری از شرح حال او نیز بیان خواهد شد.

۱- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴۹۴.

### ۱- ابومحمد حسن شریعی

اسم او به صورت قطع و یقین مشخص نیست که «حسن» باشد، بلکه او به لقب معروف است. در روایتی که نقل خواهد شد، راوی حدیث به صورت حدیث و گمان اسم او را حسن ذکر کرده است.

مؤلف کتاب «قاموس الرجال» در این باره می‌نویسد: «از حدیثی که شیخ طوسی نقل کرده، روشن می‌شود که اسم او به صورت یقین روشن نیست و او معروف به لقب بوده است و اینکه «تلعکبری» راوی حدیث، به صورت گمان حکم کرده که اسم او حسن است؛ به خاطر اینکه کنیه او «ابومحمد» بوده و غالباً کنیه کسانی که «ابومحمد» است، اسم آنها حسن می‌باشد.»<sup>(۱)</sup> لذا منشأ ظن راوی کنیه او می‌باشد.

شریعی اولین کسی است که به دروغ و افتراء، ادعای نیابت امام زمان - علیه السلام - را کرد و او قبلاً از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - بود، ولی بعداً منحرف شد. تاریخ ادعای نیابت دروغین او به صورت دقیق بیان نشده است و لیکن چون مدعیان دروغین از دوران نایب دوم شروع شده است لذا ایشان در دوران نخستین سفارت و نیابت محمد بن عثمان به چنین عملی دست زده است.<sup>(۲)</sup>

علمای رجال در باره شرح حال ایشان زیاد بحث نکرده‌اند؛ لذا جامع‌ترین سخن در باره ایشان، کلام شیخ در «الغیبه» می‌باشد و ما به نقل آن اکتفا می‌کنیم.

شیخ طوسی در باره ایشان می‌فرماید: «نخستین کسی که به دروغ و افتراء دعوی نیابت خاص از جانب امام زمان - علیه السلام - کرد، شخصی معروف به شریعی بود. جماعتی از علما از ابومحمد تلعکبری از ابوعلی محمد بن همام نقل کرده‌اند که کنیه شریعی «ابومحمد» بود. تلعکبری می‌گفت: گمان دارم نام وی حسن باشد. او از اصحاب امام هادی - علیه السلام - و بعد از آن حضرت، از یاران امام حسن عسکری - علیه السلام -

۱- قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۶۲.

۲- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴۹۵.

به شمار می‌آمد. او اول کسی است که مدعی مقامی شد که خداوند برای او قرار نداده بود، و شایسته آن هم نبود، و نخستین کسی است که در این خصوص برخدا و حجت‌های پروردگار دروغ بست، و چیزهایی به آنها نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آنها از آن به دور بودند. از این رو، شیعیان هم او را ملعون دانسته و از وی دوری جستند و توقیعی از جانب امام زمان - علیه السلام - در خصوص لعن و دوری از وی صادر شد. ابو محمد تلعبیری می‌گفت: بعد از آن عقیده به کفر والحاد از او آشکار گشت. این مدعیان نخست بر امام دروغ می‌بستند و می‌گفتند: ما وکلای آن حضرت هستیم، جمعی از مردم ضعیف‌الایمان هم با این ادعا، نسبت به آنها اظهار دوستی می‌کردند، سپس که کارشان اوج می‌گرفت، به عقیده حلاج منتهی می‌گردید. چنانکه از ابوجعفر شلمغانی و امثال او - لعنة الله علیهم اجمعین - آشکار گشت. <sup>(۱)</sup>

## ۲- محمد بن نصیر نمیری

یکی از رقبای محمد بن عثمان بود و نیابت وی را قبول نداشت و خود مدعی نیابت بود. شیخ در رجال خود، در اصحاب امام جواد - علیه السلام - دو بار از ایشان نام برده است و هیچ شرحی در باره او نداده است. <sup>(۲)</sup> و همچنین شیخ، او را در اصحاب امام حسن عسکری - علیه السلام - نیز ذکر کرده و او را از غلات بشمار آورده است. <sup>(۳)</sup>

علامه حلی در رجال خود، در دو جا از ایشان نام می‌برد و می‌نویسد: «محمد بن نصیر نمیری کسی است که امام هادی - علیه السلام - او را لعن نموده است.

۱- الغیبه، ص ۳۹۷، حدیث ۳۶۸.

۲- رجال الطوسی، ص ۴۰۵، رقم ۷ و ص ۴۰۷، رقم ۲۳.

۳- بنده در «رجال الطوسی» در اصحاب امام حسن عسکری - علیه السلام - او را پیدا نکردم، ولیکن «معجم رجال الحدیث»، ج ۱۷، ص ۲۹۸، و همچنین «نقد الرجال»، ص ۳۳۶، از شیخ طوسی چنین عبارتی را نقل کرده است، ولی در چاپی که در دست ما موجود است، یافت نشد.

و در جای دیگر می گوید: ابن غضائری در باره او گفته است که: محمد بن نصیر از نظر علمی از فضیلتی بصره بود [و از نظر عقیدتی] ضعیف بود و فرقه «نصیریته» را ایشان تأسیس کرده و به او نسبت داده می شود.<sup>(۱)</sup>

در رجال «کشی» نیز شرح حال ایشان مطرح شده است و به نظر ایشان امام هادی - علیه السلام - سه نفر را لعن کرده که یکی از آنها محمد بن نصیر نمیری است.<sup>(۲)</sup>

و در جای دیگر از «عبیدی» نقل می کند که ایشان گفته است: «امام حسن عسکری - علیه السلام - بدون اینکه من سؤالی از او بکنم، نامه ای به سوی من فرستاد و در آن نامه از محمد بن نصیر نمیری و حسن بن محمد بن بابا قمی، اعلان انزجار نموده بود و بیان کرده بود که: تو و جمیع دوستان ما از آنها دوری جوید و من آنها را لعن می کنم و لعنت خدا نیز بر آنها باد؛ آنها از نام ما سوء استفاده کرده و اموال مردم را می خورند و فتنه انگیزی می کنند؛ آنها ما را و شیعیان ما را اذیت کردند، خداوند آنها را اذیت بکند و آنها را در فتنه ای که ایجاد کرده اند مغلوب و نابود سازد.»<sup>(۳)</sup>

تا حالا معلوم شد که وی حداقل در زمان امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - بوده است و مورد لعن هر دو قرار گرفته است.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» توضیحات بیشتری در باره او می دهد و عقاید او را نیز بیان می دارد.

ابوالعباس بن نوح می نویسد: «ابونصر هبة الله بن محمد به من خبر داد که محمد بن نصیر نمیری، از اصحاب امام حسن عسکری - علیه السلام - بود. چون آن حضرت وفات یافت، مدعی منصب محمد بن عثمان شد و گفت: نایب امام زمان - علیه السلام - من هستم، اما خداوند او را رسوا گردانید؛ زیرا الحاد و نادانی وی آشکار گردید، محمد

۱- رجال العلامة الحلی، ص ۲۵۴-۲۵۷.

۲- اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۰۵.

۳- همان منبع.

بن عثمان هم او را لعنت کرد و از وی دوری نمود و خود را از او پنهان نگاه داشت، نمیری بعد از شریعی به دروغ ادعای نیابت کرد.»<sup>(۱)</sup>

بین این حدیث و روایت کشی منافاتی دیده می‌شود؛ چون از روایت کشی استفاده می‌شد که وی ادعای نیابت امام هادی - علیه السلام - را داشت و لذا حضرت او را لعن کرد، و استفاده می‌شد در زمان امام حسن عسکری - علیه السلام - هم ادعاهایی خرافی داشته و لذا امام حسن عسکری - علیه السلام - نیز او را لعن نمود، ولی این حدیث نقل شده از «الغیبه» می‌گوید: او از اصحاب امام حسن عسکری - علیه السلام - بود و بعد از وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - در زمان نایب دوم ادعای دروغین نمود، لذا تعارضی بین روایت «کشی» و «الغیبه» مشاهده می‌گردد.

برای رفع تعارض و تنافی، به نظر می‌رسد، این دو روایت را چنین معنی کنیم که: روایت کشی درست است و امام دهم و یازدهم - علیهما السلام - او را لعن کرده‌اند و او در زمان آنها هم مدعی دروغین و از غلات بود، ولیکن بعد از لعن امام حسن عسکری - علیه السلام - توبه نموده و جزء اصحاب امام - علیه السلام - شده، لیکن بعد از مدتی در زمان نایب دوم، شیطان مجدداً او را اغواء نموده و به ادعاهای دروغین قبلی برگشته است. و لذا بعد از برگشتن به مسیر قبلی، مجدداً براءت از او، از طرف محمد بن عثمان صادر می‌گردد.

شیخ در ادامه، حدیثی را نقل می‌کند که این مطلب را تأیید می‌کند.

ابوطالب انباری می‌گوید: «چون این گونه اعتقادات از نمیری ظاهر شد، محمد بن عثمان او را لعنت کرد و از وی دوری جست، وقتی این خبر را به او رساندند، آمد نزد محمد بن عثمان تا او را راضی کند و از وی معذرت خواهی کند، ولی محمد بن عثمان اجازه ورود به او نداد و خود را پنهان نمود و او را با افتضاح برگردانید.»<sup>(۲)</sup>

۱- الغیبه، ص ۳۹۸.

۲- همان منبع، حدیث ۳۷۰، ص ۳۹۸.

### عقاید انحرافی محمد بن نصیر نمیری

عقاید کفرآمیز و الحادی داشت که سعی می نمود آن را در بین عامه مردم منتشر کند، و لذا از طرف محمد بن موسی بن حسن بن فرات هم اسباب کار او فراهم می شد و او را تقویت می کرد.<sup>(۱)</sup>

ابن فرات از خاندان معروف بنو فرات بود. وی در بغداد و کوفه محدثی معروف بود و به نظر می رسد نخستین فرد از خاندان بنو فرات بود که مقامی در حکومت عباسی به دست آورد.<sup>(۲)</sup>

از اینجا معلوم می شود که حکومت چگونه پشتیبان خط انحرافی بود. عقاید او در کتاب «الغیبه» و «کشی» و «فرق الشیعه» بیان شده است که ما از آنها نقل می کنیم. سعد بن عبدالله اشعری گوید: «محمد بن نصیر نمیری مدعی بود که پیغمبر است و امام هادی - علیه السلام - او را مبعوث کرده است و عقیده به تناسخ داشت. و معتقد به خدایی امام هادی - علیه السلام - بود. نزدیکی با زنان محارم را جایز می دانست و عمل لواط را حلال کرده بود. نمیری این را موجب تواضع و فروتنی و تذلل مفعول و لذت و کامرانی فاعل می دانست و می گفت: خدا هیچ یک از اینها را بر بندگانش حرام نکرده است.»<sup>(۳)</sup>

طرفداران او قومی بودند که عبادات و شرعیات را ترک کردند و منهیات و محرّمات را حلال شمردند و گفتند: دین یهود برحق است و ما از آنها نیستیم و دین نصارا برحق است و ما از آنها نیستیم.<sup>(۴)</sup>

۱- الغیبه، ص ۳۹۸.

۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۶۹.

۳- الغیبه، رقم ۳۷۱، ص ۳۹۸. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۰۵. فرق الشیعه، ص ۱۰۳. معجم الرجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۹۹.

۴- مناقب، ج ۱، فی الرد علی الغلاة.

فرقه «نمیریته» منسوب به محمد بن نصیر نمیری است، و نمیریته فرقه‌ای از قائلین به امامت امام هادی - علیه السلام - در زمان حیات او بودند و بعداً منحرف شدند و قائل به نبوت محمد بن نصیر نمیری شدند و ادعا می‌کردند که محمد بن نصیر را امام هادی - علیه السلام - مبعوث کرده است.<sup>(۱)</sup>

و گاهی از اوقات فرقه منسوب به او را «نصیریته» نیز می‌گویند، همان طوری که علامه در رجال خود چنین مطالبی را نقل کرده است، لیکن باید توجه داشته باشیم که فرقه «نصیریته» که معروف است کسانی هستند که قائل به ربوبیت علی - علیه السلام - می‌باشند و می‌گویند که علی - علیه السلام - خدا است و رئیس آنها شخصی بود به نام «نصیر» ولیکن این نصیریته که در اینجا مطرح است همان پیروان محمد بن نصیر نمیری هستند و قائل به نبوت ایشان می‌باشند.<sup>(۲)</sup>

سعد بن عبدالله می‌گوید: «نمیری در آخر عمر بیمار شد و در آن حال مرد. در آن بیماری از وی پرسیدند: جانشین تو کیست؟ او با زبان ضعیف و گرفته‌ای گفت: احمد! ولی کسی نفهمید احمد کیست. به همین جهت، این حرف موجب انشعاب پیروان او شد؛ به طوری که سه دسته گردیدند. عده‌ای گفتند: مقصود نمیری، احمد فرزندش بوده، جمعی گفتند: احمد بن محمد بن موسی بن فرات [برادر علی بن محمد بن موسی وزیر مقتدر] است. و فرقه‌ای گفتند: منظور وی احمد بن ابوالحسین بن بشر بن یزید می‌باشد. و این انشعاب باعث پراکندگی اتباع او گردید.»<sup>(۳)</sup>

### ۳- احمد بن هلال عبّرقائی (هلالی)

احمد بن هلال از کسانی بود که بعد از وفات نایب اول امام زمان - علیه السلام -

۱- فرق الشیعه، ص ۱۰۲.

۲- قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۱۶. پاورقی فرق الشیعه، ص ۱۰۳.

۳- الغیبه، ص ۳۹۹، حدیث ۳۷۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۸.



عثمان بن سعید، منکر وکالت نایب دوّم، محمّد بن عثمان شد و خط انحراف را پیش گرفت. بیشتر کتب رجالی او را ملقب به «عبرتائی» می‌دانند.<sup>(۱)</sup> و شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» او را «کرخی» نامگذاری کرده،<sup>(۲)</sup> و «بغدادی» نیز در باره او گفته شده است.<sup>(۳)</sup> وی در سال ۱۸۰ ه.ق. در «عبرتاً» که روستایی بزرگ و از نواحی نهر وانی بغداد است، متولد شد و در سال ۲۶۷ ه.ق. از دنیا رفت.<sup>(۴)</sup> بعضی از علمای رجال وفات او را در سال ۲۶۹ ه.ق. می‌دانند.<sup>(۵)</sup>

او قبل از انحرافش از شخصیت والایی برخوردار بوده و عالمی برجسته و عارفی متقی محسوب می‌شده است. او از عصر امام رضا - علیه السلام - بوده تا هفت سال گذشته از غیبت صغری و عبارات بعضی از علمای رجال، دلالت بر مقام والای او دارد. نجاشی در رجال خویش می‌گوید: او «صالح الروایة» است و دو کتاب برای وی ذکر کرده است: کتاب «یوم و لیلۃ» و کتاب «نوادر».<sup>(۶)</sup> شیخ در فهرست می‌گوید: «اکثر کتب احادیث شیعه (اصول) را ایشان روایت کرده است.»<sup>(۷)</sup>

احمد بن هلال پنجاه و چهار بار به حج رفته است و بیست نوبت از آن را با پای پیاده حج نموده است.<sup>(۸)</sup> ولیکن از اعمال بعدی و ادعای دروغین او معلوم شد که همه

۱- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۱۸. الفهرست، ص ۵۰. رجال الطوسی، ص ۴۱۰. رجال العلامة الحلی، ص ۲۰۲.

۲- الغیبه، ص ۳۹۹.

۳- رجال الطوسی، ص ۴۱۰.

۴- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۱۸. الفهرست، ص ۵۰.

۵- رجال العلامة الحلی، قسم دوّم، ص ۲۰۲.

۶- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۷- الفهرست، ص ۵۰.

۸- اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۱۶، رقم ۱۰۲۰.

اینها از روی ریا و فریب مردم بوده است، تا شهرت اجتماعی کسب کند و اموالی را نصیب خود گرداند.

### احمد بن هلال و انکار نیابت محمد بن عثمان

آنچه از تاریخ فهمیده می‌شود، این است که احمد بن هلال تا اواخر سفارت و نیابت نایب اول، منحرف نشده بود؛ لیکن به مجرد وفات عثمان بن سعید در نایب دوم، تشکیک کرد و نیابت او را نپذیرفت.<sup>(۱)</sup>

شیخ طوسی در این باره می‌گوید: «احمد بن هلال از اصحاب امام حسن عسکری - علیه السلام - بود. در زمان آن حضرت شیعیان اتفاق داشتند که وکیل امام به فرمان حضرت، محمد بن عثمان است. بعد از رحلت آن حضرت، شیعیان از احمد بن هلال پرسیدند که چرا وکالت محمد بن عثمان را قبول نمی‌کنی و در امور دینی خویش به وی مراجعه نمی‌نمایی، با اینکه امام مفترض الطاعة او را به این مقام تعیین فرموده است؟ احمد بن هلال گفت: من از امام حسن عسکری - علیه السلام - چیزی راجع به وکالت محمد بن عثمان شنیده‌ام. وکالت پدرش عثمان بن سعید را انکار نمی‌کنم، اگر بدانم و یقین کنم محمد بن عثمان وکیل صاحب الزمان - علیه السلام - است به وی جسارت نمی‌ورزم. گفتند: دیگران از امام - علیه السلام - شنیده‌اند که محمد بن عثمان وکیل آن حضرت و بعد از وی وکیل امام زمان - علیه السلام - است، گفت: اگر شما شنیده‌اید، اطاعت از محمد بن عثمان بر شما واجب است نه بر من.

از این رو، از پذیرفتن وکالت ایشان خودداری کرد و او را به این سمت نپذیرفت. شیعیان هم او را ملعون دانسته و از وی دوری جستند. سپس توقیعی به دست حسین بن روح (نایب سوم امام زمان - علیه السلام - از سال ۳۰۵ ه. ق. به بعد نیابت داشت)

۱- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۵۰۲.

صادر شد که حضرت او را لعنت نموده است، و به شیعیان امر کرده بود که از وی دوری جویند.»<sup>(۱)</sup>

### توقیعات مشتمل بر لعن احمد بن هلال

مسلم است که توقیعاتی از طرف ناحیه مقدسه در لعن احمد بن هلال صادر گشته و این توقیعات در کتب حدیثی و رجالی نقل شده است. آن چیزی که محل تأمل و قابل بررسی است، این است که آیا این توقیعات فقط از ناحیه امام زمان - علیه السلام - است یا از امام حسن عسکری - علیه السلام - نیز توقیعی در لعن او وارد شده است؟

نجاشی در رجال خویش می نویسد: «مذمت های زیادی درباره احمد بن هلال از طرف امام حسن عسکری - علیه السلام - روایت شده است.»<sup>(۲)</sup>

لیکن از کلمات گذشته و روایاتی که در آینده ذکر خواهد شد، معلوم می شود که در زمان امام حسن عسکری - علیه السلام - ایشان منحرف نشده بود و لذا آن روایاتی که «نجاشی» ذکر کرده، از ناحیه امام زمان - علیه السلام - می باشد.<sup>(۳)</sup>

توقیعات مشتمل بر لعن احمد بن هلال، عبارتند از:

۱- محمد بن صالح می گوید: «موقعی که خبر فوت احمد بن هلال ملعون، از ناحیه مقدسه رسید، شیخی نزد من آمد و گفت: کیسه ای را که نزد توست بیرون بیاور؛ آن را بیرون آورده و گشودم، دیدم نامه ای به این مضمون به نام من صادر گشته: آنچه راجع به صوفی بدعت کار یعنی «هلالی» گفته بودی، خداوند پیوند عمر او را برید. پس از مرگ احمد بن هلال نیز، نامه ای به این مضمون آمد: او قصد کشتن ما کرد، ما هم صبر کردیم تا خداوند با نفرین ما، پیوند عمر او را برید.»<sup>(۴)</sup>

۱- الغیبه، ص ۳۹۹.

۲- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۷۴.

۴- کمال الدین، باب توقیعات، حدیث ۱۲.

۲- در توقیعی که درباره «شلمغانی» حسین بن روح، نایب سوم حضرت، در زندان مقتدر، خلیفه عباسی در سال ۳۱۲ ه.ق. به بعضی اصحاب خود فرستاد، حضرت از احمد بن هلال نیز ابراز انزجار کرده بود و در آن توقیع چنین آمده: «واعلمهم اننا ننی التوقی والمعاذرة منه علی ما کنا علیه ممن تقدمه من نظرائه، من الشریعی والنمیری والهلالی<sup>(۱)</sup> و البلالی و غیرهم... به مردم اطلاع بده که ما از دوستی وی (شلمغانی) خودداری نموده و از او دوری می‌جوییم؛ همان طوری که از امثال او: شریعی، نمیری، هلالی و بلالی دوری جستیم.»<sup>(۲)</sup>

۳- کشتی در رجال خود، از احمد بن ابراهیم مراغی روایت می‌کند که: «نسخه‌ای مشتمل بر لعن ابن هلال برای قاسم بن علاء<sup>(۳)</sup> رسید که در آغاز آن، حضرت به نمایندگان خود در عراق چنین نوشته بود: «احذروا الصوفی المتصنع: از صوفی متظاهر و ریاکار پرهیزید». سپس می‌گوید: راویان اصحاب ما او (احمد بن هلال) را در عراق ملاقات نموده و احادیثی را از وی یادداشت کردند، و چون این توقیع صادر شد، آن را انکار نمودند و قاسم بن علاء را مجبور کردند که راجع به وی [مجدداً] به ناحیه مقدسه [از طریق سفیر و نایب دوم] مراجعه کند. از ناحیه مقدسه هم، توقیعی به این مضمون صادر گشت: «ما در باره این ریاکار و متظاهر، ابن هلال، نظر خویش را به تو اعلام داشتیم، چنانکه می‌دانی خداوند گناهان او را نخواهد آمرزید و هرگز گناهان او را نخواهد بخشید و از لغزش او نمی‌گذرد. بدون اجازه و رضایت ما، در کار ما دخالت می‌کند، و مستبد و خودسراست و وجوهات امام را برای خود نگه داشته و از اجرای فرامین ما سرباز زده است؛ جز آنهایی را که به مذاق وی خوش آمده باشد. اراده خداوند بر این تعلق گرفته است که به وسیله این کارها، او را وارد جهنم کند، [در عین حال ما خونسردی خودمان

۱- احمد بن هلال.

۲- الغیبه، ص ۴۱۱.

۳- از وکلای حضرت و از کارگزاران محمد بن عثمان و حسین بن روح بوده است.

را حفظ کردیم] در مقابل کارهای او صبر نمودیم، تا اینکه خداوند دعای ما را مستجاب کرد و عمر او را قطع نمود. در رابطه با او، در زمان حیاتش به عدهٔ قلیلی از دوستانان نزدیکمان اطلاع دادیم و به آنها سفارش کردیم تا آن را به پیروان صمیمی ما ارائه دهند؛ ما براثت و دوری می‌جوییم از او، خدا او را رحمت نکند و براثت می‌جوییم از کسانی که از او کناره‌نگیرند. به اسحاقی<sup>(۱)</sup> و اهل بیت او و کسانی که از بلاد او و خارج از بلاد او، در بارهٔ وی قبلاً از تو سؤالی کرده‌اند، و حالا از تو سؤالی می‌کنند، و کسانی که می‌توانند مطلع شوند، حال این فاجر را بر آنها اعلام کن. دیگر هیچ عذری برای هیچ یک وجود ندارد تا در گفتار افراد مورد وثوق ما شک نمایند؛ زیرا که این بیانات را ما به آنها ارائه می‌دهیم...»<sup>(۲)</sup>

راوی این حدیث ابو حامد احمد بن ابراهیم مراغی می‌گوید: با وجود این توقیع هم، باز بعضی‌ها در پیروی از احمد بن هلال ثابت قدم باقی ماندند و مجدداً توقیع سومی در مذمت آنها وارد شد.<sup>(۳)</sup>

خلاصهٔ این توقیع مفصل در کتاب «الغیبه» نیز ذکر شده است<sup>(۴)</sup> و در آنجا تصریح می‌کند که این توقیع، توسط «عمری»<sup>(۵)</sup> از طرف امام زمان - علیه السلام - صادر گشته است.

و احتمال دارد توقیع اول «احذروا الصوفی المتصنع» از طرف امام زمان - علیه السلام - در زمان حیات او به دست محمد بن عثمان صادر شده باشد و توقیع دوم و سوم بعد از حیات وی به دست حسین بن روح صادر شده باشد؛ چون توقیعات امام

۱- احتمالاً احمد بن اسحاق اشعری باشد.

۲- اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۱۶.

۳- مصدر سابق.

۴- الغیبه، ص ۳۵۳، حدیث ۳۱۳.

۵- منظور محمد بن عثمان عمری است.

– علیه السلام – به قاسم بن علاء، هم به دست محمد بن عثمان و هم حسین بن روح فرستاده می‌شد.<sup>(۱)</sup>

ولیکن مشکل است این توقیعات را به زمان ابن روح، سومین سفیر (۳۲۶ – ۳۰۵) نسبت داد؛ زیرا در آن زمان هیچ رد پایی از ادعای ابن هلال در بین امامیه وجود ندارد؛ احتمال زیادی وجود دارد که حسین بن روح در زمانی که به عنوان وکیل، تحت نظر سفیر دوم به خدمت مشغول بوده، به دستور وی این حکم را علیه ابن هلال منتشر ساخته باشد، بویژه با در نظر گرفتن سال مرگ ابن هلال (۲۶۷) که زمانی طولانی قبل از وصول ابن روح به سفارت است. به نظر می‌رسد منازعات ابن هلال قبل از وفات سفیر دوم در سال (۳۰۵) خاتمه یافته باشد.<sup>(۲)</sup>

### روایاتی که در سند آنها احمد بن هلال آمده، قابل اعتماد است یا نه؟

این مسأله یک بحث فنی و تخصصی است که باید صاحب نظران در رجال، فقه و اصول این موضوع را پی‌گیری نمایند و ثمرات عملی زیادی در فقه دارد؛ چون همان طوری که از «فهرست» نقل شد، بیشتر اصول اصحاب ما را احمد بن هلال روایت کرده است.<sup>(۳)</sup>

و همچنین در اسناد حدود شصت روایات، اسم احمد بن هلال وارد شده است و باید تکلیف این روایات روشن شود که آیا قابل اعتماد هستند یا نه؟ چون بحث فنی و تخصصی است، نظرات اهل فن را در این مسأله نقل می‌کنیم، و خود شما با دقت در اقوال، می‌توانید تصمیم بگیرید.

شیخ در «تهذیب» می‌گوید: «مشهور است که احمد بن هلال از غلات و از لعنت

۱- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۷۶.

۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۶۵.

۳- فهرست شیخ، ص ۵۰.

شدگان [توسط امام - علیه السلام -] می باشد و مطالبی که فقط توسط ایشان روایت شده باشد، به آن عمل نمی کنیم.»<sup>(۱)</sup>

و در «استبصار» می نویسد: «احمد بن هلال، از راویان ضعیف و فاسد المذهب است و مطالبی که فقط توسط ایشان نقل شده باشد، به آن احادیث اعتناء نمی شود.»<sup>(۲)</sup> و همچنین شیخ در کتاب «عُدَّةُ الاصول» در دو مورد از «غُلَات» بحث کرده است: در یک جا همان اقوال سابق را متذکر می شود، اما در جای دیگر قائل به تفصیل می شود. در بحث خبر واحد می نویسد: «آن روایاتی که فقط از طریق «غُلَات» روایت شده باشد، جایز نیست به آنها عمل کنیم؛ ولی اگر ثقات دیگری هم آنها را روایت کرده باشند، جایز است به آن روایت عمل کنیم و این به خاطر همان راوی ثقه است.»<sup>(۳)</sup>

لیکن در باب «تعادل و تراجیح» می نویسد: «و اما روایاتی که فقط آنها را «غُلَات» نقل کنند، اگر معلوم باشد که راوی، آن روایت را قبل از انحراف یا بعد از انحراف نقل کرده است، آن روایاتی که قبل از انحراف آنها نقل شده به آنها عمل می شود ولی آن روایاتی که بعد از انحراف نقل شده باشد، آنها ترک می شوند و به آنها عمل نمی شود. و به خاطر همین مطلب، علمای امامیه به روایات ابوالخطاب محمد بن ابی زینب در حال عدم انحرافش عمل می کنند و روایات بعد از انحراف او را ترک می کنند و در باره احمد بن هلال عبرتائی نیز [همین تفصیل] جاری است.»<sup>(۴)</sup>

علامه حلی در رجال خویش می نویسد: «ابن غضائری در احادیثی که توسط احمد بن هلال نقل شده باشد توقف کرده است، مگر آن روایاتی که «احمد بن هلال» از «حسن بن محبوب» از کتاب «مشیخه» و از «محمد بن ابی عمیر» از کتاب «نوادر» نقل کرده باشد؛

۱- تهذیب، ج ۹، باب وصیت برای اهل ضلال، ذیل حدیث شماره ۸۱۲، ص ۲۰۴.

۲- استبصار، ج ۳، ص ۲۸، باب ۱۷، حدیث شماره ۲۲.

۳- عُدَّةُ الاصول، ص ۳۵۱.

۴- عُدَّةُ الاصول، ص ۳۸۱ و ۳۸۲. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۷۳.

چون اکثر اصحاب حدیث، این دو کتاب را دیده‌اند، و لذا به آنها اعتماد دارند. لیکن احادیث منقول از طرف احمد بن هلال در نزد من (علامه حلی) مورد قبول نیست.»<sup>(۱)</sup>

### تلخیص نظریه آیت الله العظمی خوئی - رحمه الله -

شکی نیست که این شخص (احمد بن هلال) از نظر عقیده فاسد است و قابل اعتماد نیست، بلکه از زندگی او استفاده می‌شود که به چیزی پایبند نبوده است. لذا گاهی غلو می‌کرده است و گاهی اعمال ناصبی بودن از او ظاهر می‌شده است. ولیکن ما در صدد اثبات این مطلب نیستیم؛ چون اگر راوی «ثقه» (صداقت در گفتار و راستگو) باشد، فاسد بودن عقیده و عمل او [از جهات دیگر] روایت او را از «حجیت» ساقط نمی‌کند. اینکه نجاشی در رجال خود گفت: او «صالح الروایه» است، ظاهر می‌شود که او شخص ثقه‌ای بوده است. و اینکه «جعفر بن محمد بن قولویه» او را در سلسله اسناد کتاب «کامل الزیارات» قرار داده، یک نوع توثیق احمد بن هلال است؛ چون در اول کتابش گفته است که غیر از موثقین را در اسناد وارد نکرده است. و از طرف دیگر اینکه شیخ درباره او قائل به تفصیل شد و گفت: روایات او قبل از انحراف قابل اعتماد است، شهادت به وثاقت «احمد بن هلال» است؛ چون اگر راوی شخص «ثقه» نباشد، جایز نیست به روایات او حتی قبل از انحراف او هم عمل شود.

ملخص کلام اینکه: ظاهر قضیه نشان می‌دهد «احمد بن هلال» شخص ثقه‌ای بوده و لیکن از نظر عقیده فاسد بوده است؛ و فساد عقیده بنا بر مطلق حجیت خبر ثقه، ضرری به صحت روایات او نمی‌رساند.<sup>(۲)</sup>

۱- رجال العلامة الحلی، قسم دوم، ص ۲۰۲. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۴۸-۳۵۹.



### نظریه شیخ شوشتری - رحمه الله -

«حقیقت و تحقیق مطلب درباره «احمد بن هلال» این است که ایشان دو حالت دارد: یکی قبل از انحراف و فساد عقیده و دیگری بعد از انحراف و فساد عقیده. اگر روایتی قبل از انحراف از او نقل شده باشد، آن روایت مورد قبول است؛ همان طوری که شیخ طوسی در «عده الاصول» بیان کردند و اما اگر بعد از انحراف و فساد عقیده روایتی را نقل کرده باشد، و اگر از کتاب «مشیخه» و «نوادر» روایت کرده باشد، مورد قبول است؛ همان طوری که «ابن غضائری» قائل به آن است و اگر از آن دو کتاب نقل نکرده باشد، مورد قبول نیست. لیکن تشخیص این که روایات نقل شده از طرف او، قبل از انحراف است یا بعد از انحراف؛ فقط برای مشایخ ثلاثه (محمد بن حسن طوسی، محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن علی بن بابویه) ممکن بوده و برای ما امکان پذیر نیست. لذا تشخیص تفصیل قبلی برای ما ممکن نیست و آن چیزی در این ایام برای ما مفید و ممکن است، این است که بگوییم: روایات نقل شده از طریق «احمد بن هلال» اگر در کتاب «اصول کافی» و «من لا یحضره الفقیه» باشند، برای ما حجت و مورد قبول است؛ چون آنان سعی شان نقل اخبار صحیحه بوده است و از نقل آنها ما کشف می کنیم که روایات معتبر و قبل از انحراف را، نقل کرده اند؛ ولی اگر روایات نقل شده از طریق «احمد بن هلال» در کتابهای «التهدیب» و «الاستبصار» باشد، قابل قبول نیست؛ چون سعی و کوشش آنها استقصاء و جمع احادیث بوده و به صحت و سقم توجهی نمی کردند.»<sup>(۱)</sup>

#### ۴- محمد بن علی بن بلال (بلالی)

یکی دیگر از مخالفین نیابت محمد بن عثمان، ابوطاهر محمد بن علی بن بلال، معروف به بلالی می باشد که اموال امام - علیه السلام - را تصرف نموده بود و از دادن آن

۱- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۷۷.

به نایب دوّم امتناع می نمود و ادّعی وکالت از طرف امام زمان - علیه السّلام - را داشت. (۱)

وی قبل از انحرافش، با امام دهم و امام یازدهم - علیهما السّلام - رابطه نزدیکی داشت و یکی از وکلای مهم به شمار می رفت و لذا علمای رجال تمجیدهای زیادی از وی نموده اند که همه اش مربوط به قبل از انحراف او می باشد. برای روشن شدن بعضی از ابعاد شخصیت قبل از انحراف او، بعضی از کلمات علمای رجال و بعضی احادیث در جلالت ایشان را نقل می کنیم.

شیخ طوسی در رجال خود، در باب «کُنّی»، ایشان را جزء اصحاب امام هادی - علیه السّلام - شمرده است (۲) و ضمن شمارش او جزء اصحاب امام حسن عسکری - علیه السّلام - می گوید: «محمد بن علی بن بلال شخص مورد اعتمادی است.» (۳) و در «الغیبه» نیز او را جزء اصحاب امام حسن عسکری - علیه السّلام - شمرده است. (۴)

برقی در رجال خود نیز، او را جزء اصحاب امام حسن عسکری - علیه السّلام - به حساب آورده است. (۵)

ابن طاوس در «ربیع الشیعه» می نویسد: «محمد بن علی بن بلال، یکی از سفراء و نمایندگان موجود و معروف در زمان غیبت صفری است که قائلین به امامت امام حسن عسکری - علیه السّلام - در باره آن اختلافی ندارند.» (۶)

۱- الغیبه، ص ۴۰۰.

۲- رجال الطوسی، ص ۴۲۷.

۳- رجال الطوسی، ص ۴۳۵.

۴- الغیبه، ص ۳۵۳.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۰۹.

۶- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۱۹.

ابن شهر آشوب او را از موثقین و شخص مورد اطمینان امام حسن عسکری - علیه السلام - می‌داند.<sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق «بلالی» را از کسانی می‌داند که امام زمان - علیه السلام - را دیده و جزء وکلاء آن حضرت شمرده است.<sup>(۲)</sup>

ایشان در نزد امام حسن عسکری - علیه السلام - از موقعیت بالایی برخوردار بوده و در چندین مورد، حضرت ایشان را توثیق نموده است. در توقیعی که امام حسن عسکری - علیه السلام - برای «اسحاق بن اسماعیل» فرستاده بود، در آنجا حضرت می‌نویسد: «ای اسحاق! نوشته ما را بر بلالی بخوان، همانا وی فردی قابل اعتماد و موثق و آگاه به وظایف خود می‌باشد.»<sup>(۳)</sup>

امام حسن عسکری - علیه السلام - دوبار فرزند خویش، امام زمان - علیه السلام - را به او خبر داده است. این حدیث توسط خود ایشان، در اصول کافی چنین آمده است که: محمد بن علی بن بلال می‌گوید: «از جانب امام حسن عسکری - علیه السلام - دو سال پیش از وفاتش، پیامی به من رسید که از جانشین بعد از خود به من خبر داد، بار دیگر سه روز پیش از وفاتش پیامی رسید و از جانشین بعد از خود به من خبر داد.»<sup>(۴)</sup>

در آن زمان، غیر از خواص شیعیان، به دیگران جانشین امام حسن عسکری - علیه السلام - را معرفی نمی‌کردند؛ چون خطر جدی او را تهدید می‌کرد؛ لذا بنا بر کتمان و پنهان زیستی امام زمان - علیه السلام - بود.

حسین بن روح، نایب سوم امام زمان - علیه السلام - می‌گوید: «اصحاب ما در باره مسئله «تفویض» و غیر آن، نظریه‌های مختلفی مطرح کردند [و توافقی حاصل نشد.] در

۱- مناقب، ج ۴، ص ۴۲۳.

۲- کمال الدین، باب من شاهد القائم، حدیث ۱۶، ص ۴۴۲.

۳- اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۴۶.

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۷، حدیث ۱.

آن روزهایی که ابوطاهر بن بلال منحرف نشده بود، پیش او رفتم و اختلاف اصحاب را با او در میان گذاشتم. او به من گفت: چند روزی به من مهلت بده و چند روز مهلت دادم و بعد از چند روز، دوباره به او مراجعه نمودم. او برای من حدیثی را نشان داد که سندش به امام صادق - علیه السلام - می‌رسید که آن حضرت در حدیث فرموده بود: «موقعی که خداوند می‌خواهد کاری را انجام دهد او را بر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - سپس بر امیرالمؤمنین و بقیه ائمه - علیهم السلام - یکی پس از دیگری تا اینکه منتهی به صاحب الامر - علیه السلام - شود، عرضه می‌دارد. سپس آن کار و اراده خداوند در دنیا محقق می‌گردد. و موقعی که ملائکه می‌خواهند عملی را به درگاه خداوند ببرند، آن را در ابتداء عرضه بر صاحب الزمان - علیه السلام - و یکی پس از دیگری، از ائمه - علیهم السلام - و سپس بر پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - می‌دارند، سپس بر خداوند تبارک و تعالی عرضه می‌شود. آن چیزی که از جانب خداوند به دنیا نازل می‌شود به دست آنها و آنچه از دنیا به سوی خداوند عروج می‌کند نیز به دست معصومین - علیهم السلام - می‌باشد. لیکن در عین حال به یک چشم زدن از خداوند استغناء ندارند.»<sup>(۱)</sup>

از این روایت جلالت و عظمت این مرد، روشن می‌شود که شخصی مثل حسین بن روح در یک بحث کلامی از ایشان استمداد می‌طلبد.<sup>(۲)</sup> به نظر می‌رسد رجوع حسین بن روح به ایشان قبل از «نیابت خاص» او بوده و زمانی بوده که او هم مثل دیگران، یکی از وکلای حضرت بوده است.

لازم به یادآوری است که این تعریفها و تمجیدها به قبل از انحراف ایشان از خط مستقیم ولایت مربوط می‌شود. علی‌رغم دارا بودن چنین مقام و منزلت در نزد امام حسن عسکری - علیه السلام - و امام زمان - علیه السلام - که مدتی وکیل ایشان بوده، لیکن در آخر عمر، نفس آماره و شیطان درونی او را تابع خود نمود و تمام اعمال گذشته او را

۱- الغیبه، ص ۳۸۷. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۶۴، حدیث ۱۰.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۳۱۰.

باطل نمود و جزء لعن شدگان توسط امام زمان - علیه السلام - گردید و ادعای دروغین و کالت از طرف صاحب الامر نمود.

شیخ طوسی در «الغیبه» در باره او می گوید: «ابوطاهر محمد بن علی بن بلال نیز، از کسانی است که مدعی و کالت و نیابت امام زمان - علیه السلام - شد. ماجرای او با محمد بن عثمان، که با ادعای نیابت حضرت، اموالی را ضبط، و از تسلیم آن به وی خودداری نمود و ادعا کرد که از طرف امام زمان - علیه السلام - در اخذ آنها و کالت دارد، و دوری شیعیان از وی و لعن او که از ناحیه مقدسه تویق مبنی بر لعنت وی بیرون آمد، معروف است.

ابو غالب زراری می گوید: ابوالحسن محمد بن محمد بن یحیی معاذی نقل می کند: «یکی از شیعیان بعد از وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - و تفرقه شیعه و انحراف ابوطاهر بن بلال، به وی پیوست. سپس برگشت و در مسلک ما درآمد؛ ما جهت پیوستن و گسستن را از او پرسیدیم. گفت: روزی نزد ابوطاهر بودم، برادرش «ابوالطیب» و «ابن خزر» و جمعی از پیروانش هم بودند. در آن هنگام پیشخدمت آمد و گفت: ابوجعفر عمری (محمد بن عثمان) در خانه است. از شنیدن این خبر، پیروان ابوطاهر مضطرب شدند، و آمدن او را ناخوش دانستند. ابوطاهر گفت: وارد شود. محمد بن عثمان هم وارد شد. ابوطاهر و پیروانش به احترام او بلند شدند، محمد بن عثمان در صدر مجلس و ابوطاهر پیش روی او نشست. سپس صبر کرد تا حضار ساکت شدند. آنگاه گفت: «ای ابوطاهر! تو را به خدا سوگند می دهم آیا امام زمان - علیه السلام - به تو فرمان نداد اموالی که نزد تو است به من تسلیم کنی؟ گفت: بلی حضرت چنین دستوری داد! محمد بن عثمان بلند شد و بیرون رفت. از این جریان حاضران مجلس ناراحت شدند و چون به خود آمدند، ابوالطیب از برادرش ابوطاهر پرسید: صاحب الزمان را در کجا دیدی؟ گفت ابوجعفر (محمد بن عثمان) مرا به یکی از خانه های خود وارد ساخت؛ ناگهان دیدم حضرت در بالاخانه وی مرا نگریست و امر کرد اموالی که نزد من بود، به وی بدهم.

ابوالطیب پرسید: از کجا دانستی که او امام زمان - علیه السلام - است؟ گفت: وقتی او را دیدم هیبتش مرا گرفت و سخت مرعوب گردیدم و دانستم که صاحب الزمان - علیه السلام - است. علت جدایی من (بلالی) از محمد بن عثمان نیز، همین مطلب است.<sup>(۱)</sup>

[ یعنی این که امام دستور داد اموال را به محمد بن عثمان بدهم! ]

از این حدیث معلوم می‌شود که محمد بن عثمان، در مقابل «ابن بلال» به دو کار اساسی دست زده: یکی این که ملاقات او را، با امام زمان - علیه السلام - فراهم نمود تا شک درونی او را برطرف و اموال را به دستور امام از او بگیرد و دیگری این که این جریان ملاقات و دستور امام - علیه السلام - در پس دادن اموال را، در میان جمعی از پیروان او مطرح نمود و او نیز اعتراف نمود و حجت را بر آنها تمام نمود. و لذا بعضی از آنها از پیروی ابن بلال برگشتند. پس، هم حجت بر خود «بلالی» تمام شد و هم به پیروان او. لیکن حب دنیا نگذاشت او به راه حق رهنمون شود.

## ۵- ابوبکر بغدادی

اسم او محمد بن احمد بن عثمان است که برادر زاده محمد بن عثمان، نایب دوم امام زمان - علیه السلام - و نوه عثمان بن سعید، نایب اول امام زمان - علیه السلام - می‌باشد.

عموی او محمد بن عثمان انحراف او را می‌دانست، ولیکن دیگران از آن خبری نداشتند.<sup>(۱)</sup> و لذا در مجلسی که محمد بن عثمان با خواص اصحاب خود نشسته بود و درباره بعضی از گفتار و روایات ائمه - علیهم السلام - مذاکره می‌کردند، ابوبکر بغدادی وارد مجلس شد، وقتی که محمد بن عثمان او را دید به اطرافیان خود گفت: أَمْسِكُوا فَإِنَّ هَذَا الْجَائِي لَيْسَ مِنْ أَصْحَابِكُمْ: سکوت کنید و چیزی نگوئید چون این شخص که وارد

۱- الغیبه، ص ۴۰۰. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۶۹.

۲- تاریخ الغیبه الصغری، ج ۲، ص ۵۰۷.

می شود از یاران شما نیست.<sup>(۱)</sup>

گویند: ابوبکر بغدادی در بصره وکیل یزیدی بود. مدتی در آن سمت ماند و اموال بسیاری به چنگ آورد. آنگاه شکایت او را نزد یزیدی بردند، یزیدی هم او را گرفت و اموالش را مصادره کرد و ضرباتی چند، بر سرش کوبید که چشمش آب آورد و با حالت کوری درگذشت.<sup>(۲)</sup>

تاریخ وفات او ذکر نشده است، ولی از شرح حال او و «ابودلف مجنون» می توانیم استنتاج کنیم که او تا زمان نیابت حسین بن روح بود. و بعد از خود به «ابودلف مجنون» وصیت نمود و ابودلف هم بعد از علی بن محمد سمري ادعای نیابت دروغین کرد.<sup>(۳)</sup>

#### ۶ و ۷- اسحاق احمر و باقطنی

ابراهیم بن اسحاق احمری، که کنیه او «ابواسحاق نهاوندی» می باشد، ضعیف الحدیث و در دین خود متهم می باشد و احادیث منقول از وی نیز قابل اعتماد نیست. کتابهایی نوشته که یکی از آنها در باره «غیبت» می باشد.<sup>(۴)</sup> ابو عبدالله باقطنی در زمان عثمان بن سعید از مدعیان دروغین بوده ولی در زمان محمد بن عثمان، از ادعای خود دست برداشته و یکی از نزدیکان محمد بن عثمان به شمار می رفت. در کتب رجالی، تصریح به ادعای دروغین نیابت اینها نیست. فقط حدیثی در «بحار الانوار» وجود دارد که ذکری از این دو نفر در آنجا به میان آمده است و از آن حدیث، نیابت دروغین اینها فهمیده می شود و محمد صدر هم که اینها را جزء مدعیان دروغین شمرده است<sup>(۵)</sup> به آن

۱- الغیبه، ص ۴۱۴.

۲- همان منبع.

۳- تاریخ الغیبه الصغری، ج ۲، ص ۵۰۹.

۴- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۹۴، رقم ۲۰. فهرست شیخ، ص ۱۰، رقم ۱۱. رجال العلامة الحلی، قسم دوم، ص ۱۹۸، رقم ۴.

۵- تاریخ الغیبه الصغری، ج ۲، ص ۵۰۹.

حدیث استناد نموده است. ما آن حدیث را در شرح حال «عثمان بن سعید» ذکر کرده، توضیحاتی در باره آن بیان کرده‌ایم و در آنجا با قرائن و شواهدی که در خود حدیث وجود دارد، به این نتیجه رسیدیم که این روایت درباره «عثمان بن سعید» است نه «محمد بن عثمان» ولو اینکه در اوایل حدیث، تصریح به «ابوجعفر عمری» شده که همان محمد بن عثمان می‌باشد.

وقتی که حدیث را من حیث المجموع مطالعه کنیم، روشن می‌شود که منظور همان «عثمان بن سعید» است. بنابراین، به نظر می‌رسد این دو نفر هم که مدعی نیابت دروغین بوده‌اند مربوط به آن دوره می‌باشند، با اینکه بعضی‌ها اینها را مربوط به دوره نایب دوم می‌دانند.<sup>(۱)</sup>

### روایت دال بر نیابت دروغین این دو نفر

خلاصه حدیثی که مرحوم مجلسی در «بحار» عنوان کرده، این است که: «احمد دینوری می‌گوید: من از اردبیل به قصد حج به دینور آمدم و در آن موقع یکی دو سال از رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - می‌گذشت و مردم در خصوص آن حضرت، متحیر بودند. مردم دینور از آمدن من خوشحال گشتند، شیعیان آنجا نزد من جمع شدند و اموالی را که حدود سیزده هزار دینار نزد آنها برای امام جمع شده بود، تحویل من دادند تا به سامرا برسانم و رسید و قبض آن را برای آنان بیاورم. من حرکت نموده و چون به بغداد رسیدم، تمام فعالیت خود را مصروف داشتم که درباره نایب امام تحقیق کنم. به من گفتند: مردی در این جاست که او را «باقطنی» می‌گویند و مدعی نیابت است و دیگری که معروف به «اسحاق احمر» است و سومی که معروف به ابوجعفر عمری (منظور عثمان بن سعید عمری است) نیز ادعای نیابت دارند.



من نخست از باقطنانی شروع کردم و سری به وی زدم. دیدم پیرمردی مهیب و سرشناس و با شخصیت است. اسبی عربی و غلامان بسیار دارد. مردم بسیاری نیز دور او را گرفته و به گفتگو می‌پرداختند. من داخل شده سلام کردم. او هم به من مرحبا گفت و نزد خود جای داد و از دیدن من مسرور گردید.

به قدری نزد وی نشستیم که اکثر مردم بیرون رفتند. باقطنانی از مذهب من جو یا شد. گفتم: من مردی از اهل دینور هستم، مقداری اموال آورده‌ام که تسلیم کنم. گفت: آنها را بیاور. گفتم: می‌خواهم دلیلی بر اثبات «نیابت» شما داشته باشم، سپس آن را تسلیم کنم. گفت: فردا نزد من برگرد. چون فردا نزد وی رفتم، هیچ‌گونه دلیلی برای اثبات مدعای خود نیاورد. روز سوم هم نزد وی رفتم و دلیلی نیاورد.

سپس سری به اسحاق احمر زدم. دیدم وی جوانی تمیز، وضع او بهتر، اسبها، لباسها، نفوذ و غلامانش بیشتر از باقطنانی است. مردمی که دور او بودند نیز از آنها که در نزد باقطنانی بودند زیاده‌تر بود. داخل شده، سلام کردم. او نیز مرحبا گفت و مرا نزدیک خود نشانید. من هم به قدری صبر کردم که جمعیت کم شد. آنگاه پرسید: آیا حاجتی داری؟ من هم همان جوابی را که به باقطنانی داده بودم به او نیز گفتم و از وی دلیلی بر صدق ادعایش خواستم.

سه روزی در پی نزد او رفتم، ولی او نتوانست برای اثبات نیابت خود دلیل بیاورد. آنگاه نزد ابو جعفر عمری رفتم و او را نایب حقیقی یافتم و...»<sup>(۱)</sup>

این روایت به روشنی دلالت دارد که این دو نفر ادعای دروغین داشته‌اند. اما اینکه در زمان نایب اول بوده یا نایب دوم، این حدیث را در شرح حال نایب اول مطالعه کنید تا مطلب روشن گردد.

### ۸- حسین بن منصور حلاج

او بیشتر به فرقه «صوفیه» منسوب است و البته خود علمای «صوفیه» نظرگاههای مختلفی در باره او دارند و بعضی آن را خارج از گروه خود دانسته و آن را به «تشیع» نسبت می‌دهند. از اعترافات او در دادگاه «مقتدر» برمی‌آید که او مذهب اهل تسنن را قبول داشته و شیعه نبوده است. اینکه بعضی از علماء از جمله شیخ طوسی او را جزء مدعیان دروغین نیابت شمرده است، به این معنی نیست که وی مذهب تشیع و تشکیلات وکالت و سفارت را قبول داشته باشد، بلکه روش ایشان این بود که با هر قومی و گروهی برحسب عقاید و اعتقادات خود آنها برخورد می‌نمود و لذا برای نفوذ در میان شیعیان، از عقاید آنها به تشکیلات نیابت استفاده کرده و خواسته از آن طریق در آنها نفوذ داشته باشد. پس، بر فرض قبول ادعای نیابت دروغین وی، ملازم با محسوب کردن وی از گروه شیعیان نیست.

### واضح بودن بطلان ادعای دروغین وی

از جمله کسانی که در غیبت صفری از روی کذب و افترا ادعای نیابت و سفارت (نایب بودن امام زمان - علیه السلام -) نمودند و تویح شریف به لعن و براءت از ایشان بیرون آمد، حسین بن منصور حلاج بود.<sup>(۱)</sup>

در تویحات وارده در لعن مدعیان دروغین، تصریح به اسم وی نشده است و خود مؤلف هم در پاورقی همان کتاب این مطلب را توضیح داده است. انحراف و کجروی وی به قدری در نزد شیعیان روشن بوده که احتیاجی نبوده تویحی در لعن او صادر شود. موازین شرعی و قواعد اسلامی در دسترس دوستان اهل بیت بوده و آنها با موازین آشنایی کامل داشتند؛ لذا درباره انحراف وی شک و تردید وجود نداشت.<sup>(۲)</sup>

۱- تمة المنتهی، ص ۲۸۴.

۲- تاریخ الغیبه الصفری، ج ۲، ص ۵۳۲.

### رسوا شدن حسین بن منصور توسط ابوسهل نوبختی

وقتی که حسین بن منصور وارد بغداد شد، فعالیت خود را در جهت جلب شیعیان به سوی خویش شروع نمود و اولین اقدام خود را متوجه ابوسهل بن اسماعیل بن علی نوبختی، که یکی از علمای بزرگ آن دوره بود و با حسین بن روح نیز نسبت داشت، ساخت، تا با جذب ایشان، دیگران نیز از وی پیروی کنند. بین او و ابوسهل دو مناظره رخ داده است که ما آنها را بیان می‌کنیم.

۱- ابونصر هبة الله، دخترزاده ام کلثوم و دختر محمد بن عثمان، می‌گوید: «چون خداوند خواست اعمال «حلاج» را آشکار سازد و او را رسوا گرداند، این طور پیشامد کرد که «حلاج» خیال کند ابوسهل بن اسماعیل بن علی نوبختی - رضی الله عنه - هم، از کسانی است که فریب او را می‌خورد و نیرنگ وی در او مؤثر واقع می‌شود؛ لذا شخصی را نزد وی فرستاد و او را به اطاعت خویش دعوت نمود. او با کمال نادانی چنین پنداشته بود که ابوسهل هم در این خصوص مانند سایر افراد ضعیف الایمان است و فریفته وی می‌شود. از این رو، پیوسته او را به سوی خود دعوت می‌کرد و به آرامی نیرنگهای خود را برای جلب وی به رخ او می‌کشید، زیرا موقعیت علم و ادب ابوسهل در میان مردم مشهور بود. حلاج در نامه‌های خود به ابوسهل می‌نوشت: «إِنِّي وَكَيْلُ صَاحِبِ الزَّمَانِ - عَلَيْهِ السَّلَام - : من وکیل و نایب صاحب الزمان - علیه السلام - هستم». او نخست با این مطلب، می‌خواست ابوسهل را به سوی خود بکشاند، سپس ادعای خود را بالاتر برد و نوشت که: من مأمورم به تو بنویسم که هرگونه نصرت و یاری خواسته باشی برای تو آشکار سازم تا قلب تو قوت گیرد و در نیابت من تردید نکنی. ابوسهل هم به وی پیغام داد که من در مقابل آن همه معجزات و کرامات که از تو به ظهور رسیده، فقط موضوع مختصری پیشنهاد کرده و از تو می‌خواهم! و آن این است که: من مردی زن دوست هستم و مایل به معاشرت با آنها می‌باشم. چندین کنیز دارم که پیری مرا از نزدیکی با ایشان دور کرده است و ناچارم هر جمعه محاسن خود را حنا بگذارم و متحمل رنج زیاد شوم تا

موهای سفیدم را بپوشاند. و گرنه کنیزان خواهند فهمید که من پیر شده‌ام و به من رغبت نشان نخواهند داد و نزدیکی ما به دوری مبدل خواهد شد و وصال ما به جدایی می‌کشد. لذا از تو می‌خواهم کاری کنی که مرا از حنا بستن بی‌نیاز نمایی و زحمت آن را از من برطرف سازی و موی ریشم را سیاه گردانی. اگر چنین کنی، گفته‌هایت را اطاعت می‌کنم و از تو می‌پذیرم و به طریقه تو می‌گروم؛ زیرا که این معنی موجب بصیرت من می‌شود و از کمک تو دریغ نخواهم داشت! چون حلاج سخن او را شنید و نتیجه حیل‌ها و جواب خود را چنین شنید، دانست در نامه‌های خود که پر از ادعا و اظهار کرامات و معجزه بوده، خطا کرده و طریقه خود را به نادانی به رخ او کشیده است. لذا جواب ابوسهل را نداد و دیگر کسی نزد وی روانه نکرد.

ابوسهل هم این ماجرا را حادثه‌ای خوش و باعث تفریح و خنده قرار داده بود و نزد همه کس بازگو می‌کرد و حلاج را مسخره می‌نمود. و این موضوع نزد بزرگ و کوچک مشهور شد و همین امر باعث گردید که کار حلاج بر ملا گردد و مردم از اطراف وی پراکنده شوند.<sup>(۱)</sup>

۲- جماعتی از پیروان جاهل حلاج، چنین عقیده داشتند که او از نظر ایشان غایب می‌شود و اندکی بعد، از هوا آشکار می‌گردد. روزی حلاج در بین جمعیتی که ابوسهل نوبختی نیز در میان ایشان بود، دست خود را حرکت داده از آن مقداری درهم در جمع مردم پراکنده و پخش کرد. ابوسهل، حلاج را مخاطب ساخته گفت: از این کار در گذر و به من درهمی بده که بر آن نام تو و پدرت نقش باشد تا من و خلق کثیری که با من هستند به تو ایمان آوریم. حلاج گفت: من چگونه چیزی را که ساخته نشده، به تو نشان بدهم. ابوسهل گفت: کسی که چیز غیر حاضر را حاضر می‌کند باید به ساختن چیز ساخته نشده نیز قادر باشد.<sup>(۲)</sup>

۱- الغیبه، ص ۴۰۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۹.

۲- صله عریب، ص ۹۲-۹۵، به نقل از خاندان نوبختی، ص ۱۱۵.

### بر خورد قاطعانه پدر مرحوم صدوق - رحمة الله عليه - با حسين بن منصور

حسين بن علي بن بابويه (برادر شيخ صدوق) نقل مي كند: «حسين بن منصور حلاج به قم آمد و نامه‌اي به خويشاوندان ابوالحسن (علي بن بابويه پدر راوي و صدوق) نوشت و آنها و ابوالحسن را به سوي خود دعوت نمود و مي گفت: «أَنَا رَسُولُ الْإِمَامِ وَ وَكِيلُهُ: من فرستاده امام زمان - عليه السلام - و وكيل او هستم». چون نامه وي به دست پدرم رسيد، آن را پاره كرد و به آورنده نامه فرمود: چه چيزي تو را به ناداني واداشته است؟ آورنده نامه - كه گمان مي كنم گفت: پسر عمه يا پسر عموي حلاج هستم - به پدرم گفت: حلاج نامه‌اي به ما نوشته و ما را دعوت کرده است، چرا نامه او را پاره كردي؟ حضار به وي خنديدند و او را مسخره كردند، بعد پدرم برخاست و در حالي كه جماعتي از اصحاب و غلامانش همراه او بودند، به حجره تجارت خود رفت. موقعي كه به در خانه‌اي رسيد كه حجره اش (مغازه اش) در آنجا واقع بود، كساني كه آنجا نشسته بودند، به احترام وي برخاستند، فقط يك نفر كه پدرم او را نمي شناخت از جا بلند نشد.

موقعي كه پدرم در حجره نشست و دفتر حساب و قلم و دوات خويش را، چنان كه معمول تجار است در آورد؛ رو كرد به جانب شخصي كه حاضر بود و پرسيد: اين مرد ناشناس كيست؟ آن شخص هم جواب پدرم را گفت: مرد ناشناس كه شنيد از هويت وي سؤال مي كند، بلند شد و نزد پدرم آمد و گفت: با اينكه من حاضر هستم، احوال مرا از ديگري مي پرسی؟ پدرم فرمود: اي مرد! احترام تو را نگاه داشتم و تو را بزرگ شمردم و از خودت نپرسيدم. گفت: وقتي تو نامه مرا پاره كردي من مي ديدم. پدرم فرمود: تو پسر حلاج هستي؟ خدا تو را لعنت كند، ادعای اظهار معجزه مي كني؟ سپس پدرم به غلام خود گفت: پاها و گردن او را بگير و از خانه بيرون كن... از آن روز ديگر او را در قم نديديم.<sup>(۱)</sup>

۱- الغيبة، ص ۴۰۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۰.

از این حدیث معلوم می‌شود که انحراف حسین بن منصور حلاج، در پیش علی بن بابویه قمی و در نزد اهالی قم روشن بود؛ لذا بدون امتحان و آزمایش او را از قم اخراج نمود و کسی اعتراض ننمود و لیکن در بغداد پیروانی و مریدانی داشته و به خاطر همان، ابوسهل او را با آن کیفیت رسوا نمود تا اطرافیان او پراکنده شوند.

در اینجا آن مقداری از شرح حال او که مربوط به ادعای نیابت بود، بیان کردیم و لیکن برای بصیرت بیشتر از احوالات او به گوشه‌هایی از زندگانی او اشاره می‌کنیم.

### خلاصه‌ای از زندگانی و کیفیت مرگ او در تاریخ «الکامل»

حسین بن منصور کنیه‌اش «ابومغیث» یا «ابوغیث» است. در اصل مجوسی بوده و از مردم بیضاء فارس می‌باشد<sup>(۱)</sup> و در واسط عراق، نشو و نمو کرده است و بعداً وارد بغداد و مکه شده است.<sup>(۲)</sup>

حلاج در آغاز صوفی و پارسا و مدعی کرامات بود. میوه زمستان را در تابستان و میوه تابستان را در زمستان به مردم می‌داد و دست خود را به هوا می‌برد و آن را پراز طلا برمی‌گردانید که بر هر سکه «هو الله احد» نقش شده بود و او ادعا می‌کرد که آن سکه، قدرت خداوند است. او به مردم می‌گفت که در خانه خود چه کارهایی کرده‌اند و چه چیزی خورده‌اند و نیات نهانی آنها را آشکار می‌گفت و رازشان را ابراز می‌کرد.<sup>(۳)</sup>

مردم [در اوایل] به او گرویدند و سخت مفتون و مشغول شدند و گفتند که [خداوند] در او حلول کرده؛ بالجمله بیشتر مردم در باره او مانند مسیح عقاید مختلفی یافتند.

۱- ابن ندیم در کتاب «فهرست» می‌نویسد: «در محل اقامتگاه ایشان اختلاف است بعضی او را از نیشابور خراسان می‌دانند و گروه دیگر از «مرو» و گفته شده او از طالقان است و بعضی اصحاب او گفته‌اند که ایشان از «ری» می‌باشد و گروهی نیز او را از «جبال» می‌دانند. اینکه او اصالتاً کجایی است قطعی نیست.»

۲- البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۱۴۱. الفخری، ص ۲۶۰.

۳- همه این کارها از روی حيله و فریب بوده است و با استفاده از ساده لوحی مردم. برای روشن شدن حيله‌های او به البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۱۴۵ مراجعه شود.

بعضی می گفتند: در او جزیی از خداوند حلول کرده است و او باید خدا باشد. و جمعی گفتند: او ولی خدا است و هر چه از او دیده می شود معجزات و کرامات مردم پرهیزکار و پاک سرشت است. گروهی می گفتند: او شعبده باز و جادوگر و فریبنده و دروغگوست. او تسخیرجن دارد و اجنه هر چه که می خواهد به او می دهند، از جمله میوه در غیر فصل خود. او از خراسان به عراق آمد و از آنجا به مکه رفت و مدت یک سال در آنجا زیر آسمان، بدون استفاده از سقف، سرپوش و سایه چتر اعتکاف کرد. او تمام عمر خود را روزه می گرفت و چون شب می رسید، خادم برای او یک کوزه آب و یک قرص نان می آورد و او از قرص نان، سه لقمه گاز می گرفت و باقی را پس می داد که از سحر تا آخر روز، روزی او همان بود.

در آن هنگام، رئیس صوفیان در مکه «عبدالله مغربی» بود. او مریدان و یاران خود را همراه خود برای زیارت حلاج برد. او را در محل ندید؛ به او گفته شد که حلاج به کوه «ابوقییس» رفته، او هم به آن کوه رفت و حلاج را با حال سر برهنه نشسته بر روی پاره سنگ، در حالی که عرق از سر و روی او به زمین می ریخت، دید. عبدالله مغربی به حلاج چیزی نگفت و به اتباع و یاران خود گفت: این مرد برای صبر تمرین می کند که چگونه بر قضا و قدر خدا بردباری نماید، ولی خداوند او را به دردی مبتلا خواهد کرد که صبر و توانایی او از تحمل آن، عاجز خواهد شد. و بعداً حسین بن منصور به بغداد برگشت.<sup>(۱)</sup>

### علت و کیفیت قتل وی

برای حامد بن عباس وزیر (مقتدر) نقل کردند که او (حلاج) مرده را زنده می کند و چند مرده را احیا کرده و مردم نیز به خدمت او کمر بسته و هر چه که می خواهد حاضر می کنند و او را بر تمام یاران خلیفه مقدم داشته و نصر حاجب هم به او گرویده است.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۲۶. کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران ترجمه الکامل، ج ۱۳، ص ۱۶۸.

حامد از «مقتدر بالله» درخواست کرد که حلاج و اتباع او را به وی واگذار کند، نصر حاجب از او دفاع کرد و سودی نبخشید، مقتدر دستور داد آنها را تسلیم وزیر نمایند.<sup>(۱)</sup> او را گرفتند و نزد وزیر بردند. مردی هم به نام شمیری، به اضافه دیگران که معتقد بودند که او خداست، همراه او بودند. وزیر از آنها بازپرسی کرد. همه اعتراف کردند که برای آنها ثابت شده که او (حلاج) خداست و او مرده‌ها را زنده می‌کند؛ آنها با حلاج روبرو شدند و به معتقدات خود اعتراف نمودند. ولی خود حلاج انکار کرد و گفت: معاذ الله (پناه بر خدا) که من ادعای خداوندی یا پیغمبری کنم، ولی من مردی خداپرست هستم که خدای عزوجل را می‌پرستم. حامد (وزیر) قاضی ابو عمرو و قاضی ابوجعفر بن بهلول و گروهی از بزرگان فقهاء و عده‌ای شهود احضار نمود و از آنها فتوی خواست. آنها گفتند: نمی‌توان فتوی داد؛ مگر اینکه برای ما ثابت و مسلم شود که قتل او واجب است و قول دیگران درباره او مقبول نمی‌باشد و باید حجت و برهان در کار باشد یا او اقرار کند. حامد هم گاه گاه حلاج را برای بازپرسی در مجلس [فقهاء] حاضر می‌کرد ولی در استنطاق او چیزی که برخلاف شریعت مطهره باشد، بروز نمی‌کرد.

مدتی طول کشید و وزیر در کار حلاج می‌کوشید، و در ضمن، داستانهای میان هر دو جریان داشت. در آخر کار حامد، کتابی از حلاج به دست آورد که در آن نوشته شده بود: اگر انسان بخواهد بری ادای فریضه حج برود و برای او میسر نشود، می‌تواند محلی در خانه خود اختصاص دهد، که آن محل، از تمام پلیدیها پاک باشد و هنگام حج در آن محل طواف کند و آن را مانند کعبه بداند. پس از آن، سی یتیم حاضر کند و بهترین طعام را به آنها بدهد و آنها را در همان محل پذیرایی کند و خود شخصاً به خدمت آنها کمر بندد و لباس نو بپوشاند و به هر یکی، هفت درهم بدهد، اگر چنین کند مثل اینکه کعبه را

۱- وقتی که حلاج دستگیر شد، تسلیم ابوالحسن علی بن عیسی گردید، وقتی که علی بن عیسی با او مناظره نمود، فهمید که از جهت فهم قرآن و حدیث و فقه و شعر و علوم عربی در حد صفر است. (سفینه البحار، ج ۲، ص



زیارت کرده است [کعبه چه روی برو دلی را دست آر].

چون آن کتاب را برای وزیر خواندند، قاضی ابو عمرو شنید و به حلاج گفت: این را از کجا آورده‌ای؟ حلاج گفت: این را از کتاب «اخلاص» حسن بصری اقتباس کرده‌ام. قاضی گفت: دروغ گفتی که خونت مباح است. ما کتاب حسن بصری را در مگه خواندیم و در آن چنین چیزی ندیدیم. چون وزیر شنید که قاضی گفت: خونت مباح است (حلال الدم) به قاضی گفت: آنچه گفتی باید بنویسی. ابو عمرو تعلق کرد، ولی حامد او را ملزم نمود که بنویسد. او نوشت که خونس مباح است و هر که در آن مجلس بود، نوشت و گواهی داد.

چون حلاج آن را بشنید، گفت: «ما يحل لكم دمی و اعتقادی الاسلام و مذهبی السنّة: خون من برای شما حلال نیست، و حال این که من به اسلام معتقدم و سنی هم هستم.» من در این اعتقاد چندین کتاب دارم؛ الله الله خون مرا بریزید. مردم هم پراکنده شدند. وزیر هم به خلیفه نوشت و اجازه قتل او را خواست. فتاوی فقهاء را هم، برای خلیفه فرستاد و خلیفه اجازه قتل او را داد. وزیر، حلاج را به رئیس پلیس (شرطه) سپرد و او هزار تازیانه به حلاج زد. حلاج چیزی نگفت و آهی نکشید. پس از آن یک دست و یک پای او را برید و باز دست و پای دیگرش را قطع کرد و کشت<sup>(۱)</sup> و به آتش افکند تا سوخت و خاکسترش را به دجله انداخت.<sup>(۲)</sup> ولی سرش را در میدان بغداد آویختند. پس از آن، پسرش را به خراسان فرستادند؛ زیرا وی در خراسان پیروانی داشت. اتباع و معتقدین او گفتند: او کشته نشده بلکه تصور کشته شدنش رفت و او زنده است و پس از چهل روز باز خواهد گشت. بعضی از پیروان او ادعا کردند که او را سوار الاغ دیدند که

۱- در سال ۳۰۱ ه. ق. حسین بن منصور حلاج وارد بغداد شد، بعداً زندانی گردید و در سال ۳۰۹ ه. ق. کشته شد. (تاریخ الخلفاء، ص ۳۸۰)

۲- اتفاقاً آب دجله در آن سال زیاد شد، اصحاب حلاج گفتند که این به واسطه خاکستر حلاج بوده است. (تمة المنتهی، ص ۲۸۴)

راه نهروان را طی می‌کرد و می‌گفت: اینها حیوان و نادان می‌باشند که گمان می‌برند بر من تازیانه نواخته و کشته شده‌ام.<sup>(۱)</sup>

### ۹- ابودلف مجنون

اسم او محمد بن مظفر است ولی به ابودلف شهرت دارد و بعد از وفات «علی بن محمد سمری» ادعای نیابت نمود.

علماء آن زمان او را فردی ملحد می‌دانستند و اظهار غلو کرد و سپس دیوانه شد. و بعد از آن دیوانه زنجیری شد. شیعیان به زودی متوجه کارهای [غلط] او شدند و از او و همکاری با وی دوری جستند.<sup>(۲)</sup>

ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب، دخترزاده ام کلثوم، دختر محمد بن عثمان - رضی الله عنه - می‌گوید: ابودلف محمد بن مظفر کاتب در اوایل از فرقه «مخمسه»<sup>(۳)</sup> بود؛ زیرا وی در میان شیعیان کرخ تربیت شده و شاگردی آنها را کرده بود و مردم کرخ هم از فرقه «مخمسه» بودند. و هیچ یک از شیعه در این خصوص تردید نداشتند. ابودلف هم به این مطلب اعتراف می‌کرد و به آن افتخار می‌نمود. او بعدها که منحرف گردید، می‌گفت: آقای من شیخ صالح (یعنی، ابوبکر بغدادی) مرا از مذهب ابوجعفر کرخی (محمد بن عثمان) به مذهب خود یعنی، مذهب ابوبکر بغدادی منتقل نمود.<sup>(۴)</sup>

ابودلف، مدافع ابوبکر بغدادی بود و وی را بر شیخ حسین بن روح ترجیح می‌داد. ابن عیاش می‌گوید: روزی در جایی با ابودلف در یک جا بودیم و درباره ابوبکر بغدادی

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۲۷ و ۱۲۸. کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۳، ص ۱۶۹-۱۷۱.

۲- الغیبه، ص ۴۱۲.

۳- فرقه‌ای از غلات هستند که قائلند: سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و عمرو بن امیه صمدی وکیل هستند از طرف خداوند برای اراده مصالح عالم و سلمان رئیس آنها می‌باشد. (پاروقی الغیبه، ص ۴۱۴)

۴- الغیبه، ص ۴۱۴.

گفتگو نمودیم. ابودلف گفت: می‌دانی از کجا آقای ما شیخ (ابوبکر بغدادی)، بر حسین بن روح فضیلت دارد؟ گفتم: نه! نمی‌دانم. گفت: علت این است که ابوجعفر محمد بن عثمان در وصیتش اسم او را بر اسم خود مقدم داشت. من گفتم: بنابراین، باید منصور خلیفه عباسی از امام موسی کاظم - علیه السلام - افضل باشد. گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه امام جعفر صادق - علیه السلام - در وصیت خود نام منصور را پیش از نام امام موسی کاظم - علیه السلام - برده است.

گفت: نسبت به آقای ما تعصب و دشمنی می‌ورزی؟ گفتم: نه تنها من بلکه جز تو، همه مردم دشمن ابوبکر بغدادی هستند. نزدیک بود بر سر این موضوع، گریبان یکدیگر را گرفته، دعوا کنیم.<sup>(۱)</sup>

شیخ در آخر بحث مدعیان دروغین می‌گوید: جنون ابودلف و حکایات فساد مذهب او، بیش از این است که قابل شمارش باشد، لذا آنها را ذکر نمی‌کنیم.<sup>(۲)</sup>

### خبر دادن از امور غیبی و پنهانی نایب دوم امام زمان علیه السلام

همان طوری که قبلاً تذکر داده شد، در زمان نایب دوم امام زمان - علیه السلام - (حدود ۲۶۵ - ۳۰۵) کسانی پیدا شدند که از فرصت غیبت امام - علیه السلام - سوء استفاده نموده و خود را به عنوان نایب امام - علیه السلام - معرفی بکنند تا بدین وسیله شهرت و منصب اجتماعی کسب نموده و اموال سرازیر شده از سوی شیعیان به سوی امام - علیه السلام - را بدون مجوز شرعی تصرف نمایند. لذا یکی از وظایف محمد بن عثمان تکذیب مدعیان دروغین و رسوا نمودن آنان و اثبات نیابت خود و فراهم آوردن اطمینان و اعتماد شیعیان به سوی خویش بود. یکی از دلیلهای مشهود و راههای عملی بر صحت نیابت و وساطت خویش از طرف امام غایب، خبر دادن از امور غیبی و پنهانی

۱- الغیبه، ص ۴۱۳.

۲- همان مصدر، ص ۴۱۴.

با عنایت امام زمان - علیه السلام - به وسیله توقیعات و طرق دیگر بود، و بدین وسیله اعتماد دوستان را به سوی او جلب شده و با اطمینان قلبی به سوی او می‌رفتند و با او همکاری می‌نمودند و نسبت به دروغین بودن سایر «مدعیان» شک و تردید نمی‌کردند. در اینجا، برخی از مواردی را که از نایب دوم نقل شده است، متذکر می‌شویم.

۱- ام کلثوم، دختر ابوجعفر، محمد بن عثمان عمری - رضی الله عنه -، می‌گوید: روزی مقداری اموال از قم و حوالی آن، نزد محمد بن عثمان آوردند که به حضرت - علیه السلام - برسانند. موقعی که فرستاده آنها به بغداد آمد و بر محمد بن عثمان وارد شد و اموالی را که به وسیله او فرستاده شده بود به وی تسلیم نمود و خواست خدا حافظی بکند و برگردد، محمد بن عثمان به وی گفت: یکی از امانتها باقی است و آن را تحویل ندادی. آن کجاست؟ فرستاده گفت: سرورم! چیزی نزد من باقی نمانده و هر چه بود تسلیم نمودم، محمد بن عثمان گفت: نه! هنوز چیز دیگری باقی مانده، برو و آنچه با خود داری جستجو کن و به خاطر بیاور که چه چیزهایی به تو داده‌اند. آن مرد رفت و چند روزی فکر کرد و در میان اثاث خود جستجو نمود ولی چیزی نیافت، همراهانش هم خبری به او ندادند. سپس به نزد محمد بن عثمان برگشت و گفت: هر چیزی که به من تحویل داده بودند به خدمت شما تسلیم نمودم و چیزی باقی نمانده است. محمد بن عثمان گفت: می‌فرمایند (امام زمان - علیه السلام -) دو دست لباس رزم، که فلانی پسر فلانی تحویل داده تا به ما برسانی، چه شد؟ فرستاده گفت: آری سرورم! به خدا چنین است. ولی من فراموش کرده‌ام، به طوری که الان هم نمی‌دانم آنها را کجا گذاشته‌ام.

سپس به منزل خود برگشت و آنچه را با خود داشت بازرسی کرد و از رفقایش هم خواست که در میان اثاث خود جستجو کنند، آنها هم جستجو کردند ولی چیزی نیافتند. مجدداً به نزد محمد بن عثمان برگشت و جریان را به او خبر داد. محمد بن عثمان گفت: می‌فرمایند: (امام - علیه السلام -) برو نزد فلان بن فلان پنبه فروش، که دو بسته پنبه به انبار پنبه او بردی و یکی از آن بارها را باز کن و آن همان باری است که روی آن چنین و

چنان نوشته شده، خواهی دید دو دست لباس مذکور در کنار آن بار پنبه است. آن مرد از گفته محمد بن عثمان متحیر شد و فوراً به محلّ مزبور رفت و یکی از دو بار پنبه را گشود و لباسها را که در میان پنبه‌ها پنهان شده بود، پیدا کرد. آنها را برداشت و به نزد محمد بن عثمان آورد و به وی تسلیم نمود و گفت: من آنها را به کلی فراموش کرده بودم؛ زیرا وقتی کالا را بستم، آنها را میان بار پنبه گذاشتم که محفوظ بماند.

شیخ طوسی در توضیح این حدیث می‌نویسد: بعد از این واقعه، آن مرد این موضوع عجیب را که او فراموش کرده بود و محمد بن عثمان آن را یادآوری کرد و جز پیغمبر و امام منصوب از جانب خداوندی که عالم به اسرار و آنچه در دلها پنهان است، کسی دیگر اطلاع ندارد، برای دیگران نقل کرد. آن مرد محمد بن عثمان را نمی‌شناخت، او فقط آن مال را به دست او سپرد، همان طوری که تجار اموال را به وسیله افراد موثق به همکاران خود تسلیم می‌کنند. به علاوه، آن مرد علامتی و نامه‌ای همراه خود نداشت که به محمد بن عثمان بدهد؛ زیرا این واقعه در زمان معتضد عباسی و موقعی بود که کار شیعیان بسیار سخت شده بود و چنانکه می‌گویند از شمشیر دشمن خون می‌چکید.

این کارها در میان آشنایان و خواص جزء اسرار بود، آنچه شیعیان نزد محمد بن عثمان می‌آوردند به گونه‌ای بود که هیچ کس از حمل و نقل آن اطلاع نمی‌یافت، و فقط ارسال کنندگان به حامل اموال می‌گفتند: برو فلان جا و این اموال را تسلیم کن، بدون اینکه توضیحی بدهند یا نامه‌ای به وی تسلیم کنند، مبادا حاملین اموال از ماجرا مطلع گردند.»<sup>(۱)</sup>

از این داستان، تشکیلات قوی داخلی «نواب» روشن می‌شود که توانستند با آن روشها و شیوه‌های سری در اوج خفقان، خط ولایت و امامت را در طول تاریخ، از چنگال گرگ صفتان مصون دارند و زمینه غیبت کبری را مهیا سازند.

۱- الفیه، ص ۲۹۴، حدیث ۲۴۹. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۶، حدیث ۳۸.

۲- جعفر بن محمد متیل می‌گوید: «ابوجعفر محمد بن عثمان سمان، معروف به عمری مرا خواست و چند قطعه پارچه و کیسه‌ای که مبلغی درهم در آن بود، بیرون آورد و گفت: لازم است که الآن خودت به واسط<sup>(۱)</sup> بروی و آنچه به تو می‌دهم به کسی که موقع رفتن به طرف شط، قبل از همه تو را ملاقات می‌کند، بدهی. من از این جهت سخت غمگین شدم و پیش خودم گفتم: آیا کسی مانند من برای بردن چنین اموال ناچیزی اعزام می‌شود؟ پس سوار مرکب شدم و به جانب «واسط» حرکت نمودم. نخستین مردی که با من ملاقات نمود، جویای حال حسن بن محمد قطات صیدلانی که در واسط وکیل موقوفات بود، شدم. آن مرد گفت: من هستم! تو کیستی؟ گفتم: من، جعفر بن محمد بن متیل هستم. او مرا به اسم شناخت و به من سلام کرد و من هم به او سلام نمودم و با هم معانقه کردیم. آنگاه به وی گفتم: ابوجعفر عمری (محمد بن عثمان) به شما سلام رسانده و این پارچه و کیسه پول را به من داده که به شما تسلیم کنم. سپس گفت: الحمد لله، زیرا محمد بن عبدالله عامری وفات یافته است و من می‌رفتم کفنی برای او تهیه کنم. آنگاه پارچه‌ها را باز کرد، دیدیم مایحتاج دفن میت در آن موجود است مانند: کفن و کافور، و در کیسه اجرت حمال‌ها و گورکن گذاشته بود. پس ما جنازه را تشییع کرده و دفن نمودیم و سپس مراجعت کردم.»<sup>(۲)</sup>

۳- ابوعلی متیلی (یا نیلی) می‌گوید: «ابوجعفر (محمد بن عثمان) نزد من آمد و مرا با خود به عباسیه برد و به خرابه‌ای وارد شدیم، سپس نامه‌ای را درآورد و برای من خواند، دیدم آنچه در خانه‌ام پدید آمده بود، شرح داده شده و هم نوشته بود که فلان زن یعنی، مادر عبدالله، گیسویش را می‌گیرند و از خانه بیرون کشیده به بغداد می‌برند و نزد خلیفه می‌نشانند، و چیزهای دیگری پدید می‌آید. آنگاه به من گفت: اینها را حفظ کن.

۱- محلی است که «حجاج» آن را آباد کرده است و در وسط بصره و کوفه واقع شده و با هر کدام پنجاه فرسخ فاصله دارد. چون دقیقاً وسط آنها واقع شده، آن را واسط گفته‌اند. (معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۴۷)

۲- کمال الدین، ص ۵۰۴، باب توقیعات، حدیث ۳۵. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶.

سپس نامه را پاره کرد و این واقعه مدتی پیش از پدید آمدن آن حوادث بود.»<sup>(۱)</sup>

۴- ابو جعفر محمد بن علی اسود می گوید: «من اموالی را که از موقوفات به دست می آمد، نزد محمد بن عثمان می بردم و او هم از من می گرفت؛ دو، سه سال قبل از آنکه وفات کند، در یکی از روزهای آخر عمرش، چیزی از این گونه اموال را پیش او بردم، دستور داد که آن را به حسین بن روح تسلیم نمایم. من هم تسلیم کردم و رسید آن را از وی خواستم. حسین بن روح در این باره به محمد بن عثمان شکایت نمود و او هم دستور داد که قبض رسید مال را از وی مطالبه نکنم، و اضافه کرد که آنچه به دست حسین بن روح می رسد، مثل این است که به دست من می رسد. بعد از آن، هر وقت اموالی نزد حسین بن روح بردم، مطالبه رسید نکردم. مصنف این کتاب (شیخ صدوق - رحمه الله) می گوید: «این حدیث دلالت دارد که «نواب» مقدار مبلغی که به سوی آنها فرستاده می شد، می دانستند و مستغنی از قبض بودند، و این کار ممکن نیست، مگر با عنایت و امر خداوند متعال.»<sup>(۲)</sup>

۵- حسن بن فضل یمنی می گوید: «تصمیم گرفتم به سامرا بروم، کیسه‌ای که چند دینار و دو دست لباس در آن بود، برایم فرستاده شد. من آن را برگردانیدم و پیش خود گفتم: من در نزد ائمه این مقدار ارزش دارم؟! مغرور شدم [و قبول آن را کسر شأن دانستم]، سپس پشیمان گشتم. بعداً نامه‌ای نوشتم و معذرت خواستم، و از این عمل استغفار نمودم. سپس با خود گفتم: اگر آن کیسه برگردانیده شود، آن را باز نمی‌کنم و پول آن را خرج نمی‌نمایم، بلکه آن را پیش پدرم می‌برم؛ چون او از من داناتر است. پس قاصدی از ناحیه امام نزد من آمد و گفت: اشتباه کردی؛ زیرا یقین به مطلب نداشتی، بسیار اتفاق می‌افتد که ما برای دوستان خود، چنین کاری می‌کنیم و بسیار شده که آنها خود، به عنوان تبرک، این خواهشها را از ما می‌نمایند [و به عنوان تبرک چیزی از ما

۱- کمال الدین، ص ۳۹۸، باب توقیعات، حدیث ۲۰.

۲- همان منبع، ص ۵۰۱، حدیث ۲۸. الغیبه، ص ۳۷۰، حدیث ۳۳۸.

می خواهند]. برگردانیدن هدیه ما اشتباه بود، ولی حالا که استغفار نمودی، خداوند تو را بخشید. چون قصد داری که پولها را در راه سفر حج مصرف نکنی، ما نیز آن را به تو نمی دهیم، ولی لباسها را باید برداری و با آن در حج محرم شوی.

حسن بن فضل یمنی می گوید: «آنگاه نامه‌ای در خصوص دو مطلب نوشتم و خواستم مطلب دیگر بنویسم، پیش خود گفتم: شاید زیاد باشد و امام - علیه السلام - خوشش نیاید، جواب دو مطلب آمد، و راجع به موضوع سوّم که آن را نوشته بودم، مرقوم بود که: خواهش عطر کرده بودی. پس مقداری عطر در پارچه سفیدی برایم فرستاده شد و در محمل با خود داشتم، در منزل عُسفان<sup>(۱)</sup> شتر من رم کرد و مجملم افتاد و آنچه داشتم به اطراف پراکنده شد. سپس اثاث خود را جمع کردم و در آن موقع کیسه عطر را گم نمودم، آن قدر گشتم که یکی از همراهان پرسید: چه می جویی؟ گفتم: کیسه‌ای که با خود داشتم. گفت: در آن چه چیز بود؟ گفتم: مخارج راهم. آن مرد گفت: دیدم کسی آن را برداشت. ولی من از هر کس که پرسیدم [اطلاع نداشت]، و از یافتن آن مأیوس شدم. موقعی که به مکه رسیدم و خورجین خود را گشودم، اول چیزی که در آن دیدم، همان کیسه بود!! با اینکه کیسه مذکور بیرون خورجین و در محمل بود و موقعی که اثاث من به اطراف پخش شد، آن هم افتاد. همین شخص (فضل بن حسن یمنی) می گوید: وقتی در بغداد بودم، بر اثر ماندن در آنجا دلتنگ شدم و با خود گفتم: می ترسم امسال به حج نروم و به منزل خود برنگردم. پس رفتم پیش محمد بن عثمان، و جواب نامه‌ای را که در این خصوص نوشته بودم، خواستم. محمد بن عثمان گفت: به فلان مسجد برو، مردی در آنجاست که جواب تو را می دهد و آنچه احتیاج داری به تو اطلاع خواهد داد. من هم به آن مسجد رفتم و وقتی که نشستم، ناگاه مردی آمد و مرا نگاه کرد و سلام نمود و خندید و گفت: بر تو مژده باد! زیرا امسال به حج خواهی رفت و ان شاء الله به سلامت نزد

۱- محلی بین جحفه و مکه. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۲۱)



خویشاوندان خود مراجعت می‌کنی. من هم نزد «ابن و جناء» رفتم تا برای من وسیله‌ای برای سفر به حج کرایه کند، دیدم متمایل به این کار نیست. سپس چند روز بعد، او را دیدم که به من گفت: من چند روز است که سراغ تو را می‌گیرم، [امام - علیه السلام -] به من نوشته است محملی و کجاوه‌ای برای تو کرایه و مهیا سازم. علان رازی می‌گوید: حسن بن فضل که این اخبار را نقل کرده است، برای من نقل کرد که: در این سفر ده معجزه [از امام - علیه السلام -] دیده است الحمد لله رب العالمین. <sup>(۱)</sup>

از این احادیث روشن می‌شود حضرت مهدی - علیه السلام - حتی علم بعضی از مسائل جزئی و شخصی را در اختیار محمد بن عثمان قرار می‌داد و او هم به اطلاع یاران و اصحاب امام زمان - علیه السلام - می‌رسانید.

### احادیث منقول از محمد بن عثمان

به علت اینکه نیابت ایشان طولانی بوده است، لذا فرصت بیان بعضی از حقایق راجع به امام زمان - علیه السلام - از تولد تا غیبت، را داشته است. لذا در زمینه‌های مختلف در باره امام مهدی - علیه السلام - و در باره موضوعات دیگر از ایشان روایت نقل شده است. ما بعضی از آنها را در باره موضوعات مختلف نقل می‌کنیم و از محتویات این سخنان، حساسیت موقعیت و دوران او و وظیفه سنگین او نیز روشن می‌شود.

#### الف) احادیثی از نایب دوم، درباره تولد حضرت مهدی علیه السلام

۱- حدّثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنا الحسن بن علی بن زکریا بمدينة السلام (بغداد) قال: حدّثنا ابو عبد الله محمد بن خلیلان قال: حدّثنی اُبی، عن ابيه، عن جدّه، عن غیاث بن اسید (او أسد) قال: شَهِدْتُ مُحَمَّدَ بْنِ

۱- کمال الدین، باب توقیعات، ص ۴۹۰، حدیث ۱۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۸، حدیث ۵۲. شبیه این حدیث در اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۹، باب مولد الصاحب - علیه السلام - حدیث ۱۳ نیز آمده است.

عُثْمَانُ الْعُمَرِيُّ - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ - يَقُولُ: «لَمَّا وُلِدَ الْخَلْفُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَطَعَ نُورٌ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ إِلَى أَعْنَانِ السَّمَاءِ، ثُمَّ سَقَطَ لِيُوجِّهَهُ سَاجِدًا لِرَبِّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَهُوَ يَقُولُ: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» .<sup>(۱)</sup> فَقَالَ: وَكَانَ مُوَلَّدَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.»<sup>(۲)</sup>

غیاث بن اسد می گوید: پیش محمد بن عثمان - قدس الله روحه - بودم، که چنین می گفت: «هنگامی که امام زمان - علیه السلام - متولد گردید، نوری از بالای سرش به آسمان تابید، سپس صورت خود را به خاک گذاشت و خداوند متعال را سجده کرد؛ آنگاه سر برداشت و فرمود: «خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند، در حالی که (خداوند) قیام به عدالت (در عالم هستی) دارد و (این عدالت نیز نشانه یگانگی ذات اوست، بنابراین شما هم با آنها هم صدا شوید و بگویید) معبودی جز او نیست که هم تواناست و هم حکیم. دین در نزد خدا اسلام (و تسلیم در برابر حق) است»<sup>(۳)</sup> محمد بن عثمان افزود که ولادت امام زمان - علیه السلام - روز جمعه بود.»

۲- و بهذا الاسناد، عن محمد بن عثمان العمري قدس الله روحه انه قال: «وُلِدَ السَّيِّدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَخْتُونًا، وَ سَمِعْتُ حَكِيمَةَ تَقُولُ: لَمْ يَرِ بِأَمِّهِ دَمٌ يَفَاسِيهَا، وَ هَكَذَا سَبِيلُ أُمَّهَاتِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»<sup>(۴)</sup>

به همان سند قبلی، نقل شده که محمد بن عثمان گفت: امام ختنه شده متولد گردید و از حکیمه [ عمه امام حسن عسکری - علیه السلام - ] شنیدم که گفت: «در ایام وضع

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۸ و ۱۹.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۳، باب میلاد القائم، حدیث ۱۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵، حدیث ۱۹.

۳- ترجمه با استفاده از تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۴۶.

۴- کمال الدین، ج ۲، باب میلاد القائم، ص ۴۳۳، حدیث ۱۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶، ح ۲۰.

حمل مادر امام زمان - علیه السلام -، خون نفاس از آن بانو دیده نشد، و این سنت و روش مادران ائمه اطهار - علیهم السلام - است.»

چون سخن از تولد حضرت مهدی - علیه السلام - به میان آمد و این دو حدیثی که از نایب دوّم نقل شده، گوشه ناچیزی از تولد آن حجّت الهی را بیان کرد؛ لذا بر خود وظیفه دانستم در اینجا حدیثی را از کتب معتبر روایی نقل کنم که کیفیت ولادت آن قلب عالم امکان را به طور مفصل بیان می‌کند.

۳- مرحوم شیخ صدوق در «کمال الدین» از حکیمه خاتون دختر امام جواد - علیه السلام - [و عمّه امام حسن عسکری - علیه السلام -] روایت می‌کند که ایشان گفت: «امام حسن عسکری - علیه السلام - مرا احضار کرد و فرمود: ای عمه! امشب نیمه شعبان است، نزد ما افطار کن که خداوند در این شب فرخنده کسی را به وجود می‌آورد که حجّت او در روی زمین می‌باشد. عرض کردم: مادر این نوزاد مبارک کیست؟ فرمود: نرجس، گفتم: فدای تو شوم! اثری از حاملگی در نرجس خاتون نیست. فرمود همین است که می‌گویم. سپس به خانه حضرت رفتم و سلام کرده و نشستم. نرجس خاتون آمد کفش از پای من درآورد و گفت: ای بانوی من شب بخیر! گفتم: بانوی من و بانوی خاندان ما تو هستی! گفت: نه، من کجا و این مقام بزرگ کجا؟ گفتم: دختر جان امشب خداوند پسری را به تو موهبت می‌کند که سرور دوجهان خواهد بود. چون این سخن شنید، خجالت کشید و حیاء نمود.

سپس، هنگامی که از نماز عشاء فارغ شدم، افطار کردم و خوابیدم. نصف شب برای ادای نماز شب برخاستم، بعد از نماز دیدم، نرجس خوابیده و از وضع حمل او خبری نیست. پس از تعقیب نماز دوباره خوابیدم و بعد از لحظه‌ای با اضطراب بیدار شدم و نرجس خاتون نیز بلند شد و نماز گزارد و خوابید. حکیمه خاتون می‌گوید: نزدیک بود فجر تمام شود و او در حال خواب بود و من درباره‌ی وعده‌ی امام - علیه السلام - تردید می‌کردم، ناگهان حضرت با صدای بلند مرا صدا زدند و فرمودند: ای عمه! عجله نکن که

وقت نزدیک است. چون صدای امام عسکری - علیه السلام - را شنیدم، شروع به خواندن سوره «الم سجده» و «یس» نمودم. در این وقت، نرجس با حال اضطراب از خواب بلند شد، من به وی نزدیک شدم و نام خدا را بر زبان جاری کردم و پرسیدم: آیا احساس چیزی می‌کنی؟ گفت: آری. گفتم ناراحت مباش و دل قوی دار، این همان مژده‌ای است که به تو دادم، سپس هر دو به خواب رفتیم، اندکی بعد، برخاستم دیدم بچه متولد شده و روی زمین با اعضاء هفتگانه، خدا را سجده می‌کند. آن ماه پاره را در آغوش گرفتم. دیدم برعکس نوزادان دیگر، از آرایش ولادت پاک و پاکیزه است. در آن هنگام امام حسن عسکری - علیه السلام - صدا زد: عمه جان! فرزندم را نزد من بیاور، چون او را نزد پدر بزرگوارش بردم، امام دست زیر رانها و پشت بچه گرفت و پاهای او را به سینه مبارک چسبانید و زبان در دهانش گردانید و دست بر چشم و گوش و بندهای او کشید و فرمود: فرزندم با من حرف بزن! آن مولود مسعود گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ». آنگاه بر امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین - علیهم السلام - درود فرستاد و چون به نام پدرش رسید، چشم را گشود و سلام کرد. امام فرمود: عمه جان او را نزد مادرش ببرد تا به او نیز سلام کند و باز نزد من برگردان. چون او را نزد مادرش بردم سلام کرد، مادر نیز جواب سلامش را داد. سپس او را پیش امام حسن عسکری - علیه السلام - برگردانیدم. حضرت فرمود: عمه! روز هفتم ولادتش نیز بچه را نزد من بیاور، صبح روز نیمه شعبان که به خدمت امام رسیدم، سلام کردم، روپوش از روی او برداشتم ولی بچه را ندیدم، عرض کردم: فدایت شوم بچه چه شد؟ فرمود: عمه جان! او را به کسی سپردم که مادر موسی فرزند خود را به او سپرد. چون روز هفتم به حضور امام - علیه السلام - شرفیاب شدم، فرمود: عمه فرزندم را بیاور. او را در قنداقه پیچیده، نزد حضرت بردم. امام مانند بار اول، فرزندش را نوازش فرمود و زبان مبارک آنچنان در دهان وی می‌نهاد، که گویی شیر و عسل به او می‌خوراند. سپس فرمود: ای فرزند با من سخن بگو! گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

آنگاه بر پیغمبر خاتم - صلی الله علیه و آله - و امیرالمؤمنین - علیه السلام - و تک تک ائمه تا پدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود: «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ: (۱)» اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم، و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم. حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را بیم داشتند از این گروه نشان دهیم». موسی بن جعفر، راوی این حدیث می گوید: این روایت را از «عقبه» خادم امام حسن عسکری - علیه السلام - پرسیدم، و او نیز، گفته حکیمه را تصدیق کرد. (۲)

### ب) احادیث در باره حرام بودن ذکر نام حضرت مهدی علیه السلام

۱- حدیثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: سمعت ابا علی محمد بن همام یقول: سمعت محمد بن عثمان عمری قدس الله روحه یقول: خرج توقيع بخط اعرافه «مَنْ سَمَّانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ بِاسْمِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» قال ابو علی محمد بن همام: وَ كَتَبْتُ اسْأَلُهُ عَنِ الْفَرَجِ مَتَى يَكُونُ؟ فَخَرَجَ إِلَيَّ «كَذِبَ الْوَقَاتُونَ». (۳)

محمد بن همام می گوید: از محمد بن عثمان عمری - قدس الله روحه - شنیدم که می گفت: از ناحیه مقدسه توقیعی بیرون آمد با خطی که آن خط را می شناختم (یعنی از ناحیه امام زمان - علیه السلام - بود) و در آن توقيع، چنین نوشته شده بود: «هر کس در محفلی مرا به اسمم یاد کند، لعنت خداوند بر او باد». ابوعلی محمد بن همام گفت: به

۱- سورة قصص، آیات ۵ و ۶.

۲- کمال الدین، ج ۲ باب میلاد قائم، ص ۴۲۴. حدیث ۱، و شبیه این حدیث در الغیبه، ص ۲۳۴، حدیث ۲۰۴، با کمی اختلاف آمده است.

۳- کمال الدین، ج ۲، توقیعات، ص ۴۸۲، حدیث ۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳. حدیث ۱۰.

حضور امام - علیه السلام - نامه نوشتم و از وقت ظهور سؤال کردم که کی خواهد بود؟  
جواب آمد که: کسانی که برای ظهور وقت تعیین می کنند، دروغ می گویند.»  
احادیث دیگری به این مضمون، از غیر محمد بن عثمان نیز، نقل شده است که چند  
نمونه را ذکر می کنیم.

عن علی بن عاصم الکوفی، قال: خرج فی تویعات صاحب الزمان علیه السلام:  
ملعون ملعون من سمانی فی محفل الناس.<sup>(۱)</sup>  
عن ابن رثاب عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: صاحب هذا الامر رجل لا  
یسمیه باسمه الا کافر.<sup>(۲)</sup>

۲- علی بن صدقه قمی - رحمه الله - می گوید: توقیعی [از طرف امام زمان - علیه  
السلام -] به سوی محمد بن عثمان بدون اینکه سؤالی بکند، صادر شد تا جواب کسانی  
که از اسم آن حضرت سؤال می کنند، روشن شود. [و در آن توقیع چنین بود]: «إمّا  
السکوت والجنّة، وإمّا الکلام والنار، فانهم ان وقفوا علی الاسم اذا عوه، و ان وقفوا  
علی المكان دلّوا علیه: یا باید از نام بردن سکوت کنند و خودداری نمایند، تا پاداش  
بهشت داشته باشند، و یا درباره آن گفتگو کنند تا مستوجب آتش جهنم گردند؛ زیرا اگر  
سؤال کنندگان، نام حضرت را بدانند، آن را منتشر می کنند، و چنانچه [منتشر شد] جای  
اورا می دانند و دشمنان را به آنجا راهنمایی می کنند.»<sup>(۳)</sup>

در این توقیع شریف، علت حرام بودن ذکر نام حضرت مهدی - علیه السلام - بیان  
شده است. این تعلیل به ما می فهماند که حرمت، اختصاص به زمان و دوران مشخصی  
دارد و آن زمان، موقعی است که منتشر شدن اسم آن حضرت، باعث تعقیب دشمن شود  
و ضرری متوجه حضرت گردد و آن زمان اختصاص به دوران غیبت صغری داشت نه

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳، حدیث ۹.

۲- همان منبع، حدیث ۱۱.

۳- الغیبه، حدیث ۳۳۱، ص ۳۶۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۱.

قبل از غیبت صغری و نه بعد از غیبت صغری.

۳- وعن محمد بن عبدالله و محمد بن يحيى جميعاً، عن عبدالله بن جعفر الحميري عن محمد بن عثمان العمري - في حديثٍ - انه قال له: انت رأيت الخلف؟ قال: اي و الله - الي ان قال - : قلت: فالاسم. قال: محرم عليكم ان تسألوا عن ذلك، ولا اقول هذا من عندي، فليس لي ان احلل ولا احرم ولكن عنه عليه السلام فان الامر عند السلطان ان ابا محمد مضى ولم يخلف ولداً. الي ان قال: و اذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوا الله و أمسكوا عن ذلك.<sup>(۱)</sup>

اقول [صاحب الوسائل]: هذا اوضح دلالة في أن وجه النهي التقيّة والخوف.

### ج) ملاقات و دیدار او با امام مهدی علیه السلام

احادیثی که از ایشان نقل شده، نشان می دهد که وی مکرراً امام زمان - علیه السلام - را حتی در دوران کودکی آن حضرت دیده و در دوران امامتش با او ملاقاتهایی داشته است. بعضی از آنها را در ذیل نقل می کنیم.

۱- عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: به محمد بن عثمان عمري - رضی الله عنه - گفتم: من می خواهم از شما همان سؤالی را بکنم که حضرت ابراهیم از خداوند کرد، و گفت: « رَبِّ ارِنِي كَيْفَ تُخَيِّبُ الْمَوْتِي قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُظْمِنَنَّ قَلْبِي: خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ عرض کرد: چرا، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد». <sup>(۲)</sup> به من خبر دهید آیا صاحب الامر را دیده اید؟ محمد بن عثمان گفت: آری، و او گردنی این چنین دارد و با دست اشاره به گردن خود کرد. <sup>(۳)</sup>

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۳۳، ص ۲۴۰، روایة ۲۱۴۶۰.

۲- سورة بقره، آیه ۲۶۰.

۳- کمال الدین، ص ۴۲۵، باب من شاهد القائم، حدیث ۳.

۲- جعفر بن محمد بن مالک فزاری می گوید: «معاویة بن حکیم، و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان - رضی الله عنه - همگی به من نقل کردند که امام حسن عسکری - علیه السلام - فرزندش را در خانه اش به ما نشان داد و خطاب به ما که چهل مرد بودیم فرمود: بعد از من، این امام شما و جانشین من در میان شماست. از وی اطاعت کنید و بعد از من در امور دین خود پراکنده نشوید که به هلاکت می رسید. آگاه باشید که شما بعد از امروز، دیگر او را نخواهید دید.<sup>(۱)</sup> ما هم از خدمت حضرت بیرون آمدیم و چند روزی نگذشت که حضرت رحلت نمود.»<sup>(۲)</sup>

۳- حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحمیری، عن محمد بن عثمان العمری قال: سمعته یقول: « وَاللّٰهِ اِنَّ صَاحِبَ هٰذَا الْاَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ. »<sup>(۳)</sup>

عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: از محمد بن عثمان عمری - رضی الله عنه - شنیدم می گفت: «به خدا قسم صاحب الامر هر سال در موسم [حج] در مکه است. او مردم را می بیند و آنها را می شناسد، و مردم هم او را می بینند ولی نمی شناسند.»

۴- حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحمیری قال: سألت محمد بن عثمان العمری - رضی الله عنه - فقلت له: « ارایت صاحب هذا الأمر؟ فقال: نَعَمْ وَ آخِرُ عَهْدِيْ بِهِ عِنْدَ بَيْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ وَ هُوَ يَقُولُ: اللّٰهُمَّ اَنْجِزْ لِيْ مَا وَعَدْتَنِيْ. »<sup>(۴)</sup>

۱- اینکه می گوید شما او را نخواهید دید یعنی اکثر و بیشتر شما او را نخواهید دید؛ چون محمد بن عثمان در ایام نیابت خود او را می دیده و در احادیث آینده این مطلب روشن تر خواهد شد. (پاورقی کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۵).

۲- کمال الدین، ص ۴۳۵، باب من شاهد القائم، حدیث ۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵، روایة ۱۹.

۳- همان منبع، حدیث ۸.

۴- همان منبع، حدیث ۹. الغیبه، ص ۳۶۴، حدیث ۳۳۰.



عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: «از محمد بن عثمان - رضی الله عنه - پرسیدم: آیا صاحب الامر را دیده‌ای؟ گفتم: آری، آخرین بار که حضرت را دیدم، در خانه خدا (مسجد الحرام) بود و می فرمود: خدایا! آنچه را به من وعده فرموده‌ای به انجام برسان.»

۵- حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحمیری قال: سمعت محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه يقول: رأيتُ صلوات الله عليه متعلّقاً بِأستارِ الكعبه في المستجار و هو يقول: «اللّهم انتقم لي من أعدائي»<sup>(۱)</sup> [أو أعدائك].<sup>(۲)</sup>

محمد بن عثمان می گوید: «آن حضرت - صلوات الله علیه - را دیدم که در «باب المستجار» پرده خانه خدا را گرفته و عرض می کند: «پروردگارا! به وسیله من از دشمنان خود انتقام بگیر.»

دعاء سیمات از طریق عمری (محمد بن عثمان) نقل شده است و مستحب است در ساعتهای آخر روز جمعه خوانده شود.<sup>(۳)</sup> مرحوم شیخ عباس قمی می نویسد: «دعاء سیمات معروف به دعاء شبور که مستحب است خواندن آن در ساعت آخر روز جمعه و مخفی نماند که این دعاء از ادعیه مشهوره است و اکثر علماء سلف بر این دعاء مواظبت می نموده اند و در مصباح شیخ طوسی و جمال الاسبوع سید بن طاوس و کتب کفعمی به اسناد معتبر از جناب محمد بن عثمان عمری - رضی الله عنه - که از نواب حضرت صاحب الامر - علیه السلام - است و از حضرت امام باقر و امام جعفر صادق - علیهما السلام - روایت شده و علامه مجلسی آن را با شرح در بحار<sup>(۴)</sup> ذکر کرده است.»<sup>(۵)</sup>

۱- در کمال الدین «اعدائی» و در الغیبه «اعدائك» آمده است.

۲- همان منبع، حدیث ۱۰، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰، الغیبه، ص ۳۶۳، حدیث ۳۲۹.

۳- مصباح المتهجّد، ص ۳۷۴.

۴- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۹۷-۹۵.

۵- کلیات مفاتیح الجنان، ص ۹۵.

### شیوه فعالیت محمد بن عثمان - رحمه الله -

از دو گروه احادیث قسمت «ب» و «ج» که از محمد بن عثمان در منابع روایی نقل شده و آنها را ما ذکر کردیم، فهمیده می‌شود که وی دارای یک خط مشی ویژه‌ای در هدایت شیعیان و رهبری مذهب تشیع داشته است.

این روایات نشان می‌دهد، ایشان در دو جبهه اساسی افکار خود را متمرکز کرده است. از یک طرف با وکلا و کارگزاران و موثقین شیعه در ارتباط بوده و می‌کوشید وجود و حضور امام - علیه السلام - در جامعه و جانشینی وی برای امام حسن عسکری - علیه السلام - را اثبات کند تا خط انحراف نتواند شک و تردید در میان خواص شیعیان ایجاد کند، و این روش از احادیثی که در باره ملاقات و دیدار او با حضرت مهدی - علیه السلام - نقل شد، مشاهده می‌شود. ایشان سعی و کوشش داشته در مناسبت‌ها و موقعیتهای مختلف برای معتمدان امامیه اعلان بدارد که او مکرراً حضرت را دیده و در بعضی مواقع علائمی هم از حضرت ذکر می‌کند و مکانهای حضور او را یادآور می‌شود تا غبار شک از چهره حقایق زدوده شود. و از سوی دیگر، برای اینکه بتواند وظیفه خود را در سمت نمایندگی، به طور گسترده انجام دهد، می‌خواست و انمود کند که ذهنیت حکومت عباسی درباره بدون جانشین ماندن امام حسن عسکری - علیه السلام - صحیح است و بارها برای وکلای خود تعلیم و آموزش می‌داد که مبادا اسمی از حضرت به میان آید؛ چون تصور حکومت، عدم جانشین برای امام یازدهم است و باید به همان شکل باقی بماند. این روش به خاطر این بود که حکومت مطمئن شود که قیامی از ناحیه شیعیان به علت نبودن رهبر، صورت نخواهد گرفت و لذا توانست با این طریقه، شیعیان را از خطر عباسیان مصون دارد.

دکتر جاسم حسین در این زمینه می‌نویسد: «مطالعه دقیق فعالیت‌های وکلا نشان می‌دهد که سفیر دوم، تا سالهای نخستین حکومت «معتضد» [۲۷۸ - ۲۸۹]، در واقع می‌کوشید تا وجود مبارک امام غائب را از عباسیان محفوظ بدارد. شاید این امر به خاطر

دستورات خردمندانه‌ای باشد که ابو جعفر (محمد بن عثمان) به وکلای خود صادر کرده بود. وی به وکلا دستور داده بود فعالیت‌های خود را به عنوان تقیه مخفی بدارند. او همچون پدرش خود را به صورت روغن فروش درمی آورد، لذا لقب «سَمَان» یافته بود.<sup>(۱)</sup>

### مدت نیابت و وفات نایب دوم امام زمان علیه السلام

محمد بن عثمان طبق روایاتی که نقل شده، زمان مرگ خویش را پیشگویی کرد، و قبل از دو ماه، از وفات خود خبر داد.

ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی روایت می‌کند که: «روزی بر ابو جعفر محمد بن عثمان، وارد شدم تا به وی سلام کنم. دیدم، لوحی پیش روی خویش نهاده و بر آن نقش می‌کشد، و آیاتی از قرآن در آن می‌نویسد و اسامی ائمه - علیهم السلام - را در حواشی آن می‌نگارد. من گفتم: این لوح چیست؟ فرمود: این برای قبر من می‌باشد و مرا روی آن خواهند گذاشت، یا اینکه گفت: بر آن تکیه می‌کنم. و فرمود: هر روز داخل قبر می‌شوم و یک جزء قرآن می‌خوانم سپس بیرون می‌آیم.

ابوعلی، راوی این خبر، می‌گوید: «گمان می‌کنم ابوالحسن علی بن احمد گفت: محمد بن عثمان دست مرا گرفت و قبر خود را به من نشان داد و گفت: چون فلان روز و فلان ماه و فلان سال فرارسد، به سوی خدا می‌روم، و در آن مدفون می‌شوم و این لوح هم با من خواهد بود. چون از نزد او خارج شدم، آنچه فرموده بود یادداشت کردم و همواره مراقب آن اوقات بودم؛ چیزی نگذشت که او بیمار شد و سرانجام در همان روز و ماه و سالی که گفته بود، وفات یافت و در همان قبر نیز دفن شد.»<sup>(۱)</sup>

همچنین محمد بن علی بن اسود قمی می‌گوید: «محمد بن عثمان - قدس سره - قبری برای خود حفر نمود و آن را با چند قطعه تخته آماده ساخت؛ وقتی علت آن را پرسیدم،

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۷۰.

۲- الغیبه، ص ۳۶۴، حدیث ۳۳۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۱.

گفت: برای مردن اسبابی هست! بعد از آن نیز، از وی پرسیدم، گفت: مأمور شده‌ام که خود را جمع و جور کنم. سپس دو ماه بعد وفات یافت. رضی الله عنه وارضاه...»<sup>(۱)</sup>

ابوجعفر محمد بن عثمان در سال ۳۰۵ ه. ق. در آخر ماه جمادی الاولی وفات کرده است<sup>(۲)</sup> و قول ضعیفی هم وجود دارد که وفات او را در سال ۳۰۴ ه. ق. می‌داند.<sup>(۳)</sup>

علت اختلاف اقوال در وفات محمد بن عثمان این است که مرحوم شیخ طوسی در باره وفات وی دو تاریخ نقل کرده است: «نخستین آن به توسط نوّه ابوجعفر، موسوم به هبة الله روایت شده، که طبق آن، مرگ ابوجعفر در سال ۳۰۴ اتفاق افتاده است.<sup>(۴)</sup> دومین خبر، به ابو غالب زراری، وکیل ابن روح در کوفه منسوب است که تاریخ وفات ابوجعفر را، سال ۳۰۵ می‌داند.<sup>(۵)</sup> و چون ابن روح روابط نزدیکی با ابوجعفر داشت و هم عصر او بود، محققان روایت او را ترجیح داده‌اند.»<sup>(۶)</sup>

مشهور در میان علمای رجال و حدیث، این است که مدت نیابت محمد بن عثمان نزدیک به ۵۰ سال بوده است.<sup>(۷)</sup> لیکن این کلام مورد قبول ما نمی‌تواند باشد؛ چون وفات محمد بن عثمان در سال ۳۰۵ ه. ق. اتفاق افتاده است و با وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - ۴۵ سال فاصله دارد، و ما در شرح حال عثمان بن سعید (نایب اول) بیان کردیم که ایشان هم، حدود ۵ سال نیابت داشته است و با این حساب، نیابت نایب دوم حدود ۴۰ سال خواهد بود نه پنجاه سال.<sup>(۸)</sup>

- 
- ۱- الغیبه، ص ۳۶۵، حدیث ۳۳۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۲، حدیث ۲۹.
  - ۲- الغیبه، ص ۳۶۶. الکامل، ج ۸، ص ۱۰۹.
  - ۳- رجال العلامة الحلی، قسم اول، باب ۱، حرف میم، رقم ۵۷، تعلیقه بحر العلوم، ج ۴، ص ۱۲۸.
  - ۴- الغیبه، ص ۳۶۶.
  - ۵- همان منبع.
  - ۶- آخرین امید، ص ۹۸. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۹۰.
  - ۷- رجال العلامة الحلی، قسم اول، باب ۱، رقم ۵۷. تعلیقه بحر العلوم، ج ۴، ص ۱۲۸. الغیبه، ص ۳۶۶.
  - ۸- تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴۰۴.

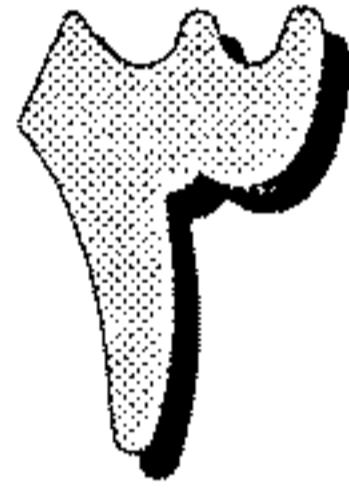
قبر ابوجعفر محمد بن عثمان، در کنار قبر مادرش، بر سر راه کوفه و در محلی که خانه‌اش آنجا بود، واقع است.<sup>(۱)</sup> این محل در سمت غربی بغداد می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

در سمت شرقی بغداد گنبدی وجود دارد که در مسجدی موسوم به خلانی واقع شده است. مردم معتقدند که قبر ابوجعفر در آنجا است. چون به نقل طوسی نیز وی در سمت غربی بغداد قرار دارد، احتمال می‌رود که جنازه او به قبر جدید منتقل شده است، ولی هیچ مأخذی که چنین ادعایی را تأیید کند وجود ندارد.<sup>(۳)</sup>

۱- الغیبه، ص ۳۶۶. سفینه البحار، ج ۷، ص ۲۱۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۲.

۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۸۳.

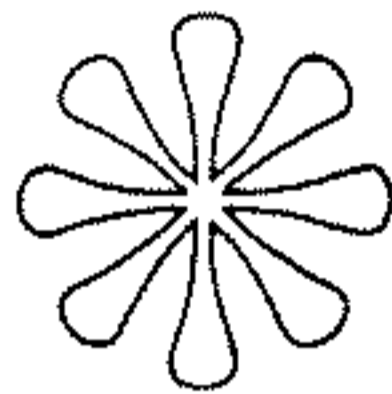
۳- همان منبع، ص ۱۹۱.



ابوالقاسم

حسين بن روح نوبختی

(رَحِمَهُ اللهُ)



سومین نایب خاص از «نواب اربعه»، حسین بن روح نوبختی است. وی در میان شیعیان بغداد، از اشتهار خاصی برخوردار بود و یکی از افراد مورد اطمینان و اعتماد محمد بن عثمان عمری به شمار می‌رفت.

مرحوم عباس اقبال در باره ایشان می‌نویسد: «بعد از ابوسهل اسماعیل بن علی، مشهورترین افراد خاندان نوبختی، ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر، است و عمده اشتهار او به واسطه مقام دینی بزرگی است که در میان شیعه امامیه دارد و از نواب اربعه حضرت قائم مجسوب می‌شود.»<sup>(۱)</sup>

تاریخ تولد ایشان در کتب تاریخ و رجال مشخص نشده است و همین مقدار روشن است که در زمان حیات محمد بن عثمان یکی از کارگزاران وی بوده است و در خلال سالهای ۳۰۵ - ۳۲۶ ه.ق به عنوان نایب امام زمان - علیه السلام - واسطه بین امام و شیعیان بوده است.

جای تعجب و تأسف است که شیخ طوسی، اسمی از ایشان و شرح حالی از وی در کتاب رجال خویش نیاورده است و به تبع آن، علمای رجال قرون اولیه به زندگانی ایشان نپرداخته‌اند و علمای معاصر رجال هم، فقط به ذکر اسم ایشان اکتفا نموده‌اند. لیکن شیخ در کتاب «الغیبه» و مرحوم صدوق در «کمال الدین» احادیثی را دربارهٔ ایشان نقل کرده‌اند که ابعاد زندگی وی را روشن می‌سازد. و همچنین مورخین نیز، برخلاف نایب اول و دوم، به گوشه‌هایی از زندگانی ایشان اشاره کرده‌اند و به خاطر همین، شاید ما بتوانیم از نظر تاریخی، تحلیل روشنی از زندگی ایشان ارائه بدهیم و ابهامات موجود در زندگانی نواب قبل، در مورد ایشان کمتر باشد.

طبق نوشته «ابن شهر آشوب» حسین بن روح از اصحاب خاص امام حسن عسکری ... علیه السلام - به شمار می‌رفته است.<sup>(۱)</sup>

علمای رجال هیچ‌گونه اشاره‌ای به این مطلب ندارند و مستند محکمی هم در دست نیست. مرحوم اقبال این مطلب را نقل نموده و آن را پذیرفته است.<sup>(۲)</sup> ولیکن دکتر جاسم حسین این احتمال را مستبعد می‌داند.<sup>(۳)</sup>

### حسین بن روح و خاندان نوبختی

مرحوم اقبال دربارهٔ این موضوع چنین می‌نویسد: «نگارنده با اینکه در کتب و منابع موجود تفحص بسیار کردم، به تشخیص رابطهٔ قرابت ابوالقاسم حسین بن روح، با سایر افراد خاندان نوبختی موفق نیامدم و بالاخره ندانستم او با آل نوبخت چه نسبتی داشته. همین قدر معلوم شد که وی از بستگان نزدیک ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق بوده و چنانکه خواهیم گفت بر او تسلط و نفوذ کلی داشته است.

۱- مناقب، ج ۴، ص ۴۲۳.

۲- خاندان نوبختی، ص ۲۱۴.

۳- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۹۲.



در نوبختی بودن ابوالقاسم حسین بن روح هیچ تردید نیست، چه عموم اصحاب رجال و علمای اخبار او را نوبختی نوشته‌اند و او با خاندان نوبختی و بزرگان ایشان در عصر خود، مثل ابوسهل بن علی و ابو عبدالله حسین بن علی، وزیر ابن رائق، مخلوط و محشور بوده و در کارها به صلاح دید یکدیگر می‌رفته‌اند. بعلاوه، بعد از مرگ نیز او را در مقابر نوبختیه دفن کرده و در حیات خود نیز عده‌ای از بنی نوبخت از محارم او محسوب می‌شده‌اند و سمت کتابت او را داشته‌اند.

مورخین و علماء اخبار، گاهی حسین بن روح را قمی نوشته‌اند و شمس‌الدین ذهبی به نقل از یک نفر از مورخین شیعه یعنی یحیی بن ابی طیّ [متوفی سال ۶۳۰] نسبتی برای او ذکر می‌کند که احتمال کلی دارد که این نسبت همان قمی باشد که کشی در رجال خود آن را در دنبال اسم حسین بن روح ذکر می‌کند و امری که شاید قمی بودن حسین بن روح را تأیید نماید معرفت اوست به زبان آبی، زبان مردم آبه از مضافات قدیم قم و اگر این نسبت صحیح باشد باید گفت که حسین بن روح از طرف پدر از خاندانی بوده است که با خاندان نوبختی که همه اهل بغداد محسوب می‌شدند خویشی نداشته‌اند، بلکه نسبت نوبختی، که به حسین بن روح داده شده، نظر به وصلتی بوده است که پدر او با خاندان نوبختی نموده و حسین بن روح هم، مثل ابو محمد حسن بن موسی، خواهرزاده ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، از طرف مادر، نوبختی بوده است.

به هر حال، چه حسین بن روح از مردم قم باشد چه از شهری دیگر، گویا او از طرف مادر خود به خاندان نوبختی منتسب شده، چه در فهرست اعضای خاندان نوبختی نه نام روح، پدر او و نه اسم جدش ابی بحر دیده می‌شود.<sup>(۱)</sup>

با وجود اینکه، ایشان در شناختن خاندان نوبختی زحمت فراوانی را متحمل شده است، در عین حال اعتراف دارد که چگونگی نسبت خویشاوندی حسین بن روح با

خاندان نوبختی مشخص نیست. فقط قرائن و شواهدی ذکر می‌کند که دلالت بر قرابت خانوادگی آنها دارد، و لذا برای ایجاد ارتباط بین حسین بن روح با نوبختی‌ها، از طریق مادر متوسل می‌شود، که در این صورت، هم با «نوبختی» بودن سازگار است و هم با «قمی» بودن.

قرائن و شواهد، «قمی» بودن حسین بن روح به نظر قویتر می‌رسد که عبارتند از:

۱- روایت کشی حسین بن روح را ملقب به قمی ذکر می‌کند.<sup>(۱)</sup>

۲- در تاریخ الاسلام ذهبی اشاره به قمی بودن شده است.<sup>(۲)</sup>

۳- تکلم حسین بن روح به زبان آبه از نواحی قم.

شیخ صدوق در «کمال الدین» از محمد بن علی بن متیل نقل می‌کند که: «زنی به نام زینب از اهل آبه، همسر محمد بن عبدیل آبی، سیصد دینار سهم امام داشت، آن را نزد عمویم جعفر بن محمد بن متیل آورد و گفت: می‌خواهم این مال را از من گرفته و به ابوالقاسم حسین بن روح تسلیم کنی. عمویم مرا با آن زن به نزد حسین بن روح فرستاد تا درخواست او را برای وی ترجمه کنم. چون به خدمت حسین بن روح رسیدیم، با زبان فصیح مردم آبه، با وی سخن گفت و پرسید «زینب! چونا خویندا کوا بنذا چون استه؟ یعنی زینب: چطوری، خوبی، کجا بودی، از بچه‌هایت چه خبر؟» وقتی من دیدم حسین بن روح با زبان زن آشنایی دارد پول را به او دادم و برگشتم.»<sup>(۳)</sup>

ظاهر حدیث نشان می‌دهد که حسین بن روح در آن مکانها بزرگ شده، و لذا زبان آنها را به خوبی می‌فهمید.

۴- شیخ طوسی روایتی را نقل می‌کند که در سلسله سند، «بنی نوبخت» وجود دارد

۱- اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۳۱ در شرح حال احمد بن اسحاق قمی.

۲- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث و وفیات، ۳۳۰-۳۲۱ ه.ق، ص ۱۹۰. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۲۱۲.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، حدیث ۳۴، باب توقیعات.

و بعضی از آنها لقب نوبختی دارند و بعضی‌ها ولو لقب آنها ذکر نشده است، لیکن در کتب رجال لقب آنها را «قمی» ذکر کرده‌اند، و لذا چنانچه کسی در آن سلسله سند دقت نماید، اشاره‌ای به «قمی» بودن حسین بن روح دارد.<sup>(۱)</sup>

با وجود این قرائن، بین «نوبختی» بودن و «قمی» بودن نایب سوم، به یکی از دو صورت می‌شود ارتباط برقرار کرد و آنها را جمع کرد:

۱- وی در اصل، قمی بوده و از طرف مادر نوبختی نامیده شده است.<sup>(۱)</sup>

۲- وی از شاخه بنونوبخت قم بوده و در زمان نخستین سفیر به بغداد مهاجرت کرده

است.<sup>(۲)</sup>

### موقعیت حسین بن روح در زمان حیات نایب دوم امام زمان علیه السلام

همان طور که ذکر شد، طبق نظر بعضی بزرگان، وی از اصحاب امام حسن عسکری - علیه السلام - بوده است، و در زمان محمد بن عثمان، به عنوان یکی از کارگزاران نزدیک محمد بن عثمان به شمار می‌رفت. منزلت و مقام او در زمان نایب دوم به قدری زیاد بوده که نایب دوم، بعد از آنکه رؤسای امامیه را به طبقات مختلف تقسیم کرد، به اول کسی که اجازه ورود بر خود داده ابوالقاسم حسین بن روح بوده است.<sup>(۳)</sup>

محمد بن عثمان، او را حلقه اتصال بین خود و وکلای دیگرش در بغداد قرار داده بود و از طرفی، در دربار عباسی در زمان حیات نایب دوم هم، نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت و کمکهای مالی از ناحیه برخی مقامات دولتی به ایشان می‌رسید.

۱- الغیبه، ص ۳۷۱، رقم ۳۴۲.

۱- خاندان نوبختی، ص ۲۱۴.

۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۹۲.

۳- ذهنی، شمس‌الدین، تاریخ الاسلام، حوادث ۳۳۰-۳۲۱ ه. ق، ص ۱۹۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۲۲. الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۳۶۶. خاندان نوبختی، ص ۲۱۵.

چندین روایت در این زمینه نقل شده که موقعیت ایشان را به روشنی بیان می‌دارد:

۱- ام کلثوم دختر محمد بن عثمان، نقل می‌کند که: «حسین بن روح - رضی الله عنه - سالهای طولانی، وکیل محمد بن عثمان و ناظر املاک او بود و اسرار او را به رؤسای شیعه می‌رساند، و از نزدیکان خاص وی بود. به طوری که به واسطه نزدیکی و موافقتی که با هم داشتند، اسرار خانه‌اش را برای او نقل می‌کرد. پدرم ماهیانه سی دینار به عنوان حقوق به وی می‌داد و این مبلغ غیر از جوهری بود که از طرف وزراء و رؤسای شیعه مانند آل فرات و غیر آنها، به علت مقام و احترام و جلالتی که نزد آنها داشت، به او می‌رسید؛ بدین جهت، حسین بن روح در قلوب شیعیان جایگاه بزرگی پیدا کرد. زیرا آنها می‌دانستند که او از نزدیکان پدرم می‌باشد و نزد شیعیان از وی توثیق نموده بود و فضل و امانتش همه جا منتشر شده بود. مقدمات کار او در زمان پدرم آماده شد، تا آنکه پدرم به دستور حضرت ولّی عصر - علیه السلام - مأمور شد که او را به جانشینی خود برگزیند، و از هیچ کس جز آنها، که از روز نخست پدرم را نمی‌شناختند، در خصوص نیابت وی اختلافی پدید نیامد و کسی تردید ننمود، و من یک نفر از شیعه را نمی‌شناسم که درباره وکالت او شک داشته باشد.»<sup>(۱)</sup>

این حدیث نشان می‌دهد که حسین بن روح، حتی در زمان محمد بن عثمان هم، در دربار عباسی نفوذ داشته و از نظر مالی حمایت می‌شده است.

۲- مرحوم صدوق از ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی علوی نقل می‌کند: «ابوالحسن علی بن احمد بن علی عقیقی در سال ۲۹۸ ه. ق. به بغداد آمد و بر علی بن عیسی بن جراح، که آن موقع وزیر بود، وارد گشت، تا به املاک خود سرکشی کند و حاجت خویش را از وزیر بخواهد. وزیر گفت: خویشاوندان تو در این شهر بسیارند، اگر هر چه آنها بخواهند، به آنها بدهیم، کار به درازا می‌کشد و نمی‌توانیم از عهده آن بر آییم. عقیقی در جواب وزیر

۱- الغیبه، ص ۳۷۲، حدیث ۳۴۳.

گفت: من حاجت خود را از کسی می‌طلبم که مشکل به دست وی گشوده می‌شود. علی بن عیسی پرسید او کیست؟ گفت: خداوند عزوجل. این را گفت و با خشم بیرون رفت. عقیقی می‌گفت: با حالتی خشمگین بیرون آمدم و می‌گفتم: خداوند صبر هر هلاکت شده‌ای را می‌دهد و جبران هر مصیبتی را می‌نماید. این را گفتم و از نزد وی بیرون رفتم. سپس پیکی از جانب حسین بن روح - رضی الله عنه - نزد من آمد، من شکایت وزیر را به او نمودم، او هم رفت و به حسین بن روح گفت. آنگاه همان پیک نزد من آمد و صد درهم برای من آورد، همه را شمرد و وزن کرد و دستمالی و مقداری حنوط و چند کفن به من داد و گفت: سرورت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: هر وقت مشکلی یا اندوهی به تو روی آورد، این دستمال را به صورت خود مالش بده، که دستمال آقایت می‌باشد؛ این درهم‌ها و حنوط و کفن‌ها را بردار، و بدان که امشب حاجت برآورده می‌شود. و همچنین گفت: چون به مصر برسی، محمد بن اسماعیل، ده روز پیش از تو می‌میرد؛ سپس تو نیز خواهی مرد. این کفن و حنوط مال تو است. من آنها را برداشتم و آن را نگاه داشتم و قاصد برگشت. ناگاه خود را در کنار چراغ در خانه خود دیدم، در این وقت در خانه به صدا در آمد. من به غلام خود گفتم: خیر است! خیر است! بین چه کسی است؟ او رفت و گفت: خیر است! غلام حمید بن محمد کاتب، پسر عموی وزیر است. او را نزد من آورد و گفت: وزیر شما را می‌طلبد و آقای من حمید می‌گوید: سوار شو و نزد من بیا! من هم سوار شدم و راهها را طی کردم تا به خیابان وزانین رسیدم، ناگاه حمید را دیدم که نشسته و منتظر من است. چون او مرا دید، دستم را گرفت و سوار شدیم و به خانه وزیر رفتیم. وزیر به من گفت: ای پیرمرد: خداوند حاجت تو را برآورد. سپس از من معذرت خواست و چند قبالة مهر کرده به من داد. من هم آنها را گرفتم و بیرون آمدم.»<sup>(۱)</sup>

این حدیث قدرت نفوذ حسین بن روح را بیان می‌کند؛ چون بدون تأخیر، حاجت

۱- کمال الدین، ص ۵۰۵، حدیث ۳۶، باب توقیعات.

عقیقی را برآورده کرد و وزیر از او معذرت خواهی کرد. همچنین از این حدیث معلوم می‌شود در سال ۲۹۸ ه.ق. که هفت سال از دوران نیابت محمد بن عثمان باقی است، وی در امور دخالت می‌کرد، و مشکلات شیعیان به دست ایشان برطرف می‌شده است، و در همان سالها قدرت بر بعضی از امور غیبی، از طرف امام زمان - علیه السلام - به او واگذار شده بود.

### معرفی و انتخاب حسین بن روح به عنوان نایب سوم

محمد بن عثمان، از دو سال یا سه سال قبل از وفات خود، با ارجاع بعضی از شیعیان به حسین بن روح نوبختی، که اموالی از سهم امام و غیر آن پیش او می‌بردند، زمینه را برای نیابت وی از طرف امام زمان - علیه السلام - هموار می‌نمود و کسانی که در این موضوع دچار شک و تردید می‌شدند، به آنان تأکید می‌کرد که این دستور از طرف امام - علیه السلام - صادر شده است. و روایاتی در این باره موجود است که کیفیت این تمهیدات را به خوبی روشن می‌سازد.

۱- محمد بن علی اسود می‌گوید: «من اموالی را که از موقوفات به دست می‌آمد، نزد محمد بن عثمان می‌بردم و او هم از من می‌گرفت. در یکی از روزهای اواخر عمرش، مقداری از این اموال پیش او بردم، ولی محمد بن عثمان دستور داد آن را به حسین بن روح تسلیم نمایم. من هم، اموال را به او تسلیم کردم و قبض آن را از وی خواستم. حسین بن روح در این باره به محمد بن عثمان شکایت کرد، و او هم دستور داد که قبض اموال را از وی مطالبه نکنم، و افزود که آنچه به دست ابوالقاسم - حسین بن روح - می‌رسد، مثل این است که به دست من می‌رسد؛ بعد از آن، هر وقت اموالی به نزد حسین بن روح بردم، مطالبه قبض نکردم.»<sup>(۱)</sup>

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۱، حدیث ۲۸، باب توقیعات. الغیبه، ص ۳۷۰. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۴.

۲- ابو عبدالله جعفر بن محمد مدائنی معروف به «ابن قزدا» چنین نقل می‌کند: «عادت من این بود که هر وقت اموالی برای محمد بن عثمان می‌بردم، با زبانی سخن می‌گفتم که هیچ کس نمی‌گفت. من گفتم: این مال، که مبلغ آن فلان مقدار است، مال امام - علیه السلام - است؟ او هم می‌گفت: آری، آن را بگذار، باز می‌پرسیدم: به من می‌گویید که این اموال مال امام - علیه السلام - است؟ و او می‌گفت: آری، مال امام است، آنگاه آن را از من تحویل می‌گرفت.

آخرین بار که به نزد وی رفتم و چهار صد دینار برده بودم، طبق معمولی که داشتم، همان سؤال را کردم، محمد بن عثمان گفت: این اموال را پیش حسین بن روح ببر! من اندکی تأمل نمودم، سپس گفتم: شما مانند همیشه آن را از من تحویل بگیرید، ولی او سخن مرا قبول نکرد و گفت: خدا حفظت کند، برخیز و آن را به ابوالقاسم حسین بن روح تسلیم کن.

چون آثار ناراحتی را در چهره وی مشاهده نمودم، بیرون آمدم و سوار مرکب شده و عازم رفتن گشتم. چون کمی راه رفتم به شک افتادم، و باز گشتم و در خانه محمد بن عثمان را زدم. خادمش پشت در آمد و پرسید: کیست؟ گفتم: من فلانی هستم، اجازه بگیر داخل شوم، ولی مثل اینکه خادم اطمینان به من و برگشتم نداشت، و لذا پرسید تو کیستی؟ گفتم: برو و برای من اجازه بگیر که لازم است با سرورم ملاقات کنم. او هم رفت و خبر بازگشت مرا به محمد بن عثمان اطلاع داد. وی به اندرون رفته بود. در این هنگام بیرون آمد و روی تختی نشست. پاهایش روی زمین بود [در پاهایش نعلینی بود که راوی نعلین و پاهای او را توصیف می‌نمود].

محمد بن عثمان پرسید چرا برگشتی و چرا آنچه را به تو گفتم امثال نکردی؟ گفتم: نسبت به آنچه به من امر فرمودی جسارت نورزیدم، ولی او خشمگین شد و گفت: «قُمْ عَافَاكَ اللَّهُ فَقَدْ أَقَمْتُ أَبَا الْقَاسِمِ حُسَيْنَ بْنِ رُوحٍ مَقَامِي وَ نَصَبْتُهُ مَنْصِبِي، فَقُلْتُ بِأَمْرِ الْإِمَامِ؟ فَقَالَ: قُمْ عَافَاكَ اللَّهُ كَمَا أَقُولَ لَكَ، فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي غَيْرَ الْمُبَادَرَةِ: برخیز! خدا

حفظت کند، و بدان که من حسین بن روح را به جانشینی خود انتخاب کرده‌ام. پرسیدم: آیا به دستور امام او را جانشین فرموده‌ای؟ گفت: برخیز چنان است که به تو می‌گویم. دیدم چاره‌ای ندارم جز این که به نزد ابوالقاسم حسین بن روح بروم. وقتی به نزد او رفتم دیدم در خانه کوچکی نشسته است. من ماجرای خودم و محمد بن عثمان را به وی اطلاع دادم. او هم مسرور گردید و شکر خدا را به جای آورد. من هم دینارها را به وی سپردم، و از آنچه مال امام به دستم می‌رسید به او تسلیم می‌کردم.<sup>(۱)</sup>

از این روایت آشکار گشت که محمد بن عثمان به دستور امام زمان - علیه السلام - از دو و یا سه سال قبل از وفاتش او را به عنوان جانشین خود برای شیعیان معرفی کرده بود. و تأکید فوق‌العاده‌ای هم در این معرفی مشاهده می‌گردد و این کارها برای تحکیم و تثبیت نیابت ایشان در آینده بود.

محمد بن عثمان در انتصاب حسین بن روح به جانشینی خود تأکید زیادی می‌کرد. گاهی به صورت انفرادی و گاهی در میان عموم شیعیان مخلص و وکلای خویش، این مطلب را تذکر می‌داد. علل این تأکید روشن است؛ چون درباره حسین بن روح از طرف ائمه - علیهم السلام - نص دال بر وثاقت و امانت و نیابت وی صادر نشده بود و از طرفی در میان وکلای بغداد، کسانی بودند که در ظاهر ارتباط محمد بن عثمان با آنان بیشتر بوده، لذا عوام و خواص شیعیان تصور نمی‌کردند حسین بن روح به جانشینی انتخاب گردد. روی این جهت، نایب دوم از هر فرصتی برای تبیین نیابت ایشان از طرف امام زمان - علیه السلام - برای رفع شک و تردید از آنها استفاده می‌کرد.

بعضی از احادیثی که این موضوع را بیشتر تبیین می‌کند، یاد آور می‌شویم:

۱- ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی می‌گوید: «از جعفر بن احمد بن متیل قمی شنیدم که می‌گفت: محمد بن عثمان - رضی الله عنه - ده وکیل در بغداد داشت که ابوالقاسم



حسین بن روح - رضی الله عنه - هم در میان آنها بود و همه آنها از حسین بن روح به وی نزدیکتر بودند، و خصوصیت بیشتری داشتند. تا آنجا که هرگاه کاری داشت، یا محتاج به واسطه‌ای بود، کس دیگری غیر از حسین بن روح آن را انجام می‌داد؛ زیرا وی چنین خصوصیتی با محمد بن عثمان نداشت، ولی با این وصف محمد بن عثمان موقع وفاتش او را به جانشینی خود انتخاب کرد!

[جعفر بن محمد بن قولویه قمی] می‌گوید: مشایخ ما می‌گفتند: ما شکی نداشتیم که وقتی محمد بن عثمان وفات کرد، کسی جز جعفر بن احمد بن متیل یا پدر وی جای او را نخواهد گرفت. چون خصوصیت او را با محمد بن عثمان دیده بودیم و می‌دانستیم که چقدر در منزل او به سر می‌برد. تا جایی که به خاطر علتی، در اواخر عمر فقط غذایی را که در منزل جعفر بن متیل و پدرش تهیه می‌شد می‌خورد، یا اینکه به خانه جعفر یا پدرش می‌رفت و در آنجا غذا می‌خورد. خواص شیعیان تردید نداشتند که اگر برای محمد بن عثمان حادثه‌ای پدید آید طبق وصیت، جعفر بن متیل را به جای خود منصوب خواهد داشت، ولی وقتی دیدند او وصیت به ابوالقاسم حسین بن روح نمود، تسلیم شدند، و او را به عنوان جانشین محمد بن عثمان پذیرفتند، و مانند محمد بن عثمان با وی رفتار کردند. جعفر بن متیل هم تا زنده بود مانند زمان محمد بن عثمان، در دستگاه حسین بن روح کار می‌کرد، رضی الله عنه.

[راوی] می‌گوید: پس هرکس از حسین بن روح نکوهش کند، از محمد بن عثمان نکوهش کرده، و هرکس از او نکوهش نماید، در حقیقت از امام زمان - علیه السلام - نکوهش و انتقاد کرده است.<sup>(۱)</sup>

نکات قابل توجهی در این حدیث جلب نظر می‌کند که لازم است توضیح مختصری بر آنها افزوده شود.

الف) وقتی انسان ظاهر حدیث را مطالعه می‌کند، به ذهن می‌آید که آن ده وکیل، همه‌شان، مقربتر از حسین بن روح نسبت به محمد بن عثمان بوده‌اند، در حالی که این ظاهر قضیه است، و به خاطر مصالح و مسائلی که در آن زمان بوده، اقتضاء می‌کرده که محمد بن عثمان وانمود کند که ارتباط کمتری با حسین بن روح دارد و لذا شیوع یافته بود که دیگران جانشین وی خواهند شد. از احادیثی که قبلاً بیان شد، استفاده می‌شود که حتی در زمان حیات محمد بن عثمان، «نیابت» به حسین بن روح واگذار شده بود و لیکن شیوع نیافته بود. پس در واقع حسین بن روح از همه نزدیکتر به محمد بن عثمان بوده و لیکن به عللی، عکس آن در میان عموم شهرت یافته بود.

ب) این حدیث، اخلاص و فرمانبرداری و اطاعت و تعبد یاران محمد بن عثمان و در واقع خواص شیعیان امام زمان - علیه السلام - را تبیین می‌کند. علی‌رغم اینکه کسی در ظاهر احتمال انتصاب حسین بن روح را به نیابت انتظار نداشت و دیگران در ظاهر از موقعیت اجتماعی و از مقبولیت بالاتری در میان خواص بهره‌مند بودند و شاید هم، خودشان را برای انجام این وظیفه آماده کرده بودند ولی به محض وصیت محمد بن عثمان، همه تسلیم شده و مثل یک سرباز مطیع، خودشان را در اختیار حسین بن روح قرار داده و به فعالیت خود ادامه دادند. جا دارد علمای اسلام که «نواب عام» امام زمان - علیه السلام - می‌باشند، این موضوع را آویزه گوش نموده و در این جهت مثل آنان عمل کنند و فقط رضایت و خشنودی امام زمان - علیه السلام - را مد نظر قرار دهند و لا غیر.

۲- احمد بن ابراهیم و عبدالله بن ابراهیم و گروهی از اولاد نوبخت نقل می‌کنند که: «أَنَّ ابَا جَعْفَرَ الْعَمْرِيَّ لَمَّا اشْتَدَّتْ حَالُهُ اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ وَجُوهِ الشَّيْعَةِ، مِنْهُمْ أَبُو عَلِيٍّ بْنِ هَمَّامٍ، وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبُ، وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَاقَطَانِيُّ، وَ أَبُو سَهْلٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ النَّوْبَخْتِيُّ، وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَجْنَاءِ، وَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْوَجُوهِ وَالْأَكَابِرِ، فَدَخَلُوا عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرَ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ حَدِيثَ امْرِئٍ، فَمَنْ يَكُونُ مَكَانَكَ؟ فَقَالَ لَهُمْ: هَذَا

ابوالقاسم الحسین بن روح بن ابی بحر النوبختی القائم مقامی والسّفیر بینکم و بین صاحب الأمر علیه السّلام والوکیل [له] والثّقه الامین، فارجعوا الیه فی امورکم و عولوا علیه فی مهمّاتکم فبذلک امرت و قد بلّغت.»<sup>(۱)</sup>

«چون حال احتضار محمّد بن عثمان شدت گرفت، جماعتی از معروفین شیعه، مثل ابوعلی بن همام و ابو عبدالله بن محمّد کاتب و ابو عبدالله باقطنی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله بن و جناء و سایر سرشناسان و بزرگان، اجتماع نموده، به نزد محمّد بن عثمان رفتند و پرسیدند: اگر برای شما اتفاق افتاد، جانشین شما کیست؟ محمّد بن عثمان گفت: این حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی جانشین من و میان شما و حضرت صاحب الامر نماینده و وکیل و مورد وثوق و اطمینان اوست. پس شما در امور خود به وی مراجعه نمایید و در کارهای مهم خود به او اعتماد داشته باشید. من این مأموریت را داشتم و آن را ابلاغ کردم.»

۳- ابوعلی محمّد بن همام روایت می کند: «محمّد بن عثمان - رضی الله عنه - پیش از رحلتش بزرگان و رؤسای شیعه را جمع کرد و گفت: اگر حادثه رحلت من به وقوع پیوست، جانشین من حسین بن روح نوبختی است. من مأمور شده‌ام او را به جای خود تعیین کنم؛ پس شما هم به او مراجعه کنید و در کارهای خود به وی اعتماد نمایید.»<sup>(۲)</sup>

در این حدیث شریف، تأکید ملموسی از طرف محمّد بن عثمان نسبت به جانشین خود مشاهده می شود و این تأکید همان طوری که قبلاً تذکر داده شد، به خاطر عواملی است که در زندگی حسین بن روح وجود دارد و در نایب اول و دوّم نبود:

الف) نصوص دالّ بر تأیید وی، از طرف امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السّلام - نیست؛ چون اگر زندگی ایشان مصادف با این بزرگان هم باشد، خیلی کم بوده و بعضی ها او را حتی جزء اصحاب امام حسن عسکری - علیه السّلام - هم نمی دانند.

۱- الغیبه، ص ۳۷۱، حدیث ۳۴۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۵.

۲- همان منبع، حدیث ۳۴۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۵.

برخلاف نایب اول و دوم که احادیث و نصوص در توثیق آنها زیاد وارد شده بود و عموم مردم و خواص، آن احادیث را شنیده بودند و احتیاج به تأکید نبود.

(ب) چون در میان عموم و خواص شیعیان تصور می شد، جانشین وی، غیر از حسین بن روح است، لذا برای رفع شک و تردید و رهاندن شیعیان از حیرانی و سرگردانی مکرراً مطلب را تذکر می داد و می بینیم که وی به جلسه اول اکتفا نکرده و مجدداً رؤسای شیعه را دعوت نموده و یادآوری می کند.

و از حدیث شماره ۲ معلوم می شود که ابو عبدالله باقطنی، که از مدعیان دروغین نیابت در دوران اول بود، از ادعای خویش برگشته و جزء اصحاب نزدیک محمد بن عثمان در بغداد به شمار می رفته است.

۴- اخبرنا محمد بن علی بن متیل عن عمه جعفر بن محمد بن متیل قال: «لما حضرت ابا جعفر محمد بن عثمان العمری السمان - رضی الله عنه - الوفاة كنتُ جالساً عند رأسه أسأله<sup>(۱)</sup> و أحده، و ابوالقاسم الحسین بن روح [عند رجله<sup>(۲)</sup>] فالتفت الی ثم قال لی: قد امرت ان اوصی الی ابی القاسم الحسین بن روح، قال: فقم من عند رأسه و أخذت بید ابی القاسم و اجلسته فی مکانی و تحولت عند رجله.»<sup>(۳)</sup>

جعفر بن محمد بن متیل می گوید: «موقع وفات محمد بن عثمان - رضی الله عنه - من در جانب سر وی نشسته بودم و از او سؤال می کردم و با او گفتگو می نمودم، حسین بن روح هم در جانب پایین پای وی نشسته بود؛ در آن هنگام محمد بن عثمان به طرف من رو کرد و فرمود: مأمور هستم که وصیت خود را به حسین بن روح نمایم. سپس من از جانب سر او بلند شدم و دست ابوالقاسم حسین بن روح را گرفته و در جای خود نشانده و خود در پایین پای او نشستم.»

۱- در الغیبه «أسأله» می باشد. (ص ۳۷۰)

۲- در الغیبه این عبارت وجود دارد.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، حدیث ۳۳. الغیبه، ص ۳۷۰. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۴، حدیث ۵.

### اولین توقیع امام زمان علیه السلام در تأیید حسین بن روح

اخبرنی جماعة، عن ابی العباس بن نوح قال: وجدت بخط محمد بن نفیس فیما كتبه بالاهواز اول كتاب ورد من ابی القاسم - رضی الله عنه - : «نَعْرِفُهُ عَرَفَهُ اللهُ الْخَيْرَ كَلَّهُ وَرِضْوَانَهُ وَأَسْعَدَهُ بِالتُّوفِيقِ، وَقَفْنَا عَلَى كِتَابِهِ وَثِقْنَا بِمَا هُوَ عَلَيْهِ وَأَنَّهُ عِنْدَنَا بِالْمَنْزِلَةِ وَالْمَحَلِّ الَّذِينَ يَسْرَانِهِ، زَادَ اللهُ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لِأَشْرِيكَ لَهُ، وَصَلَّى اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.»<sup>(۱)</sup>

ابوالعباس بن نوح می گوید: به خط محمد بن نفیس که از اهواز نوشته بود، دیدم که نوشته است: نخستین توقیعی که راجع به حسین بن روح از ناحیه مقدسه صدور یافت بدین گونه بود: ما او [حسین بن روح] را می شناسیم. خداوند همه خوبیها و رضای خود را به او بشناساند و او را با توفیقات خود سعادت مند گرداند. از نامه او اطلاع یافتیم و او کاملاً مورد وثوق و اطمینان ماست. او در نزد ما مقام و جایگاهی دارد که او را سرور می گرداند. خداوند احسان و نیکی خود را درباره او افزون کند...

این توقیع در روز یکشنبه، شش شب از ماه شوال گذشته، در سال ۳۰۵ ه. ق. رسیده بود. از این توقیع فهمیده می شود که حدود چهار ماه اول، حسین بن روح ارتباط مکاتبه ای با امام زمان - علیه السلام - نداشته است.

### علت واگذاری نیابت امام زمان علیه السلام به حسین بن روح نوبختی

شکی نیست که حسین بن روح، یکی از افراد مورد اطمینان و اعتماد محمد بن عثمان بوده است و نقل شده که ایشان اسرار درونی خانوادگی خویش را با ایشان در میان می گذاشته است، ولیکن محمد بن عثمان غیر از ایشان نه وکیل دیگر در بغداد داشته که در زیر نظر وی به فعالیت و انجام مأموریت مشغول بودند. طبق شهادت بعضی از

روایات، همه آنها از حسین بن روح به محمد بن عثمان نزدیکتر بودند و اکثر کارهای وی به دست آنها انجام می‌شد، و در اواخر عمر غذا نمی‌خورد، مگر در خانه جعفر بن احمد متیل و پدرش، و افراد متشخص دیگری مثل ابوسهل نوبختی که یکی از بزرگترین افراد خاندان نوبختی، بلکه مشهورترین ایشان بود که در زمان خود، که مقارن ایام غیبت صغری است از بزرگان رؤسای شیعه و از مشاهیر متکلمین فرقه امامیه به شمار می‌رفت<sup>(۱)</sup> در میان شیعیان بودند. لیکن با وجود این افراد، حسین بن روح به نیابت امام زمان - علیه السلام - انتخاب گردید. این سؤال مطرح می‌شود که چه عواملی باعث شد محمد بن عثمان به دستور صاحب‌الأمر، ایشان را معرفی کند و چه مشخصات و ممیزیاتی در وجود ایشان، زمینه چنین مسئولیتی را فراهم آورد. به نظر می‌رسد حسین بن روح دارای صفاتی بوده که در دیگران نبوده است و بعضی از مصالح هم، اقتضای چنین کاری را می‌کرد که به بعضی اشاره می‌شود.

۱- وفاداری و هوشیاری، صبر و بردباری و در یک کلمه «اخلاص» او یکی از عوامل جانشینی وی بود. در آن موقعیت خاص سیاسی صبر و بردباری، هوشیاری و اخلاص مهمتر از متکلم و فقیه بودن و بالاتر از حضور بیشتر در نزدهائمه - علیه السلام - بود؛ چون «نواب» احکام و مسائل دینی مورد نیاز را به طور مستقیم از امام زمان - علیه السلام - دریافت می‌کردند.

روایت منسوب به ابوسهل، مؤید این مطلب است و ما هم عین آن روایت را نقل می‌کنیم:

قال ابن نوح: و سمعت جماعة من اصحابنا بمصر يذكرون ان اباسهل النوبختي سئل فقيل له: «كيف صار هذا الامر الى الشيخ ابوالقاسم الحسين بن روح دونك؟ فقال: هم اعلم و ما اختاره، ولكن انا رجل القى الخصوم و اناظرهم ولو علمت بمكانه كما

علم ابوالقاسم وضفطنتی الحجّة (علی مکانه) لعلی کنت أدلّ علی مکانه و ابوالقاسم فلو كانت الحجّة تحت ذیله و قرّض بالمقاریض ما كشف الذیل عنه او كما قال.»<sup>(۱)</sup>

عده‌ای از ابوسهل نوبختی سؤال کردند: «چطور شد که امر نیابت به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح واگذار گردید، ولی به تو واگذار نشد؟ او پاسخ داد: آنان - ائمه علیهم السّلام - بهتر از هرکس می‌دانند چه کسی را به این مقام برگزینند. من آدمی هستم که با دشمنان رفت و آمد دارم و با ایشان مناظره می‌کنم. اگر آنچه را که ابوالقاسم (ابن روح) درباره امام می‌داند، می‌دانستم، شاید در بحثهایم با دشمنان و جدال با آنان می‌کوشیدم تا دلایل بنیادی را بر وجود امام ارائه دهم و در نتیجه محلّ اقامت او را آشکار سازم. اما اگر ابوالقاسم امام را در زیر جامه خود پنهان داشته باشد، بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا او را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد کرد.»

از این حدیث اراده او در مخفی کردن مسائل مربوط به امام غایب - علیه السّلام - و درجه ایمان او در مقابل شکنجه دشمن و استقامت او در برابر مصائب و ناملایمات روشن می‌گردد که این یکی از عوامل انتخاب او به شمار می‌رود.

۲- حسین بن روح بر طبق گواهی مورّخین و محدّثین، خردمندترین شخص زمان خویش در نزد دوست و دشمن بوده است. لذا شیخ طوسی در آخر توقیعاتی که به دست حسین بن روح از طرف امام زمان - علیه السّلام - صدور می‌یافته، می‌گوید: «و کان ابوالقاسم رحمه الله من اعقل الناس عند المخالف والموافق و يستعمل التقیّه.»<sup>(۲)</sup>

بر اوضاع سیاسی - اجتماعی زمان خویش شناخت کامل داشت، و طبق مقتضای زمان عمل می‌نمود. یکی از روشهای وی در معاشرت با مخالفین «تقیّه» بود که به وسیله آن، قلوب بیشتر مخالفین را به طرف خود جلب می‌نمود. حتی در احادیث می‌بینیم وقتی که مخالفین پیش او جهت بحث و مناظره می‌رفتند، اگر عده آنها ده نفر بود، موقع رفتن

۱- الغیبه، ص ۳۹۱، حدیث ۳۵۸. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۹.

۲- الغیبه، ص ۳۸۴.

نه نفر اورا لعن می کردند و از او نفرت داشتند و یک نفر درباره او تردید می کرد، ولی وقتی با او مواجه می شدند و حسین بن روح با آنها صحبت می کرد به گونه ای تکلم می کرد که نه نفر از آنها به خاطر دوست داشتن حسین بن روح به سوی خدا مجذوب می شدند و یک نفر تردید می کرد. راوی می گوید: « زیرا وی احادیثی در فضیلت اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله - برای ما نقل می کرد، که برخی از آن را شنیده بودیم و برخی را نشنیده بودیم و از وی یادداشت می کردیم، چرا که او خوش مجلس بود.»<sup>(۱)</sup>

نمونه هایی از روش استفاده از «تقیه» را، که عاقلانه ترین شیوه در آن دوره بود که توانست به وسیله استفاده از آن، در میان دوست و دشمن محبوبیت خاص پیدا کند و مورد قبول عموم مردم باشد و بدین وسیله زمینه را برای حفظ مصالح شیعیان آماده سازد، و مأموریت واگذار شده از طرف امام زمان - علیه السلام - بدون مواجه شدن با مانع انجام دهد، ذکر می کنیم که خود، بیانگر برتری او برای تصدی این مقام بزرگ نسبت به دیگران است.

ابونصر هبة الله بن محمد روایت کرده که ابو عبدالله بن غالب، پدر زن ابوالحسن بن ابوالطیب، برای من نقل کردند که خردمندتر از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ندیدیم. روزی او را در خانه «ابن یسار» وزیر دیدیم. او در نزد بزرگان مملکت و شخص «مقتدر بالله» خلیفه عباسی، دارای جایگاهی بزرگ بود. اهل تسنن هم او را بزرگ می داشتند. وی از روی تقیه و ترس، در خانه «ابن یسار» حاضر می شد. روزی در آنجا، دو نفر از دانشمندان به گفتگو پرداختند، و حسین بن روح هم حاضر بود. یکی از آن دو نفر معتقد بود که بعد از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - ابوبکر از همه مردم برتر است. و بعد از او عمر و پس از وی علی - علیه السلام - قرار دارند. دومی گفت: علی از عمر افضل بود و در این باره میان ایشان گفتگوی زیاد در گرفت.

۱- الغیبه، ص ۳۸۶، حدیث ۳۴۹. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۵.



در آن میان، ابوالقاسم حسین بن روح - رضی الله عنه - گفت: آنچه مورد اتفاق اصحاب پیغمبر - صلی الله علیه و آله - می باشد این است که «صدیق» (یعنی ابوبکر) را مقدم می دارند، و پس از وی «فاروق» (یعنی عمر) و بعد از او عثمان «ذوالنورین» آنگاه علی وصی اهل حدیث هم بر این عقیده اند، و در نزد ما شیعه نیز صحیح همین است.

آنهايي که در مجلس حضور داشتند، از این سخن او در شگفت ماندند، و وی را بر روی سر خود برداشتند، و برای او دعای بسیار نمودند، و به کسانی که وی را رافضی می دانستند، بد گفتند. من از این منظره خنده ام گرفت، ولی خودداری کردم و آستین خود را در دهان فرو بردم، مبادا به خطر بیفتم. سپس برخاستم که از آن مجلس بیرون بروم، حسین بن روح نگاهی به من نمود، و متوجه وضع من گردید. چون به خانه آمدم، دیدم کسی در می زند، وقتی در را باز کردم، دیدم ابوالقاسم حسین بن روح پیش از آنکه به خانه خود برود سواره به نزد من آمده است.

او مرا مخاطب ساخت و گفت: ای ابو عبدالله! چرا در مجلس خندیدی و می خواستی مرا به مخاطره بیندازی؟ آیا آنچه که گفتم به نظر تو مناسب آنجا و حق نبود؟ گفتم: بلی مناسب است و نظر من هم این است. گفت: پس، از خدا بترس. اگر این سخن را در چنین شرایط و مجلسی از من بزرگ شماری، تو را حلال نمی کنم.

گفتم: سرورم! مردی که خودش را نماینده امام - علیه السلام - می داند، اگر چنین سخن بگوید، نباید از وی تعجب نمود و به گفته او خندید؟ حسین بن روح گفت: به جان خودت، اگر یک بار دیگر این سخن را تکرار کنی، با تو قطع رابطه خواهم کرد. سپس خدا حافظی کرد و رفت.<sup>(۱)</sup>

همچنین هبة الله بن محمد گفت: «ابوالحسن بن کبریاء نوبختی برای من نقل می کرد که: به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - رضی الله عنه - خبر رسید که یکی از خادمان او

معاویه را لعنت می‌کند و به وی ناسزا می‌گوید. حسین بن روح دستور داد او را بیرون نموده و از خدمت معزول کردند. خادم مزبور، مدتی طولانی به وی سر می‌زد تا او را به خدمت باز گرداند، ولی حسین بن روح او را به کار خود باز نگردانید، تا این که یکی از خویشاوندان وی [حسین بن روح] او را استخدام کرد که با او در جایی کار کند. حسین بن روح، همه این کارها را به خاطر تقیه انجام می‌داد.<sup>(۱)</sup>

۳- یکی دیگر از عوامل مؤثر در انتصاب او، مسدود کردن شک و شبهه‌ای بود که ممکن بود از ناحیه مخالفین القا گردد. اگر افراد دیگری غیر از ایشان، به نیابت منصوب می‌گشت، ممکن بود دشمنان و بعضی از ناآگاهان تصور کنند که این انتخاب، به خاطر روابط نزدیک محمد بن عثمان با آن فرد است و لذا نتیجه بگیرند که نظر شخصی محمد بن عثمان است، نه نظر امام زمان - علیه السلام - . چون آگاهان و روشنفکران اجتماعی آن زمان، واگذاری نیابت به ایشان را بعید می‌دانستند، ایجاد چنین شبهه‌ای منتفی گردید و به زودی اصحاب او را پذیرفتند و در نیابت او تردید به خود راه ندادند و معلوم گردید که انتخاب او به اذن و رضایت امام زمان - علیه السلام - صورت پذیرفته است.<sup>(۲)</sup>

### آغاز فعالیت حسین بن روح، به عنوان نایب خاص امام زمان علیه السلام

بعد از وفات ابو جعفر عمری و وصیت او در نصب حسین بن روح به عنوان نایب سوم امام غایب، ابوالقاسم حسین بن روح به «دارالنیابة» در بغداد آمد و رسماً جلوس کرد. وجوه و بزرگان شیعه به گرد او نشستند، خادم ابو جعفر، یعنی ذکاء حاضر شد و عصا [عکازه] و کلید صندوقچه ابو جعفر همراه وی بود. گفت: ابو جعفر به من فرموده است که چون مرا به خاک سپردی و ابوالقاسم بر جای من نشست، این اشیاء را تسلیم او کن و این صندوقچه، حاوی خواتیم ائمه - علیهم السلام - است. حسین بن روح در آخر

۱- الغیبه، ص ۳۸۵، حدیث ۳۴۸.

۲- تاریخ الغیبه الصغری، ج ۲، ص ۴۰۹.

آن روز با جماعتی از شیعه از دارالنیابة بیرون آمد و جمیعاً به خانه ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی رفتند.<sup>(۱)</sup>

این موضوع در منابع حدیثی ما هم، با کمی تفاوت ذکر شده است و هیچ کدام از این دو معاصر بزرگوار اشاره‌ای به آن نکرده‌اند. مرحوم ابن طاوس در «مُهَجُّ الدَّعَوَات» می‌گوید: «هنگامی که شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری - رضی الله عنه - رحلت نمود و از امر نیابت فارغ شد، شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر - زاد الله توفیقه للناس - در خانه محمد بن عثمان جلوس نمود. ذکاء، خادم محمد بن عثمان و سایلی که عبارت بودند از: ۱- طومار و مکتوبهای به هم پیچیده شده، ۲- عصا، ۳- صندوقچه چوبی رنگ آمیزی شده، به حسین بن روح نشان داد و حسین بن روح آنها را تحویل گرفت و به ورثه محمد بن عثمان گفت: در این طومار و دایع ائمه ذکر شده و آنها را باز کرد و نشان داد و داخل آنها دعاها و قنوت ائمه - علیهم السلام - بود. ورثه از آن منصرف شدند و گفتند: لابد در صندوقچه طلا و جواهر وجود دارد، حسین بن روح به آنها گفت: آیا این صندوقچه را می‌فروشید؟ گفتند: به چه قیمتی می‌خرید؟ حسین بن روح به ابوالحسن یعنی - ابن شیب کوشاری - گفت: ده درهم به اینها بده! آنها امتناع کردند و حسین بن روح اضافه کرد تا رسید به صد دینار، و به آنها گفت: اگر به همین مقدار نفروشید پشیمان می‌شوید. آنها نیز قبول کردند و صد دینار را تحویل گرفتند.<sup>(۲)</sup> و حسین بن روح عصا و طومار را استثناء کرد و خود برداشت. وقتی که مسئله صندوقچه خاتمه یافت، حسین بن روح گفت: این عصای ابی محمد حسن عسکری - علیه السلام - است که هنگام وکیل نمودن شیخ عثمان بن سعید عمری و وصیت به او در دست او بود

۱- تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث و وفیات ۳۳۰ - ۳۲۱، ص ۱۹۰، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۲۲. الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۳۶۷-۳۶۶. خاندان نوبختی، ص ۲۱۶. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۹۵.

۲- مقصود از بیع، لابد مصالحه است و الأبیع و معامله غرری خواهد بود. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۱۲.

که تا امروز مانده است. و در داخل این صندوقچه خواتیم ائمه - یعنی انگشترهای ائمه - هست، آنها را که دارای ویژگیهایی بود بیرون آورد و نشان داد.»<sup>(۱)</sup>

حسین بن روح با همکاری ده وکیل در بغداد و با وکلای سایر بلاد اسلامی کار خویش را در سمت نیابت امام زمان - علیه السلام - شروع نمود و توانست با روش و شیوه معقولانه و منطقی در بین دوست و دشمن از مقبولیت بالایی برخوردار باشد. به خاطر انتسابش به خاندان نوبختی و نفوذ آنها در دربار عباسی و همچنین به خاطر در رأس کار بودن برخی از خاندان فرات که متمایل به شیعه و طرفدار آنها بودند، در اوایل کارش با مانعی از طرف حکومت مواجه نبود و از طرفی با تأکیدهای فراوان محمد بن عثمان که در هنگام وفات بر انتصاب ایشان انجام داده بود، عموم شیعیان و خواص نیز، در نیابت ایشان دچار شک و ابهام نگشتند. لذا ما در زمان ایشان به مدعیان دروغین نیابت غیر از شلمغانی که جداگانه بررسی خواهد شد، کمتر برخورد می‌کنیم و اگر هم باشند با اندکی تأمل از انکار نیابت حسین بن روح برگشتند.

روایات حاکی از آن است که موقعیت حسین بن روح به عنوان سفیر امام دوازدهم، برعکس سفیر اول و دوم، در بین امامیه آشکار بود. به همین دلیل عده‌ای از عوام امامیه بر آن شدند تا وکلای نواحی خود را نادیده گرفته و مستقیماً با سفیر سوم در تماس باشند.<sup>(۲)</sup> مخالفت‌هایی هم در اوایل نیابت ایشان در اطراف واکناف مشاهده می‌شود که در زمان نیابت نایب اول و دوم نیز در اوایل، چنین مخالفت‌هایی وجود داشت، لیکن در زمان آنان مخالفت شدید و زیاد بود، بویژه در دوره محمد بن عثمان؛ ولی در زمان حسین بن روح کم رنگ بود. روش کلی نواب در طول فعالیت خویش این است که منکرین و مخالفین را که دچار شک و شبهه شده باشند و اغراض پلیدی نداشته باشند، با اظهار بعضی امور پنهانی آنها را اقناع نموده و نیابت خود را بدین وسیله تثبیت می‌نمودند.

۱- مهج الدعوات، ص ۴۶-۴۷.

۲- تاریخ سیاسی امام دوازدهم (عج)، ص ۱۹۸.

یکی از منکرین نیابت حسین بن روح، محمد بن فضل موصلی است که در سال ۳۰۷ ه.ق. منکر نیابت ایشان شد ولی با راهنماییهای حسن بن علی و جناء و مشاهده بعضی امور از حسین بن روح از انکار خویش برگشت.

محمد بن احمد بن صفوانی می گوید: «در سال ۳۰۷ ه.ق. حسن بن علی و جناء نصیبی همراه با محمد بن فضل موصلی آمد و او (محمد بن فضل موصلی) مردی شیعی بود، ولیکن منکر وکالت ابوالقاسم حسین بن روح - رضی الله عنه - بود و می گفت: این اموال در موارد خود مصرف نمی شود و به مستحقین نمی رسد. حسن بن علی و جناء به محمد بن فضل گفت: از خدا بترس [و از این حرفها نزن]. چون وکالت ابوالقاسم مثل وکالت محمد بن عثمان عمری مسلم است. [صفوانی می گوید] هر دو در بغداد در «زاهر» منزل گرفتند و ما برای دیدن آنها می رفتیم. و در آنجا شیخی بود که به او ابوالحسن بن ظفر و ابوالقاسم بن زاهر می گفتند. مناظره مابین محمد بن فضل و حسن بن علی طولانی شد. سپس محمد بن فضل به او گفت: چه دلیلی برای صحت گفتار خود و اثبات وکالت حسین بن روح داری؟

حسن بن علی و جناء گفت: این موضوع را با دلیل روشن برای تو اثبات می کنم! با محمد بن فضل دفتر بزرگی بود که اوراق آن سبز بود و جلد آن سیاه و ایشان در آن حسابهای خود را می نوشت. حسن بن و جناء آن دفتر را گرفت و نصف ورق سفید جدا کرد و به محمد بن فضل گفت: قلمی برای من بتراشید! سپس قلمی برای او تراشیدند و هر دو توافق کردند بر چیزی که بین آنها بود و من بر آن مطلع نشدم، ولی ابوالحسن بن ظفر مطلع شد. حسن بن علی و جناء قلم را گرفت و شروع به نوشتن مطالب مورد توافق در آن ورقه نمود، بدون اینکه اثری از نوشته در ورقه مشاهده گردد، ورقه پر شد. سپس آن را مهر نمود و به دست شیخ سیاهی که در خدمت محمد بن فضل بود، داد و به سوی ابوالقاسم حسین بن روح فرستاد و ابن و جناء از جای خود حرکت نکرد و با ما بود. وقت نماز ظهر شد. در همان جا نماز خواندیم، تا اینکه آن پیک برگشت و گفت: به من

گفت برو جواب می آید! سفره را پهن کرد و مشغول غذا خوردن بودیم که ناگهان جواب در همان ورقه و با مداد جمله جمله نوشته شده بود، آمد. محمد بن فضل، با سیلی به صورت خود می زد و غذا را با لذت تناول نکرد و به ابن و جناء گفت: بلند شو با من بیا، ابن و جناء برخاست، تا اینکه با هم به خدمت ابوالقاسم حسین بن روح - رضی الله عنه - رسیدند. [محمد بن فضل] مرتب گریه می کرد و می گفت: سرورم! مرا ببخشید خداوند تو را ببخشد، ابوالقاسم گفت: **يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.<sup>(۱)</sup>

لازم دیدم به خاطر اشتباهی که در کتاب ارزشمند «خاندان نوبختی» رخ داده است، توضیح مختصری را درباره حسن بن علی و جناء یادآور شوم. اسم درست و کامل حسن بن و جناء عبارت است از: ابومحمد حسن بن محمد بن و جناء نصیبی<sup>(۲)</sup> که از امام حسن عسکری - علیه السلام - احادیثی نقل کرده است و از کسانی است که امام زمان - علیه السلام - را ملاقات نموده است.

در «کمال الدین» سه حدیث نقل شده است که دلالت بر این موضوع دارند.<sup>(۳)</sup> و این حدیثی که ما از «الغیبه» نقل کردیم، ایشان به عنوان مدافع حسین بن روح ذکر شده است و در جلسه انتصاب حسین بن روح به جانشینی نیز حضور داشته است. با توجه به این توضیح مختصر، در کتاب «خاندان نوبختی»، دو اشتباه مشاهده می گردد:

الف) اسم حسن بن و جناء «حسین» ذکر شده است در حالی که اسم او حسن است.  
ب) مؤلف دانشمند این کتاب، حسن بن محمد و جناء را یکی از منکرین و کالت و نیابت حسین بن روح به حساب آورده است، در حالی که تمام نسخه های کتاب «الغیبه» که در دسترس ما است، محمد بن فضل موصلی را منکر، و حسن بن و جناء را مدافع

۱- الغیبه، ص ۳۱۶-۳۱۵، حدیث ۲۶۴. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۲، حدیث ۱۰۷.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۳۰. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳- کمال الدین، باب من شاهد القائم، حدیث ۱۷ و ۱۸، ۲۶.

معرفی می‌کند. و منشأ خطاء ایشان، یا به خاطر اشتباه در ترجمه است و یا اشتباه در نسخه کتابی که در دسترس ایشان بوده است.

حسین بن روح کارگزاران و افرادی داشت که واسطه بین او و مردم در سراسر بلاد اسلامی بودند. رابط ایشان در اهواز محمد بن نفیس بود که اولین توقیع امام زمان در دوره حسین بن روح به دست ایشان منتشر شد و حسن بن علی و جناء در نصیبین فعالیت داشت و کارگزاری در مصر داشت و در آذربایجان قاسم بن علاء، و دو دستیار ایشان ابو حامد عمران بن مفلس و ابوعلی حجدر و بعد از آن پسرش حسن جانشین قاسم شد و در ری تا سال ۳۱۲ محمد بن جعفر اسدی رازی و در بلخ محمد بن حسن صیرفی رابط بین مردم و حسین بن روح بودند.<sup>(۱)</sup>

### جنبه‌های سیاسی زندگانی حسین بن روح - رحمه الله -

همان طور که قبلاً تذکر داده شد، حسین بن روح به خاطر انتساب به خاندان نوبختی، در زمان «مقتدر» (۳۲۰ - ۲۹۵ ه.ق.) در دستگاه عباسی، از احترام خاصی برخوردار بود و حتی خود ایشان، زمانی مسئول املاک خاصه خلیفه بوده است.<sup>(۲)</sup>

ارتباط وی با دستگاه عباسی ملازم با تنشهایی بوده که با تغییر وزراء رخ می‌داده است. علی فرض اینکه، شخص خلیفه با ایشان مخالفتی نداشته و مورد احترام او هم باشد، ولیکن قدرت اصلی در دست وزراء بوده،<sup>(۳)</sup> و شخص خلیفه از قدرت چندانی برخوردار نبوده است. بویژه در باره «مقتدر»، که در سنین کودکی به خلافت رسید و اطرافیان و وزراء، تصمیم گیرنده نهایی بودند. لذا با تغییر وزراء اوضاع سیاسی فرق

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸.

۲- الوزراء والکتاب جهشیاری، به نقل از غیبت سیاسی امام دوازدهم (عج)، ص ۱۹۸.

۳- برای فهمیدن تأثیر وزارت در سیاست دولت مراجعه شود به «عصر الخلیفه المقتدر بالله» نوشته کیسی، ص

می‌کرد و روابط قبلی از هم پاشیده می‌شد، و سیاست جدید پایه گذاری می‌گردید. به خاطر همین مطلب، زندگی سیاسی حسین بن روح هم، دارای فراز و نشیب‌هایی بوده که گاهی به صورت آزاد فعالیت داشته و زمانی به صورت مخفی زندگی می‌کرده است و زمانی هم در زندان مقتدر به سر می‌برد. جای خوشبختی است که مورخین اعم از شیعه و سنی متعرض زندگانی ایشان شده‌اند، بر خلاف نایب اول و دوم که از نظر تاریخی اشاره‌ای به زندگانی آنها نشده است.

ما در باره زندگی حسین بن روح، تمامی منابع اصلی حدیثی و تاریخی را به طور مستقیم مورد مطالعه قرار دادیم و بعضی از زوایای زندگی ایشان روشن گردید، ولیکن مرحوم اقبال که در این زمینه زحمات زیادی را متحمل شده‌اند و مطالب ارزنده‌ای بیان داشته‌اند، به خود اجازه ندادیم به طور مستقل تقسیم بندی جدیدی از جنبه‌های سیاسی زندگی حسین بن روح ارائه دهیم، لذا عین نوشتار ایشان را در این موضوع، از کتاب شریف «خاندان نوبختی» نقل می‌کنیم، و مطالب اضافی و توضیحی را، که از منابع مختلف در دسترس ماست، در پاورقی متذکر می‌شویم.

«حسین بن روح از سال انتصاب خود به مقام نیابت، تا اوان وزارت حامد بن عباس<sup>(۱)</sup> (از جمادی الآخر سال ۳۰۶ تا ماه ربیع الآخر ۳۱۱ ه.ق.) به حرمت تمام در

۱- چنانچه از تاریخ استفاده می‌شود، حامد بن عباس حساسیت فوق‌العاده‌ای نسبت به شیعیان داشته است و برای متلاشی کردن آنها می‌کوشید. حامد بن عباس مدتهای طولانی قبل از وزارت، حکومت واسط را به عهده داشت و اگر بگوییم با واگذاری وزارت به حامد بن عباس مقام وزارت سقوط و به «درک اسفل» رسید، مبالغه نگفته‌ایم. بعد از مدتی خلیفه متوجه بی‌لیاقتی و جهل او گردید و لذا ابوالقاسم علی بن محمد جوادی که یکی از مأمورین قصر بود و در واگذاری وزارت به حامد بن عباس تلاش کرده بود سرزنش قرار گرفت و با پیشنهاد او علی بن عیسی از زندان آزاد شد تا به عنوان مسئول دیوان و دستیار حامد بن عباس به کار مشغول شود و در حقیقت اداره امور وزارت به دست او بود. علاوه بر جهل و بی‌لیاقتی حامد بن عباس در امور سیاسی، او یک انسان بد اخلاق و بدسیرتی بود. و تا آن زمان رئیس و وزیري بد دهان تر از او دیده و شنیده نشده بود و در زمان غضب فحش می‌داد و الفاظ رکیکی بر زبان جاری می‌ساخت. (عصر الخلیفه المقتدر بالله، ص ۱۹۲-۱۹۰)



بغداد می زیست و منزل او محل رفت و آمد امراء و اعیان و وزرای معزول بود.<sup>(۱)</sup> خصوصاً چون خاندان فرات چنانکه گفتیم، به شخص او به نظر احترام می نگریستند و از پیروان مذهب امامی محسوب می شدند، تا این خاندان روی کار بودند و وزارت «المقتدر بالله» و مشاغل عمده دولتی دیگر را در دست داشتند، کسی مزاحم حسین بن روح و اصحاب او نمی شد و شیعیان از اطراف اموالی را که به رساندن آنها ملزم بودند به خدمت او می آوردند. ولی همین که آل فرات به دست حامد بن عباس و طرفداران او از کار افتادند و وزیر جدید به حبس و بند و مصادره آل فرات<sup>(۲)</sup> و بستگان ایشان قیام کرد، بین او و حسین بن روح نیز، وقایع سختی واقع شد که شرح و تفصیل آنها درست

۱- این مطلب در تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث و وفیات ۳۳۰-۳۲۱ ه. ق، ص ۱۹۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۲۲. الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۶۷-۶۶ آمده است.

۲- خاندان فرات از طرفداران شیعه و از متنفذین در دستگاه عباسی بودند. مهمترین این خانواده که نقش اساسی متعلق به ایشان است، ابوالحسن علی بن فرات است که چندین بار در دوران خلیفه مقتدر عباسی مقام وزارت به ایشان واگذار شده است و ما برای روشن شدن بعضی از مطالب، اجمالی از احوالات ایشان را بیان می کنیم. علی بن فرات [وزیر] یکی از زیرکترین و باهوشترین و فصیحترین وزرای زمان خویش بود و جزء مشاهیر ادباء به شمار می رفت. نقل شده که وزیر ثروتمندی بود و وزیری که به اندازه او مالک پول نقد و دنایر و زمین و اثاث باشد شنیده نشده است. حدود پنج هزار نفر از اهل علم و دین و فقراء تحت پوشش مالی وی بودند. (عصر الخلیفة المقتدر بالله، ص ۱۶۱-۱۶۰-۱۵۷)

ابوالحسن بن فرات وزیر، مردی کریم و لایق و با کفایت و نیکوکار و خوش گفتار در سؤال و جواب و رئیس شایسته بود، هیچ بدی در ذات او وجود نداشت مگر وجود فرزندش محسن و او هیچ عیبی نداشت جز اینکه یاران او ستم می کردند و او آنها را از تعدی و ظلم باز نمی داشت. (الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۵۵-۱۵۴).

از زمان مقتدر عباسی سه مرتبه به مقام وزارت برگزیده شده است: (الف) ۲۹۶-۲۹۹ ه. ق. (ب) ۳۰۴-۳۰۶ ه. ق. (ج) ۳۱۱-۳۱۲ ه. ق.

قبل از سال ۲۹۶ ه. ق. علی بن فرات یکی از رؤسای دیوان مکفی بود و در سال ۲۹۶ ه. ق. به مقام وزارت برگزیده شد و در ماه ذی حجه سال ۲۹۹ ه. ق. مقتدر ابن فرات را گرفت و به زندان انداخت. خانه او را تصرف و حرم او را هتک حرمت نمودند و اموالش را غارت کردند. بغداد مدت سه روز دچار فتنه شد و بعد، مردم آرام شدند. مدت وزارت او که نخستین بار بود، سه سال و هشت ماه و سیزده روز به طول کشید.

به ما نرسیده و اساساً زندگی نایب سوم امام، از این تاریخ تا سال ۳۱۷ که از حبس

← (الکامل، ج ۸، ص ۶۳)

پس از او در سال ۲۹۹ ه. ق. محمد بن یحیی بن عیبدالله بن یحیی بن خاقان وزیر شد و چون وزیر ضعیفی بود کارها آشفته گردید. لذا مقتدر، ابن فرات را از زندان احضار کرد، و در یکی از حجره‌های کاخ با احترام باز داشت که با او در کارها مشورت کند. در سال ۳۰۰ ه. ق. خاقانی عزل شد و به پیشنهاد ابن فرات علی بن عیسی به وزارت رسید. علی بن عیسی مساجد را آباد و تعمیر و سفید و با حصیر فرش نمود و چراغ آنها را روشن کرد. برای امام جماعتها و قاریان و اذان گویان هم حقوقی معین کرد و بیمارستانها را اصلاح و آباد نمود. (الکامل، ج ۸، ص ۶۸ و ۶۵)

در سال ۳۰۴ ه. ق. علی بن عیسی از وزارت عزل شد و مجدداً علی بن فرات به وزارت رسید و در سال ۳۰۶ ه. ق. باز ابن فرات از وزارت عزل و حامد بن عباس جایگزین وی گردید، و مدت وزارت دوم ابن فرات یک سال و پنج ماه و نوزده روز بود. (الکامل، ج ۸، ص ۱۱۰ و ۹۸)

در وزارت دوم بود که مصادف با نیابت حسین بن روح شد و کمکهای قابل ملاحظه‌ای به ایشان می نمود و رهنمودهای حسین بن روح توسط ابن فرات به موقع اجرا می گردید. بعد از روی کار آمدن حامد بن عباس، ابن فرات و فرزندش محسن و یاران آنها را بازداشت کرد، و به نظر می رسد در این دوره وزارت حامد بن عباس (۳۰۶ الی ۳۱۱) حسین بن روح به صورت مخفی زندگی می کرد و زمان استاروی بود. مجدداً در سال ۳۱۱ ه. ق. حامد بن عباس از وزارت عزل و ابن فرات جایگزین وی شد.

در این زمان باز، گشایش در کار شیعیان رخ می دهد و حسین بن روح آزادانه به فعالیت خویش ادامه می دهد. و در این زمان ابوالحسن بن فرات ابوسهل نوبختی را به حکومت قریه مبارک و محمد بن علی بزوفری را به حکومت قریه صلح و مزارعات از قراء واسط منصوب می کند. (الوزرا صابی، ص ۴۰، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۹۸)

در آن سال (۳۱۱ ه. ق) حادثه‌ای رخ داد که باعث شد، دشمنان ابن فرات بر علیه آن استفاده کنند. ابوطاهر قرمطی به حجاج بغدادی حمله مسلحانه نمود و بسیاری از آنها را اسیر و دستگیر نمود که عده‌ای از خویشاوندان خلیفه مقتدر نیز در میان آنها بود. ابوطاهر شترهای حجاج و هر چه کالا و اموال و زن و کودک می خواست غارت کرد و به محل خود «هجر» بازگشت و حجاج غارت شده را در محل گذاشت که اغلب آنها از حرارت آفتاب و تشنگی تلف شدند. و سن ابوطاهر در آن هنگام هفده بود. اهالی بغداد شوریدند و منقلب شدند و خانواده‌های حاجیان تلف شده و غارت شده تجمع کردند و همچنین خانواده‌هایی که ابن فرات (وزیر) اموال آنها را گرفته بود به آنها ملحق شدند و زنان نعره زنان و شیون کنان فریاد می زدند: قرمطی کوچک ابوطاهر مسلمین را کشت و غارت کرد و قرمطی بزرگ، ابن فرات، مسلمین را در بغداد می کشد و اموالشان را می گیرد. یک فاجعه بسیار بزرگ و دلسوز بر پا شد. عوام منابر را شکستند و بر محرابها جامه سیاه بستند و آن واقعه در روز جمعه ششم ماه صفر (سال ۳۱۲ ه. ق) بود. ابن فرات شکست خورد و ←

خارج شده روشن نیست.

فقط سه نکته ذیل را از بیانات مورّخین می توان استنباط کرد:

۱- حسین بن روح، در سال ۳۱۲، به علت مالی<sup>(۱)</sup> که دیوان از او مطالبه می کرده است، به حبس افتاده و تاریخ شروع حبس او یعنی سال ۳۱۲ را از دو طریق می توانیم استخراج کنیم: اولاً به شهادت اخبار شیعه حسین بن روح در ذی الحجه سال ۳۱۲ در دستگاه مقتدر خلیفه محبوس بود.<sup>(۲)</sup> ثانیاً مدت حبس او پنج سال طول کشید.<sup>(۳)</sup> و چون او در محرم سال ۳۱۷ از حبس نجات یافته<sup>(۴)</sup> پنج سال از آن با همان سال ۳۱۲ مقارن می شود.

۲- حسین بن روح مدتی را پنهان می زیسته و او در این مدت ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن العزاق را به نیابت خود نصب کرده و شلمغانی بین او و شیعیان واسطه و سفیر محسوب می شده است.<sup>(۵)</sup> و این دوره استتار لابد قبل از شروع حبس او

← عذرخواهی او در نزد مقتدر مقبول واقع نشد و نصر حاجب که یکی از نگهبانان و دربان کاخ خلیفه بود، گفت: جز تو کسی مردم را گرفتار قرمطی نکرده است، تو و قرمطی هر دو رافضی و شیعه هستید. لذا در سال ۳۱۲ ه. ق. ابن فرات و پسرش دستگیر و کشته می شوند. (الکامل، ج ۸، ص ۱۴۸ و ۱۴۷) در همان سال حسین بن روح نیز به همان بهانه، وارد زندان می شود.

۱- منابع تاریخی دو علت برای دستگیری و زندانی شدن حسین بن روح ذکر کرده است: (الف) حسین بن روح متهم شد که با قرامطه ارتباط مکاتبه ای دارد و از آنها دعوت کرده که به بغداد بیایند و بغداد را محاصره و تسخیر کنند و همچنین می گفتند که مردم اموال خود را به سوی او سرازیر می کنند و به او تحویل می دهند (تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث و وفیات ۳۳۰-۳۲۱ ه. ق، ص ۱۹۰، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۲۵، الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۷-۳۶۶). (ب) ابن عربی روایت می کند که دستگیری وی به خاطر مطالبه اموالی بوده که حکومت از وی داشته است (صلة تاریخ الطبری، ص ۹۸).

۲- الغیبه، ص ۴۱۰.

۳- پنج سال زندانی بودن او را ذهبی و امثال آن ذکر کرده اند. مراجعه کنید به تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث و وفیات ۳۳۰-۲۴۱ ه. ق، ص ۱۹۰. الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۷-۳۶۶.

۴- صلة تاریخ الطبری، ص ۹۸.

۵- به الغیبه، ص ۳۰۳، حدیث ۲۵۶ مراجعه شود.

بوده، چه قبل از این تاریخ بوده است که شلمغانی در حال استقامت سر می‌کرده و هنوز راه خلاف مسلک امامیه و ادعای نبوت و الوهیت نرفته بود، ابتدای انحراف او از همین سال ۳۱۲ است و در ذی الحجّه همین سال ۳۱۲ است که حسین بن روح از مجلس توقیعی در لعن او صادر کرده.<sup>(۱)</sup>

۳- مقتدر خلیفه در حبس حسین بن روح بی‌دخالت نبوده، چه این خلیفه موقعی که خود در ۱۵ محرم سال ۳۱۷ به توسط لشکریان مونس المظفر و ابوالهیجا عبدالله بن حمدان به حبس افتاد و از خلافت خلع شد مونس المظفر از محبوسین را که در دستگاه او حبس بودند آزاد کرد و از جمله ایشان یکی حسین بن روح بود که مونس او را به خانه خود برگرداند.<sup>(۲)</sup>

چون با مقتدر از حسین بن روح سخن گفتند گفت: او را رها کنید که هر بلایی بر سر ما آمد از خطاکاری او بود.<sup>(۳)</sup> لیکن درست معلوم نشد که حسین بن روح در گرفتاریهای مقتدر چه دخالتی داشته و خلیفه به چه امری اشاره می‌کند.

احتمال کلی وجود دارد که دشمنان حسین بن روح چنانکه ذهبی اشاره می‌کند او را به مراوده با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس و حجاز استیلا یافته و اسباب وحشت مردم بغداد را فراهم ساخته بودند، متهم کرده باشند. چه بنا به نقل این مورخ، حسین بن روح به مکاتبه با قرامطه و دعوت ایشان به محاصره بغداد متهم شده بود. حسین بن روح با عباراتی که حاکی از رزانت و وفور عقل و دهاء و علم اوست از خود دفاع کرده بوده<sup>(۴)</sup> و این تهمت یعنی مربوط بودن با قرامطه در آن ایام در بغداد خیلی

۱- الفیه، ص ۴۱۰.

۲- صلة تاریخ الطبری، ص ۹۸.

۳- تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث و وفیات ۳۳۰-۳۲۱ ه.ق، ص ۱۹۰. الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۷-۳۶۶.

۴- تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث و وفیات ۳۳۰-۳۲۱ ه.ق، ص ۱۹۰. الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۷-۳۶۶.

شیوع داشته و ابوالحسن بن الفرات وزیر و پسر او محسن دوستان حسین بن روح را نیز، به همین نسبت و با عناوین قرمطی کبیر و قرمطی صغیر، دشمنان ایشان حبس و مصادره کرده بالأخره به قتل رسانیدند. به هر حال علت حقیقی حبس حسین بن روح هر چه بوده عمال دیوانی او را به بهانه طلب مالی در حبس انداخته بوده‌اند.

بعد از خلاصی از حبس، حسین بن روح باز در بغداد به همان عزت و احترام سابق به اداره امور شیعه مشغول شد<sup>(۱)</sup> و امامیه اموالی را که بر عهده داشتند به او می‌رساندند و چون در این دوره چند نفر از آل نوبخت مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل [مقتول در سال ۳۲۲] و ابوالحسین علی بن عباس [۲۴۴ - ۳۲۴] و ابوعبدالله حسین بن علی نوبختی [وفاتش در ۳۲۶] در دربار خلفا و امرای لشکری، مقامهای مهمی داشتند؛ دیگر کسی نمی‌توانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد بلکه بر خلاف، در این دوره منزل او محل رفت و آمد بزرگان اعیان بغداد و رجال درباری و وزرای سابق شد و بعضی از ایشان در پیشرفت کارهای خود در نزد خلفاء و امرا از حسین بن روح استمداد می‌جستند. چنانکه ابوعلی بن مقله<sup>(۲)</sup> در سال ۳۲۵ به او متوسل شد و حسین بن روح در باب اصلاح کار او با ابوعبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق گفتگو کرد و ابوعبدالله مهم او را پیش ابن رائق فیصل داد.<sup>(۳)</sup>

توضیح این مطلب آنکه، چون محمد بن رائق مدبر امور مملکت و خلافت گردید، امر داد عموم ضیاع ابن مقله و پسر او را تصرف کنند و موقعی که به بغداد رسید (جمعه ۲۴ ذی‌الحجه ۳۲۴) ابوعلی بن مقله به ملاقات او و وزیرش ابوعبدالله نوبختی رفت تا شاید از املاک خود رفع توقیف نماید و در ضمن تشبّهاتی که می‌کرد وقتی نیز در این کار

۱- تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث و وفیات ۳۳۰-۳۲۱ ه. ق، ص ۱۹۰. الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

۲- ابن مقله در سالهای ۳۱۸-۳۱۶ ه. ق. وزیر مقتدر بوده است.

۳- ابن مطلب در کتاب «اخبار الرازی بالله والمتقی لله من کتاب الاوراق» ص ۸۷، بیان شده است.

از حسین بن روح استمداد جست و حسین بن روح نیز به وسیله ابو عبدالله نوبختی با ابن رائق در آن باب مذاکره کرده، موقتاً کار ابن مقله را اصلاح نمود، و ابن رائق امر داد تا ابو عبدالله نوبختی در خانه ابن مقله را که بسته بودند باز کند.

این واقعه یعنی تشبث ابن مقله به ذیل عنایت حسین بن روح، چنان که صولی اشاره می‌کند، در سال ۳۲۵ ه.ق. اتفاق افتاده و چون در ایام وزارت حسین بن علی نوبختی که سه ماه و هشت روز بیشتر طول نکشیده بود (از اوایل محرم ۳۲۵ تا اواسط ربیع الاول همان سال) پس بایستی در همین فاصله واقع شده باشد.

در قسمت عمده ایام خلافت راضی (۳۲۹ - ۳۲۲)، حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت و به واسطه کثرت مالی که طایفه امامیه به نزد او می‌آوردند، ذکر حشمت و فراوانی ثروت او نظر خلیفه و عمال دیوانی را که در این اوقات دچار دست‌تنگی بودند جلب کرده بود و خلیفه غالباً از او سخن می‌گفت.

ابوبکر محمد بن یحیی صولی مؤلف کتاب الاوراق [وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶] که از معاصرین حسین بن روح بوده، می‌گوید:

راضی همیشه با ما می‌گفت که بی‌میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را به ایشان می‌بخشیدند تا خداوند به این وسیله آن طایفه را نیازمند می‌کرد.<sup>(۱)</sup> توانگر شدن امثال حسین بن روح، از گرفتن اموال امامیه چندان مرا ناپسند نمی‌آید.<sup>(۲)</sup>

### مقام علمی حسین بن روح

بنا بر شهادت و گواهی مورخین قرون اولیه و محدثین متقدم، حسین بن روح «اعقل الناس» زمان خود بوده است و نزد دوست و دشمن از داناترین افراد به شمار می‌رفت.

۱- اخبار الراضی بالله و المتقی لله من کتاب الاوراق، ص ۱۰۴.

۲- خاندان نوبختی، صص ۲۲۰-۲۱۷.

مناظراتی که وی در دوران نیابتش داشته و جوابهایی که برای سؤالات طرح شده از طرف دیگران، ارائه نموده است، مؤید مقام علمی آن بزرگوار می باشد. ما از منابع روایی، برخی از احادیثی که روشنگر و بیان کننده موقعیت علمی ایشان می باشد، نقل می کنیم.

۱- محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - رحمه الله - می گوید: «من در نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - با جماعتی که در میان آنها علی بن عیسی قصری هم بود، نشسته بودیم که دیدم مردی برخاست و به حسین بن روح گفت: من می خواهم مطلبی را از شما سؤال کنم. حسین بن روح گفت: هر چه می خواهی سؤال کن. آن مرد گفت: آیا امام حسین - علیه السلام - ولی خدا بود؟ حسین بن روح گفت: آری، آن مرد گفت: آیا قاتل او دشمن خدا بود؟ فرمود: بلی، آن مرد گفت: آیا رواست که خدا دشمن خودش را بر دوستش مسلط نماید؟ حسین بن روح - قدس سره - گفت: آنچه به تو می گویم دقیقاً به خاطر بسیار! بدان که خداوند عزوجل با مردم به طور آشکار سخن نگفته و شفاهاً با ایشان حرف نمی زند، بلکه پیغمبرانی از اجناس و اصناف خود آنها، که مانند آنان بشر باشند، به سوی آنها اعزام می دارد، و اگر پیغمبری از غیر صنف و صورت آنها به سوی ایشان اعزام دارد، از وی روی برتافته، سخنان آنها را نمی پذیرند. با این وصف، وقتی مردم دیدند که پیغمبرانی آمده اند که از جنس خود آنهاست و غذا می خورند و در بازارها راه می روند، گفتند: شما بشری مانند ما هستید؛ چیزی را از شما نمی پذیریم، مگر این که چیزی را برای ما بیاورید که از آوردن آنها عاجز بمانیم، و از آن راه بدانیم که شما افراد خاصی غیر از ما هستید و کاری می کنید که ما توانایی آن را نداریم. خدا هم معجزات را که مردم از انجام آنها عاجز بودند، به آنها عطا کرد.

یکی از آنها [حضرت نوح] معجزه خود را با طوفان نشان داد که بعد از بیم دادن قوم و از بین بردن عذر ایشان، پدید آمد، و بدان وسیله سرکشان را غرق کرد. دیگری [حضرت ابراهیم] در آتش افکنده شد، و آتش بر او سرد و آرامبخش گردید، و بعضی

دیگر [حضرت صالح] از سنگ سخت شتر ماده‌ای پدید آورد که از پستانش شیر می‌چکید و یکی دیگر [حضرت موسی] خدا دریا را برای او شکافت و از سنگ چشمه‌ها جوشید و عصای چوب خشک را افعی گردانید تا سحر همهٔ ساحران را ببلعد، و دیگری [حضرت عیسی] به امر خدا کور مادرزاد و مرض پیسی را معالجه نمود و مرده را زنده گردانید و به مردم آنچه در خانه‌هایشان می‌خوردند و می‌اندوختند، خبر می‌داد. و آخری [رسول اکرم - صلی الله علیه و آله -] ماه را خداوند برای او شکافت و چهار پایان مانند شتر و گرگ و غیر آنها با وی سخن می‌گفتند.

پیغمبران چنین معجزاتی را آوردند، مردم از کارهای آنها عاجز ماندند و نتوانستند مثل آن کارها را بکنند. خدا با لطف و حکمتش، چنین مقدر کرده بود که پیغمبران را با چنین قدرتی و معجزاتی، گاهی به صورت غالب و زمانی به حالت مغلوب قرار دهد، به طوری که یکجا پیروز شوند و جای دیگر شکست خوردند. اگر خداوند در تمام احوال آنها را غالب و پیروز می‌گردانید و مبتلا به مشکلی نمی‌کرد، و امتحان نمی‌نمود، مردم آنها را خدا می‌دانستند و مقام و منزلت آنها در صبر بر بلا یا و امتحانها و آزمایشها معلوم نمی‌گردید.

به همین جهت، خداوند آنها را در این خصوص مانند سایر افراد بشر قرار داد، تا در حال آزمایش و گرفتاری پایداری نشان دهند و در حال سلامتی و غلبه بر دشمنان، خدا را شکر گزار باشند و در تمام احوال متواضع و فروتن باشند و طغیانگر و ستمگر نباشند. تا اینکه بندگان بدانند که خدایی دارند که آفریننده آنهاست و تدبیر امور آنها به دست اوست، و از این راه او را پرستش کنند و از فرستادگانش پیروی نمایند. و بدین گونه، حجت خدا بر کسی که از حد خود پا را فراتر نهاد و ادعای ربوبیت و خدایی کرد، یا عناد نشان داد و فرمان خدا را نادیده گرفت و معصیت کرد و آنچه را پیغمبران و فرستادگان خدا از جانب خدا آوردند، منکر شد، ثابت گردد. «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ : تا آنهایی که هلاک [و گمراه] می‌شوند از روی اتمام حجت باشد، و



آنهايي که زنده می شوند [و هدایت می یابند] از روی دلیل روشن باشد.»<sup>(۱)</sup>

محمد بن ابراهیم بن اسحاق - رضی الله عنه - می گوید: فردای آن روز که به خدمت ابوالقاسم حسین بن روح رسیدم، و در درون خود می گفتم: آیا آنچه را وی دیروز می گفت از پیش خود می گفت؟ ناگه دیدم حسین بن روح شروع به سخن نمود و به من گفت: ای محمد بن ابراهیم! اگر من از آسمان بیفتم و طعمه مرغان هوا شوم یا دستخوش بادهای سهمیگین گردم، بهتر از این می دانم که در دین خدا، چیزی را با رأی خود یا از پیش خود بگویم! بلکه این مطالب، از ریشه‌ای سرچشمه گرفته است، و از حجت خدا - صلوات الله و سلامه علیه - شنیده‌ام.»<sup>(۲)</sup>

۲- و اخبرنی جماعة، عن ابی عبد الله محمد بن احمد الصفوانی، قال: حدثنی الشیخ الحسین بن روح رضی الله عنه «انّ یحیی بن خالد سمّ موسی بن جعفر علیهما السلام فی إحدى وعشرين رطبة و بهامات، و ان النبی والائمة علیهم السلام ما ماتوا الا بالسيف او السمّ، و قد ذکر عن الرضا علیه السلام انه سمّ، و كذلك ولده و ولد و ولده.»<sup>(۳)</sup>

شیخ ابوالقاسم حسین بن روح می گوید: «یحیی بن خالد [برمکی] با بیست و یک دانه رطب امام موسی بن جعفر - علیه السلام - را مسموم کرد، و حضرت در اثر آن، از دنیا رفت، و همچنین گفت: پیغمبر و ائمه - علیهم السلام - یا به وسیله شمشیر و یا به وسیله سم از دنیا رفتند، و افزود که حضرت رضا - علیه السلام - نقل شده که او مسموم شد و نیز فرزندش (امام جواد - علیه السلام -) و فرزندان فرزندش (امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام -)».

۱- سورة انفال، آیه ۴۲.

۲- الغیبه، ص ۳۲۴، حدیث ۲۷۳. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۱۷، حدیث ۱۶۸. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۷، حدیث ۳۷.

۳- الغیبه، ص ۳۷۸، حدیث ۳۵۲.

۳- و سألہ بعض المتکلمین و هو المعروف بترک الهروی فقال له: «کم بنات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم؟ فقال: اربع، قال: فأیہن أفضل؟ فقال: فاطمة فقال: ولم صارت أفضل، و كانت اصغرهن سنّاً و اقلهن صحبة لرسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم؟! قال: لخصمتین خصتها اللہ بهما تطوّلاً علیها و تشریفاً و اکراماً لها. احداهما انھا ورثت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و لم يرث غیرها من ولده. والاخری ان اللہ تعالی ابقى نسل رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم منها و لم یبقه من غیرها و لم یخصصها بذلك الا لفضل إیخلاص عرفه من نیتها.

قال الهروی: فما رایت احداً تکلم و اجاب فی هذا الباب باحسن ولا اوجز من جوابه.<sup>(۱)</sup>

یکی از دانشمندان علم کلام معروف به «ترک هروی» از حسین بن روح پرسید: «پیغمبر - صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم - چند دختر داشته است؟ حسین بن روح گفت: چهارتا. هروی پرسید: کدام یک افضل بودند؟ گفت: فاطمه - علیها السلام - . سپس سؤال کرد: چرا او افضل است، و حال آنکه او از سه دختر دیگر کوچکتر بوده و کمتر مصاحب پیغمبر - صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم - بوده است؟ حسین بن روح گفت: فضیلت فاطمه - علیها السلام - به خاطر دو خصلت بوده، که او را به آن خصایص مشرف داشته و مورد تکریم قرار داده است: یکی از آنها این است که تنها فاطمه - علیها السلام - بود که از پیغمبر - صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم - ارث برد، و دیگر این که نسل پیغمبر - صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم - را از وی باقی گذاشت. و این را خداوند به او نداد مگر اینکه می دانست فاطمه - علیها السلام - چه اندیشه خالص و پاکی دارد.

هروی می گوید: هیچ کس را ندیدم که در این خصوص، مانند حسین بن روح به این خوبی و اختصار سخن گفته و جواب داده باشد.»

۴- شیخ ابوالقاسم حسین بن روح کتابی دارد که اسم او «التأدیب» می باشد.<sup>(۱)</sup> آن کتاب، بیانگر علم و دانش حسین بن روح است. حسین بن روح، کتاب «التأدیب» را جهت بررسی و تدقیق نظر به قم فرستاد و به جمعی از فقهای آنجا نوشت: این کتاب را مطالعه کنید و ببینید آیا چیزی بر خلاف نظر شما در آن هست؟ فقهای قم هم، پس از مطالعه کتاب نوشتند: تمام مسائل آن صحیح است و چیزی مخالف رأی ما در آن نیست، جز اینکه مسأله‌ای راجع به زکاه فطره در آن است که مقدار فطره یک نفر، نصف صاع از گندم ذکر شده است، در صورتی که نظر ما این است که گندم هم مانند جو، هر کسی باید یک صاع (تقریباً سه کیلو) بدهد.<sup>(۲)</sup>

از اینجا، میزان علم و فقه و احاطه شیخ بزرگوار، حسین بن روح به خوبی معلوم می گردد؛ زیرا قم مرکز فقها و محدثین شیعه بوده؛ با این وصف، کتاب او مورد تصویب کامل آنها قرار گرفته است. چون قم مرکز نقل فقه و حدیث شیعه بوده است، حسین بن روح برای جلب نظر و در جریان گذاشتن فقهای قم، چنین اندیشیده، و از آنها هم نظر خواهی کرده است، تا آنها که بیشتر در معرض سؤال و جواب شیعیان قرار داشتند، از وجود چنین کتابی آگاه شوند، و به دیگران نیز اطلاع دهند، و شاید هم، چنانکه اشاره نمودیم، فقهای قم از حسین بن روح در شناخت احکام دینی و فقه و حدیث، واردتر بوده‌اند، و سفارت او و نیابت خاصی که از امام زمان - علیه السلام - داشته، مربوط به جنبه دیگر شخصیت او بوده است.<sup>(۳)</sup>

برای آشنایی، با مقام علمی او، باید به منابع حدیثی، مراجعه شود و ما در پاورقی بعضی از موارد دیگری را هم که مطلع شدیم، در اختیار خوانندگان قرار دادیم.<sup>(۴)</sup>

۱- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۲.

۲- الغیبه، ص ۳۹۰، حدیث ۳۵۷. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۸.

۳- مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۳۴۸.

۴- الغیبه، ص ۳۹۰، حدیث ۳۵۶ و ص ۳۷۸، حدیث ۳۴۶ و ص ۳۷۳، حدیث ۳۴۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۹، حدیث ۴۸. معانی الاخبار، ص ۲۸۴. بحار الانوار، حدیث ۵۳، ص ۱۹۲، حدیث ۲۰.

### کرامات و مکاشفات حسین بن روح

یکی از تلاشها و فعالیتهای «نواب»، زدودن غبار شک و تردید از اذهان عموم معتقدان و خواص شیعیان در رابطه با نیابت خودشان بود، و این کار میسر نبود، مگر با فاش کردن بعضی اسرار و اظهار علائمی و هنگام تقاضای دلیل از طرف مراجعه کنندگان ارائه ادله روشنی از طرف امام زمان - علیه السلام - و نایب سوم، حسین بن روح هم، از این مسأله مستثنا نیست.

لذا بعضی از وقایع و داستانهایی که در این رابطه در منابع معتبر نقل شده، یادآور می شویم که دلالت بر کیفیت ارتباط شیعیان با نایب سوم و امام زمان - علیه السلام - نیز دارد و نکات آموزنده‌ای در آنها مشاهده می گردد.

۱- حسین بن علی بن بابویه (برادر شیخ صدوق) می گوید: «گروهی از مردم شهر ما (قم) در سالی که قرامطه حجاج بیت الله را مورد هجوم قرار دادند (یعنی سال ۳۱۱ ه.ق.) برای من نقل کردند که: «پدرم (علی بن بابویه) - رضی الله عنه - نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - نوشت، که به پیشگاه مقدس امام زمان - علیه السلام - تقدیم دارد و از حضرت برای رفتن به حج بیت الله برای او اجازه بگیرد. از ناحیه مقدسه پاسخی به این مضمون صادر شد: در این سال به حج نروا پدرم نامه دیگری نوشت که حج من واجب می باشد؛ آیا جایز است خودداری نمایم؟ جواب آمد که اگر ناگزیر به رفتن هستی با کاروان آخری حرکت کن.

چون پدرم با کاروان آخری حرکت کرد، سالم ماند؛ ولی کاروانهایی که پیش از آن رفته بودند، همگی کشته شدند.»<sup>(۱)</sup>

۲- ابو جعفر محمد بن علی الاسود - رحمه الله - می گوید: «بعد از رحلت محمد بن عثمان عمری - قدس سره - علی بن حسین بن موسی بابویه (پدر صدوق) از من خواست

۱- الغیبه، حدیث ۲۷۰. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۳، حدیث ۱.

که از ابوالقاسم روحی استدعا کنم و او هم، از صاحب الزمان - علیه السلام - خواهش کند که برای او (علی بن بابویه) دعا نماید تا خداوند پسری به وی عنایت فرماید. من از حسین بن روح خواهش کردم و آن هم به خدمت حضرت رسانید. سه روز بعد، به من اطلاع داد که امام - علیه السلام - برای علی بن بابویه دعا فرمود، و به زودی پسری با برکت که خداوند از وجود او به مردم نفع می‌رساند، برای او متولد می‌گردد و بعد از او هم، فرزندان دیگری خواهد آمد.

ابوجعفر محمد بن علی اسود می‌گوید: از حسین بن روح خواستم که در باره خودم نیز چنین استدعایی از حضرت بنماید که خداوند پسری به من روزی فرماید، ولی او خواهش مرا نپذیرفت و گفت: راهی برای این خواهش نیست. پس برای علی بن بابویه، همان سال فرزندش محمد (شیخ صدوق) و بعد از او، اولاد دیگری متولد گردید، اما فرزندی روزی من نشد. شیخ صدوق، ابوجعفر بن بابویه می‌گوید: «هر وقت ابوجعفر محمد بن علی اسود - رضی الله عنه - مرا می‌دید که به مجلس درس استادم محمد بن حسن بن احمد بن ولیه - رضی الله عنه - می‌روم، و می‌دید که به مطالعه کتب علمی و حفظ آنها علاقه زیاد دارم، می‌گفت: جای تعجب نیست که تو چنین علاقه‌ای به علم داشته باشی؛ زیرا تو به دعای امام زمان - علیه السلام - متولد شده‌ای.»<sup>(۱)</sup>

۳- حسین بن علی بن محمد قمی، معروف به «ابوعلی بغدادی» گفت: «شخصی معروف به «ابن جاوشیر» در شهر بخارا، ده شمش طلا به من داد و گفت: که آن را در بغداد به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - تسلیم نمایم. من هم، آن را با خود آوردم، و چون به آمویه<sup>(۲)</sup> رسیدم، یکی از آنها را گم کردم و متوجه آن نشدم، تا آن که به بغداد آمدم و آنها را بیرون آوردم که به وی تحویل دهم، دیدم یکی از آنها کم است.

۱- الغیبه، ص ۳۲۰، حدیث ۲۶۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۲، حدیث ۳۱، باب توقیعات. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۵.

۲- همان آمل است که شهری در طبرستان می‌باشد. (پاورقی کمال الدین، ص ۵۱۸)

رفتم شمش طلائی به همان وزن خریدم و با نه شمش دیگر بردم و در پیش روی حسین بن روح نهادم. حسین بن روح با دست اشاره به همان شمش که خریده بودم نمود و گفت: این را که خودت خریده‌ای بردار؛ زیرا آن شمش را که گم کردی به ما رسید، و آن، این است. سپس آن را بیرون آورد و به من نشان داد. دیدم همان است که در آمویه گم کرده بودم.

و همچنین ابوعلی بغدادی نقل می‌کند که: «در همان سال، زنی را در بغداد دیدم که از من پرسید: وکیل امام زمان - علیه السلام - کیست؟ بعضی از قمی‌ها به وی گفتند: ابوالقاسم حسین بن روح است و به وی اشاره کردند که این مرد او را می‌شناسد. سپس زن و من به خدمت حسین بن روح رسیدیم. زن پرسید: ای شیخ! چه چیزی در نزد من است؟ حسین بن روح گفت: آنچه با توست به دجله بینداز، آنگاه بیا که از آن به تو اطلاع دهم. زن هم رفت و آنچه با خود آورده بود، به دجله انداخت، سپس به نزد حسین بن روح آمد. او هم به کنیزش گفت: برو آن صندوقچه را بیرون بیاور. کنیز هم رفت و صندوقچه را آورد. حسین بن روح به زن گفت: این همان صندوقچه‌ای است که در نزد تو بود و آن را در دجله انداختی. اکنون بگویم در آن چیست یا خودت می‌گویی؟ زن گفت: شما بفرمایید! حسین بن روح گفت: یک جفت خلخال طلا و حلقه بزرگی است که گوهری در آن است، و هم دو حلقه کوچک است که در هر کدام یک دانه گوهر است، و دو انگشتر فیروزه و یک انگشتر عقیق است!! آنچه در صندوقچه بود، همان بود که حسین بن روح گفته بود، بدون کم و کاست. سپس در صندوقچه را باز کرد و آنچه در آن بود به من نشان داد. زن هم نگاهی به من کرد و گفت: درست همان چیزهایی است که من آورده بودم، و در دجله انداختم. من و آن زن بامشاهده آنچه از حسین بن روح دیدیم، چندان شاد و مسرور شدیم که نزدیک بود هوش از سر ما برود.»

آنگاه شیخ صدوق می‌گوید: «حسین بن علی (ابوعلی بغدادی) پس از نقل این خبر به من گفت: خدا را در روز قیامت گواه می‌گیرم که این خبر همین است که نقل کردم، نه

چیزی بر آن افزودم، و نه چیزی از آن کم کردم. و به دوازده امام - صلوات الله علیهم - قسم خورد که آنچه را نقل کرده، بدون زیاد و نقصان است.»<sup>(۱)</sup>

۴- کثی در رجال خود می نویسد: «ابو عبدالله بلخی نامه‌ای به من نوشت و از حسین بن روح نام برده و نوشته بود که: احمد بن اسحاق قمی نامه‌ای به او نوشت و اجازه رفتن به حج را درخواست کرد. حسین بن روح از جانب امام به وی اجازه داد و پارچه‌ای برای او فرستاد، احمد بن اسحاق وقتی آن را دید، گفت: این خبر مرگ من است، اتفاقاً هنگام بازگشت از سفر حج، در حلوان درگذشت.»<sup>(۲)</sup>

۵- محمد بن حسن صیرفی، که در سرزمین بلخ اقامت داشته است، گفت: «قصد رفتن حج داشتم. و جوهری با من بود که نصف آن طلا و نصف دیگر نقره بود. طلاها را ذوب نموده، به صورت شمش و نقره‌ها را تکه تکه نمودم. این اموال را به من داده بودند که به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - تحویل بدهم. وقتی که به شهر «سرخس» رسیدم، خیمه خود را در ریگستانی برپا نمودم و به بررسی طلاها و نقره‌ها پرداختم، در آن هنگام یک شمش طلا از دستم می افتد و در ریگها فرو می رود و من متوجه نمی شوم. موقعی که به همدان رسیدم، دوباره آنها را بررسی کردم، چون سعی من بر آن بود آنها را حفظ کنم. در آنجا متوجه شدم که یک شمش طلا را به وزن صد و سه مثقال یا نود و سه مثقال (تردید از راوی است) گم کرده‌ام.

یک شمش طلا به همان وزن از اموال خودم به جای آن گذاشتم. وقتی وارد بغداد شدم، به سراغ ابوالقاسم حسین بن روح رفتم و اموالی را که آورده بودم، به وی تسلیم نمودم. او در میان شمش‌های طلا دست خویش را روی همان شمش‌ها که من در همدان از مال خود، جای گم شده، گذاشته بودم، گذاشت و آن را پیش من انداخت و گفت: این شمش مال ما نیست؛ شمش‌ها را در سرخس موقعی که میان ریگستان خیمه زده بودی،

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۹-۵۱۸، حدیث ۳۷، باب تویعات. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۲.

۲- اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۳۱، رقم ۱۰۵۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۶، حدیث ۲۱.

گم کردی. به همان مکان برگرد و آن را جستجو کن که آن را خواهی یافت. و سپس به اینجا مراجعت کن. ولی مرا نخواهی دید. من هم به سرخس برگشتم و به همان جایی که خیمه زده بودم، رفتم و شمش طلا را پیدا کرده و به شهر خود برگشتم. سال بعد، به حج مشرف شدم و شمش طلا را با خود به بغداد آوردم. حسین بن روح رحلت نموده بود. سپس شیخ ابوالحسن سمری را ملاقات کردم و آن را به وی تحویل دادم.»<sup>(۱)</sup>

۶- ابوالعباس بن نوح از ابو عبدالله حسین بن محمد بن سوره قمی روایت نمود که می گفت: «مرد عابد و ارسته‌ای به نام «سرور» را در اهواز دیدم، ولی فراموش کرده‌ام که اهل کجا بود. او می گفت: من لال بودم و نمی توانستم حرف بزنم. پدرم و عمویم در زمانی که سیزده یا چهارده ساله بودم، مرا نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - رضی الله عنه - بردند و از وی خواستند که از حضرت درخواست کند که برای باز شدن زبان من دعا فرماید. حسین بن روح گفت: به شما امر شده است که رهسپار حائر حسین (کربلا) شوید. سرور گفت: من و پدر و عمویم رفتیم به کربلا و غسل نمودیم و زیارت کردیم. در اثنای زیارت امام حسین - علیه السلام - ناگهان پدرم و عمویم صدا زدند: سرور! من هم با زبان رسا گفتم: بله. پدرم گفت: ای وای! حرف می زنی؟ گفتم: آری! ابو عبدالله بن سوره گفت: سرور مردی بود که صدایش پرطنین نبود.»<sup>(۲)</sup>

۷- شیخ طوسی می گوید: «در یک کتاب قدیمی که در محرم سال ۳۱۷ ه. ق. در اهواز نوشته شده بود، دیدم که نوشته است: «ابو عبدالله از ابو محمد، حسن بن علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد [بن عمر] بن علی بن ابی طالب گرگانی روایت می کند که: «وقتی در شهر قم، میان برادران شیعه در باره مردی که فرزندش را انکار می کرد، اختلافی به وجود آمد. مردم شخصی نزد شیخ (حسین بن روح) - صائنه الله - که من هم نیز همراه او بودم، فرستادند. آن پیک و مأمور، نامه‌ای به او داد، ولی او

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶، حدیث ۴۵، باب توقیعات. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۰، حدیث ۶۸.

۲- الغیبه، ص ۳۰۹، حدیث ۲۶۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۵.



نامه را نخواند و دستور داد که آن را نزد ابو عبدالله بزوفری - اعزه الله - ببرد تا او جواب نامه را بدهد. زمانی که من در مجلس ابو عبدالله نشسته بودم، آن پیک وارد شد. ابو عبدالله در جواب گفت: آن فرزند، فرزند آن مرد است که در فلان روز و فلان مکان، با زنش نزدیکی نموده [و نطفه بچه منعقد شده است]. به آن مرد بگو نام بچه را محمد بگذار. آن مأمور و پیک به شهر برگشت و جریان را به آنان اطلاع داد و مطلب روشن شد. وقتی هم که بچه متولد گردید، نام او را «محمد» گذاشتند.»<sup>(۱)</sup>

روایات دیگری را هم که مضامین آنها، شبیه این احادیث باشد، می توان در منابع معتبر حدیثی جستجو نمود، ولیکن ما به خاطر رعایت اختصار از آنها چشم پوشی کردیم. این احادیث من حیث المجموع برای انسان اطمینان و یقین به وجود می آورند و شک و تردیدی در صحت مضامین آنها باقی نمی ماند، و هر خواننده منصف و بدون غرض، شهادت و گواهی به صدق آنها خواهد داد. ما معتقدیم «نواب خاص امام زمان - علیه السلام -» که یکی از آنها هم حسین بن روح می باشد، با صاحب الامر در ارتباط مستقیم بوده اند و خبر دادن از مطالب و موضوعات سری و پنهانی با اذن و وساطت امام - علیه السلام - به خاطر بعضی از مصالح صورت می گرفته است و هیچ استبعادی ندارد.

علی رغم این حقایق نقل شده در کتب معتبر حدیثی، بعضیها این حکایات و مکاشفات را افتراء شیعه نسبت به حسین بن روح می دانند، و حتی نمایندگی وی از طرف امام زمان - علیه السلام - را نیز گمان می پندارند.<sup>(۲)</sup>

علامه سید محسن امین، در مقابل این نویسنده، علاوه بر ادله خاص برای نیابت حسین بن روح و احادیث معتبر در بیان حقایق مربوط به ایشان، می گوید:

«نسبت افتراء به شیعه از طرف آنها، ناشی از جهل آنهاست. این گروه از نویسندگان هر چیزی را که مألوف با اذهان آنها نباشد، افتراء می پندارند و چنین سخنانی از آنها نیز،

۱- الغیبه، ص ۳۰۸، ص ۲۶۰. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۴.

۲- لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۸۴-۲۸۳.

تازگی ندارد؛ چون امم گذشته هم، طبق نقل قرآن، چنین کارهایی را انجام می دادند.»<sup>(۱)</sup>

### مدت نیابت و وفات حسین بن روح نوبختی

حسین بن روح، با وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، در سال ۳۰۵ ه.ق. منصب نیابت را از طرف امام زمان - علیه السلام - عهده دار گردید و در سال ۳۲۶ ه.ق. همان طوری که بیان خواهد شد، دار فانی را وداع گفت و به دار باقی شتافت.

با چنین محاسبه‌ای، مدت سفارت وی نزدیک به بیست و یک سال می باشد. لیکن اگر دو و یا سه سالی را که در زمان حیات محمد بن عثمان با تصریح خود نایب دوم (محمد بن عثمان) امر وکالت به او واگذار گشت، حساب کنیم، مدت نیابت ایشان بیست و دو یا سه سال یا بالاتر از آن می باشد.

ابونصر هبة الله بن محمد کاتب، دخترزاده ام کلثوم، دختر محمد بن عثمان، روایت می کند که:

«أَنَّ قَبْرَ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ فِي النُّوبَخْتِيَّةِ فِي الدَّرْبِ الَّذِي كَانَتْ فِيهِ دَارُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ النُّوبَخْتِي النَّافِذِ إِلَى التَّلِّ وَ إِلَى الدَّرْبِ الْآخِرِ<sup>(۲)</sup> وَالْي قَنْطَرَةَ الشُّوكِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. مَاتَ أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّ وَ عَشْرِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ، وَ قَدْ رُوِيَ عَنْهُ أَخْبَارٌ كَثِيرَةٌ.»<sup>(۳)</sup>

قبر ابوالقاسم حسین بن روح - رضی الله عنه - در «نوبختیه» در دروازه‌ای که خانه علی بن احمد نوبختی در آنجا واقع است، و از آنجا به تل و دروازه آجر و پل شوک<sup>(۴)</sup>

۱- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۲.

۲- به نظر می رسد «الدرب الآجر» صحیح باشد.

۳- الغیبه، ص ۳۸۶، حدیث ۳۴۹.

۴- این قبر هنوز در محل سابق نوبختیه در بغداد باقی است و آن در خانه‌ای است در محله «سوق العطارین» در طرف راست و جانب شرقی این محله. (احسن الودیعه، ج ۲، ص ۲۳۲، به نقل از خاندان نوبختی، ص ۲۲۱).

می‌روند. ابوالقاسم حسین بن روح - رضی الله عنه - در ماه شعبان از سال ۳۲۶ ه.ق.<sup>(۱)</sup> وفات یافت و من (ابونصر) اخبار زیادی از وی روایت نموده‌ام.<sup>(۲)</sup>

در وفات ایشان، که در سال ۳۲۶ ه.ق. بوده، هیچ اختلافی نیست، و محدثین و مورّخین در این مسأله اتفاق نظر دارند؛ ولیکن در محلّ قبر ایشان، اختلاف و شبهاتی وجود دارد. مسلم است که قبر ایشان در بغداد است، ولی اینکه قبر در قسمت غربی بغداد است یا قسمت شرقی بغداد، مورد اختلاف است. طبق نقل شیخ طوسی، این قبر در «نوبختیه» است و «نوبختیه» با آن مشخصاتی که ذکر شده، باید در قسمت غربی بغداد باشد، نه در قسمت شرقی، ولی در حال حاضر، طبق قول دکتر جاسم حسین در پاورقی کتابش و سید محسن امین در اعیان الشیعه، این قبر در سمت شرقی بغداد واقع شده و به عنوان قبر حسین بن روح زیارت می‌شود.<sup>(۳)</sup>

برای روشن شدن مطلب، عبارت عربی شیخ طوسی را، در «الغیبه» را ذکر کردیم. قرائنی که در عبارت وجود داشت، باید این قبر در قسمت غربی بغداد باشد و این مطلب را سید محسن امین با قرائن و شواهد اثبات کرده است. و لذا ما خلاصه مطالب «اعیان الشیعه» و ادله وی را نقل می‌کنیم، تا این موضوع از حالت ابهام بیرون آید، و مطلب واضح گردد.

سید محسن امین در کتاب گرانقدر اعیان الشیعه می‌نویسد: «در این ایام، در جانب شرقی بغداد، قبری پیدا شده که منسوب به حسین بن روح است و زیارت می‌شود، و لیکن دکتر مصطفی جواد بغدادی در مجله عرفان، ج ۲۴، ص ۳۷۹، منسوب بودن این قبر را به حسین بن روح، باطل کرده و اثبات نموده که قبر او در سمت غربی بغداد است.

۱- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، در شب چهارشنبه هیجده شعبان، ۳۲۶ ه.ق. وفات یافت. (اخبار الراضی بالله والمنتقی لله من کتاب الاوراق، ص ۱۰۴. خاندان نوبختی، ص ۲۲۱)

۲- الغیبه، ص ۳۸۶، حدیث ۳۴۹.

۳- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۲۰۹، در پاورقی شماره ۱۰۸۲ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۱.

دلیل بر این مطلب، این است که «ابن خلکان» در شرح حال «حسن بن محمد مهلبی وزیر» نوشته، که او در مقابر قریش، در مقبره نوبختیه دفن شده است.<sup>(۱)</sup> و از بیان «ابن خلکان» فهمیده می‌شود که «مقبره نوبختیه» در مقابر قریش است که امام موسی کاظم - علیه السلام - در آنجا دفن شده و آن در سمت غربی بغداد است. [پس اگر منظور شیخ طوسی از «نوبختیه» مقبره نوبختیه باشد، او در جانب غربی بغداد است نه جانب شرقی].

و اگر منظور شیخ طوسی از «نوبختیه» محله نوبختیه باشد، نه مقبره نوبختیه، باز هم در جانب غربی بغداد است؛ چون ابونصر هبة الله گفت: «نوبختیه» در دروازه‌ای است که از آنجا به «درب آجر» می‌روند و «درب آجر» محله‌ای از محله‌های «نهر طابق» در بغداد است و نهر طابق در سمت غربی بغداد می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

و همچنین در عبارت راوی بود که از آنجا به «قنطره شوک» می‌روند و قنطره شوک در جانب غربی<sup>(۳)</sup> بغداد می‌باشد.<sup>(۴)</sup> اگر کسی به کتابهایی که در پاورقی ذکر شده، مراجعه کند، می‌تواند احاطه کامل به موضوع داشته باشد.

### حسین بن روح و محمد بن علی شلمغانی

یکی از کسانی که در دوران نیابت حسین بن روح در جبهه مقابل او قرار گرفت، ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به «ابن ابی العزاقر» بود. وی از روستای شملغان است که از نواحی واسط می‌باشد.<sup>(۵)</sup>

۱- وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲- مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۲.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۹۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰۷.

۴- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۱.

۵- الکامل، ج ۸، ص ۲۹۰. معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۵. اللباب، ج ۲، ص ۲۰۶.

یکی از فقهاء و علمای شیعه امامیه، و یکی از کتاب بغداد<sup>(۱)</sup> و از اصحاب متقدم<sup>(۲)</sup> به شمار می‌رفت و کتابهای زیادی را تألیف نموده است که در آینده بیان خواهد شد. در اوایل مطیع و فرمانبردار حسین بن روح بود، ولی بعد از مدتی، در اثر حسد منحرف شد و مذهب جدیدی را احداث کرد و مردم زیادی توسط ایشان منحرف شدند.<sup>(۳)</sup>

شلمغانی هدایت فعالیت‌های امامیه را در بغداد و کوفه سالها به عهده داشت. وی در جاه طلبی بی‌صبرانه سیاسی خود شهره بود و ممکن است امید برای دستیابی به قدرت، در آینده‌ای نزدیک را پس از دستورات امام دوازدهم - علیه السلام - به ابن روح از دست داده باشد. بنابراین دستورات امام دوازدهم - علیه السلام - را نادیده گرفت و در جستجوی دیگر گروه‌ها رفت، تا به جاه طلبی سیاسی خود جامه عمل بپوشاند.<sup>(۴)</sup>

شکی نیست که «شلمغانی»، هنگامی که حسین بن روح، در زمان وزارت حامد بن عباس، به صورت مخفیانه زندگی می‌کرد، بین حسین بن روح و شیعیان رابط بوده، و توقیعات حضرت قائم توسط حسین بن روح به دست شلمغانی صادر می‌شد؛ و مردم برای رفع حوائج خود به طور مستقیم به او مراجعه می‌نمودند.

این مطلب را شیخ، در کتاب خویش نقل نموده و ما برای روشن شدن بعضی از مطالب، آن را نقل می‌کنیم؛ و در ذیل آن، مباحثی را ذکر خواهیم کرد.

ابو عبدالله احمد بن محمد بن عیاش، از ابو غالب زراری نقل می‌کند که می‌گفت: «در دوران جوانی، در یکی از سفرهایم با یکی از برادران دینی، از کوفه [به بغداد] آمدم؛ و این مسافرت در زمان شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - رحمه الله - بود. در آن موقع، حسین بن روح به صورت مخفی زندگی می‌کرد و ابو جعفر محمد بن علی را که معروف

۱- معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲- رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۳۹.

۳- الفهرست، ص ۳۰۵. رجال النجاشی، ج ۲، ص ۹۴-۹۳.

۴- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۲۰۰.

به شلمغانی است، از طرف خویش منصوب کرده بود و مردم به ملاقات و دیدار وی می‌رفتند؛ چون از اصحاب نزدیک حسین بن روح و واسطه بین حسین بن روح و مردم در حوائج و کارهای مهم بود. او در آن زمان، منحرف نشده بود و کفر و الحادی از او ظاهر نگشته بود. دوست و مصاحب من، به من گفت: آیا راضی هستی که به ملاقات ابو جعفر (شلمغانی) بروی و با او تجدید میثاق کنی؟ او [از طرف حسین بن روح] برای طائفه امامیه منصوب شده است و من از او درخواست دعاء و حاجتی دارم که او را به ناحیه مقدسه بنویسد. ابو غالب زراری می‌گوید: گفتم: بلی [راضی به ملاقات او هستم] پس به خدمت او رفتیم و سلام کردیم و نشستیم و جمعی از اصحاب ما نیز در آنجا حضور داشتند. سپس شلمغانی رو به رفیق من کرد و گفت: این جوانی که همراه تو آمده کیست؟ او گفت: مردی از فرزندان زرارة بن اعین است. آنگاه شلمغانی رو به من کرد و گفت: تو از فرزندان کدام زرارة هستی؟ گفتم: سرورم! من از فرزندان بکیر بن اعین برادر زرارة هستم. گفت: خانواده بزرگ و گرانقدری است. سپس رفیق من، رو به او کرد و گفت: سرورم! حاجتی دارم و می‌خواهم آن را خدمت حضرت بنویسی. [شلمغانی] گفت: بله و...»<sup>(۱)</sup>

این حدیث بیان می‌کند که «شلمغانی» از طرف حسین بن روح نصب شده بود، که واسطه بین او و شیعیان باشد و در غیاب حسین بن روح، مرجع حلّ مشکل دوستداران حضرت محسوب می‌شد.

و نیز شیخ در همان حدیث، که به طریق دیگری از ابو غالب زراری نقل می‌کند، ابو غالب می‌گوید: «من که در آن موقع کمتر از بیست سال داشتم، با رئیس شیعیان، ابو جعفر محمد بن احمد ز جوزجی، برای ارسال نامه‌ام به ناحیه مقدسه امام زمان - علیه السلام - به نزد محمد بن علی شلمغانی که در این باره واسطه شیعیان و حسین بن روح

بود و از جانب او وکالت داشت، رفتیم...»<sup>(۱)</sup>

با توجه به صراحت این احادیث به وکیل و منصوب بودن شلمغانی از طرف حسین بن روح، و اقوال علمای رجال و مورّخین، حدیث دیگری را شیخ - رحمة الله علیه - از ابوعلی محمد بن همام نقل نموده که منافات با احادیث قبلی دارد.

ابوعلی محمد بن همام می گوید: «محمد بن علی شلمغانی، طریق و واسطه‌ای نبود که مردم به وسیله آن به ابوالقاسم حسین بن روح راه یابند و حسین بن روح به هیچ عنوانی او را از طرف خود منصوب نکرده بود. هر کس این عقیده را [منصوب بودن و وکیل بودن شلمغانی از طرف حسین بن روح] داشته باشد، اشتباه است. او فقط فقیهی از فقهاء ما بود که آشفتگی فکری پیدا کرد و چیزهای ناهنجاری از او سر زد و کفر و الحادش منتشر گشت. سپس به وسیله حسین بن روح توفیق امام زمان - علیه السلام - مبنی بر لعن و دوری از وی و پیروان او صادر شد.<sup>(۲)</sup>

این حدیث، با دو حدیث قبلی منافات دارد؛ چون آنها بیان می‌داشتند که شلمغانی در حال استقامت و عدم انحراف و در زمان استتار حسین بن روح واسطه بین او و شیعیان و وکیل او بود و توفیقات از طریق حسین بن روح به دست شلمغانی صادر می‌شد.

از دو راه، این منافات را می‌توانیم رفع کنیم:

الف) حدیث نافی وکالت و منصوب بودن شلمغانی، قابل اعتماد نیست، چون احادیث دسته اول، زیاد هستند، لذا قابل اعتمادتر می‌باشند. و از سوی دیگر نیز، اقوال علمای رجال و مورّخین، اشعار به مضمون احادیث دسته اول دارد و مشکلی هم در مضامین آن احادیث به چشم نمی‌خورد، چون منافاتی بین انحراف متاخر و وکالت در حال استقامت نیست.<sup>(۳)</sup>

۱- الغیبه، ص ۳۰۵.

۲- همان منبع، ص ۴۰۸، حدیث ۳۸۱.

۳- تاریخ الغیبه الصغری، ج ۲، ص ۵۲۴.

ب) محمد بن علی همام، راوی حدیث اخیری، خواسته است ادعای شلمغانی را که نایب امام زمان - علیه السلام - بوده را رد کند، منتهی نظریه دیگران را حتی به عنوان نماینده حسین بن روح هم تخطئه نموده است، و ابو غالب می گوید: «در ایام استار حسین بن روح، شلمغانی وکیل حسین بن روح و رابط میان شیعیان و او بوده است». پس می توان گفت: منافاتی میان دو قول وجود ندارد، هر چند پیداست محمد بن علی همام خواسته است جلوانحراف شیعیان و ادعای آلوده به غرض شلمغانی را بگیرد، و به همین جهت، دایره مطلب را تنگ گرفته است.<sup>(۱)</sup>

مطلب دیگری که در ذیل این حدیث، قابل طرح است، این است که شلمغانی در چه زمانی منحرف و نسبت به فرامین حسین بن روح بی اعتناء شد. به نظر می رسد، شلمغانی از اختفاء و استار حسین بن روح، سوء استفاده نموده و زمینه انحراف او در همان سالها فراهم شد. و زمان استار حسین بن روح به صورت مشخص معلوم نیست، بلکه همین اندازه روشن است که در سالهای بین (۳۱۱ - ۳۰۶ ه.ق.) در زمان وزارت «حامد بن عباس» بوده است. چون که زمان استار معلوم نیست، لذا زمان انحراف هم نمی تواند مشخص باشد، ولیکن چیزی که روشن است، این است که حسین بن روح در سال ۳۱۲ ه.ق. در زندان بوده و در همان سال، تویع بر لعن شلمغانی را صادر نموده و این تاریخ می تواند راهگشای تعیین زمان انحراف شلمغانی باشد. از آنجا که تویع لعن او در سال ۳۱۲ ه.ق. می باشد، تاریخ انحراف او قبل از آن و نزدیک به همان زمان باید باشد؛ برای اینکه اگر تویع خیلی متأخر از زمان خروج و انحراف شلمغانی باشد، او فرصت بیشتری برای نشر عقاید خود پیدا می کرد و برای اینکه فرصت برای تبلیغ عقاید او فراهم نشود، به نظر می رسد، تویع با اندک زمانی بعد از انحراف او صادر شده باشد. پس نتیجه می گیریم، زمان انحراف او نزدیک سال ۳۱۲ ه.ق. صورت گرفته باشد.



### شلمغانی و خاندان بنی بسطام

محمد بن علی شلمغانی در نزد خاندان بنی بسطام،<sup>(۱)</sup> از موقعیت بالایی برخوردار بود و این امر به خاطر تقرب او به حسین بن روح بود.

«ام کلثوم»، دختر ابوجعفر، محمد بن عثمان عمری، که زنی بزرگوار بود، چنین می‌گوید: «ابوجعفر ابن ابی العزاقر (شلمغانی) نزد بنی بسطام محترم و موجه بود؛ زیرا شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - رضی الله عنه - مقام او را در نزد مردم محترم و بزرگ می‌داشت. او هم از این سابقه، سوء استفاده کرد؛ و موقعی که از طریق حق برگشت، همه گونه دروغ و کفری را به نام حسین بن روح برای بنی بسطام نقل می‌کرد. بنی بسطام هم، سخنان او را می‌پذیرفتند. هنگامی که خبر آن به حسین بن روح رسید، نسبت آن سخنان را از خود انکار کرد و آن را بهتان بزرگ دانست و بنی بسطام را از شنیدن کلام شلمغانی نهی فرمود. آنگاه دستور داد که او را لعنت کنند و از وی دوری جویند. ولی بنی بسطام سخن حسین بن روح را گوش ندادند و در ارادت به شلمغانی ثابت ماندند. علت آن هم، این بود که شلمغانی به بنی بسطام می‌گفت: آنچه من به شما گفته‌ام، سری بود که آن را فاش ساخته‌ام. حسین بن روح از من پیمان گرفته بود که آن سر را کتمان کنم و به کسی نگویم، ولی اکنون که آن را فاش نموده‌ام، از مقام اختصاصی که یافته بودم، محروم شدم و با وجود اینکه رابطه نزدیکی با وی داشتم، مرا از خود دور می‌کند. آن «سر» امر عظیمی بود که کسی جز فرشته مقرب و پیغمبر مرسل یا مؤمنی که امتحان داده، قادر به نگهداری آن نیست.

۱- خاندان بسطام یکی از خاندانهای قدیم بوده‌اند که در دستگاه خلفای بغداد و امرای اطراف در جزء کتاب و عمال دیوانی عهده‌دار پاره‌ای از مشاغل می‌شده‌اند و از آن خانواده ابوالعباس احمد بن محمد بن بسطام و پسرانش ابوالقاسم علی و ابوالحسن محمد به آل فرات بستگی داشتند و ابوالحسن محمد داماد حامد بن عباس وزیر بود. این طایفه ابتداء مثل آل فرات از فرقه امامیه طرفداری می‌کردند ولی پس از قیام شلمغانی پیرو عقیده او شدند و به همین جهت قاهر خلیفه در سال ۳۲۲ مأمورین مخصوص گذاشت تا خانه‌های ابوالقاسم علی و ابوالحسن محمد را تحت نظر بگیرند. (خاندان نوبختی، ص ۲۳۲)

شلمغانی با این سخنان بی اساس، سابقه خویش را نزد آنها محکمتر و کارش بالا گرفت و مقامی بزرگ یافت. وقتی که این خبر به حسین بن روح رسید، مکتوبی مبنی بر لعن او و دوری از وی و کسانی که از سخنان او پیروی می نمایند، و در دوستی او باقی مانده اند، برای بنی بسطام فرستاد. آنها هم نامه را به شلمغانی نشان دادند و او سخت ناراحت و منقلب گردید. سپس گفت: اینکه حسین بن روح گفته است: مرا لعن کنید، در معنی خیلی بزرگ است! به این معنی که: لعنت به معنای دور گردانیدن است و «لَعَنَهُ اللَّهُ» یعنی: خداوند او را از عذاب و آتش دور گردانید و بنابراین، من هم اکنون مقام خود را شناختم! آنگاه صورتش را به خاک نهاد و گفت: این سخن را کتمان کنید و به کسی نگوئید!

ام کلثوم می گوید: «من به شیخ ابوالقاسم (حسین بن روح) خبر دادم که روزی به خانه مادر ابو جعفر بن بسطام رفتم. او هم از من استقبال نمود و مرا بسیار احترام کرد، به طوری که خم شد پای مرا بوسید، ولی من نگذاشتم و گفتم: ای بانوی من! نمی گذارم؛ زیرا پابوسی، کاری بس بزرگ است. وی گریست و گفت: چرا این طور از تو احترام ننمایم، با اینکه تو فاطمه زهرا - علیها السلام - هستی!!»

گفتم: چطور من فاطمه زهرا - علیها السلام - هستم؟ گفت: شیخ یعنی، محمد بن علی در این باره سرّی به ما سپرده است. پرسیدم: چه سرّی به شما سپرده؟ گفت: او از من پیمان گرفته که آن را افشا نسازم، می ترسم اگر آن را بازگو کنم، خدا مرا عذاب کند. من به وی اطمینان دادم که آن را به کسی نخواهم گفت، ولی پیش خود، شیخ ابوالقاسم حسین بن روح را استثناء کردم.

آنگاه گفت: شیخ ابو جعفر (شلمغانی) به ما گفته است که: روح پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به پدر شما محمد بن عثمان و روح امیرالمؤمنین - علیه السلام - به بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح فاطمه زهرا - علیها السلام - به تو منتقل شده است!! بنابراین، ای بانوی ما چرا تو را بزرگ ندانیم؟!»

من گفتم: این چه حرفی است؟ مبادا آن را باور کنی که همه دروغ است.  
گفت: این سرّی عظیم است، شلمغانی از ما پیمان گرفته، که برای هیچ کس نقل نکنیم. بانوی من! خدا نکند که در این خصوص عذاب شوم. اگر شما مرا وانمی داشتید که آن را افشاء کنم، نه برای شما و نه برای احدی بازگو نمی کردم.

ام کلثوم می گوید: «هنگامی که از نزد آن زن بیرون آمدم، به خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - رضی الله عنه - رسیدم و آن داستان را به اطلاع وی رساندم. شیخ ابوالقاسم به من وثوق داشت و به گفته من اعتماد می کرد. در این وقت فرمود: ای دختر من! بعد از این ماجرا، دیگر به خانه این زن مرو، اگر نامه یا قاصدی نزد تو فرستاد، قبول مکن و بعد از این به دیدن او مرو. این حرفها کفر به خدا و الحادی است که این مرد ملعون (شلمغانی) در دلهای این مردم وارد نموده، تا از این راه بتواند به آنها بگوید: خدا او (شلمغانی) را برگزیده و در وی حلول کرده است. چنانکه نصاری همین عقیده را در باره عیسی - علیه السلام - دارند. او می خواهد به قول «حلاج» علیه اللعنة معتقد شود.

بعد از آن، من از بنی بسطام دوری نمودم و پیش آنها نرفتم و عذر آنها را نپذیرفتم و دیگر آنها را ملاقات نکردم. این حکایت، در میان طایفه بنی نوبخت شیوع یافت و شیخ ابوالقاسم هم، به تمام شیعیان نامه نوشت و ابوجعفر شلمغانی را لعنت کرد، و مردم را از معاشرت با وی و دوستان او، کسانی که گفته او را قبول می کردند یا با وی سخن می گفتند، بر حذر داشت، تا چه رسد که او را دوست بدارند. سپس توقیعی از حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - در لعن شلمغانی و دوری از او و پیروان او و کسانی که به گفته او رضایت داده و بعد از این توقیع به دوستی او باقی می مانند، صادر شد.<sup>(۱)</sup>

توقیعی که از طرف امام زمان - علیه السلام - به توسط حسین بن روح، در لعن شلمغانی صادر گشت، در سال ۳۱۲ ه. ق. حسین بن روح آن توقیع را که خودش در

خانه «مقتدر» خلیفه عباسی زندانی بود، به ابوعلی محمد بن همام فرستاد. در آن زمان، چون حسین بن روح در دست دشمن گرفتار و در زندان آنها بود، نامه‌ای خدمت صاحب الامر - علیه السلام - نوشت و از حضرت اجازه خواست که توقیع را منتشر نکند، ولی حضرت دستور داد که آن را منتشر کند و از کسی نترسد، و حضرت به او بشارت داد که بعد از اندک مدتی، آزاد خواهد گردید.<sup>(۱)</sup>

### توقیع لعن شلمغانی از احتجاج طبرسی

«عَرَفَ - اطال الله بقاءك و عرفك الله الخیر كله و ختم به عملك - من تثق بدینه و تسكن الی نیته، من اخواننا اُدام الله سعادتهم: بان محمد بن علی المعروف بالشلمغانی عجل الله له النعمة ولا أمهله، قد ارتد عن الاسلام و فارقه، و ألحد فی دین الله و ادعی: ما كفر معه بالخالق جلّ و تعالی، و افترى كذباً و زوراً، و قال بهتاناً و اثماً عظيماً كذب العادلون بالله و ضلواً ضلالاً بعيداً، و خسروا خساراً مبیناً. و انا برئنا الی الله تعالی و الی رسوله صلوات الله علیه و سلامه و رحمته و بركاته منه، و لعنناه، علیه لعاین الله تترى، فی الظاهر منا و الباطن، و السرّ و الجهر، و فی كل وقت، و علی كل حال، و علی كل من شایعه و بلغه هذا القول منا فأقام علی تولاه بعده.

اعلمهم - تولاك الله - : اننا فی التوقی و المعاذرة منه علی مثل ما كنا علیه ممن تقدّمه من نظرائه، من: الشریعی، و النمیری، و الهلالی، و البلالی و غیرهم و عادة الله جلّ ثناؤه مع ذلك قبله و بعده عندنا جمیلة، و به تثق و اياه نستعین و هو حسبنا فی كلّ امورنا و نعم الوکیل.»<sup>(۲)</sup>

«اعلام کن - خداوند عمر تو را طولانی گرداند و عرفان همه خوبیها را به تو عنایت کند - به کسانی که به دیانت و نیات آنها اطمینان داری که: محمد بن علی، معروف به

۱- الغیبه، ص ۴۱۰.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۵-۴۷۴. الغیبه، ص ۴۱۰.

شلمغانی از دین اسلام بیرون رفته و مرتد شده و ملحد گردیده است، و چیزهایی ادعا می‌کند که موجب کفر به خالق متعال است و به خدا دروغ و بهتان می‌بندد، و گناه بزرگی مرتکب شده است. آنها که از خداوند برگشتند، دروغگو هستند و سخت گمراه، و از رحمت خداوند دور شده‌اند و دچار خسران بزرگی گشته‌اند.

برائت خودمان را در محضر خداوند متعال و پیامبر و خاندان گرامیش - صلوات الله و سلامه اجمعین - از [شلمغانی] اعلام می‌داریم؛ به او لعن می‌فرستیم و لعنت دائم خدا بر او باد، در آشکار و نهان، در هر زمان و مکان. و [لعنت خداوندی] بر موافقان و پیروان او باد، و نیز بر آنان که با شنیدن این اعلام، پیوند خود را با او ادامه دهند. بنابراین، به اطلاع آنان، (وکلائی امامیه یا عموم شیعیان) برسان، ما از دوستی وی خودداری نموده و از او دوری می‌جوییم، آنچنان که در برابر امثال او همچون: شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران چنین کردیم، و ما راضی به سنن الهی هستیم. به خداوند اعتماد می‌کنیم و از وی کمک می‌خواهیم، و او در تمامی امور برای ما کافی است و بهترین نگهبان است.»

ابوعلی محمد بن همام، این توقیع را دریافت نمود و تمام شیوخ و رؤسای شیعه را دعوت کرد و برای آنها خواند، و سپس از روی آن نسخه‌ها نوشته و به شهرها فرستادند تا آنکه در میان طایفه شیعه شهرت یافت و همه بالاتفاق، او را لعن کردند و از وی دوری جستند.<sup>(۱)</sup>

### کتاب شلمغانی

وی تألیفات زیادی دارد که طبق تصریح علمای رجال، بعضی از آنها را قبل از انحراف نوشته است، اما اکثر آنها روشن نیست که قبل یا بعد از انحراف نوشته شده است.

شیخ طوسی در کتاب «فهرست» می‌نویسد: «محمد بن علی شلمغانی، مکنی به ابو جعفر و معروف به ابن ابی العزاقر، دارای روایات و کتابهایی است. وی نخست راه و روش درستی برگزیده بود، سپس از آن روش برگشت و سخنان نادرستی از وی صادر گردید، تا آنکه خلیفه وقت، او را دستگیر کرد و در بغداد به قتل رسانید و به دار آویخت. از کتابهایی که او در حال استقامتش تألیف کرده، کتاب «التکلیف» است. جماعتی از ابو جعفر بابویه (شیخ صدوق) آن هم از پدرش، آن را به ما خبر دادند، جز یک حدیث آن در باب «شهادت»، که او جایز دانسته، اگر مردی برای برادر مؤمنش که یک شاهد بیشتر ندارد، بدون اطلاع [و با اعتماد بر آن شاهد] می‌تواند شهادت دهد.»<sup>(۱)</sup>

حدیث باب «شهادت» را شیخ طوسی نقل کرده و آن عبارت است از: «ابوالحسن محمد بن احمد بن داود و حسین بن علی بن بابویه قمی می‌گفتند: از جمله خطاهایی که از شلمغانی در خصوص مذهب (فروع فقهی) ظاهر شد، این است که از عالم (یعنی امام موسی بن جعفر - علیه السلام -) روایت کرده که فرمود: «اگر برادر مؤمن تو، در ذمه مردی حقی داشته باشد، و آن شخص حق را انکار کند، و برادر تو هم، جز یک شاهد عادل و موثق نداشته باشد، نزد شاهد می‌روی و شهادت او را می‌پرسی، وقتی نزد تو شهادت داد، با وی نزد حاکم می‌روی و مانند او شهادت می‌دهی، تا اینکه حق مرد مسلمانی، ضایع نشود.»<sup>(۲)</sup>

ابن بابویه، راوی حدیث، در پایان می‌گوید: «شلمغانی در این حکم، دروغ گفته است.»<sup>(۳)</sup>

نجاشی در رجال خود می‌نویسد: «ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابی العزاقر، در میان علمای ما از دانشمندان بزرگ بود، ولی بر اثر حسدی که به ابوالقاسم

۱- فهرست، ص ۳۰۵.

۲- الغیبه، ص ۴۰۹، حدیث ۳۸۳.

۳- مصدر سابق.

حسین بن روح ورزید، مذهب شیعه را ترک گفت، و قدم به مذهبی مردود نهاد، و کارش به جایی رسید که در باره اش توقیعاتی از ناحیه مقدسه امام زمان - علیه السلام - صادر شد. خلیفه وقت هم او را دستگیر ساخت و به قتل رسانید و سپس به دار آویخت. او دارای تألیفاتی است که عبارتند از:

- |  |                                      |
|--|--------------------------------------|
| ۱- کتاب التکلیف.                               | ۱۰- کتاب فضائل العُمَرَتین.          |
| ۲- رساله الی ابن همام. <sup>(۱)</sup>          | ۱۱- کتاب الأنوار.                    |
| ۳- کتاب ماهیة العِصْمَةِ.                      | ۱۲- کتاب التَّسْلیم.                 |
| ۴- کتاب الزَّاهِرِ بِالْحُجَجِ الْعَقْلِيَّةِ. | ۱۳- کتاب البُرْهَانِ وَالتَّوْحِيدِ. |
| ۵- کتاب المُبَاهَلَةِ.                         | ۱۴- کتاب البَدَأِ وَالمَشِيَّةِ.     |
| ۶- کتاب الأَوْصِيَاءِ.                         | ۱۵- کتاب نَظْمِ الْقُرْآنِ.          |
| ۷- کتاب المَعَارِفِ.                           | ۱۶- کتاب الإِمَامَةِ الْكَبِيرِ.     |
| ۸- کتاب الايضاح.                               | ۱۷- کتاب الإِمَامَةِ الصَّغِيرِ.     |
| ۹- کتاب فَضْلِ النُّطْقِ عَلَى الصَّمْتِ.      | ۱۸- الغيبة.                          |

(کتاب الغيبة در رجال نجاشی ذکر نشده، لیکن شیخ مطلبی را از آن نقل کرده است.)<sup>(۲)</sup>  
سپس نجاشی می نویسد: «ابوالمفضل محمد بن عبدالله - شیبانی - به ما گفت: ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی در «معلثایا» در ایام استتارش، کتب خود را برای ما حدیث کرد.»<sup>(۳)</sup>

### توضیحاتی در باره کتب شلمغانی

شیخ طوسی در باره کتاب «التکلیف»، دو حدیث نقل کرده است که دلالت بر معتبر

۱- ابوعلی محمد بن همام.

۲- الغيبة، ص ۳۹۱، حدیث ۳۵۹.

۳- رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۹۴-۲۹۳.

بودن آن کتاب دارند. چون تحت نظر حسین بن روح نوشته می‌شد، و اشکالات آن را مرتفع می‌نمود، جز یک مورد که حسین بن روح آن را تذکر داده است.

آن دو حدیث عبارتند از:

۱- محمد بن فضل بن تمام می‌گوید: «وقتی از کتاب «التکلیف» سخن به میان آمد، از ابو جعفر محمد بن احمد زکوزکی شنیدم که می‌گفت: «ابن ابی العزاقر (شلمغانی) در تألیف کتاب «التکلیف» کاری نکرده بود، او فقط ابواب آن را مرتب می‌کرد و نزد حسین بن روح می‌برد و به وی نشان می‌داد، و حسین بن روح آن را اصلاح و حک می‌نمود، و پس از اصلاح، بیرون می‌آمد و برای ما نقل می‌کرد؛ و به دستور حسین بن روح نسخه‌ای از روی آن می‌نوشتیم.»<sup>(۱)</sup>

۲- ابو عبدالله، حسین بن احمد حامدی بزاز، معروف به غلام ابوعلی بن جعفر، معروف به «ابن زهومه» نوبختی که پیرمردی گوشه‌گیر بود، روایت نموده که: از «روح»، پسر ابوالقاسم حسین بن روح شنیدم که می‌گفت: هنگامی که محمد بن علی شلمغانی کتاب «التکلیف» را تصنیف کرد، شیخ یعنی: ابوالقاسم حسین بن روح گفت: آن کتاب را بیاورید تا آن را ببینم؛ کتاب را آوردند و او از اول تا آخر آن را خواند، سپس گفت: چیزی برخلاف روش اهل بیت در آن نیست، مگر در دو یا سه جا، که بر ائمه طاهرین - علیهم السلام - دروغ بسته، خدا او را لعنت کند.»<sup>(۲)</sup>

یکی از دروغهای او، در باب «شهادت» بود، که بیان شد.

همچنین شیخ طوسی در کتاب الغیبه، دوبار از کتاب «الاصیاء» شلمغانی، حدیث نقل کرده است.<sup>(۳)</sup>

کتب شلمغانی به مناسبت مقام علمی و تقرب او به حسین بن روح پیش از آنکه در

۱- الغیبه، ص ۳۸۵، حدیث ۳۵۴.

۲- الغیبه، ص ۴۰۸، حدیث ۳۸۲.

۳- الغیبه، ص ۲۴۵، حدیث ۲۱۳، و ص ۳۴۲، حدیث ۲۹۳.



مرحله ارتداد قدم بگذارد، نزد امامیه شیوع تمام یافته، و در دست جمیع ایشان بوده است.

بعد از آنکه ارتداد او مسلم شد و لعن او صادر گردید، جمعی از امامیه از حسین بن روح در باب آن کتب سؤال کردند و گفتند که: خانه‌های ما از آنها پر است، با آنها چه معامله‌ای باید کرد؟ حسین بن روح گفت: جواب من در این خصوص عین جوابی است که امام ابو محمد، حسن بن عسکری - علیه السلام -، موقعی که مردم در خصوص کتب بنی فضال<sup>(۱)</sup> از او پرسیدند، به ایشان داد و گفت: «خُذُوا مَا رَوَوْا وَ ذَرُّوا مَا رَأَوْا: آنچه را روایت کرده‌اند بگیرید و آنچه از خود نقل کرده‌اند، رها کنید.»<sup>(۲)</sup>

لازم به یادآوری است که شلمغانی، کتابی را به طور مستقل بری اتباع خود تدوین کرده بود و اسم آن را «الحاسنة السادسة» نامیده بود، و در آن کتاب تصریح به برداشته شدن احکام شریعت و اباحت لواط و زنا و سایر فجور نموده بود.<sup>(۳)</sup> در رجال نجاشی اسم این کتاب ذکر نشده است.

### دعاوی و عقاید شلمغانی به بیان استاد عباس اقبال

«اصول عقاید و دعاوی شلمغانی درست معلوم نیست؛ چه از او و پیروانش چیزی به ما نرسیده و آنچه را که مخالفین ایشان نقل کرده‌اند، هم مختصر است و هم آلوده به تهمت و غرض. امر مسلم اینکه شلمغانی نیز مثل حسین بن منصور حلاج از حلولیه بوده و بین بسیاری از عقاید او و حلاج تفاوتی وجود نداشته و شلمغانی در این راه از مسلک حلاج پیروی می‌کرده و حسین بن روح صریحاً او را از متابعین قول حلاج می‌شمارد.<sup>(۴)</sup>»

۱- برای توضیح بنی فضال به پاورقی خاندان نوبختی، ص ۲۳۲، مراجعه کنید.

۲- الغیبه، ص ۳۸۹، حدیث ۳۵۵، به نقل از خاندان نوبختی.

۳- الفرق بین الفرق، ص ۲۶۵، معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۵.

۴- الغیبه، ص ۴۰۵.

بعلاوه، تناسخ و غلو و عقیده به ضدّ و الوهیت و کیمیا نیز از ارکان عمده معتقدات او بوده است.

خلاصه عقاید او را از چهار مأخذ عمده که در دست است، می‌توان استخراج کرد و آن چهار مأخذ به قرار ذیل است:

۱- نامه‌ای که الرّاضی بالله خلیفه بعد از قتل شلمغانی و اعوان او در ذی القعدة ۳۲۲ ه.ق. به امیر ابوالحسین نصر بن احمد سامانی به بخارا نوشته و یک جزء عمده آن نامه را یاقوت در مرو رونویس کرده و در جلد اول معجم الادباء در ضمن شرح حال ابراهیم بن محمد بن ابی عون گنجانده است.

۲- توقیعی که به دست حسین بن روح نوبختی، در ذی الحجّه ۳۱۲ ه.ق. در لعن شلمغانی صادر شده، و اخباری که شیخ طوسی در کتاب الغیبه<sup>(۱)</sup> در این باب از روایت شیعه در خصوص عقاید شلمغانی نقل نموده است.

۳- مجملی از عقاید او مندرج در کتاب «الفرق بین الفرق» تألیف ابو منصور عبدالقاهر اشعری بغدادی متوفی سال ۴۲۹.

۴- شرحی که ابن الاثیر در وقایع سال ۳۲۲ در کتاب تاریخ خود آورده و غالب مضامین آن با محتویات نامه راضی به امیر نصریکی است.

به طور کلی اصول عقاید شلمغانی را به شرح ذیل می‌توانیم، خلاصه کنیم:

۱- خداوند در هر چیزی به اندازه تحمل همان چیز حلول می‌کند، و شلمغانی کسی است که روح خداوند در او به تمامه حلول کرده، چون شلمغانی در این خصوص به مسیح و حلاج تشبّه نموده است او را روح القدس<sup>(۲)</sup> و مسیح<sup>(۳)</sup> و حلاج<sup>(۴)</sup> خوانده‌اند.

۱- الغیبه، ص ۴۰۳ الی ۴۱۲.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۲۶۵. آثار الباقیه، ص ۲۱۴.

۳- معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۴۳.

۴- معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۵. الغیبه، ص ۴۰۵.

به عقیده شلمغانی، خداوند در هر چیزی و به صورتی ظاهر می‌شود و اصلاً خدا اسمی است جهت معانی و خاطره‌هایی که به قلب مردم خطور می‌کند، و آنچه بر مردم پنهان است متصور می‌نماید، تا آنجا که گویی مردم آن را به مشاهده درمی‌یابند، هر کسی که مردم به او احتیاج پیدا می‌کنند خدای ایشان است، به همین جهت هر فردی از افراد بشر می‌تواند استحقاق مقام الوهیت حاصل کند و به نام خدایی خوانده شود.

پیروان شلمغانی هر یک خود را خداوند کسانی که مادون او بودند می‌دانستند. به عبارت اخری هر مادونی از این جهت نسبت به مافوق «فاضل» خود «مفضول» محسوب می‌شد. مثلاً یک نفر عزاقری می‌گفت: من خداوند فلان، و فلان خداوند فلان، و فلان خداوند خداوند فلان، تا سلسله به «شلمغانی» منتهی می‌گردید و شلمغانی دعوی داشت که او رب الارباب و خداوند خداوندان و افضل عزاقریه است و پس از او دیگر خدایی وجود ندارد. عزاقریه یعنی اتباع شلمغانی امام حسن و امام حسین را به علی بن ابی طالب منسوب نمی‌دانستند و می‌گفتند: مقام الوهیت در شخصی جمع می‌آید که فرزند کسی و نه او را فرزندی باشد. موسی و محمد بن عبدالله را خائن می‌شمردند و می‌گفتند: هارون موسی را و علی بن ابی طالب، محمد بن عبدالله را به رسالت فرستاد و این دو نسبت به فرستادگان خود خیانت ورزیدند. علی بن ابی طالب به تصور ایشان به شماره ایام اصحاب کهف که ۳۵۰ سال است به محمد بن عبدالله مهلت داد و چون این مدت منقضی گردید شریعت اسلام نیز برمی‌گردد و گویا غرض ایشان از این شمارش این بوده است که ۳۵۰ سال بعد از بعثت حضرت رسول که مقارن ایام ظهور دعوت شلمغانی است مذهب اسلام منسوخ و مذهب شلمغانی جای آن برقرار می‌شود.

ملائکه به عقیده ایشان کسانی هستند که زمام نفس خود را در دست داشته و حق را بشناسند و ببینند، بهشت شناختن ایشان و پیروی از مذهب آنان است و آتش شناختن آن جمع و برگشت از مسلک ایشان. عقیده شلمغانی این بوده است که روح خداوند در آدم حلول کرده، و بعد از آدم در شیث و به همین ترتیب در یکی یکی از انبیاء و اوصیاء و

ائمه تا امام حسن بن علی عسکری و بعد از امام حسن بن علی در جسد وی جای گرفته است<sup>(۱)</sup> و روح حضرت رسول در ابو جعفر محمد بن عثمان عمری نایب دوم امام غایب - علیه السلام - و روح امیر المؤمنین علی، در بدن ابوالقاسم حسین بن روح و روح حضرت فاطمه در ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری حلول یافته.<sup>(۲)</sup>

ابو علی بن همام اسکافی روایت کرده است که شلمغانی به من گفت: که حق یکی است فقط جامه‌های آن تغییر می‌یابد، روزی در جامه سپید است، روزی در جامه سرخ و روزی در جامه نیلگون و این اولین قول او بود که من آن را انکار کردم زیرا که آن را با گفتار پیروان عقیده به حلول یکی یافتیم.<sup>(۳)</sup>

۲- «عزاقریه» به ترک نماز و روزه و غسل معتقد بودند، و به روش سنت ازدواج نمی‌کردند و عموم زنان را بر خود مباح می‌دانستند، و می‌گفتند: آن روزی که محمد بن عبدالله، بر بزرگان قریش و جبابره عرب مبعوث گردید، ایشان مردمی قسی القلب و سرکش بودند و حکمت اقتضای آن را داشت که در مقابل احکام او سر فرود آرند، ولی حالیه حکمت مقتضی آن است که عامه زنان حرم خود را بر خلق حلال دارند. نزدیکی با زنان محارم و زنان دوستان و حرم پسران در صورتی که در دین شلمغانی آمده باشند، اشکالی ندارد و از قراری که نوشته‌اند، عزاقریه در فرستادن حرم خود پیش همکیشان بالاتر از خویش ابا نداشته‌اند، بلکه این کار را خوش آمدی بر نفس خود می‌شمردند و می‌گفتند: که در نتیجه این عمل شخص فاضل از نور خود مفضول را بهره‌مند می‌سازد و چون شلمغانی رب الارباب و فاضل‌ترین عزاقریه بوده، حرم عموم ایشان بر او حلال شمرده می‌شده و پیروان او جهت کسب نور فضل در فرستادن زنان خویش پیش او بر یکدیگر سبقت می‌جسته‌اند و اگر کسی از این کار ابا می‌کرده، به عقیده شلمغانی، که به

۱- معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲- الغیبه، ص ۴۰۵.

۳- همان منبع، ص ۴۰۸.

تناسخ نیز قائل بوده، در بازگشتن به دنیا به صورت زن در می آمده است. شلمغانی احکام دین خود را در کتابی به نام «الحاسة السادسة» تدوین کرده بود و این کتاب دستور دینی اصحاب او به شمار می رفته و موضوع اصلی آن گویا رد احکام شرایع سابقه بوده است.<sup>(۱)</sup> شلمغانی و اصحاب او از آل ابی طالب و بنی عباس نفرت داشتند و هلاک ایشان را واجب می شمرده اند.

۳- از مهمترین عقاید شلمغانی عقیده اوست به ضد، به این معنی که شلمغانی می گفته است که خداوند وجود ضد را خلق کرده است تا به وسیله آن پی به مخالفت آن برده شود و تا اضداد از اولیاء الله مقامشان برتر است، چه اضداد وسیله بروز فضل اولیائند و در این صورت دلیل بر وجود حقیقت بر نفس حقیقت برتری دارد.

به عقیده پیروان شلمغانی، خداوند هنگامی که در جسدی ناسوتی حلول می نماید، آنچنان قدرت و معجزه در او به ظهور می رسد که با خداوند یکی می شود؛ چنانکه این حال در هفت آدم (هر آدمی مطابق با یک عالم) ظاهر شد و بعد از آدم هفتمین در جسد پنج وجود ناسوتی دیگر و پنج ضد ایشان که عنوان ابلیس داشتند حلول کرد، بعد در ادریس و ابلیس او، سپس در نوح و ابلیس او، بعد در صالح و ابلیس او که ناقة وی را پی کرد، بعد در ابراهیم و ابلیس او نمرود، بعد در هارون و ابلیس او فرعون، سپس در داود و ابلیس او جالوت، بعد در سلیمان و ابلیس او، سپس در عیسی و ابلیس او، و شاگردان عیسی و ابلیسان ایشان، بعد در علی بن ابی طالب و ابلیس او و بعد از علی بن ابی طالب در شلمغانی و ابلیس او جمع آمد.<sup>(۲)</sup>

اما در باب پیدایش ضد یا ابلیس، عقیده بعضی از عزاقریه این بود که شخص ولی خود او را منصوب می نماید؛ چنانکه علی بن ابی طالب ابوبکر را به این مقام برگزید و بعضی دیگر معتقد بودند که ابلیس هر ولئی قدیمی است و از ازل با او همقدم بوده و در

۱- الآثار الباقیه، ص ۲۱۴.

۲- معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵. ابن اثیر وقایع سال ۳۲۲.

باب قائم آل محمد که به عقیده امامیه از فرزندان امام یازدهم است و در موقع مناسب قیام خواهد کرد عزاقریه می گفتند این همان ابلیس است که در قرآن به آن اشاره شده در آیه: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ»<sup>(۱)</sup> و چون ابلیس سجود نکرد و گفت: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>(۲)</sup> از اینجا معلوم می شود که در موقع امر به سجود او قائم بوده و بعد نشسته است، و اینکه شیعه می گویند که قائم قیام خواهد کرد، این همان ابلیس است که در موقع امر به سجود قائم بوده و از سجده ابا نموده است<sup>(۳)</sup>»<sup>(۴)</sup>

### کیفیت دستگیری و قتل شلمغانی

ما این موضوع را از دو منبع معتبر (کتاب «غیبت» شیخ طوسی و «کامل» ابن اثیر) نقل می کنیم و آن چیزهایی که به نظر می رسد، لازم است بر آنها افزوده شود، در پاورقی بیان خواهیم کرد، تا ابهامی باقی نماند. بیان شیخ مختصر و مجمل است، ولی ابن اثیر توضیح بیشتری را بیان داشته است.

### کلام شیخ طوسی در باره قتل شلمغانی

علت کشته شدن شلمغانی این بود که: زمانی که ابوالقاسم حسین بن روح لعن او را آشکار ساخت و در همه جا شهرت یافت و مردم از وی دوری جستند و تمام شیعیان را از او بر حذر داشت، به طوری که نتوانست به حیلها و نیرنگهای خود ادامه دهد، روزی در محفلی که رؤسای شیعه حاضر بودند و همه لعن شلمغانی و دوری از او را از ابوالقاسم حسین بن روح نقل می کردند، شلمغانی به حضار گفت: من و او را (حسین بن

۱- سوره حجر، آیه ۳۰.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۶.

۳- الغیبه، ص ۴۰۷.

۴- خاندان نوبختی، ص ۲۲۴ الی ۲۲۹.

روح) در جایی بخواهید تا من دست او و او هم دست مرا بگیرد و در حق یکدیگر نفرین کنیم؛ اگر آتش نیامد و او را نسوزانید، هر چه او درباره من گفته است، درست است. این خبر در خانه ابن مقله<sup>(۱)</sup> اتفاق افتاد، و از آنجا به گوش «الراضی بالله» خلیفه عباسی رسید، «راضی» هم دستور داد او را دستگیر کرده و به قتل رساندند؛ و بدین گونه شیعیان از شر او راحت شدند.<sup>(۲)</sup> لازم به یادآوری است که شیخ طوسی، قتل شلمغانی را در سال ۳۲۳ ه. ق. می‌داند<sup>(۳)</sup> و نظر مورخین برخلاف آن است.

### کلام ابن اثیر در باره قتل شلمغانی

در سال ۳۲۲ ه. ق. ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابی العزاقر کشته شد. سبب قتل او این بود که او مذهبی ایجاد کرد که در عالم تشیع قائل به تناسخ و حلول خداوند بود. ابوالقاسم حسین بن روح که شیعیان دوازده امامی او را «باب» می‌نامند، در زمان حامد بن عباس، اسرار وی را آشکار ساخت. ابو جعفر شلمغانی با محسن بن ابی الحسن بن فرات، هنگام وزارت پدرش ارتباط پیدا کرد و محسن به او گروید.<sup>(۴)</sup> این

۱- ابن مقله سه بار به وزارت رسیده است؛ (الف) در سال ۲۱۸-۲۱۶ در زمان مقتدر بالله. (ب) در زمان قاهر در سال ۲۲۱ ه. ق. (ج) بعد از عزل قاهر و روی کار آمدن راضی در سال ۳۲۲ ه. ق. مجدداً به وزارت رسید. این حادثه در سال ۳۲۲ ه. ق. اتفاق افتاده است.

۲ و ۳- الغیبه، ص ۴۰۶ و ۴۱۲.

۴- ابن فرات و فرزند او محسن هر دو از شلمغانی پشتیبانی می‌کردند (اللباب، ج ۲، ص ۲۰۶). بعد از عزل حامد بن عباس و روی کار آمدن ابوالحسن علی بن محمد بن فرات و وزارت سوم او [از ربیع الثانی ۳۱۱ تا ۸ ربیع الاول ۳۱۲] شلمغانی به مناسبت بستگی که پسر وزیر جدید یعنی محسن به او داشت او را به خود نزدیک کرد و چون در این تاریخ قرامطه بر کاروان حجاج زده و بسیاری از ایشان را که از مردم بغداد بودند کشته بود و اهل دارالخلافة بر او و بر پدرش قیام نموده و ایشان را به مشارکت با قرامطه متهم می‌ساختند، محسن برای جلوگیری از حمله مخالفین و افشای اموالی که از مردم گرفته بود شلمغانی را در دستگاه وزارت داخل کرد و او را به جای جمعی از عمال دیوانی گذاشت و به دستگیری او و کسان دیگر جماعتی را به بهانه مطالبه بقایا به دست آورده مثل گوسفند سر برید. (معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۹۶. تجارب الامم، ج ۵، ص ۱۲۳، به نقل از خاندان نوبختی، ص ۲۲۳).

در زمان سومین وزارت ابن فرات بود.

در زمان وزارت خاقانی او را تعقیب کردند،<sup>(۱)</sup> و او مخفی شده و به ناصرالدوله در موصل پناه برد و چند سال او را مخفی کرد، پس از آن، به سوی بغداد رفت<sup>(۲)</sup> و در آنجا پنهان شد. در بغداد معلوم شد که او ادعای خداوندی می کند.

گفته شده که حسین بن قاسم بن سلیمان بن وهب که وزیر مقتدر بالله بود و ابو جعفر و ابو علی هر دو فرزند بسطام و ابراهیم بن محمد بن ابی عون و ابن شیب زیات و احمد بن محمد بن عبدوس از او پیروی کردند و به عقیده او معتقد شدند،<sup>(۳)</sup> وقتی شایع شد آنها چنین عقیده‌ای دارند، در زمان وزارت ابن مقله، تحت تعقیب قرار گرفتند، لیکن همه مخفی شدند و هیچکدام دستگیر نشدند.

در ماه شوال سنه ۳۲۲ ه. ق. شلمغانی ظهور و قیام کرد. ابن مقله او را دستگیر و خانه‌اش را تفتیش کرد، و نامه‌ها و کتابهایی در آن خانه به دست آورد و دید که پیروانش او را به مافوق بشر خطاب می کردند. یکی از نامه‌ها به خط حسین بن قاسم بود؛ خط را به

۱- بعد از قتل ابوالحسن ابن فرات و پسرش محسن و روی کار آمدن ابوالقاسم خاقانی [وزارت او از ۸ ربیع الاول ۳۱۲ تا رمضان ۳۱۳] شلمغانی مخفی شد و از ترس به موصل گریخت و در همین ایام یعنی در ذی الحجه سال ۳۱۲ بود که حسین بن روح از محبس، توقیعی در لعن او صادر کرده بود. شلمغانی در موصل چند سال پیش امیر ناصرالدوله حسن حمدانی در زمان حیات پدرش ابوالهیاء عبدالله بن حمدان ماند و در این ایام مدتی نیز در معلثا یا از آبادیهای نزدیک جزیره ابن عمر پنهان بود و در همین زمان بوده که ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب از شیوخ ابوالعباس نجاشی صاحب کتاب معروف رجال تألیفات شلمغانی را پیش خود او خوانده و از شلمغانی اجازه روایت آنها را گرفته است. بعد از چندی شلمغانی از موصل به بغداد آمد و در آنجا از ترس مخالفین چندی مخفی گردید و در این دوره بود که عقاید او شیوع و طرفدارانش افزایش یافت و جمعی از بزرگان و رجال معتبر بغداد به او گرویدند و کار فتنه عزاقریه به اوج رسید و از این طریق اسباب زحمت کلی جهت خلیفه و وزیر و مردم دیگر دارالخلافة فراهم آمد. (خاندان نوبختی، ص ۲۲۴)

۲- در سال ۳۱۶ به بغداد برگشت. (تاریخ الغیبة الصغری، ج ۲، ص ۵۲۷)

۳- العبر، ج ۲، ص ۱۵-۱۴.



نویسندگان آن نشان دادند و همه منکر شدند، ولی شلمغانی اقرار کرد که خط آنها می باشد و خود، مذهب خویش را منکر شد و ادعای اسلام نمود، و خود را از آنچه گفته شده و یا نوشته شده، مبری و منزّه دانست.

ابن ابی عون و ابن عبدوس را هم دستگیر کردند و به اتفاق شلمغانی، به نزد خلیفه بردند. به هر دو دستور دادند که بر سر او بزنند و از او تبری جویند، وقتی هر دو را مجبور کردند، ابن عبدوس دست دراز کرد و بر سر شلمغانی زد، اما ابن ابی عون وقتی که دست به سر و ریش شلمغانی برد، دست او لرزید و سر و روی او را بوسید و گفت: تو خداوند و روزی دهنده من هستی.

راضی (خلیفه) به شلمغانی گفت: تو می گفتی من هرگز ادعای خدایی نکرده ام، پس این بیانات چیست؟ گفت: من در کار ابن ابی عون چه گناهی دارم، خدا می داند که من به او نگفته ام که من خدا هستم. ابن عبدوس گفت: او هرگز ادعا نکرده که خدا می باشد، ولی او «باب» امام منتظر است و او قائم مقام ابن روح می باشد. و گمان می کنم که این عقیده را برای تقیه مکتوم کرده است. پس از آن، چندین بار نزد خلیفه احضار شدند؛ فقهاء و قضات و منشیان و سالاران و بزرگان را هم حاضر کردند. در آخرین روز، فقهاء<sup>(۱)</sup> فتوی دادند که خون او مباح است.<sup>(۲)</sup> شلمغانی و ابن ابی عون را به دار آویختند و آن در ماه ذی قعدة [۳۲۲ ه. ق.] بود.<sup>(۳)</sup> و پس از کشتن، هر دو را سوزاندند.<sup>(۴)</sup>

۱- فقهاء عبارت بودند از: (الف) ابوالعباس احمد بن عمر بن شریح. (ب) ابوالفرج مالکی (الفرق بین الفرق، ص ۲۶۵-۶).

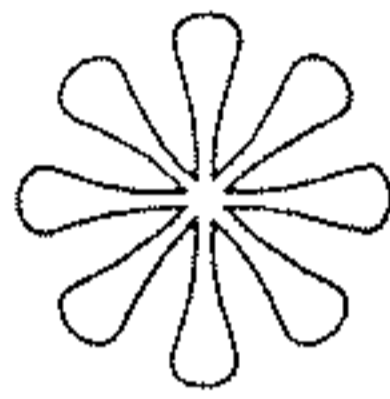
۲- العبر، ج ۲، ص ۱۵-۱۴.

۳- اللباب، ج ۲، ص ۲۰۶. معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۵. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴. تاریخ الخلفاء للسيوطی، ص ۳۹۱. ولیکن شیخ طوسی در الغیبه، ص ۳۰۷ و ۴۱۲، و شیخ عباس قمی در تمة المنتهی، ص ۲۹۴، قتل او را در سال ۳۲۳ ه. ق ذکر کرده اند.

۴- الکامل، ج ۸، ص ۲۹۱.



ابوالحسن  
علیؑ بن محمدؑ سَمَری  
(رَحِمَهُ اللهُ)



چهارمین و آخرین نایب از نواب خاص امام زمان - علیه السلام - ، ابوالحسن علی بن محمد سمري است، که بعد از حسين بن روح نوبختی، عهده دار مقام «نیابت» گردید. مرحوم «مامقانی» در کتاب رجال خویش می نویسد: «علی بن محمد سمري بعد از حسين بن روح، نایب و سفیر بود، و کنیه او ابوالحسن می باشد. موثق بودن و جلالت و قدر این شخص، مشهورتر از آن است که ذکر شود؛ او مانند خورشید، بیانگر نور خود می باشد و احتیاج به تبیین ندارد. و نیابت او از طرف امام زمان - علیه السلام - به وصیت ابوالقاسم حسین بن روح صورت گرفت.»<sup>(۱)</sup>

سمري از خاندانی متدین و شیعه بوده است که در خدمتگزاری به سازمان امامیه از شهرت زیادی برخوردار بودند، و همین اصالت خانوادگی او باعث شد که در سفارت، با مخالفت چندانی مواجه نگردد.<sup>(۲)</sup>

---

۱- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲- آخرین امید، ص ۱۰۹.

بسیاری از اعضاء این خاندان، همچون حسن و محمد، فرزندان اسماعیل بن صالح و علی بن زیاد در بصره املاک زیادی داشتند، آنان نیمی از درآمد این املاک را وقف امام یازدهم - علیه السلام - کرده بودند که امام هر ساله در آمد آن را دریافت نموده و با ایشان مکاتبه می کرد.<sup>(۱)</sup>

بعلاوه، برخی از بستگان سمیری از کارگزاران امام رضا - علیه السلام - بودند؛ از جمله ایشان علی بن محمد بن زیاد بود که از وکلای امام دهم و یازدهم به شمار می آمد و کتابی هم موسوم به «الاوصیاء» نوشت تا امامت امام دوازدهم را اثبات کند.<sup>(۲)</sup>

علی بن زیاد صیمیری به امام دوازدهم - علیه السلام - نامه نوشت و از او تقاضای کفن نمود، حضرت به او نوشت: تو در سال ۸۰ (۲۸۰) به آن احتیاج پیدا می کنی. سپس او در سال ۲۸۰ وفات نمود، و حضرت چند روز پیش از وفاتش برای او کفن فرستاد.<sup>(۳)</sup> سمیری فرصت زیادی برای فعالیت نداشت، لذا مثل نواب قبلی نتوانست فعالیتهای گسترده ای را انجام دهد و تغییرات قابل ملاحظه ای در روابط بین خود و وکلا به وجود آورد، لیکن اعتقاد شیعیان به جلالت و وثاقت او، مثل سایر نواب بود و مورد قبول و تسالم عموم شیعیان قرار گرفت.

طبق روایت شیخ صدوق - رحمة الله علیه - وکلا او را به عنوان سفیر راستین امام به رسمیت می شناختند و وجوهات شرعی را به وی تقدیم می داشتند.<sup>(۴)</sup>

از طرف دیگر، در دوران نیابت سمیری ظلم و ستم و خونریزی به اوج خود رسیده بود، این موقعیت زمانی نامناسب، یکی از علل قلت فعالیت ایشان به حساب می آید.

۱- اثبات الوصیة، ص ۲۱۷-۲۱۶. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، آخرین امید، ص ۱۰۸.

۲- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۳.

۳- الغیبة، ص ۲۸۳. کمال الدین، ج ۲، باب توقیعات، ص ۵۰۱، حدیث ۲۶. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۲، حدیث ۳۵.

۴- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۷.

بلکه علت اساسی انقطاع نیابت با وفات علی بن محمد سمّری سخت گیری و خفقان بیش از حد، از طرف دستگاه عباسی در آن دوره بود.<sup>(۱)</sup> سال تولد و تفصیلات زندگانی و فعالیت‌های او خیلی روشن و معلوم نیست.

### لقب نایب چهارم

لقب نایب چهارم، سمّری (به فتح سین و میم) یا سَمِیْمُری (به فتح سین و سکون یاء و ضمّ یا فتح میم) و یا صَمِیْمُری (به فتح صاد و سکون یاء و ضمّ یا فتح میم) می‌باشد، لیکن مشهور همان اولی است.<sup>(۲)</sup>

نویسنده «مفاخر اسلام» بعد از ذکر این القاب می‌گوید: «ولی از آنجا که در «غیبت» شیخ و «کمال الدین» صدوق و «خرایج» قطب راوندی و دیگر منابع قدیمی، همه جا «سمّری» آمده، ما نیز بی‌گفتگو همان را ملاک قرار می‌دهیم.»<sup>(۳)</sup>

جای شک نیست «صیمّری» و یا «سیمّری» در منابع رجالی و حدیثی کمتر به چشم می‌خورد و مشهور همان «سمّری» است، لیکن بعضی از معاصرین که شرح حال ایشان را نگاشته‌اند، لقب او را به ضمّ میم (سَمِیْمُری) و برخی دیگر به فتح میم (سَمِیْمُری) ثبت نموده‌اند. به نظر می‌رسد که به فتح میم (یعنی: سَمِیْمُری) صحیح‌تر باشد؛ چون این لقب به «سَمِیْمُری» که یکی از قراء بصره، که بین بصره و واسط قرار گرفته، منسوب است و شیخ آقا بزرگ تهرانی او را به فتح میم «سَمِیْمُری» ثبت نموده است.<sup>(۴)</sup> و در معجم البلدان نیز اشاره‌ای به این موضوع شده است.<sup>(۵)</sup>

۱- تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۱۴.

۲- همان منبع، ص ۴۱۲.

۳- مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۳۹۱.

۴- نوابغ الرواة، ص ۲۰۰.

۵- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۴.

### علی بن محمد سمّری یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام

شیخ طوسی او را تحت عنوان «علی بن محمد صیمری» جزء اصحاب امام حسن عسکری - علیه السلام - به شمار آورده است.<sup>(۱)</sup>

حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - مکاتباتی با علی بن محمد سمّری داشته که نشانگر این است که وی از اصحاب آن حضرت بوده است.

علی بن محمد سمّری می گوید: «بر ابواحمد، عبیدالله بن عبدالله وارد شدم، دیدم در جلو او نامه‌ای از امام حسن عسکری - علیه السلام - هست و در آن چنین نوشته شده بود: من از خدا درخواست کرده‌ام بلای خود بر این طغیانگر یعنی زبیری فرود آورد». و او سه روز بود که حضرت را دستگیر کرده بود، وقتی روز سوم فرا رسید، بلا بر او نازل شد و گرفتار گشت.»

همچنین، علی بن محمد سمّری می گوید: «ابومحمد، امام حسن عسکری - علیه السلام - به من نوشت که: «فتنه‌ای پیش می آید که شما را گمراه کرده و دست و پای خود را گم می کنید، و شما بر حذر باشید و از آن بپرهیزید». پس از سه روز، بین بنی هاشم واقعه‌ای پیش آمد که ناگوارها و دشواریهای زیاد برای بنی هاشم در برداشت. من به حضرت نامه‌ای نوشتم که آیا این همان است که فرمودید؟ آن حضرت نوشتند: خیر، غیر از این است، کاملاً خود را محافظت کنید. چند روز بعد، جریان کشته شدن «معتز» پیش آمد.»<sup>(۲)</sup>

از این حدیث فهمیده می شود که وی از اصحاب نزدیک امام حسن عسکری - علیه السلام - محسوب می شده است.

۱- رجال الطوسی، ص ۴۳۲، در باب اصحاب امام حسن عسکری - علیه السلام - حرف «عین».

۲- کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۰۷.

### علی بن محمد سمري، جانشین حسین بن روح نوبختی

طبق بعضی از روایات نقل شده، حسین بن روح، ابوالحسن علی بن محمد سمري را به جانشینی خود منصوب کرد و همه شیعیان و دوستان مکتب امامت و ولایت؛ بدون اختلاف جانشینی وی را پذیرفتند.

شیخ طوسی از عتّاب - از اولاد عتّاب بن اسید - روایت می‌کند که: «فرزند امام حسن عسکری - علیه السّلام - یعنی مهدی - صلوات الله علیه - در روز جمعه متولد شد. نام مادرش «ریحانه» بود، که «نرجس» و «صیقل» و «سوسن» هم می‌گفتند، لیکن به واسطه حملی که داشت، بیشتر صیقل می‌نامیدند. ولادت آن حضرت در روز هشتم ماه شعبان سال ۲۵۶ ه. ق. اتفاق افتاد.»<sup>(۱)</sup>

نخستین وکیل امام زمان - علیه السّلام - عثمان بن سعید و او بعد از خود، به دستور حضرت، فرزندش محمد بن عثمان را به جای خویش منصوب داشت، و او حسین بن روح، و او ابوالحسن علی بن محمد سمري را انتخاب کرد. چون وفات سمري فرا رسید، از او خواستند کسی را به جانشینی خود برگزیند، ولی او گفت: «لله امر هو بالغه: خدا مشیتي دارد که آن را انجام خواهد داد. بنابراین غیبت تامه همان است که بعد از درگذشت سمري به وقوع پیوست.»<sup>(۲)</sup>

این انتخاب به دستور و تصریح شخص امام زمان - علیه السّلام - صورت گرفته است؛ با اینکه ما حدیث معین و مشخصی نداریم که آن حضرت، چنین دستوری را به حسین بن روح فرموده باشد، لیکن احادیث به صورت عموم بیان کرده‌اند که هر نایبی از دنیا برود، جانشین خود را به دستور امام زمان - علیه السّلام - تعیین می‌کند نه با رأی شخصی خویش.

۱- مشهور در میان علمای شیعه این است که امام زمان - علیه السّلام - در روز نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه. ق. متولد شده است و تاریخ تولدی که در این حدیث آمده، غیر مشهور است.

۲- الغیبه، ص ۳۹۳، حدیث ۳۶۲، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۹.

مرحوم طبرسی در کتاب «احتجاج» می‌نویسد: «ولم یقم احد منهم بذلك الا بنصّ علیه من قبل صاحب الأمر - علیه السّلام - و نصب صاحبه الذی تقدّم علیه: هیچ یک از اینان (نواب) بدین منصب بزرگ نرسیدند، مگر اینکه قبلاً از طرف صاحب الأمر - علیه السّلام - فرمان انتصاب آنها صادر می‌گشت و شخص قبل از او جانشین خود را تعیین می‌نمود.»<sup>(۱)</sup>

از علی بن محمد سمّری نیز، مثل نواب دیگر امام زمان - علیه السّلام - کراماتی به وقوع پیوست و قلوب شیعیان از این طریق مطمئن گردید.

شیخ طوسی از جماعتی از استادان خود، از حسین بن علی بن بابویه قمی (برادر شیخ صدوق) روایت می‌کند که گفت: «جماعتی از مردم قم، از جمله عمران صفار و علویه صفار و حسین بن احمد بن ادیس - رحمة الله علیهم - نقل کردند که: در همان سال که پدرم علی بن حسین بن موسی بن بابویه (پدر صدوق) وفات یافت، به بغداد آمدند. ابوالحسن، علی بن محمد سمّری - قدس سره - از هرکدام که با پدرم قرابت داشتند، از علی بن بابویه خبر می‌گرفت. ما هم می‌گفتیم: نامه رسیده که حالش خوب است. تا آن روز که او وفات کرده بود، باز احوال او را از ما پرسید، و ما نیز همان جواب را دادیم، ولی او گفت: خداوند در رحلت علی بن حسین به شما اجر دهد؛ زیرا او در همین لحظه وفات یافت. ما هم تاریخ آن لحظه و روز و ماه را یادداشت کردیم. وقتی هفده یا هیجده روز گذشت، خبر رسید که علی بن محمد بابویه در همان ساعتی که شیخ ابوالحسن سمّری فرموده بود، وفات یافته است.»<sup>(۲)</sup>

مرحوم شیخ صدوق - رحمة الله علیه - می‌گوید: «ابوالحسن صالح بن شعیب طالقانی - رضی الله عنه - در ذی العقده سال ۳۳۹ ه. ق. برای من نقل کرد که احمد بن ابراهیم مخلّد می‌گفت: من در بغداد به حضور مشایخ - رضی الله عنهم - رسیدم، در آن

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸.

۲- الغیبة، ص ۳۹۵، حدیث ۳۶۶. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱، حدیث ۸.



محفّل شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري - رضی اللّٰه عنه - ابتداء به سخن نمود و گفت: خداوند علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) را رحمت کند. مشایخ حاضر در مجلس تاریخ آن را نوشتند، تا آنکه خبر رسید علی بن بابویه همان روز وفات یافته بودا خود سمري هم، بعد از این خبر، در نیمه شعبان سال ۳۲۸ ه.ق. (۱) وفات یافت. (۲)

اینها نشان دهنده این مطلب است که ایشان نایب راستین امام - علیه السلام - و به دستور ایشان به نیابت منصوب شده است.

### متن توقیع صادره از طرف امام زمان (عج) خطاب به علی بن محمد سمري

شش روز قبل از رحلت سمري، توقیعی از سوی امام دوازدهم - علیه السلام - صادر شد که در آن توقیع، صاحب الامر - علیه السلام - مرگ نایب چهارم را پیشگویی و زمان مرگ او را نیز تعیین کرده بود. متن توقیع نمایانگر پایان غیبت صغری و انقطاع نیابت خاصه و آغاز غیبت کبری و نیابت عامه می باشد.

این توقیع در بسیاری از کتابهای حدیثی با اختلاف اندکی آمده است، ولی ما این توقیع شریف را از کتاب احتجاج مرحوم طبرسی که مشتمل بر مقدمه‌ای هم هست، نقل می کنیم و موارد اختلاف را متذکر خواهیم شد.

مرحوم طبرسی می نویسد: «دربانان و سفرایی (یعنی: نواب) که در غیبت صغری مدح بسیاری از آنها شده و مورد رضایت امام زمان - علیه السلام - بودند، نخستین آنها شیخ موثق ابو عمر و عثمان بن سعید عمری است که ابتداء امام هادی او را به این سمت منصوب داشت و سپس فرزندش امام حسن عسکری - علیه السلام - او را ابقاء نمود، و آن مرد بزرگ هم، کارهای آن دو امام را در زمان حیات آنها به عهده گرفت و بعد از آن دو بزرگوار، قیام به انجام کارهای امام زمان - علیه السلام - نمود؛ توقیعات و جواب

۱- مشهور سال وفات سمري در سال ۳۲۹ ه.ق است.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، حدیث ۳۲.

مسائل شیعیان هم، به دست او صادر می‌گشت. زمانی که عثمان بن سعید به جوار حق پیوست، فرزندش محمد بن عثمان به جای وی نشست، و رسیدگی به همه کارهای او را به عهده گرفت. وقتی او هم وفات یافت، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی جانشین وی گردید، و بعد از درگذشت وی ابوالحسن علی بن محمد سمري به جای او نشست. هیچ یک از اینان، بدین منصب بزرگ نرسیدند؛ مگر این که قبلاً از طرف صاحب الأمر - علیه السلام - فرمان انتصاب آنها صادر می‌گشت و شخص قبل از او، جانشین خود را تعیین می‌نمود؛ شیعیان هم تا معجزه حضرت صاحب الأمر - علیه السلام - را که دلیل بر راستگویی و صحت نیابت آنها بود، از آنان آشکار نمی‌شد، گفتارشان را نمی‌پذیرفتند.

هنگامی که زمان رحلت ابوالحسن سمري فرا رسید و مرگ وی نزدیک گردید، به وی گفتند: چه کسی را جانشین خودتان قرار می‌دهید؟ او در جواب، تویعی در آورد و به مردم نشان داد، که متن آن بدین گونه است: <sup>(۱)</sup>

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر إخوانك فيك، فانك ميت ما بينك و بين ستة ایام، فاجمع امرک و لاتوص الی احد فبقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغيبة التامة<sup>(۲)</sup>، فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره، و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً.»

۱- مرحوم شیخ صدوق در «کمال الدین» سند این تویع را چنین بیان می‌کند: «حدَّثنا ابو محمد الحسن بن احمد المکتب قال: كنت بمدينة السلام في السنة التي توفي فيها الشيخ علي بن محمد السمری - قدس الله روحه - فحضرته قبل و فاته بأيام فاخرج الی الناس تویعاً نسخه...»: شیخ صدوق روایت می‌کند که احمد بن حسن مکتب می‌گفت: «در همان سالی که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري قدس سره وفات یافت، من در بغداد بودم، چند روز پیش از رحلتش به خدمت وی رسیدم، آن بزرگوار تویعی که از ناحیه مقدسه صادر شده بود، به این عبارت برای مردم خواند... (کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶، حدیث ۴۴)

۲- در کمال الدین، «الغیبة الثانية» آمده است. (کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶، حدیث ۴۴)

و سیأتی الی شیعتی<sup>(۱)</sup> من یدعی المشاهدة، ألا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر، و لا حول و لا قوّة الا باللّٰه العلیّ العظیم. فنسخوا هذا التوقيع و خرجوا، فلما كان الیوم السادس عادوا الیه و هو یجود بنفسه. فقال له بعض الناس: من وصیک من بعدک؟

فقال: لله امر هو بالغه، و قضی فهذا آخر کلام سمع منه (ره).»<sup>(۲)</sup>

«ای علی بن محمد سمري خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت مرگ تو بزرگ دارد، تو از اکنون تا شش روز دیگر خواهی مرد، پس امر (حساب و کتاب) خود را جمع و جور کن، و درباره نیابت و وکالت به هیچ کس وصیت مکن تا به جای تو بنشینند؛ زیرا غیبت کامل فرا رسیده است، دیگر تا آن روزی که خدای تبارک و تعالی بخواهد، ظهوری نخواهد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دلها را سختی و قساوت فرا گیرد و زمین از ستم و بیداد پر گردد. به زودی از شیعیان من ادعای مشاهده خواهند کرد، بدان هر کس که پیش از خروج سفیانی و برآمدن صیحه و بانگی از آسمان، ادعای دیدن من را نماید، دروغگو و تهمت زننده است. قدرت و توانایی از آن خداوند بلند پایه بزرگ است و بس.

(حضار) از توقيع شریف نسخه برداشته و از نزد او بیرون رفتند و چون روز ششم شد، به سوی او بازگشتند، و دیدند نزدیک است جان به جان آفرین تسلیم کند، به وی گفتند: جانشین شما کیست؟ فرمود: خدا را مشیتی است که خود انجام خواهد داد. این مطلب را گفت و درگذشت، و آخرین سخنی که از او شنیده شد، همین بود. خداوند متعال او را رحمت کند.»

۱- در الغیبة و کمال الدین «و سیأتی شیعتی» آمده است. (الغیبة، ص ۳۹۵، کمال الدین، ص ۵۱۶)  
 ۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶، حدیث ۴۴. الغیبة، ص ۳۹۵، حدیث ۳۶۵.  
 بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۰، حدیث ۷، و ج ۲، ص ۱۵۱، حدیث ۱، و ج ۵۳، ص ۳۱۸. اعلام الوری، ص ۴۱۷. الخراج، ص ۱۱۲۹. عقیده الشیعه، ص ۴۸. و...

از آن هنگام به بعد، ارتباط مستقیم بین «نواب» و امام دوازدهم - علیه السلام - پایان یافت، و با رحلت او غیبت صغری به پایان رسید و غیبت کبری آغاز گردید. ابوالحسن، علی بن محمد سمري، طبق روایت شیخ طوسی، در سال ۳۲۹ ه.ق. وفات یافت و قبر او در بغداد در خیابان معروف به خلنجی، جنب ربع المحول، نزدیک نهر ابو عتاب می باشد.<sup>(۱)</sup>

شیخ عباس قمی، در «تتمة المنتهی» می نویسد: «شیخ جلیل معظم، علی بن محمد سمري که قائم مقام حسین بن روح شد و سه سال امر نیابت با او بود، در نیمه شعبان سنه ۳۲۹ ه.ق. به رحمت حق تعالی واصل گردید و آن سال تناثر نجوم (فرو ریختن ستاره، کنایه از: کثرت ارتحال علماء و محدثین) بود، و غیبت کبری شروع شد. قبر شریفش در بغداد نزدیک قبر شیخ کلینی است.»<sup>(۲)</sup>

علی رغم اینکه مشهور، سال وفات نایب چهارم را سال ۳۲۹ ه.ق. می دانند، ولی شیخ صدوق و طبرسی سال رحلت ایشان را سال ۳۲۸ ه.ق. ثبت کرده اند.<sup>(۳)</sup>

### تحلیل و نتیجه گیری از توفیع خطاب به نایب چهارم

امام مهدی - علیه السلام - در آخرین مکاتبه خود به علی بن محمد سمري، روی امور مختلف تأکید کرده است و از بیان نورانی آن حضرت چند نکته روشن می شود. هر صاحب فکر و عقلی در این توفیع شریف امعان نظر کند، آن نکات را در خواهد یافت. نویسندگان معاصر متذکر این مطلب شده اند و ما جهت قدردانی از زحمات آن بزرگان، در پاورقی به کتابهای آنها اشاره خواهیم کرد.

۱- این توفیع نشان می دهد که: نایب چهارم پس از شش روز از صدور توفیع،

۱- الغیبة، ص ۳۹۶، حدیث ۳۶۷.

۲- تتمه المنتهی، ص ۳۰۳. سفینه البحار، ج ۶، ص ۴۳۲.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، روایة ۳۲. اعلام الوری، ص ۴۱۷.

همان طوری که در توقیع پیش بینی شده بود، در روز موعود رحلت کرد و از تحقق این پیشگویی، وکلای امام و بزرگان شیعه، یقین کردند که توقیع توسط شخص امام غایب صادر شده است؛ چنان که پیشگویی امام دوازدهم - علیه السلام - در زمان وکالت سه نایب قبل از او به وقوع پیوست.<sup>(۱)</sup>

۲- امام - علیه السلام - به نایب چهارم امر فرمود: هیچ کس را به جانشینی خود تعیین نکند «و لا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک». این امر به وضوح بر خاتمه ارتباط مستقیم بین امام و سفرا و وکلایش دلالت دارد، از این رو امام در توقیع خود وجود هرگونه نایبی را در غیبت کبری قبل از ظهور، انکار می نماید.<sup>(۲)</sup>

علاوه بر اینکه امام - علیه السلام - با صراحت تمام، در این توقیع اعلام فرمود که حق انتخاب جانشین نداری، شیخ طوسی روایاتی را نقل کرده که خود سمري در هنگام مرگ، به مناسبتهای مختلف انقطاع نیابت خاصه را بیان کرده و روی آن تأکید فراوان می نمود. روایات نقل شده از طریق شیخ طوسی را، در این زمینه یادآور می شویم:

(الف) واوصی ابوالقاسم الی ابی الحسن علی بن محمد السمري - رضی الله عنه - فلما حضرت السمري الوفاة سئل ان یوصی فقال: «لله امر هو بالغه»: شیخ ابوالقاسم حسین بن روح، ابوالحسن علی بن محمد سمري را به سمت نیابت انتخاب کرد؛ زمانی که زمان وفات سمري فرا رسید، از او درخواست شد که جانشین خود را معرفی کند، گفت: «برای خدا مشیتی است که انجام خواهد داد.»<sup>(۳)</sup>

(ب) فلما حضرت الوفاة حضرت الشیعه عنده و سألته عن الموكل بعده و لمن یقوم مقامه، فلم یظهر شیئاً من ذلك و ذکرانه لم یؤمر بان یوصی الی احدٍ بعده فی هذا الشأن:

۱- آخرین امید، ص ۱۱۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۲۱۲. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۶۳۴.

۲- مصادر سابق.

۳- الغیبة، ص ۳۹۳.

هنگامی که وفات او (سمری) فرا رسید، شیعیان نزد وی اجتماع کردند. من (ابو عبدالله صفوانی راوی حدیث) از وی پرسیدم: وکیل بعد از شما کیست؟ و چه کسی باید جانشین شما باشد؟ ولی او در این باره سخنی اظهار نداشت و گفت: مأمور نیستم کسی را بعد از خود به عنوان نایب امام به مردم معرفی کنم.<sup>(۱)</sup>

(ج) فلما كان اليوم السادس عدنا اليه و هو يجرود بنفسه، فقيل له: من وصيك من بعدك؟ فقال: لله امر هو باله و قضى.<sup>(۲)</sup>

(د) لان عندنا ان كل من ادعى الامر بعد السمرى و هو كافر منتمس ضال مضل، و بالله التوفيق: همانا ما (شیعیان) عقیده داریم هر کس که بعد از شیخ ابوالحسن سمری ادعای نیابت و وکالت امام زمان کند، کافر و نیرنگ باز و گمراه و گمراه کننده است و بالله التوفيق.<sup>(۳)</sup>

به خاطر تأکید فراوان بر خاتمه نیابت خاصه، وکلای آن زمان به راحتی پذیرای موضوع شدند و فعالیت‌های خود را تحت عنوان «وکالت» متوقف نمودند.

هنگامی که آخرین توقیع امام دوازدهم، خاتمه ارتباط مستقیم را اعلام داشت، وکلا فعالیت‌های زیرزمینی خویش را متوقف کردند و بویژه از جمع آوری خمس امتناع ورزیدند. به دیگر سخن، سازمان مخفی امامیه (وکالت) که در زمان امام صادق - علیه السلام - تأسیس شده بود، با این توقیع منحل شد. از این پس، هر کس که ادعا می‌کرد سفیر امام - علیه السلام - است، به عنوان بی‌دین و دغل باز تلقی می‌شد. به همین دلیل، امامیه وقتی که محمد بن احمد بن عثمان عمری، معروف به ابوبکر بغدادی، نواده سفیر دوم مدعی شد سفیر امام دوازدهم است، او را لعن کردند.<sup>(۴)</sup>

۱- الغیبه، ص ۳۹۴، حدیث ۳۶۳.

۲- همان منبع، ص ۳۹۵.

۳- همان منبع، ص ۴۱۲، حدیث ۳۸۵.

۴- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۲۱۷.

شیخ طوسی نمونه‌ای از امتناع و کلا از جمع آوری خمس را ارائه می‌دهد. ابو عمرو محمد بن محمد بن نصر سگری گوید: «هنگامی که پسر محمد بن حسن ولید قمی (احمد) به عنوان نماینده پدرش و گروه (وکلاي قم) به بصره آمد، امامیه از او درباره شایعاتی که مبنی بر جانشین اوست، جويا شدند؛ اما وی آن را منکر شد و گفت: «من هیچ حقی در این امر ندارم». از این رو، برای آن که او را امتحان کنند، وجوهاتی به وی دادند، ولی آن را رد کرد و گفت: از اینکه آن را اخذ کنم، منع شده‌ام؛ زیرا که حقی در این موضوع (جانشین امام - علیه السلام -) ندارم، و هرگز چنین ادعایی نکرده‌ام.»<sup>(۱)</sup>

۳- توقیع آغاز غیبت دوم یا غیبت تامه را اعلام می‌دارد.

۴- امام - علیه السلام - ظاهر نخواهد شد، مگر آنکه خداوند به او اذن دهد؛ ظهور او وقتی خواهد بود که به خاطر قساوت قلوب و پر شدن دنیا از ظلم و ستم و جور، دور از انتظار مردم باشد.

۵- توقیع شریف، بر وجود دو علامت حتمی و غیر قابل اجتناب که بر ظهور امام مقدم می‌شود، دلالت دارد: یکی قیام سفیانی و دوم صیحه آسمانی.

۶- از این توقیع استفاده می‌شود که هر کس در دوران غیبت کبری ادعای دیدن امام زمان - علیه السلام - نماید، دروغگو و تهمت زننده است.

مضمون و معنای این توقیع روشن و واضح است؛ زیرا این توقیع به ما می‌گوید که قبل از تحقق این دو علامت، یعنی: خروج سفیانی و صیحه آسمانی، امام - علیه السلام - به صورت مخفی زندگی خواهد کرد و کسی که ادعای دیدن او را کند، باید تکذیب شود. لیکن این توقیع شریف، معارض است با آن حکایات متواتری که با سندهای معتبر نقل شده و در آنها بیان شده که عده‌ای از اشخاص و علماء مورد وثوق و اعتماد، به خدمت حضرت مشرف شده و او را دیده‌اند.

علامه مجلسی - رحمه الله - در دو جای «بحار الانوار» برای از بین بردن تعارض تلاش کرده است،<sup>(۱)</sup> و علمای متأخر نیز در رفع تعارض از او استفاده کرده‌اند. از علمای معاصر نویسنده کتاب «امامت و مهدویت» با استفاده از کلام مجلسی، این مسأله را بهتر توضیح داده، و لذا برای حل اشکال، سخنان ایشان را به طور خلاصه نقل می‌کنیم:

«چنانکه می‌دانیم اشخاص جلیل‌القدر مورد وثوق و اعتماد، در حکایت بسیاری که از حدّ توأتر هم گذشته است، تشرّف بسیاری را به فیض حضور انور حضرت مهدی - علیه السلام - نقل نموده‌اند که با سندهای معتبر، در کتابهای مشهور ثبت و ضبط است. در همین عصر خودمان نیز، برخی به این سعادت عظمی نایل گردیده‌اند، با اینکه در توقیع صادر به نایب چهارم در عصر غیبت صغری، اعلام شده که: «هر کس پیش از «خروج سفیانی» و «صیحه آسمانی» ادعای مشاهده نماید، کذاب و مفتری است». بنابراین، چون آن حکایات به هیچ وجه قابل خدشه نیست، این توقیع را چگونه باید تفسیر کرد؟

جواب: چنانکه بعضی بزرگان هم فرموده‌اند، ممکن است مراد از اینکه «مدعی مشاهده» کذاب و مفتری خوانده شده است، کسانی باشند که ادعای نیابت کنند و بخواهند با دعوی مشاهده و شرفیابی، خود را واسطه بین امام و مردم معرفی نمایند، و همین حکایات و وقوع تشرّف اشخاص به خدمت آن حضرت هم، قرینه و دلیل است بر اینکه در این توقیع، نفی مطلق مشاهده و شرفیابی مراد نیست، بلکه مقصود نفی ادعایی است که دلیل بر تعیین شخص خاصی به نیابت باشد.

و ممکن است مراد از توقیع مذکور، نفی ادعای اختیاری بودن مشاهده و ارتباط باشد؛ یعنی اگر کسی مشاهده و ارتباط را به اختیار خود ادعا کند، به این صورت که هر وقت بخواهد خدمت امام - علیه السلام - شرفیاب می‌شود، یا ارتباط پیدا می‌کند، کذاب

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱، ج ۵۳، ص ۳۱۸.



و مفتری است و این ادعا، از احدی در غیبت کبری پذیرفته نیست، یا اینکه چنین کسی که این سمت را به راستی داشته باشد، پیدا نخواهد شد؛ و اگر هم کسی آن را دارا باشد، از دیگران مکتوم می‌دارد، و به کسی اظهار و افشا نمی‌نماید.

اجمالاً با این توفیق، در آن همه حکایات و وقایع مشهور و متواتر نمی‌توان خدشه نمود، و بر حسب سند نیز، ترجیح با این حکایات است. بنابراین، هم شرفیابی اشخاص به حضور آن حضرت ثابت است و هم کذب و بطلان ادعای کسانی که در غیبت کبری ادعای سفارت و نیابت خاصه و وساطت بین آن حضرت و مردم را می‌نمایند، معلوم است.<sup>(۱)</sup>

### علت عدم امتداد غیبت صغری

اگر کسی اندک مطالعه و تحقیقی در زندگانی حضرت مهدی - علیه السلام - داشته باشد و در آن تأمل نماید، این سؤال در ذهن او خطور می‌کند که به چه علت و دلیل دوران غیبت صغری که حضرت توسط «نواب خاص» با دوستان و شیعیان در ارتباط بودند و مشکلات و نیازمندیهای مردم را برطرف نموده و آنها را گاهی به صورت مستقیم و بعضی اوقات به طور غیر مستقیم راهنمایی می‌نمودند، به پایان رسید و این فیض عظمی از امت سلب گشت؟

آیا ممکن نبود حضرت در تمام اعصار و ازمنه نایب خاصی در میان امت داشته باشد و از آن طریق رهبری جامعه مسلمین را به عهده بگیرد و جلو انحرافات و بدعتها را سد نماید؟

این سؤال را به دو صورت ما می‌توانیم پاسخ دهیم: یکی به صورت کلی و دیگری به صورت تفصیلی و تحلیلی.

۱- صافی گلپایگانی، لطف‌الله، امامت و مهدویت، ج ۲، ص ۴۷۴.

جواب کلی این است که: برنامه، روش و کار امام را خداوند متعال تعیین فرموده است و امام باید همان برنامه را اجرا نماید و بعد از آنکه اصل امامت ثابت شد، نسبت به برنامه کار امام، پرسشی از علت به عنوان ایراد و اشکال، بیجا و بی مورد است و حتی خود امام نیز جز تسلیم و تمکین و اجرای برنامه و وظیفه و تکلیفی ندارد و پرسش از علت و سبب آن خلاف روش بندگی و مقام عبودیت خالص است.<sup>(۱)</sup>

این جواب همان طوری که مشاهده می کنید، شاید برای همه قانع کننده نباشد و آن سؤالی که در ذهن انسان نقش بسته، آن را مرتفع نسازد، لذا برای روشن شدن موضوع، این پرسش را به صورت تحلیلی جواب می دهیم.

با مطالعه دقیق دوران غیبت صغری، می توانیم ادعا کنیم به سه علت غیبت صغری امتداد نیافت و غیبت کبری شروع شد:

۱- غیبت صغری مقدمه غیبت کبری و زمینه ساز آن بوده است. چون ابتدای غیبت بود و اذهان، انس به غیبت نداشت - اگرچه در زمان امام هادی و حضرت امام حسن عسکری - علیهما السلام - فی الجمله آن دو امام، برای آماده کردن اذهان، از نظرها احتجاب می کردند؛ با این وجود، غیبت تامه اگر دفعه و ناگهانی واقع می گردید، مورد استغراب و استعجاب بلکه استیحاخ و استنکار و اسباب انحراف افکار می شد و قبول قطع ارتباط با امام چنانچه در غیبت کبری واقع شد، برای اکثر مردم دشوار و ناراحت کننده بود.

لذا قریب هفتاد سال رابطه مردم با امام، به وسیله نواب خاص حفظ شد و توسط آنان عرایض و مشکلات و مسائل خود را عرض می کردند و جواب می گرفتند و توقیعات به وسیله آنها می رسید و بسیاری هم، به شرفیابی حضور نایل می شدند، تا در این مدت مردم آشنا و مأنوس شدند.

۱- امامت و مهدویت، ج ۲، ص ۳۶۳.

در دوران غیبت صفری که حضرت توسط نواب با مردم در ارتباط بود، توانست با نشان دادن کرامات و مکاشفاتی به دست نمایندگان خویش و گاهی با ارتباط مستقیم با برخی از افراد، وجود خود را ثابت کند و غیبت صفری برای اثبات وجود مهدی - علیه السلام - کافی بود.

وقتی زندگی امام - علیه السلام - را در این دوره مورد دقت قرار می‌دهیم، می‌بینیم امام - علیه السلام - به صورت تدریجی، پنهان زیستی را بیشتر می‌کند؛ هرچه زمان می‌گذشت، احتجاج امام - علیه السلام - بیشتر می‌شد و در اواخر، غیر از نایب چهارم کسی او را مشاهده ننمود و نسل جدید به غیبت امام - علیه السلام - و رهبری از پشت پرده عادت نمود.

به طور خلاصه می‌شود گفت: غیبت صفری به غرض و هدف خود که آماده سازی افکار و اذهان عمومی برای غیبت بود، نایل آمد؛ لذا لزومی به امتداد این روش نبود.<sup>(۱)</sup> فیلسوف بزرگوار سید محمد باقر صدر - رحمة الله علیه - در این زمینه می‌نویسد: «انتقال از غیبت صفری به غیبت کبری، نشان دهنده این واقعیت است که هدفهایی که از غیبت صفری وجود داشته، بر آورده شد، و با این برنامه تدریجی، شیعه از آسیبی که خلأ ناگهانی امام وارد می‌کرده، رسته، و موقعیت شیعه بر اساس غیبت شکل گرفته است، تا اندک اندک مردم برای پذیرش «نمایندگان عام» امام آماده گردند.

با این انتقال، نیابت و نمایندگی امام از دست افراد مشخص برگزیده، به مجتهدین عادل و بینا افتاد، و در کارهای دین و دنیا پیروی از آنان لازم شد.»<sup>(۱)</sup>

۲- دلیل دوم خاتمه دوران غیبت صفری، اختناق شدید در آن زمان، و تعقیب و مراقبت دستگاه حکومت عباسی از عموم شیعیان و علماء و بزرگان آنها، به طوری که نایب چهارم امام زمان - علیه السلام - نتوانست فعالیت اجتماعی چندانی از خود نشان

۱- امامت و مهدویت، ج ۲، ص ۳۶۴. تاریخ الغیبة الصفری، ص ۶۳۱.

۱- بحث حول المهدی، ص ۷۰. نشانی از امام غایب (عج)، ص ۶۶، به نقل از امام مهدی (عج) حماسه نور.

دهد، و انتظار نمی‌رفت این وضعیت به این زودی‌ها به سر آید و تمام شود؛ چون اساس دولت و حکومت بر چنین روشی وابسته بود.

اگر امام - علیه السلام - بعد از نایب چهارم، نایب دیگری انتخاب می‌نمود، به هیچ عنوان نمی‌توانست به فعالیت اجتماعی ادامه دهد و موقعیت او نیز بهتر از نایب چهارم نمی‌توانست باشد، و اگر هم می‌خواست با قربانی کردن و به خطر انداختن جان خویش، بر تلاشها و کوشش‌های خود ادامه دهد، برخلاف روش اختفاء و احتجاب که زندگانی نواب بر آن پایه استوار بود، محسوب می‌شد، و لذا داعی و انگیزه‌ای بر استمرار «نیابت خاصه» نبود.

و به عبارت دیگر، وقتی بنا باشد که نایب خاص، نافذ الحکم و صاحب قدرت ظاهری نباشد، و نتواند رسماً در کارها مداخله نماید، بلکه قدرتهای ظاهری به واسطه تمرکز توجهات در او با او معارضه و مزاحمت داشته باشند، شیادان و جاه طلبان هم ادعای نیابت خاصه می‌نمایند و اسباب تفرقه و گمراهی فراهم می‌سازند؛ چنانچه در همان مدت کوتاه غیبت صغری دیده شد، چه دعاوی باطلی آغاز گردید و این خود یک مفسده‌ای که دفعش از حفظ مصلحت تعیین نایب خاص اهمیتش اگر بیشتر نباشد کمتر نیست، و خلاصه آنکه، ادامه روش نیابت خاصه، با صرف نظر از مصالحی که فقط در همان آغاز کار و ابتدای امر داشته، با اینکه نواب مبسوط الید و نافذ الکلمه نباشند و تحت سیطره زمامداران وقت مأمور به تقیه باشند، از نظر عقل مصلحت ملزمه‌ای ندارد بلکه از آن مفاسدی هم ظاهر می‌گردید.<sup>(۱)</sup>

۳- زندگانی نواب خاص بر روش و شیوه اختفاء و کتمان استوار بود تا بدین وسیله بتوانند در عین تثبیت ولادت و حیات امام - علیه السلام - برای عموم شیعیان و خواص، وجود مبارک حضرت را از خطر دشمن مصون و محفوظ دارند و اگر امام - علیه السلام -

۱- تاریخ الغیبة الصغری، ص ۶۳۱. امامت و مهدویت، ص ۳۶۴.

انتخاب نایب خاص برای خویش در طول تمام اعصار ادامه می‌داد، به طور قطع و یقین در طول زمان، امر نیابت و وکالت کشف و منتشر می‌شد و وجود مبارک آن حضرت به خطر می‌افتاد.

بلی! ممکن بود حضرت در طول زمان، نایبانی را انتخاب بکند و آنها هیچ نوع فعالیت را انجام ندهند، و سازمان نیابت کشف و افشاء نشود؛ لیکن اثری بر چنین نیابت و وکالتی مترتب نمی‌شد.<sup>(۱)</sup>

لذا به خاطر عللی که بیان گردید و توضیح داده شد و به خاطر علل دیگری که شاید باشد و ما دسترسی به آنها پیدا نکرده‌ایم، حضرت ولی عصر امام زمان - علیه السلام - قبل از وفات نایب چهارم، به وسیله آن توفیق شریف، به پایان رسیدن و خاتمه یافتن دوران «نیابت خاصه» و انقطاع غیبت صغری و شروع غیبت کبری را اعلام نمود، تا زمانی که خداوند تبارک و تعالی اذن خروج و ظهور آن حضرت را صادر نماید.

# خلاصه زندگانی نواب اربعه

(رحمة الله عليهم اجمعين)

## ۱ - عثمان بن سعيد عمري

اولین نایب امام زمان - علیه السلام - عثمان بن سعید عمری بود. زندگی او از دوره حضرت هادی - علیه السلام - که در آن زمان وی (عثمان بن سعید) یازده ساله بود، شروع می شود. بعد از حضرت امام هادی - علیه السلام -، او بر سر پیمان خود وفادار مانده و ملتزم به خدمت حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - گردید، و تا هنگام شهادت امام حسن عسکری - علیه السلام - نسبت به آن حضرت وفادار مانده و بعد از او به عنوان نایب خاص امام زمان - علیه السلام - معرفی گردید.

تاریخ تولد، وفات و مدت دوران نیابت او به طور دقیق معلوم نیست؛ لیکن ما با جمع قرائن و شواهد، مدت دوران نیابت وی را حدود پنج سال حدس زدیم. در زمان نیابت وی، به علت موقعیت زمانی خاص، مدعیان دروغین کمتر ظاهر شدند و فقط دو نفر، آن هم به صورت کمرنگ چنین ادعایی را داشتند. نایب اول تلاش کرد و انمود کند که امام حسن عسکری - علیه السلام - بدون جانشین از دنیا رفته، تا حضرت را از خطر دستگاه عباسی، مصون دارد، و از طرف دیگر، سعید که ده ده حیات ما، که امام

زمان - علیه السلام - را برای شیعیان اثبات کند و مسأله غیبت را با علل قانع کننده توجیه نماید. دوران نیابت وی، مقارن با خلافت «معتمد» بود.

#### ۲ - محمد بن عثمان عمری

دومین نایب خاص امام زمان - علیه السلام - محمد بن عثمان عمری است. ایشان فرزند نایب اول است و او از همان دوران کودکی، همراه پدرش در خدمت حضرت هادی - علیه السلام - بوده و سپس در خدمت امام حسن عسکری - علیه السلام - و سپس حضرت مهدی - ارواحنا فداء - بعد از درگذشت پدرش، وی را به عنوان نایب خود تعیین نمود، و حدود نیم قرن - طبق نظر اکثر علماء - نماینده و نایب حضرت مهدی - علیه السلام - در تمامی شئون شیعیان بود. بر نیابت وی، سه امام، یعنی امام هادی و امام حسن عسکری و حضرت ولی عصر - علیهم السلام - تصریح نموده‌اند. به خاطر طولانی بودن دوران نیابت وی، توقیعات زیادی در زمینه‌های مختلف، از طرف امام زمان - علیه السلام - در زمان ایشان صادر گشت.

در زمان وی، مدعیان دروغین زیادی پیدا شد، و یکی از کارها و فعالیت‌های مهم او مبارزه مستمر با این مدعیان دروغین نیابت بود، و با سعی و تلاش بی‌وقفه، توانست عموم شیعیان را از چنگال آنان برهاند و با رسوا کردن آنها به وسیله اخراج توقیعات لعن از طرف امام زمان - علیه السلام - نیابت حقیقی خویش را اثبات بکند. دوران نیابت وی مقارن با بقیه خلافت «معتمد» و خلافت «معتضد» و ده سال از خلافت «مقتدر» بود. مرگ خود را پیشگویی نمود و در سال ۳۰۵ ه. ق. وفات یافت.

#### ۳ - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی

سومین نایب خاص امام زمان - علیه السلام - حسین بن روح نوبختی می‌باشد. برخلاف سایر نواب خاص، بعضی از مورخین تنها به جنبه‌های سیاسی زندگانی ایشان

پرداخته‌اند و بعضی از ابهامات موجود در زندگانی دیگر نواب، درباره ایشان کمتر مشاهده می‌شود. وی به خاطر نسبتی که با خاندان نوبختی داشت، در دستگاه عباسی از موقعیت خوبی برخوردار بود و بسیاری از مشکلات شیعیان را از این طریق حل می‌نمود. وی قبل از وزارت حامد بن عباس از آزادی خوبی بهره‌مند بود؛ لیکن بعد از به وزارت رسیدن حامد بن عباس (۳۰۶ تا ۳۱۱) به خاطر کینه این وزیر با شیعیان، فعالیت‌های او محدود شد، و مجبور شد به صورت مخفیانه زندگی کند، و در این مدت، شلمغانی را از طرف خود منصوب نموده بود که واسطه بین او و شیعیان باشد، او هم، از استتار حسین بن روح سوء استفاده نموده و مدعی نیابت دروغین شد. بعد از عزل حامد بن عباس در سال ۳۱۱ و وزارت سوم ابن فرات، وی موقعیت خود را باز یافت، لیکن بعد از عزل ابن فرات در سال ۳۱۲ ه.ق. و کشته شدن او و پسرش، حسین بن روح توسط مقتدر تا سال ۳۱۷ ه.ق. زندانی گشت، و در سال ۳۱۷ ه.ق. از زندان آزاد و به فعالیت خود ادامه داد.

وی معاصر با بقیه خلافت «مقتدر» و قسمتی از خلافت «راضی» بود. مدت نیابت وی ۲۱ سال به طول انجامید و در سال ۳۲۶ ه.ق. وفات یافت.

#### ۴ - ابوالحسن علی بن محمد سمّری

چهارمین نایب خاص امام زمان - علیه السلام - علی بن محمد سمّری است که بعد از حسین بن روح در سال ۳۲۶ ه.ق. از طرف نایب سوم به نیابت منصوب شد. وی از اصحاب امام حسن عسکری - علیه السلام - بوده است. یک هفته قبل از مرگش، توقیعی از طرف امام زمان - علیه السلام - صادر گردید، که در آن توقیع، حضرت از خاتمه دوران غیبت صغری و شروع غیبت کبری خبر داده بود. مدت نیابت وی از سال ۳۲۶ تا سال ۳۲۹ ه.ق. به طول انجامید، و در نیمه شعبان آن سال دار فانی را وداع گفت.



## فہرست منابع و ماخذ

-قرآن کریم

۱- اخبار الراضی باللہ و المتقی لله من کتاب الاوراق، ابی بکر محمد بن یحیی الصولی، بیروت، دارالمیسرة، ۱۳۹۹ھ.ق ۱۹۷۹م.

۲- اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی، محمد بن الحسن الطوسی، تصحیح و تعلیق: میرداماد استرآبادی، تحقیق: سید مهدی رجائی، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۴ھ.ق.

۳- اعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق: حسن امین، بیروت دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ھ.ق ۱۹۸۳م.

۴- الاستبصار، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق و تعلیق: سید حسن موسوی خراسان، تصحیح: محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۳ش.

۵- الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تعلیقات و ملاحظات: سید محمد باقر موسوی خراسان، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۳ھ.ق ۱۹۸۳م.

۶- الارشاد، شیخ مفید، قم، مکتبه بصیرتی.

- ۷- اعلام الوری بأعلام الهدی، فضل بن حسن طبرسی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، المكتبة العلمیة الاسلامیة، ۱۳۷۹ هـ. ق ۱۳۳۸ ش.
- ۸- الزام الناصب فی اثبات الحجّة الغائب (عج)، علی یزدی حائری، قم، مؤسسه مطبوعاتی حق بین، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ هـ. ق ۱۹۷۷ م.
- ۹- اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، محمد بن حسن حر آملی، مترجم: احمد جنتی، تصحیح: سید هاشم رسولی، قم، المطبعة العلمیة.
- ۱۰- اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة.
- ۱۱- آخرین امید، داود الهامی، قم، دفتر مجله مکتب اسلام، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۲- امامت و مهدویت، لطف الله صافی گلپایگانی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۳- البداية و النهاية، ابن کثیر دمشقی، تحقیق: ابوهاجر محمد السعيد بن بسیونی زغلول، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۱۴- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، محمد باقر مجلسی، بیروت، مؤسسه وفاء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ. ق ۱۹۸۳ م.
- ۱۵- بشارة الاسلام، سید مصطفی آل السید حیدر الکاظمی، تحقیق: داود المیر صابری، تهران، مؤسسه البعثه، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- ۱۶- البدء و التاريخ، ابی زید احمد بن سهل البلخی، مكتبة الثقافة الدينية.
- ۱۷- بصائر الدرجات «الکبری» فی فضائل آل محمد (ص)، محمد بن الحسن بن فروغ «الصفار» تعلیق و تصحیح: محسن کوجه باغی، شرکت چاپ کتاب، ۱۳۸۰ هـ. ق.
- ۱۸- بحث حول المهدي، محمد باقر صدر، بغداد، مطبعة اوفست المیناء، ۱۳۹۸ هـ. ق، ۱۹۷۸ م.
- ۱۹- پژوهشی در زندگی امام مهدی (ع) و نگرشی به تاریخ غیبت صفری، محمد صدر، مترجم: محمد امامی شیرازی، قم، مؤسسه جهان آرا.
- ۲۰- تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة للشيخ المفيد، محمد بن الحسن الطوسي، تحقیق و تعلیق:

- سید حسن موسوی خراسان، تصحیح: محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۴ ش.
- ۲۱- تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله مامقانی، نجف اشرف، المطبعة المرتضویة، ۱۳۵۲ هـ.ق.
- ۲۲- تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، شمس الدین محمد ابن احمد بن عثمان الذهبی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ هـ.ق ۱۹۹۲ م.
- ۲۳- تحفة قدسی در علائم ظهور مهدی موعود (ع)، محمد بن الحسن الطوسی، مترجم: محمد رازی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۰ ش.
- ۲۴- تاریخ بغداد أو مدینة السلام، احمد بن علی خطیب بغدادی، بیروت، دارالکتب العملیة.
- ۲۵- ترجمه مروج الذهب و معادن الجواهر، مسعودی، مترجم: ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
- ۲۶- تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، مترجم: حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی.
- ۲۷- تاریخ سامراء، شیخ ذبیح الله محلاتی، تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۲۸ ش. ۱۳۶۸ ق.
- ۲۸- تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، مصر، مطبعة السعادة، چاپ اول، ۱۳۷۱ هـ.ق ۱۹۵۲ م.
- ۲۹- تنمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء، شیخ عباسی قمی، تصحیح: علی محدث زاده، تهران، کتابفروشی مرکزی، چاپ دوم، ۱۳۳۳ ش ۱۳۷۳ هـ.ق.
- ۳۰- تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، بیروت، دار صادر.
- ۳۱- تنمة المختصر [تاریخ ابن الوردی] زین الدین عمر ابن الوردی، تحقیق: احمد رفعت البدر اوی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۸۹ هـ.ق.
- ۳۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، دکتر جاسم حسین، مترجم: دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
- ۳۳- تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، بیروت، منشورات مكتبة الرسول الاعظم، چاپ دوم، ۱۴۰۰ هـ.ق ۱۹۸۰ م.

- ۳۴- تاریخ فخری، محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقا)، مترجم: محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش.
- ۳۵- تشیع و ستمگران و جنایکاران تاریخ، دکتر سید عیسی صدر، تهران، انتشارات مسعود، ۱۳۶۱ ش.
- ۳۶- تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.
- ۳۷- جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق والاسناد، محمد بن علی اردبیلی غروی حائری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ هـ. ق. ۱۹۸۳ م.
- ۳۸- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (علیهم السلام)، رسول جعفریان، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
- ۳۹- الخرائج والجریح، قطب الدین راوندی، قم، مؤسسه الامام المهدی، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق. ۱۳۶۷ ش.
- ۴۰- خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۰۸ هـ. ق. ۱۳۶۶ ش.
- ۴۱- خاندان نوبختی، عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷ ش.
- ۴۲- دلائل الامامة، محمد بن جریر بن رستم طبری، قم، منشورات رضی، چاپ سوم، ۱۴۰۵ هـ. ق. ۱۳۶۳ ش.
- ۴۳- دعوی السفارة فی الغیبة الكبرى، محمد سند، قم، مکتبه الداوری، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق. ۱۳۶۹ ش.
- ۴۴- رجال السید بحر العلوم المعروف بالفوائد الرجالیة، محمد مهدی بحر العلوم طباطبایی، تحقیق و تعلیق: محمد صادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، تهران، مکتبه الصادق، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
- ۴۵- رجال العلامة الحلی (معروف به خلاصة الاقوال)، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی معروف به علامه حلی، تحقیق: سید محمد صادق بحر العلوم، قم، مکتبه الرضی، ۱۴۰۲ هـ. ق.

- ۴۶- رجال النجاشي، احمد بن علي نجاشي، تحقيق: محمد جواد نائيني، بيروت، دارالاضواء، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق ۱۹۸۸ م.
- ۴۷- رجال الطوسي، محمد بن حسن الطوسي، تحقيق و تعليق: محمد صادق آل بحر العلوم، قم، منشورات الرضى.
- ۴۸- روزگار رهايي، كامل سليمان، مترجم: علي اكبر مهدي پور، تهران، نشر آفاق، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- ۴۹- زندگاني حضرت صاحب الزمان (عج)، حسين عمادزاده، تهران، انتشارات كتابفروشي محمودي، چاپ ششم.
- ۵۰- زندگاني تحليلي پيشوايان ما، استاد عادل اديب، مترجم: دكتور اسدالله مبشرى، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپ ششم، ۱۳۶۶ ش.
- ۵۱- سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار، شيخ عباسي قمي، دارالاسوه للطباعة والنشر، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- ۵۲- سير اعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ هـ. ق ۱۹۸۶ م.
- ۵۳- سيره پيشوايان، مهدي پيشوايي، قم، مؤسسه تعليماتي و تحقيقاتي امام صادق، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
- ۵۴- الشيعة في التاريخ، محمد حسين الزين، بيروت، دارالآثار، چاپ دوم، ۱۳۹۹ هـ. ق ۱۹۷۹ م.
- ۵۵- شيعة در اسلام، محمد حسين طباطبائي، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ ش.
- ۵۶- صلة تاريخ الطبري، عريب بن سعد قرطبي، مطبعة الاستقامة بالقاهرة، ۱۳۵۸ ق، ۱۹۳۹ م.
- ۵۷- طبقات اعلام الشيعة (نوابغ الرواة في رابعة المئات)، شيخ آقا بزرگ نهراني، قم، مؤسسه مطبواتي اسماعيليان، چاپ دوم.
- ۵۸- الطوائف في معرفة مذهب الطوائف، علي بن موسى بن طاووس الحسني الحسيني، قم مطبعة الخيام، ۱۴۰۰ هـ. ق.

- ٥٩- علل الشرايع، شيخ صدوق، قم، مكتبة الداوري، ١٣٨٥ هـ.ق.
- ٦٠- عصر الخليفة المقتدر بالله، حمدان عبدالمجيد الكبيسي، نجف اشرف، مطبعة النعمان، ١٣٩٤ ق ١٩٧٤ م.
- ٦١- العبر في خبر من غير، الحافظ الذهبي، تحقيق: ابوهاجر محمد الشعيد بن بسيوني زغلول، بيروت، دارالكتب العلمية.
- ٦٢- عذة الاصول، محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق: محمد مهدي نجف، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ.ق ١٩٨٣ م.
- ٦٣- عقيدة الشيعة، آية الله ميرزا علي حائري، ١٣٨٤ هـ.ق ١٩٦٤ م.
- ٦٤- الفخرى في الآداب السلطانية والدول الاسلاميه، محمد بن علي بن طباطبا المعروف بابن الطقطعي، بيروت، داربيروت، ١٤٠٠ هـ.ق ١٩٨٠ م.
- ٦٥- الفصول المختاره، شيخ مفيد، قم، مكتبة الداوري، چاپ چهارم، ١٣٩٦ هـ.ق.
- ٦٦- الفرق بن الفرق، عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادى اسفراينى تميمى، تحقيق و تعليق: محمد محي الدين عبدالحميد، دارالمعرفة.
- ٦٧- فرق الشيعة، حسن بن موسى نوبختى، تعليق: سيد محمد صادق بحر العلوم، قم، مكتبة الفقيه، چاپ چهارم، ١٣٨٨ هـ.ق ١٩٦٩ م.
- ٦٨- الفهرست، ابن نديم، بيروت، دارالمعرفة.
- ٦٩- الفهرست، محمد بن الحسن الطوسي، دانشگاه مشهد.
- ٧٠- قاموس الرجال، شيخ محمد تقى شوشترى، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوّم، ١٤١٠ هـ.ق.
- ٧١- كتاب الملل والنحل، شهرستاني، قم، منشورات الرضى.
- ٧٢- كتاب نواب الدهور في علائم الظهور، سيد محمد حسن ميرجهانى، تهران، ١٣٨٣ هـ.ق.
- ٧٣- الكامل في التاريخ، عز الدين علي بن الاثير، بيروت، دار صادر و داربيروت، ١٣٨٦ هـ.ق ١٩٦٦ م.

- ۷۴- کتاب الوافی بالوفیات، صلاح الدین خلیل ایبک صفدی، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ هـ.ق.
- ۷۵- کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، عزالدین علی بن الاثیر، مترجم: عباسی خلیلی تصحیح: دکتر مهیار خلیلی، تهران، شرکت سهامی چاپ و دانشگاه کتب ایران.
- ۷۶- کتاب الرجال، حسن بن علی بن داود حلّی، تحقیق: سید محمد صادق آل بحر العلوم، قم، منشورات رضی، ۱۳۹۲ هـ.ق ۱۹۷۲ م.
- ۷۷- کتاب الکنی واللقاب، شیخ عباسی قمی، صیدا، مطبعة العرفان، ۱۳۵۸ هـ.ق.
- ۷۸- کلیات مفاتیح الجنان، شیخ عباسی قمی، مترجم: مهدی الهی قمشهای، تصحیح: آیه الله کشفی بروجردی، تهران، انتشارات جهان.
- ۷۹- کتاب الغیبة، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: شیخ عبدالله تهرانی و شیخ علی احمد ناصح، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.ق.
- ۸۰- کتاب الغیبة، محمد بن ابراهیم النعمانی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، مكتبة الصدوق.
- ۸۱- کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق) تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ.ق.
- ۸۲- کشف الغمّة فی معرفة الائمة، ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی، بیروت، دار الكتاب الاسلامی، ۱۴۰۱ هـ.ق ۱۹۸۱ م.
- ۸۳- کلمة الامام المهدي، سید حسن شیرازی، مترجم: سید حسن افتخار زاده، تنسیق، مقابله و تکمیل: حسن تاجری، تهران، نشر آفاق، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- ۸۴- لسان المیزان، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ هـ.ق ۱۹۷۱ م.
- ۸۵- اللباب فی تهذیب الانساب، عزالدین ابن الاثیر جزری، بیروت، دار صادر.
- ۸۶- مهج الدعوات و منهج العبادات، علی بن موسی بن محمد بن طاوس، تصحیح: شیخ محمد حسن کرمانی، انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۸۷- معانی الاخبار، شیخ صدوق، تصحیح: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱ ش.

- ۸۸- معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، سید ابوالقاسم موسوی خویی، بیروت، دارالزهراء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق. ۱۹۸۳ م.
- ۸۹- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسن نوری طبرسی، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- ۹۰- مجمع الرجال، عناية الله قهپایی، تصحیح و تعليق: سید ضیاء الدین مشهور به علامه اصفهانی، اصفهان، ۱۳۸۴ هـ. ق.
- ۹۱- معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی، بیروت، دار صادر.
- ۹۲- مرآة الاطلاع على اسماء الامکنة والباقاع، صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی، تحقیق و تعليق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۳۷۳ ق، ۱۹۵۴ م.
- ۹۳- مروج الذهب و معادن الجوهر، علی بن حسین بن علی مسعودی، قم، دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق. ۱۹۸۴ م.
- ۹۴- منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر عليهم السلام، لطف الله صافی گلپایگانی، قم، مكتبة الداوری، چاپ هفتم.
- ۹۵- معجم الادباء، یاقوت، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۰۰ هـ. ق. ۱۹۸۰ م.
- ۹۶- مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، محمد بن حسن طوسی، تصحیح: اسماعیل انصاری زنجانی.
- ۹۷- مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی، تصحیح و تعليق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، مؤسسه انتشارات علامه.
- ۹۸- منتهی الآمال، شیخ عباسی قمی، تهران، مطبوعاتی حسینی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش.
- ۹۹- مفاخر اسلام، علی دوانی، تهران، چاپخانه سپهر، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.
- ۱۰۰- مهدي موعود، علامه مجلسی، مترجم: علی دوانی، تهران، چاپخانه خورشید، چاپ بیست و ششم، ۱۳۷۳ ش.
- ۱۰۱- منتخب الانوار المضيئة، علی بن عبدالکریم النیلی النجفی، تحقیق: عبداللطیف الکوهکمری



- ۱۰۲- المقالات والفرق، سعد بن عبدالله ابى خلف الاشعري القمي، تصحيح و تعليق: محمد جواد مشكور، تهران، مركز انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۶۱ ش.
- ۱۰۳- المختصر في اخبار البشر، عماد الدين اسماعيل ابى الغداء، بيروت، دار المعرفة.
- ۱۰۴- مهدي منتظر، محمد جواد خراساني، قم، چاپ مهر، چاپ پنجم، ۱۳۵۹ ش.
- ۱۰۵- مقاتل الطالبين، ابى الفرج اصفهاني، تعليق و اشراف: كاظم مظفر، قم، منشورات الرضى؛ چاپ دوم، ۱۴۰۵ ه.ق.
- ۱۰۶- نهج البلاغه، فيض الاسلام.
- ۱۰۷- نقد الرجال، سيد مير مصطفى حسيني تفريشي، قم، انتشارات الرسول المصطفى.
- ۱۰۸- نشانی از امام غایب علیه السلام، دکتر محمد مهدي ركنی، مشهد، بنياد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۰۹- الوزراء أو تحفة الأمراء في تاريخ الوزراء، هلال بن محسن صابى، دار احیاء الكتب العربيه، ۱۹۵۸ م.
- ۱۱۰- وفيات الأعيان و انباء ابناء الزمان، احمد بن محمد بن ابوبكر بن خلکان، تحقيق: دکتر احسان عباس، قم، منشورات رضى، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.
- ۱۱۱- وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن حسن حرّ عاملی، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۱۱۲- يوم الخلاص، فى ظلّ القائم المهدي عليه السلام، كامل سليمان، بيروت دار الكتاب اللبناني، چاپ سوم، ۱۴۰۲ ه.ق ۱۹۸۲ م.